در ظهور و ارتفاع بمثابه الشمس في وسط السما رسانيد * و من
بعد بمقتضاي خبر بلاغت اثر اختلاف امتي رحمة دين اسلام
تعدد مذاهب و تنوع مسالك پذيرفت * و عقائد و اصول و فروع
هر صاحب مذهبي در مواقع معدوده از هم تها گزگرفت * تا اينكه
مختصرات نافعه و مبسوطات جامعه از علماي هر فرقه در هر باب
تصنيف و ترصيف يافت * و از جذب قلوب ارباب
شوق در بلاد و امصار عالم شتافت * اما هيچكه علماي حنفيه در
[illegible] مسائل فقهيه و تكثير صور فرعيه و تنقيد آن بدلائل
نقليه و عقليه گاشته اند * ديگر اصحاب مذاهب برابر آنها
زاد توفيق اين جهل از خوان افاضه عام واهب الالهام برنداشته
اند * گواه صدق بر اين دعوي كتب فقهيه اين گروه والا شكوه است
كه از حد حصر بيرون مي آيد * و محاسب عقل از تعداد آن بعجز
مي گرايد * بستر متاخران ايشان اكثري در ترجيح و تاليف فتاوي
اختصار بر اصل مسائل نموده اند و نظر بر فهم مقلدان طريقه نقل
عبارات از زبر معتبره في به تجريد از دلائل پيموده اند منجمله
آن فتاواي عالمگيري كه تاليف افاضل هند است در ضبط و ربط و
جامعيت مسائل و اخذ روايات راجحه و اغمـاض از اقوال

شعیره گوی سبقت از امثال خود برده * و با اندک مایه فرصت
با علم فتاوای هندیه علم شهرت در ممالک عرب و عجم برافراشته
و چون مسائل حدود و قصاص بیشتر محتاج الیه اجرای احکام
عدالت * و موقوف علیه بقای ملک و انتظام ایالات است *
صاحب والا مناصب فلاطون روش ارسطو منش سقراط مرتبت
بقراط منقبت رموز فهم دقائق معانی یکه تاز عرصه نکته دانی
منتخب ارباب دانش و فرهنگ برگزیده دانایان ملک
فرنگ کاشف عقده های غیر منحل مشیر خاص صاحبان کونسل
ملاذ مظلومان و ستم رسیدگان دهر مرجع عدالت نظامت
و دیوانی جان هربرت مستر هارنگتن صاحب ادام الله شوکته و
جده بقاءه و دولته باین ذره کمترین محمد نجم الدین که تقلد
اقضی القضاتی صوبجات محروسه کمپنی انگریز بهادر بطوع
وانقیاد دارد * و از مدت هشت سال در بلده معموره
کلکته بشغل خدمت این منصب سامی اوقات عمر گرامی
می گذارد * فرمود که بترجمه کتاب الحدود و الجنایات فتاوای
مذکوره در عبارت فارسی سهل الفهم پردازد * و از قلت
فرصتی که داد فرزند فضائل گزین مولوی محمد معین الدین

مرادرین باب معین خود سازد * لهذا بر طبق فرمایش لازم السماع وامر متحتم الاتباع استقبال باین امر ورزید * و تقدیم ترجمهٔ کتاب الجنایات بجهت کثرت فصول وابواب مناسب دید * وجد وجهد بلیغ در تصحیح اغلاط اصل کتاب و تفتیش مسائل ابواب بکار رفت * واکثری ازین معاقد بناخن لطف تریحه ونیذیی ار رجوع بمساخذ ش یادیگر جوامع صحیحه انحلال پذیرفت * وهرچند نقل از لسانی بلسان دیگر در وضع مترجمان تحت اللفظ عبارات را از سلاست و روانی می اندازد * و باحتیاط این روش فروغ رنگ فصاحت از رخ مهوشان الفاظ می بارد لیکن بحکم المامور معذور سررستهٔ ترجمه نوسی را از دست دادن نتوانست * و نکاستن محصل کلام و ملخص مرام نظر خود ضرورت ندیست * تاهم بتقدیم و تاخیر متعلقات اتعال رخنه بندی این اختلال پرداخت * * وگاهی غازهٔ تغیر روابط وصلات را وسیلهٔ چهره افروزی حسن مقال ساخت مکرر احیانا در بعض مقال بمقتضای حال تلخیص مطالب مسائل ضروری افتاده * و بملاحظهٔ الضرورات تبیح المحظورات قدم از جادهٔ معهود بیرون نهاد * وهرجا

کہ زیادت کلمہ خواہ جملہ بر اصل ترجمہ برای ایضاح معانی با مدلول مبانی اولا وانسب انگاشت * برحسب ایمای آمرزا محمد را بحیثیت تمیز از مزید علیہ بحمرۂ قلم شنجرفی رقم نگاشت * واگر مقام خواهشمندی بسط و تفصیل یا طلب برهان و دلیل نموده شرحی قلیل بعنوان مترجم گوید بیان نقوش حمرۂ نیز افزوده والله هو الموفق للاتمام

کتاب جنایات و آن مشتمل بر هفده باب است *

باب اول در تعریف جنایت و بیان اقسام و احکام آن * جنایت در لغت گناه کردن و در شرع بمعنی فعل حرام است خواه متعلق بمال باشد و خواه بنفس لیکن در عرف فقها هرگاه اسم جنایت اطلاق نمایند فعلی که وارد بر نفس و اعضا باشد اراده کنند کذا فی التبیین * و اول را قتل نامند و آن فعلی است صادر از عباد که ازالۂ حیات کنند و دومی را قطع و جرح گویند کذا فی العنایۃ * جنایات بر دو قسم است

یکی آنکه موجب قصاص باشد یعنی انتقام به برابری خواهد و آن عمد است و دیگر آنکه موجب قصاص نباشد و موجب قصاص نیز بر دو گونه است یکی آنکه متعلق بنفس

باشد و دیگر آنکه متعلق بما دون النفس بود * یعنی بکمتر از نفس
مثل اعضا و اطراف انسان کذا فی فتاوی قاضیخان * قتل بر پنج
وجه است عمد و شبه عمد و خطا و جاری مجرای خطا و قتل بسبب *
و مقصود از بیان این اقسام قتل بی‌حق شرعی است که احکام آن
متعلق شود پس قتل بحق شرعی خارج ازین اقسام است *
اما عمد آنست که قصد کند بزدن دیگری بسلاح آهنی یا
بچیزی که قائم مقام سلاح باشد در جدا کردن اجزا مانند چوب
تیز و سنگ تیز و پوست نی و آتش کذا فی الکافی * و حکم مترتب
بر قتل عمد گناه است در آخرت و قود در دنیا * فی السراج
الوهاج یعنی بکشند مر او را بکشتن مگر آنکه عفو کنند اولیای
مقتول یا مصالحه نمایند و در قتل کفاره نیست نزد ما یعنی نزد
علمای حنفیه کذا فی الهدایه * و بعضی از احکام قتل عمد حرمان
قاتل از میراث مقتول است و دیگر وجوب مال است بعوض آن
نزدیک رضامند شدن قاتل و ورثهٔ مقتول باهم یا نزدیک دشوار شدن
ایجاب قصاص بسبب شبهه کذا فی شرح المبسوط * و شبه عمد
آنست که قصد کند بزدن بچیزی که سلاح نیست و نه قائم مقام
سلاح است نزد ابی حنیفه رحمه الله و گفتند * ابو یوسف

و محمد رحمهما الله که اگر بکشد بسنگ کلان یا چوب کلان پس آن نیز عمد است * و شبه عمد آنست که قصد زدن کند بچیزي که در غالب الاوقات انسان بآن کشته نمي شود * یعني مانند عصاي خورد و سنگ خورد و تازیانه و مذهب صحیح قول ابي حنیفه است کذا في المضمرات * و حکم شبه عمد برهردو قول گناه و کفاره و دیت مغلظه بر عاقله قاتل است * و کفاره اش آزاد کردن بندهٔ مسلمان است پس اگر نیابد این چنین بنده را پس روزه داشتن دو ماه پیاپي بلا فاصله کذا في الکافي * و صفت تغلیظ در دیت ظاهر نمي شود مگر در اسنان و اعمار شتران وقتي که دیت از آنها داده آید نه در شي دیگر * یعني اگر دیت از نقره و زر داده شود دیت شبه عمد و خطا یکسان است و صفت تغلیظ در یکي و تخفیف در دیگري نمایان نیست چنانچه در باب دیات بتفصیل خواهد آمد و نیز از حکم شبه عمد حرمان میراث است کذا في شرح المبسوط * و جنایتي که متعلق بما دون نفس * یعني با عضو است در ان شبه عمد نیست کذا في قدوري در کتاب خود جنایتي که شبه عمد در نفس است پس آن در ما دون نفس عمد است کذا في المحیط

* مترجم گوید یعنی بعضی خصوصیت آلات ضرب که در اتلاف نفس معتبر است و بآن فرق در میان عمد وشبه عمد می‌کند در اتلاف مادون نفس معتبر نیست پس اگر بچوب صغیر مثلا قصد اتلاف عضوی نماید مثلا اتلاف بسلاح است وعمد شمرده شود آیا نمی‌بینی که دور کردن چشم کار دو مسواک شرده کار کن است بخلاف اتلاف نفس که عادةً بی سلاح و جاری مجرای سلاح قصد کرده نمی‌شود پس خطا در مادون نفس یا عمد است

و یا خطا و شبه عمد اینجا متوسط نیست ادمی و خطا بر دو قسم است یکی خطاء مقصود باشد و آن این است که تیر اندازه بر پیکری که آن را شکار گمان می‌برد ونا گاه او آدمی است یا گمان می‌برد که او حربی است وحال آنکه او مسلم است * و دیگر خطاء فعل بود و آن اینست که تیر انداز بر نشانه پس با آدمی رسد کذا فی الهدایة * وحکم این قتل کفاره و دیت بر عاقله و حرمان میراث است و قتل مسلمان و ذمی در وجوب دیت و کفاره در قاتل برابر باشد و در این قتل خطا گناه نیست در هر دو صورت خواه خطاء قصد باشد یا در فعل کذا فی الجوهرة النیرة

* مترجم گوید مراد اینجا نفی گناه قتل است و الا بسبب

دیده رنگی و ترک تامل در حالت رمی خالی از گناه نیست بلکه

مشروعیت کفاره دلیل بر گناه بود چنانچه در هدایه مصرح است
انتهی * در منتقی بروایت از محمد رحمة الله آورده وقتیکه
قصد جزوی از انسان کردی و جزوی دیگر را از همان کس
اصابت نمودی سوای انچه قصد کرده بودی پس این عمد خالص
است و اگر غیر آنکس را اصابت کردی پس از قبیل خطا است گفت
هشام تفسیر آن کلام اینست که مردی بعید خواست که بر دست
شخصی زند پس خطا کرد و بگردن آن شخص رسید و سرش جدا
گردید پس اینصورت عمد است و درین قصاص است * واگر
دست این شخص را اراده کرد و بگردن شخصی دیگر رسید پس
این صورت خطا است کذا في الذخيرة * در بقالی آورده
شخصی خواست که بر سر دیگری عصا زند ناگاه بچشم او رسید
پس بر آن شخص واجب است که دیت چشم از مال خود بدهد
چراکه در ضرب خود متعمد است * مردی بر ذمه دیگری قصاص
بریدن کف دست از بند داشت پس خواست که بشمشیر کف
دست آن ببرد ناگاه شمشیر بشانه اش رسید آنرا جدا کرد پس
بر ضارب تاوان آن از مال خودش میرسد چراکه عمد محض

است زه رینصورت قصاص دست نیست چرا که ضارب حق قطع
کند مضرب را از ساعد نمیداشت * پس مساوات متحقق نشود *
واگر بر کلاه بلندی که بر سر مردی است تیر انداخت ناگاه
تیر بآنکس رسید پس این خطاست گفت هشام سوال کردم از
حال مردی که تیر بر شخصی دیگر انداخت وخطا کرد پس تیر
بدیوار رسید و باز از انجا بر همان شخص عود کرد واورا کشت
گفت محمد رحمه الله که این خطا است * واگر شخصی جامه خود
را تابید * یعنی بطور تازیانه ساخت * و بر سر دیگر چنان زد
که شجه موضحه یعنی زخم نماینده استخوان بر سرش پدید ار
شد پس این شبه است و قصاص موضحه گرفته شود واگر از این
ضده مه بمرد از قسم خطا باشد * ودیت دهانیده شود * این
مسائل در کتاب عیون مذکور است کذا فی المحیط * واما قتلیکه
جاری مجری خطا است پس مثل آنکه شخصی خفته برد یگری
پهلو گردانید بنحویکه آن دیگر کشته شد پس اینصورت نه عمد
است ونه خطا کذا فی الکافی * ومثل انکه شخصی از سقف
بر انسانی بیفتاد وبایی صدمه اورا بکشت یا از دست شخصی
خشت یا چوب افتاد وناگاه بانسانی رسید وکارش بقتل

الحجامية * ومثل آنکه شخصی بر مرکبی سواری است کناگاه آن مرکب مردی را بی سپر کرده انید کذا في المحیط جلم ا وحکم خطا است از سقوط قصاص ووجوب دیت وکفارة وحرمان میراث کذا فی الجوهرة النیرة * واما قتل بسبب پس مثل کندن چاهی ونهادن سنگی در غیر ملک خود که موجب هلاک دیگری گردد کذا في الکافي * واگر شخصی چاروائی را از پس می راند یا از پیش می کشید بیکناگاه آن چاروا انسانی را بی سپر کرد بر وضعی که او را کشت پس این قتل به سبب است کذا في المضرات * وحکم او دیت بر عاقله است اگر آدمی بار . . . هلاک شود وکفارة وحرمان میراث نزد علمای ما متعلق باین ن . . . نیست کذا في الکافي * باب دوم در بیان کسی که کشته می شود بقصاص وکسي که کشته نمی شود * مسئله * کشته شود آزاد بعوض آزاد کذا في الکنز * ومراد از آزاد اعم است ازانکه آزاد از اصل باشد یا آزاد بعد از بنده کی شود * مسئله * مرد بعوض زن وزن بعوض مرد کشته شود کذا في الخلاصة * مسئله * آزاد بعوض بنده وبنده بعوض بنده کشته شود کذا في المحیط * مسئله * کافر بعوض مسلم کشته شود کذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * مسلم

بعوض ذمی کشته شود کذا فی الکافی * مسله * ذمی وقتیکه ذمی دیگر را کشت ومن بعد قاتل مسلمان شد پس * بعد اسلام کشته شود بعوض ذمی مقتول بی خلاف یعنی بسا اتفاق علمای حنفیه کذا فی المحیط * مسله * کشته نشود مسلم وذمی بعوض حربی که در دار اسلام با مان در آمده باشد کذا فی التبیین مترجم گوید چراکه اندیشه محاربت از و بعد رفع امان باقی است لهذا معقود الدم علی التابید نباشد پس باین شبهه قصاص از قاتل ساقط شده ود بت دها نیده شود انتهی * مسله * بعوض مستامن کشته نشود درظاهرالروایت کذا فی المحیط * مسله * مسلمانی که مرد مرتد یا زن مرتده را کشت بروقصاص نیست * مسله * همچنین اگر مسلمانی مسلمان دیگر را بکشد درحالی که آنهرد و بدارالحرب بامان در آمده باشند قصاص واجب نشود نزد علمای ما * مسله * اگرخون کند مسلمانی مسلمان دیگر را که بدارالحرب اسیر است قصاص واجب نشود نزد همه علما و دیت هم نیست ودر قول ابی حنیفه رحمة الله وگفتند صاحبین او که برقاتل دیت از مال اوست کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * کشته شود مردکلان سال بعوض طفل صغیر وتندرست

بعوض نابینا و بعوض زمن یعنی برجا مانده از معذوری پا ه
کذا فی الکافی * مسئله * شخصی که کشت دیگری را که بعلت
جان کنی گرفتار بود خودش هم کشته شود اگرچه معلوم شده
باشد که آن دیگر زنده نمی ماند کذا فی الخلاصة * مسئله
قصاص نیست درمیان صبیان یعنی اطفال نابالغ و عمد
صبی خطای او برابر است نزد علمای ما تا اینکه دیت
واجب گردد در هردو حالت خطا و عمد لیکن در مال اوست در
صورت عمد و بر عاقله اوست در صورت خطا و کفاره و حرمان
میراث در خطای صبی نیست نزد علمای ما وجوابه.
مسئله معتوه و مجنون وقتیکه در حال جنون خود کسی را بکشد
مانند جواب مسئله صبی است هکذا فی المحیط * مترجم
گوید معتوه و مجنون در زوال عقل و اختلاط و هزل در کلام
و فساد تدبیر برابرند مگر معتوه ضرب و شتم مثل مجنون
ندارد چنانچه در کتاب الحجر ابن قناوی مذکور است * مسئله *
کشته شود تندرست بعوض مریض و کشته شود درست اعضا
بعوض ناقص الاعضا خواه نقصان صورت باشد مانند
دست بریده یا نقصان معنی مانند کسی که دست او از کار رفته

باشد جز آن * مسئله * کشته شود عاقل بعوض مجنون * و
کشته نشود مجنون بعوض عاقل کذا في فتاوي قاضيخان * مسئله *
وهرگاه قاضي حكم بقصاص بر قاتل كرد وهنوز بولي مقتول سپرده
نشده بود كه قاتل مجنون گرديد بر و قصاص نيست بدليل
استحسان وديت بر وواجب شود كذا في الخلاصة * مسئله *
اگر قاتل بعد حكم قاضي بقصاص وسپرده شدن او بولي مقتول
مجنون شد كشته شود كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * در عيون
آمده كه اگر كشته شود مردي كه ولي دارد پس هرگاه قاضي بقصاص
او حكم داد قاتل گفت كه من دعوي دارم و من بعد مجنون شد
گفت محمد رحمه الله كه در قياس كشته شود و در استحسان ديت
از و گرفته آيد كذا في التاتارخانيه * مسئله * در فتاوي
صغرى گفته شخصي كه گاهي مجنون مي شود و گاهي با فاقه مي
آيد اگر انساني را در حالت افاقه قتل نمايد خود هم كشته شود
مانند صحيح پس اگر بعد آن مجنون شود و تنيكه جنون
مطبق باشد يعني تمام عمر را فرو گيرد قصاص ساقط شود
و اگر جنون مطبق نيست سقوط قصاص نبود كذا في الخلاصة
* مسئله * در منتقي آورده كه مردي ديگري را كشت و من بعد

نخلد کرده بعد از آن گواهان قتل او ای شهادت رجوع کردند در حالی که مجروح است پس مستحسن میدانم که حکم بکشتنش نده هم بدیت در مال او کردانم کذا فی المحیط * مسئله * کسی که بروی قصاص واجب شود چون بمیرد قصاص ساقط گردد * یعنی بعد یکه منتقل بمال هم نشود * کذا فی الهدایة * مسئله * کشته شود فرزند بعوض پدر و مادر وجده اگرچه بر تر از یک درجه باشند و خواه پدری باشند و خواه مادری کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * کشته نشود مرد بعوض پسر خود و جد پدری وجد مادری اگرچه بر تر از یکدرجه باشند درین حکم بمنزله پدر اند و همچنین والده وجده از جانب پدر بود یا مادر تر یک باشد خواه دور نیز حکم پدر دارند کذا فی الکافی مترجم گوید حکم کلی آنست که اصل بعوض فرع کشته نشود چراکه اصل سبب احیای فرع است پس با فنای او مستحق معاوضه نباشد انتهی پستر بر پدر واجد او بقتل فرزند که از روی عمد باشد دیت از اموال آن پدر سه سال بدها نیده

شود و اگر پدر پسر خود را بخطا کشت پس دیت بر عاقلهٔ اوست
و در خطا کفاره بر ولازم آید و در عهد ما کفاره نیست نزد علمای
ما * مسئله * اگر پسر مملوک شخصی باشد و پدر شخص بعد او را کشت
پس بر پدر برای مولای پسر قصاص نیست هکذا فی شرح
المبسوط * مسئله * اگر مرد قاتل یا قرین بعد قرار نده
او تا بمرد زخم که در وی باشد متعلقه و رثهٔ مقتول بود قصاص
باطل شود و دیت واجب گردد کذا فی فتاوی قاضی خان
* مترجم گوید هرگاه که دعوی خون از درع بر اصل بعض مس
بر رگ او سیاقطا است و هرگاه که حب درع در قصاص ساقط
شد حب دیگران هم بسبب عدم تجزی قصاص مستحیل
مال شد و دیت واجب گردید * مسئله * دو برادر
از یک پدر و مادر اند یکی از آنها پدر را کشت
و دیگری مادر را مروی است از ابی یوسف رحمه الله
که بر هیچ یکی از آن هر دو برادر قصاص نیست اما دیت
قتیل خود در سه سال بر هر یکی واجب است و چنانکه مادر
و پدر را وارثی سوای این هر دو نباشد کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * شخص بعوض قتل بنده خود

و نه بر بنده و مکاتب خود و بندهٔ پسر خود کشته نشود
و همچنین بعوض قتل بندهٔ که بعض آن را مالک است

یعنی بعوض بندهٔ که مشترک است میان او و دیگری
کشته نشود کذا فی الهدایة * مسئله * بنده بعوض قتل مولای
خود کشته شود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * شخصی که
بندهٔ وقف را کشت قصاص بر و واجب نشود کذا فی الخلاصه
* مسئله * هرکه در قتل انسانی شریک باشد با کسی
که قصاص بر و واجب نیست کشته نشود مانند اجنبی با پدر
و عامد با خاطی و کبیر با صغیر کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن
التهذیب و مانند اجنبی که مشارکت شوهر کند در کشتن
زوجه خود را و شوهر را فرزندی از آن زن بوده باشد
کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * وقتیکه دو کس در قتل
شخصی شریک باشند یکی بعصا زد و دیگری بسلاح آهنی پس
قصاص بر هیچ یکی از آن دو کس لازم نیاید و مال بمناصفه بر آنها
واجب گردد پس بر هر یکی در نصف دیت که بر ذمه اش لازم آمده
متفرق شمرده شود لهذا نصف دیت بر صاحب سلاح آهنی
بسبب عمد در مال او ست و نصف دیت بر صاحب چوب

بسبب شبه عهد در جانا او هكذا في شرح المبسوط * مسله *
هر كسي كه خون او شرعا محفوظ بر سبيل دوام باشد و قتيكه بعهد
كشته شود قصاص او واجب كرده كذا في الهداية * مسله * استيفاي
قصاص جز شمشير و مانند آن كرده نشود كذا في الكافي تا اينكه ۲
اكر كسي شخصي ديكر را بآتش سوخت يا در آب غرق ساخت
در قصاص سرش به شمشير زنند نه آنكه در آتش سوزند
يا در آب غرق سازند وهمچنين اكر شخصي عضو انساني
بريد ومجروح بسرايت همان زخم بمرد در قصاص كردنش
بشمشير برند و عضوش قطع نكنند وهمچنين اكر شخصي استخوان
سر ديكري شكست كه آنرا شجه هاشمه كويند بعده مجروح
بمرد در قصاص سرش به سيف قطع كنند هكذا في محيط السرخسي
* مسله * شخصي سر خود شكست و مرد اجنبي نيز بر سرش
زخم رسانيد وشير هم مجروحش ساخت و مارش نيز كزيده
و از اين همه جراحتها بمرد مس بر اجنبي سيوم حصه ديت واجب
كرده كذا في الكافي * مسله * اكر شخصي واحد جماعتي را كشت
و اولياي مقتولان حاضر شدند قاتل بعوض همه ها كشته شود وحقي
ديكر براي اولياي مقتولان ثابت نيست و اكر ولي مقتول واحد حاضر

آید قاتل بطلب او کشته شود وحق دیگران ساقط گردد کذا في الهدایة.
* مسئله * اگر جماعتي یک کس را بعمد قتل نمایند پس بعوض آن یک کس همه قاتلان کشته شوند کذا في الکافي
مترجم گوید که مراد از مشارکت جماعت در قتل آنست که از هر یکي زخمي صادر شود برای اخراج روح بعمل آمده باشد تا هر یکي قاتل شمرده شود پس کسانیکه اعانت به نگاهداشتن وگرفتن دست و پاي مقتول وجز آن عند القتل نمایند بر آنها قصاص نیست چنانچه در جامع الرموز نقلا عن الزاهدي مذکور است اما بنوعي از سیاست بتجویز قاضي معزر شوند انتهي * مسئله * کسي که مرد دیرا به کلنده زد و کشت آنرا پس اگر کلنده را از جانب آهنش باو رسانید قاتل بقصاص آن کشته شود و اگر از جانب دسته چوبینش باو رسانید پس بر قاتل دیت واجب شود گفت مصنف هدایه رضي الله عنه این قصاص وقتي است که با یداري آهن کلنده او را زده باشد و اگر از پشت آهنش زد پس نزد ابي یوسف ومحمد رحمهما الله قصاص واجب شود این روایتي از ابي حنیفة رحمه الله نیز آمده و روایت دیگر از او

رحمه الله آمده است که قصاص واجب نشود مگر وقتی که رحم کند و این روایت صحیح تر است و در شرح اختلاف است ' ردن * سنگهای ترازو و مترجم گوید که مراد از سنگهای ترازو را یعنی آلات آهنی است که دوکان داران برای وزن میدارند نه سنگهای حقیقی که معد اول است بدرانکه اختلاف در روایات امام ابی حنیفه رحمه الله در بیصورت متصور نیست انتهی - مسئله * کسی که رخم زد شخصی را و آن مجروح صاحب فراش ماند تا آنکه بمرد پس بروی قصاص است کذا فی الکافی یعنی قصاص قتل نه قصاص رخم * مسئله * اگر شخصی را سوزن و مانند آن بزد و تا کار مرد و بصورت قصاص نیست وهو الصحیح و در مسئله و مانند آن قصاص است مسئله شکستن و ضع سن و شیشه نه لام سوزن کلان که ابر اجوال دوز خوانند کذا فی الصراح و بعضی گفته اند که اگر سوزن را در مقتلی که جای قتل است حلا بید قاتل کشته شود و اگر اینچنین نیست قصاص نکرده شود کذا فی خزانة المفتین * مسئله * اگر مردی ذکر به

شخصي را تا اینکه مرده در کتاب اجناس مذکور است هر آلت جراحت که حل ذبیحه بآن در جانوران متعلق شود در آدمي قصاص نیز بآن متعلق کرده واگر حل ذبیحه بآن نسبت قصاص هم نیست یعني درصورت گزیدن قصاص واجب نشود چراکه گزیدن حلقوم جانوران از دندان بهنیت ذبح موجب حل ذبیحه نمي شود * مسئله * اگر شخصي را بتازیانه زد و در ضرب موالات نمود یعني پیاپي زد تا اینکه بمرد قصاص واجب نشود کذا في الخلاصه * مسئله * اگر شخصي را بچوبخورد چندان بي در پي زد که بمرد قصاص برضارب لازم نباید نزد علماي ما کذا في شرح المبسوط * مترجم گوید که این مذهب امام ابي حنیفه است رضي الله عنه و نزد شافعي و به مذهب امام درصورت موالات ضرب قصاص لازم آید * مسئله * هرکه دیگري را صد تازیانه زد اما بتفریق که اول نود زده بود و بعد گذشتن زمانه ده دیگر زد و از نود بهي یافت و از ده دیگر مرد پس برضارب یک دیت لازم آید و از ضرب نود تازیانه بر وجیزي نیست و نظائر جراحات هرجراحتي که مندمل شود و اثري از آن باقي

نهاده است که چیزی در آن واجب نگردد و مروی است از
ابی یوسف رحمه الله که حکومت العدل واجب گردانیده
است ومعنی حکومت العدل در باب دیات بیاید انشاء الله تعالی
و از محمد رحمه الله که اجرت طبیب و قیمت دواها واجب ساخته
است وفقها گفته اند که این مسئلهٔ مذکوره محمول
بر آنست که از بود بازمانده به بود و اثری از آن هرگز باقی
نماند و اگر اثری از آن ضرب باقی مانده سزاوار آنست که
حکومت عدل برای درد تازیانه و دیت قتل بزور واجب
گردد یعنی نزد امام ابی حنیفه رحمه الله * مسئله * اگر
شخصی را صد تازیانه زد و مجروح ساخت و آن شخص
از آن ضرب صحت یافت اما نشانی از آن باقی ماند حکومت
العدل بسبب بقای اثر واجب شود کذا فی الکافی * مسئله *
اگر شخصی دیگری را مخنوق کرده کشته شود نزد امام
ابی حنیفه و نزد صاحبین قصاص واجب شود مگر وقتیکه
آن شخص خناق مشهور بود که بسیاری از مردم را
خفه کرده باشد پس درینصورت از روی سیاست کشته
شود کذا فی فتاوی قاضیخان پس اگر پیش از آن که

از دست امام وقت گرفتار آید از این عمل توبه کرده توبه اش مقبول کرده وازسیاست محفوظ مانند واگر بعدگرفتاری در دست والي ملک توبه این کار نبود توبه اش در شرع مقبول نبود وبسزا رسانیده شود رحکم او مثل حکم ساحر تا کب است * مسئله * شیخ الاسلام در شرح زیادات الاصل ذکرکرده که هرکه انسانی را در آب غرق نبود اگر آب قلیل است که مثال آن در اکثر اوقات قاتل نیست وامید نجات از آن بی شناوري در غالب الاحوال متحقق است و ناکاه غریقدا زان بمرد پس این صورت خطاي عمداست یعنی شبه عمد نزد جمیع علما واگر آب عظیم است اما بحیثیتي که نجات ازان بشناوري ممکن است بباین جهت که آنکس دست و پا محکم بسته ویا گران بار کرده باشیاي سنگین نیست و شناوري نیک میدانده و ناگهان مرد پس ابتصورت نیز خطاي عمد باشد و درصورتیکه آن آب عظیم بحیثیتی است که نجات ازان متصور نبوده پس برقول ابي حنیفه رحمه الله این هم خطاي

عمد است و در آن قصاص نیست چرا که آله او از حد که شرط قتل عمد است اینجا یافته نشد و بر قول صاحبین او این صورت عمد محض است و قصاص را جب شود کذا في المحيط * مسئله * اگر مردي دیگری را گرفته دست و پای او بست و بدر یا انداخت پس آن کس در آب ته نشین شد و بمرد و ص بعد بر روی آب آمد در حالي که مرده است پس درین صورت قاتل بعوض آن کشته نشود نزد امام ابي حنيفه رحمه الله زیرا که قتل بآله جارحه نیست و بروایت مغلطه است بلا برشبه عمد ومي باید که نزد صاحبین او قصاص کرده شود وهمچنین است اگر در آب دریا یا در فرات آن را غوطه داد و بتکرار او را مهل نبود تا اینکه بمرد * مسئله * اگر مردي را از کشتي بدریا بدحاله انداخت و او شناوري نمي دانست پس ته نشین شد انداز نده بعوض او کشته نشود نزد ابي حنيفه رحمه الله و دیت برآن واجب کرده و اگر او در رسانیدن تی بالاي آب ماند و شناوري کرد و من بعد غرق شد و مرد گفت ابو حنيفه رحمه الله که بر انداز نده از قصاص و دیت هیچ

گذارد مسئله * شخصي كه ديگري را دست و پا بسته پيش

حيوانات درنده انداخت ابو حنيفه فرمود كه بر فاعل

اين عمل قصاص و ديت نيست ليكن تعزير مضروب

و محبوس كرده تا اينكه توبه كند گفت ابي يوسف

اما راي من اينست كه محبوس ابدي شود تا بميرد

كذا في المحيط في الفصل الثالث عشر * مسئله * اگر مردي

شخصي ديگر را در خانه در آورد و با او يك حيوان

درنده نيز داخل خانه كرده و در برآورده و محكم بست

پس درنده آنكس را اگر فقتل نمود بعوض آن كشته نشود

و بر و ديت هم نيست چرا كه مقتول قوت مدافعت داشت

وجرات نكرده وهمچنين اگر ماريا كژدم را با او

داخل خانه كرده يا از پيشتر در خانه بود پس آن

كس را گزيده تا بمرد بر فاعل هيچ نيست و اگر

همين فعل با كودكي بعمل آرد پس برو ديت لازم آيد

كذا في خزانة المفتيين زيرا كه طفل طاقت مدافعت ايشانرا

ندارد پس اهلاك منسوب بفاعل شود مسئله * اگر

شخصي شكم مرده ديرا دريده و روده هاي او بيرون آورده

پس بعد دیگری گردنش بشکند پس قاتل او همان
است که گردن زده و قصاص او گرفته شود اگر تعلیقش عمد
باشد و در صورتیکه خطا است دیت واجب گردد و در
کسیکه شکم دریده ثلث دیت است و اگر زخمش نفوذ در
جانب دیگر کرده باشد پس بر او ثلث دیت است

بجهت آنکه نفوذ بر اثر زخم دیگر است لیکن این حکم
وقتی است که آن مرد بعد دریدن شکم لابد زندگی
یکروز و تمام یا بعض روز باشد و اگر پس از دریدن شکم
توهم زندگی از و در این حالت نبود و امید نیست با او مگر
اضطرابات بسمل پس قاتل دریدنده شکم باشد و قصاص
گرفته شود در صورت عمد و دیت بر او واجب آید در صورت
خطا و کسی که گردن زده است تعزیر کرده شود و همچنین
اگر شخص زخم کاری زد که توقع زندگی با آن نیست و
دیگری زخم دیگر زد پس قاتل همان کس است که زخم
کاری زده و این حکم در وقتی بود که هر دو زخم بر سبیل
تعاقب باشد و اگر هر دو زخم بر سبیل معیت بود
یا وقت باشند پس هر دو کس قاتل اند و همچنین اگر

... زده بر آورده شد بحالتیکه پوست او برکنده است و بهمان ساعت یا در همان روز بمرد یا چند روز بحالتیکه بروی ترس از این عارضه داشتند در شک کرد و بمرد پس اندازنده بقصاص او کشته شود و اگر ازین عارضه به شد که آمد و رفت میکرد و من بعد بهمان سبب بمرد اندازنده کشته نکردد و بر وی دیت آید و این قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله است و میباید که نزد صاحبین قصاص لازم آید مسله * اگر شخصی را بآب سرد در ایام سرما انداخت پس بهمان ساعت اعضا یش از شدت سرما کشیده شد و خشک کرد ید بر اندازنده دیت لازم شود * و همچنین است اگر شخصی را از لباس برهنه کرده در روزشدت سرما بر سقفی داشت و همچنان ماند تا از سردی فوت کرده * و اگر شخصی را دست و پا بسته در برف داشت تا بمرد نیز برین حکم است کذا فی الظهیریة * مسله * اگر مردی یا کودکی را دست و پا بسته در آفتاب انداخت و رها ئی نیافت تا اینکه از گرمی آفتاب بمرد بروی آنکس دیت واجب شود کذا

فی خزانة المفتین * مسله * اگر شخصی را از بالای سقف یا کوه انداخت ویا در چاه انداخت پس درگذشت ابی حنیفه رحمه الله این سبب عمد است ونزد شیخاجین او اگر امید نجات از این موضع غالب است پس سبب عمد باشد واگر امید واری نجات آن را نجا نیست پس عمد خالص است که قصاص آن لازم آید نزد آنها کذا فی المحیط * مسله * اگر شخصی را زهر نوشانید پس این را سه صورت است یکی آنکه بزور وستم از دست خود زهر در دهنش ریخت دوم آنکه بدستش داد وبعد از آن بزور واکراه زهر را او نوشانید سوم آنکه زهر در شربت آورد اوشخص آن را بی خبر خورد پس در صورت یکم و دوم نزد قصاص نیست و دیت بر عاقله او واجب گرده دو در صورت سوم یعنی که بی اکراه از دست قاتل خود نوشید قصاص لازم آید نه دیت خواه داو شده زهر را علم بزهر بودنش باشد وخواه نه هکذا فی الذخیره

مترجم گوید که صورت یکم و ... از قبیل قتل بسبب است

دیگر آنکه زهر یکی از اسباب هلاک است ... ترتیب هلاک بر آن

لازم نیست کاره باشد که تاثیرش باستقراءآیات و مصلحات

دفع شود پس هرگاه ساقی از دست خود در دهنش

ریخت یا بدستش داده اکراه بر شرب نمود کتاب منسوب

بساقی شود و بشرط هلاک دیت بر و لازم آید بخلاف

صورت اخیره که چون شرب باختیار مسموم است هلاک

او بفعل خود ش باشد مگر اینکه ساقی با وجه ع نموده

بنابر این در ینصورت مستحق تعزیر است بحبس و جز آن

چنانچه در قاضیخان تصریح به تعزیر نموده و از فیجها

دریافت شد که در صورت اولی اگر اکراه در کار نیست

بلکه در حالت نوم یا غفلت اگر ساقی در دهنش ریخت

همین حکم دارد و درین فتاوی که نقلاً عن الذخیره این قید

واقع شد اتفاقی است فافهم و در محیط سرخسی صورت

اولی و ثانیه را از قبیل شبه العمد باتفاق علمای

ثلثه نوشته و بر بن نقض بر آنچه از خلاصه منقول است که ساقی

از مسموم وارث میشود مابرض آن میگردد و جزا الدرشبه

العمد و راثت نیست مگر آنکه گویند که مسئله خلاصه

مخصوص بصورت ثالثه است انتهی و ساقی از مسموم

وارث میشوند و همچنین اگر کسی دیگر را که بخورد آن طعام که پاکیزه است پس بخورد و ناگاه آن طعام مسموم برآمد پس بمیرد دهنده ضامن یعنی دیت وقصاص نیست کذا فی الخلاصة * مسئله * اگر مردی دیگر را گرفت وبند انداخته در خانهٔ محبوس ساخت تا از گرسنگی بمرد گفت محمد رحمه الله که یعقوبت دردمندش کردانم یعنی تا آنکه مثل او شود ودیت برعاقله اوست وفتوی بر قول ابوحنیفه رحمه الله است که بروهیچ نیست یعنی دیت وقصاص لازم نیاید اما سیاست وعقوبتش بر حاکم واجب است مسئله * اگر شخصی را زنده در قبر دفن ساخت تا بمیره کشته شود بعوض آن واین قول محمد رحمه الله است وفتوی بر آن است که دیت برعاقله او لازم آید از آنکه قتل بآله جارحه نیست کذا فی الظهیریة * مسئله * شخصی کودکی را با بهیر... بخانهٔ خود در آورد و آن حال بر او افتاد پس در آن حال کودک معتوه ضامن شود برحال ... حالت کذا فی الخلاصه مسئلهٔ در جنایات منتقی مذکور نیست که ابو یوسف گفت

نیست و همچنین کسی که بشنا نیک آشنا است در دریا
بسلامت که بدریا انداخته شد شروع بشناوری کرده
بخلاص یا بعد پس زمانی معتد به مشغول بشنا بوده تا اینکه
سست شده غرق گردیده و مرده پس اینجا نه قصاص
است و نه دیت * مسئله * اگر وقتیکه شخص بدریا
انداخته شد مردن و یا بیرون رفتن او هیچ معلوم نگردیده
واقع از او نمایان نیست پس بر انداخته هیچ واجب نشود
تا اینکه مردن آن شخص متیقن نگردد و اگر در آب
دو سه بار غوطه نخورده و فرو رفت در حالیکه اثری از
حیات داشت و من بعد حال او مشتبه شد و کسی در رفت
بر و نیافت بر صانع این عمل هیچ نیست کذا فی الظهیریة
* مسئله * محمد رحمه الله در جامع صغیر گفت که اگر
شخصی تنوری را گرم کرده انسانی را در آن انداخت
یا در آتشی که بیرون آمدن از آن متصور نباشد انداخت
و در آن آتش سوخت قصاص واجب شود و صورت
مسئله اشارت میکند بسوی آنکه گرم کردن
تنور کافی است برای قصاص اگر چه آتش درون

آن وقت اورا حس آمدن نبوده باشد بلکه ... در
فتاوی خرد گفت هو الصحیح کذا فی المحیط * مسئله *
اگر شخصی را در آتش انداخت بستر بر آورده شد
در حالیکه رمقی از جان باقی است و چند روز بزیست
و همینه صاحب فراش ماند تا اینکه بمرد پس
اندازنده اش کشته شود و اگر آن شخص آمد و رفت
میکرد و می بعد بمرد اندازنده کشته نکرده کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر شخصی را دست و پا
بسته و در دیگ کلان آب را جوشانید که
مانند آتش گشت و در آن آب او را انداخت پس
آنکس همان ساعت مسلوخ شده بمرد اندازنده
بعوض آن کشته شود * واگر باشد آب گرمی که
جوش شده نیاید و در آن آب انداخت پس بدرنگی
ساعتی بمرد بحالی که بدن او آبله دار گشت یا
از گرمی آب پخته شد در بتصورت بعوض او کشته کرده
واگر این چنین نشده باشد پس قصاص نیست بلکه
دیت لازم آید واگر در بتصورتهای مذکوره

یکي بلاه زخم مجروح ساخت وديگري نيک زخم پس هرد و کس قيا تل شمرده شوند كذا في الخلاصه * مسله * در منتقي آورده که اگر کسي رکهاي ميان گردن مرد ي بريده شد وقدر قليلي از حلقوم باقي ما نده ورواندک جاني بود که مرد ي ديگر قناش نمود پس بر بن ديگر تصاص نيست چراکه او مرده است ولهذا اگر پسر ش بعد ازان بميرد او بر همان حالت است که اندک حشاشه جاني دارد پسر ش ازو وارث گردد واو از پسر خود وارث نشود كذا في الذخيره چراکه مدار وراثت بر تقدم موت مورث است ود رينجا پدر را زپيشتر مرده است اگرچه اضطراب بسملانه نمايش جانداري اوكنداننهي * مسله * در منتقي مذکور است که بشر بن الوليد از ابي يوسف رحمه الله وابن سماعه از محمد رحمه الله روايت نموده که اگر مردي دست ديگري بعمد قطع کرد ومن بعد آن دست بريده بسرقه دیگر را بعمد کشت پس از چندي خوردش از سرايت همان زخم قطع نيز بمرد پس بر قاطع قصاص باشد خوي ولي همان دست بريده ميرسد وباز همين

مسئله را در موضع دیگر از مستغنی بروایت ابن محمد رحمه الله آورده ودران قیاس واستحسان ذکر نموده پس گفت قیاس آنست که در قاطع قصاص لازم آید ودر استحسان در قصاص نیست اما دیت در مال او واجب شود * مسئله * یکی پسر مرد دیگریرا بعهد کشت بعد ازان پدر مقتول دست قاتل را بخطا برید وبعد ازان رحم نموده پس این قصاص کرده وبرای ولی قاتل دیت بریدن مقتول نرسد کذا فی المحیط * مسئله مردی بطریق اقرار گفت اما ضربت فلانا بالسیف فقتلته یعنی زدم من فلان را بشمشیر پس کشتم اورا فرمود ابو یوسف رحمه الله که این خطا است تا آنکه بطریق تصریح لفظ عمد بگوید کذا فی فتاوی قاضیخان مترجم گوید که وجه آنچه بتامل دریافته مشود آنست که ذی تعقیبه بسبب ظاهر دلالت برتعاقب فعلین میکند پس برای صحت تفریع معنی فعل اول ضرب سهل ارادی باشد و معنی فعل ثانی قتل غیر ارادی بود یعنی ضرب سهل قصد کرده بودم که قتل ناگاه از ان بران مترتب شد و هر گاه محتمل این کلام

چنين باشد پس بمحض اين قول اقرار بقتل عمد ثابت نشود مگر آنكه تصريح بعمد نمايد و در بعضي از نسخها انا ضربت فلانا بالسيف فقتله ديده شد يعني زدم من فلانرا بشمشير پس كشت آن شمشير اورا پس درين صورت اشعار كلام قائل باقرار قتل خطا ظاهر است انتهى *

* مسئله * اگر بطريق اقرار گفت زدم بشمشير خود پس كشتم فلانرا يا گفت آوردم كاردي پس كشتم فلانرا ومن بعد گفت اراده نكرده بودم مگر ديگريرا پس رسيدم بفلان پس درين صورت قصاص از وي مقرمنه قطع شود كذا في المحيط * مسئله * مردي گفت كه فلانرا بشمشير بعمد زدم ونميدانم كه از ضربت من مرد وليكن اينقدر راست كه مرد وولي مقتول گفت بلكه از ضرب تو مرد پس درينصورت كشته نشود بعوض فلان واگر آن مرد گفت كه از ضرب من واز مار يكه اورا گزيده بود بمرد ويا گفت كه از ضرب من واز ضرب مردي ديگر كه بعصا اورا زده بود بمرد و ولي گفت بلكه از ضرب تو مرد پس درينصورت

الْعِبْرة (؟) ظاهر است از آنكه مدعي تكو (؟) ...

و برو نصف دیت لازم آید کذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * وقتیکه قاتل مستحق قصاص را مرد ی اجنبی کشت یا اولیای مقتول سبب کشت پس اگر این قتل بعمد باشد قصاص بر اجنبی واجب شود و اگر خطا است دیت بر عاقلهٔ او لازم آید پس اگر ولی مقتول بعد کشتن اجنبی قاتل را گمان کرد که من حکم کرده بودم او را بقتل قاتل و گواهان برین ندارد تصدیق نکرده شود کذا في المحیط * مسئله * دو صف لشکر از مسلمانان و مشرکان ملاقی شدند پس مسلمانی مسلم دیگر را بگمان آنکه مشرک است قتل نمود برو قصاص نیست و کفاره و دیت برو واجب شود کذا في شرح الجامع الصغیر الصدر الشهید علیها کفة اند که دیت واجب نشود مگر وقتیکه مسلمانان و مشرکان باهم آمیخته باشند پس اگر مسلم در صف مشرکان است وجوب دیت نبوده چراکه عصمت خود بسبب تکثیر سواد آنها ساقط کرده کذا في الهدایه * مسئله * کسي که بر مسلمانان شمشیر برکشید قتل او واجب شود و بکشتن او هیچ نیست

و همچنین اگر بر مردی سلاح کشید پس آنمرد او را کشت یا دیگری برای دفع از آنمرد او را کشت پس بکشتن او هیچ واجب نشود و درین معامله خواه بروز باشد یا به شب و در شهر باشد یا بیرون از ان اختلاف حکم نیست کذا في التبیین * مسله * کسی که عصا بر مردی بر داشت شبا نگاه در مصر یا بروز در غیر مصر پس این مرد صاحب عصا را بعمد کشت بر قاتل هیچ مواخذه نیست و اگر روزانه بر مردی عصا در مصر بر داشت و این مرد اورا بعمد کشت قتل کرده شود قاتل بعوض آن نزد ابی حنیفه رحمه الله و نزد صاحبین او قصاص بر قاتل نیست هکذا في الکافي * مسله * اگر مجنون بر دیگری سلاح بر کشید و این دیگر او را بعمد کشت پس بر قاتل دیت از مال خود لازم آید و صبي و دابه نیز همین حکم دارد کذا في الهدایه * مسله * هر که بر مردی سلاح بر کشید و ضرب بر نسیک زد و باز گرد ید و بعد از ان مضروب ضارب ضربت قوی زد و او را کشت پس بر قاتل قصاص است و این حکم وقتی است که ضارب اول وقت

او بپرورد حق استیفای قصاص از آن کس دارد * مسئله *
کسیکه استحقاق میراث مقتول بر طبق فرایض الله دارد
مستحق قصاص او نیز باشد پس درین حکم زوج و زوجه نیز
داخل اند و همچنین است حکم دیت و هرگاه همه
وارثان بالغ باشند بعض وارثه را استیفای قصاص
نمیرسد تا همگین جمع شوند و چاره نیست آنها را و نه
یکی از آنها را که وکیل برای استیفای قصاص مقرر سازند
که اذن قاضی و قاضی نخوان * مسئله قصاص گرفتن حق
مقتول بود پس وارث خلیفه او درین کار میگردد که افی
الهدایة مترجم گوید و از انجاست که اگر مجروح
عفو کند و بعد بمیرد عفو او صحیح باشد و وارث
را دعوی خون نمیرسد انتهی مسئله اگر شخصی بعمده
کشته شود و ولی او جز یکی نیست پس آن ولی را میرسد
که قاتل را بشمشیر یعنی از اسلحه آهنی کشته
وگردنش به برد اگرچه قاضی بقصاص او حکم نداده باشد
و وقتیکه [illegible] کند که دیگر غیر شمشیر یعنی غیر سلاح
اگر [illegible] ازین کار باز داشته آید و اگر چنین کرده

بتعزیر رسانیده شود مگر اینکه بر و تاوان دست وحق خود را مستوفی کرده بهر طریقیکه کشته باشد کذا فی الوجیز

* مسئله * اگر کشته شود قریب معتوه یعنی کسیکه معتوه حق استیفای قصاص آن دارد پس پدر معتوه را از جانب او میرسد که قاتل را بکشد و یا مصالحه این چون مقتول بر مقدار دیت کند و روا نیست او را که عفو نماید و همچنین حکم است اگر دست معتوه بعمد برّیده شود و وصی در ولایت این همه امور از جانب معتوه بمنزلهٔ پدر راست مگر اینکه کشتن قاتل او را نمیرسد ودرین همه امور که وصی ولایتش دارد صلح از نفس واستیفای قصاص عفو مندرج است وصبی درین حکم بمنزلهٔ معتوه است و قاضی بمنزلهٔ پدر راست در مذهب صحیح یعنی اگر صبی وارث قصاص باشد پدرش را میرسد که ولایت این همه امور مذکوره از جانب او نماید واگر پدر نباشد قاضی بولایت عامه در احتیاج این امور حکم پدر دارد کذا فی الهدایه * مسئله اجماع کرده اند فقها براینکه اگر قصاص متعلق حق صغیر با سه برادر بالغان او را ولایت استیفای آن لاق داین نبود

کذا في المحیط * مسله * وقتیکه حق قصاص در میان
صغیر وکبیر یعني بالغ ونابالغ مشترک باشد پس کبیر را
استیفاي قصاص نزد امام ابي حنیفه رحمه الله میرسد وصاحبین
امام گفته اند که کبیر را حق استیفاي آن نیست یعني در حالت
بلکه انتظار بلوغ صغیر کرده شود مگر اینکه اگر این شریک
کبیر پدر صغیر باشد پس استیفاي کند از جانب خودش
وجانب پسر ودر همین اختلاف است وقتیکه شریک کبیر
وارث باشد که معتوه ویا مجنون است وهمچنین سلطان را حق
استیفاي قصاص با کبیر باشد نزد امام اعظم بر خلاف صاحبین
او رحمهم الله واگر همه شریکان قصاص نابالغ باشند بعضي
گفته اند که حق استیفاي آن راجع به سلطان است ونزد بعضي
انتظار بلوغ آن همه یا بلوغ یکي از آنها کرده شود کذا في
محیط السرخسي * مسله * کسي که کشته شود وولي نداشته
باشد پس سلطان را استیفاي قصاص او میرسد همچنین قاضي را
کذا في الاختیار شرح المختار * مسله * وقتیکه بنده بعمد
کشته شود پس حق قصاص به مولي او میرسد ومدبر ومدبره وام
ولد وفرزند وي حکم بنده دارند کذا في محیط السرخسي

مسله شخصي دو بنده داست که یکي از آنها دیگریرا کشت پس مولي را میرسد که استیفاي قصاص از بنده قاتل نماید کذا في المحیط * مسله * در مبسوط آورده که اگر بنده که درمیان صغیر وکبیر مشترک است کشته شد پس کبیررا استیفاي قصاص پیش از بلوغ صغیر نمیرسد باتفاق علما کذا في العیني شرح الهدایه * مسله * اگر بنده مشترک درمیان دوکس یا سه کس باشد ولایت استیفاي قصاص آن همه را باتفاق میرسد که یکي تنها گرفتن آن نتواند واگر یکي از آنها عفو قصاص نمود حق دیگران منقلب بمال گرده دوراجع بسوي قیمت شود چنانچه در حر منقلب بسوي دیت گردد کذا في فتاوي قاضیخان * مسله * شخصي دست بنده ببرید و من بعد مولي آن بنده آزاد ش نمود و ناگاه از آن زخم بمرد پس اگر آن بنده را وارثي بجز مولي نیست درینصورت مولي را میرسد که قصاص از قاتل بگیرد و اگر آن بنده را وارثان دیگر غیر مولي باشند پس در قاتل قصاص نیست نزد ابي حنیفه و ابي یوسف رحمهما الله کذا في الکافي * مسله * در نوادر هشام از ابي یوسف رحمه الله مرویست که شخصي

دیگری را کشت پس مردی آمد و دعوی کرد که مقتول بندهٔ من بود و گواهان آورد تا شهادت دادند که مقتول بندهٔ او بود که اعتاقش نبوده و او مرد حال حراست پس اگر آنکه مقتول را وارثی دیگر باشد بجهت آن وارث حکم بقصاص بر قاتل در صورت عهد داده آید و در صورت خطا حکم بدیت و اگر او را وارثی نباشد پس مولی را قیمت آن بندهٔ مقتول بر ذمهٔ قاتل در خطا و عهد میرسد کذا في المحيط في آخر الفصل الثامن * مسله * هرگاه مکاتب بعهد کشته شود و او را وارثی جز مولی نیست و مالی آنقدر گذاشته که وفای بدل کتابت میکند پس مولی را قصاص از قاتل میرسد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و اگر وفای بدل کتابت گذاشت و وارثان دیگر سوای مولی دارد پس قصاص از قاتل آنها را نمیرسد اگرچه با مولی متفق شوند و اگر مال وافی بدل کتابت نگذاشته و وارثان آزاده دارد واجب شود قصاص بجهت مولی در قول امام و صاحبینش باتفاق کذا في الهدایه * مسله * بنده که بعض او آزاد کرده بود اگر کشته شود پس حالیکه ادای قیمت بعض دیگر را جز است دو

منتقی آورده که قصاص او واجب شود کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * اگر مکاتب بنده خود را کشت پس
در تصور قصاص نیست * مسئله * اگر شخصی کشت بنده
را که در ملک مکاتب خود است پس در آن قصاص نیست وهمچنین
است اگر پسر مکاتب خود را کشته باشد وهمچنین عبد ماذون
اگر بعبد کشته شود در حالی که مدیون است قصاص او بکرنه
آید اگرچه مولی و قرض خواهان نا هم مجتمع شوند محیط
السرخسی * مسئله * هرگاه بنده گرو کشته شود قصاص
بی اجتماع راهن و مرتهن واجب نگردد کذا فی الهدایه واگر
هر دو مجتمع شوند حق استیفای قصاص راجع سوی راهن
بود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر بنده که در عقد
اجاره است کشته شود قصاص بحسب موجر واجب گردد
کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * هرگاه بنده که بعقد بیع
در آمده پیش از قبض بعید کشته شود مشتری در امضای عقد
ورد آن اختیار دارد پس اگر امضای عقد اختیار کرد او را دعوی
قصاص میرسد لیکن استیفای آن نتواند مگر بعد از آنکه بنده
بائع تسلیم نماید کذا فی المحیط فی الفصل الثامن واگر

مشتري عقد بيع شكست پس قصاص بائع راست اين حكم كه مذكور شده نزد ابي حنيفه رحمه الله است وگفت ابي يوسف كه اگر مشتري اجازت بيع داد حكم همچنين است واگر فسخ اختيار كرد پس بائع را قصاص نمي‌رسد وقيمت بنده بجهت او بر قاتل واجب گردد ونزد محمد رحمه الله در هر دو صورت قيمت واجب شود كذا في التبيين * مسئله * اگر بنده مبيع در دست مشتري در حاليكه شرط خيار او را بود كشته شد پس قصاص مشتري را ميرسد خواه بائع قبض نمي كرده باشد يا كرده باشد واگر شرط خيار بائع را بود ميرسد كه پس از وي قاتل نبوده او را بكشد واگر خواهد ضمان قيمت مبيع از مشتري بگيرد كذا في المحيط السرخسي وبعد ضمان قيمت دادن مشتري را گرفتن قصاص نميرسد كذا في فتاوى قاضيخان * مسئله * بنده كه در مهر زن مقرر شده وبقبض او در نيامده بلكه هنوز در دست شوهر است وبنده كه خلع برو واقع شده وبقبض شوهر نيامده وهنوز در دست زن است وبنده كه صلح برو واقع شده وبقبض نيامده هرگاه كشته شود بمنزله بنده مبيع است كه پيش از قبض بقتل در آيد پس اگر مستحق آن

بندیه پس روزی قاتل برای کشتنش راضی گردید ملک او به
تناهی و تمام رسید پس قصاص بحق او واجب شود و اگر
مطالبهٔ قیمتش از طرف ثانی کرد ملک او منفسخ شد پس
قصاص بجهت حق آن دیگر لازم آید کذا فی الظهیریة
* مسئله * بندهٔ مغصوب در دست غاصب عمداً کشته
شود پس مالک اگر خواسته باشد قصاص از قاتل بگیرد و
اگر خواهد ضمان قیمت بندهٔ خود از غاصب ستاند پس غاصب
رجوع بر قاتل بانچه ضمان داده است نماید و غاصب را
نمی رسد که قاتل را بکشد * مسئله * بندهٔ که وصیت رقبهٔ او
برای مردی بست و وصیت خدمت او برای دیگری وقتیکه بعمد
کشته شود در وقصاص نیست مگر آنکه هر دو موصی له متفق
شوند پس عند الاجتماع استیفای قصاص حق صاحب رقبه
خواهد بود و اگر صاحب خدمت بقصاص راضی نشد بر
قاتل قیمت همان بنده واجب شود و بآن قیمت بندهٔ دیگر
خریده آید و حال او در بقای حکم وصیت مثل حال
بندهٔ اول باشد کذا فی المحیط فی الفصل الثامن * مسئله * اگر
برای مردی وصیت برقبهٔ بنده خود کرد و پیش از آنکه موصی له

قبول وصیت نیابد آن بنده بعده کشته شد و موصی نیز مرد و وارثی گذاشت لیکن معلوم نیست که بنده بعد موت موصی کشته شد یا پیش ازان در ینصورت هیچ یکی را از موصی له و وارث استیفای قصاص آن بنده نمیرسد و اگر اتفاق شد که موصی پیشتر مرد و من بعد بنده کشته گردید نیز هیچ یکی را حق استیفای قصاص نیست ازآنکه مالک مجهول است چه پیش از قبول در ملک موصی له درنآید و برای وارث هم نگرده و بعد ازین دیده شود اگر موصی له قبول وصیت کرده پس برای او بر ذمه قاتل قیمت بنده مقتول باشد و اگر وصیت رد نمود قیمت بنده برای وارث موصی باشد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر دو کس یکی را کشتند پس ولی مقتول از یک قاتل عفو نمود او را میرسد که قاتل دیگر را بکشد و همچنین اگر یک کس دو مرد دیگر را کشت و ولی یک مقتول او را عفو نمود پس ولی مقتول دیگر را میرسد که قاتل را بکشد کذا فی فتاوی قاضیخان باب چهارم در بیان قصاص که متعلق بما دون نفس است * مسئله * در ما دون نفس یعنی در قصاص اعضا مساوات و برابری در بدل و مبدل منه معتبر است

چراکه لفظ قصاص خبر از قیاس مماثلت میدهد پس جائیکه

مماثلت ممکن باشد قصاص در ان واجب شود واگر نه پس نه

پس دست راست بعوض دست چپ بریده نشود و نه دست چپ

بعوض راست و نه دست درست بعوض دست تباه و نه دست

زن بعوض دست مرد و نه دست مرد بعوض دست زن و نه دست

آزاد بعوض دست بنده و نه دست بنده بعوض دست آزاده و نه

دست بنده بعوض دست بنده دیگر از آنکه واجب در دست

هر بنده نصف قیمت آن بنده است وقیمت بندگان مختلف

میباشد هکذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * قصاص در

اطراف میان مسلم وکافر یعنی ذمی واجب مي شود وهمچنین

میان دو زن آزاده ومیان دو زن مسلمه وکتابیه وهمچنین

میان دو زن کتابیه کذا في الجوهرة النيرة * مسئله * در

هیچ شیئی از جنس مو قصاص نیست کذا في الذخيرة * مسئله *

وقتیکه از پوست سر یا پوست بدن چیزی بریده شود در آن

قصاص نیست چراکه مراعات مساوات در قطع متعذر

است ومیباید که حکومت عدل واجب شود وهمچنین در هردو

رخسار وپشت وشکم هرگاه از آنها چیزی بریده شود قصاص

نیست و همچنین لا در زخمهای کذا فی المحیط * مسئله * در
جاهایی که جز درون روشت زدن و به سخت زدن و کوفتن قصاص نیست
کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * چون استخوان قصاص
نیست مگر در دندان کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه بریده شود
عضوی که از مفصل یعنی از پیوندگاه اندام باشد پس بدل آن
قصاص است زیرا که موضع لازم آید و هرگاه بریده شود شیئی که از مفصل
نبود یا بریده شد شکستن استخوان بجا شده پس قصاص در آن
واجب نیست نزد علمای ما کذا فی المبسوط * مسئله *
کسی که بر چشم شخصی زد لیکن روشنی آن برفت و صورت
چشم باقی ماند پس قصاص بر وی لازم است بدین طور که آیینه
آهنی گرم ساخته و نزدیک او بنهند و بر چهره او و چشم دیگر او
که محل قصاص نیست پنبه بآب تر کرده بنهند و چشم او که محل
قصاص است برابر آن آیینه گرم مقابل گردانند پس روشنی
آن چشم برود هکذا فی الکافی علما در شناخت رفتن بصارت
گفتگو دارند محمد بن مقاتل رازی گفت که چشم او کشاده مقابل
آفتاب نموده آید پس اگر اشک بر آید دریافت گردد که روشنی
چشم باقی است و اگر بر اشک بیرون نیاید معلوم شود

که روشنی رفته و ضعیف شده ذکر کرده که بسیاری از مشایخ
او گفته اند پس اگر ارش رفتن روشنی واجب است که روشنی چشم
هنوز برقرار است و محمد رحمه الله گفته که اهل بصارت
نظر کنند در او که تا رفتن روشنی معلوم گردد اگر بصارت معلوم نگردد
پس دعوی و انکار در این محل اعتبار دارد و قول صاحب جنایت
با قسم او که بر سبیل بتات باشد قول معتبر است کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر شخصی چشم کسی را معیوب کرد و دیگری منخسف
بود قصاص نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر چشم اعمی
بچهرد و بعد سفید کردد مصیبتی که آن دیده بی نور
قصاص واجب نیست در هر دو علیها * مسئله * هر موضعی که
قصاص در او واجب است اگر جنایت شود در میان مسلم و ضربه بسلاح
یا بچیزی دیگر که غیر سلاح هیچ و البته و مانند آن ورق بعد
کذا فی الظهیریة * مسئله * گفت ابو یوسف و محمد رحمه الله
که در این حد قطعی سیاهی چشم قصاص نیست پس
اگر جنایت قصد کند شود و گوید آن مرد که من راضی هستم
که چشم این صاحب جنایت در معاش قرو برده شود جنایت چشم
او بکند و نگاه کرد ارش خود در مصفی در منتقی ذکر کرده

گفت محمد رحمه الله او را این حرف نمیرسد کذا فی المحیط

* مسئله * شخصی چشم راست دیگری کور کرد و چشم چپ صاحب
جنایت از پیشتر کور بود و چشم راست او درست پس قصاص بجهت
آن مرد دیگر از چشم راست او گرفته شود و نابینا گذاشته
آید کذا فی الظهیریه * مسئله * مروی است از حسن رحمه الله
که شخصی چشم احول داشت اما ضرری در نقصانی از آن در بینائی
او هیچ نبود پس مردی بجهت او از کور گردانید قصاص از او گرفته شود
و اگر کجی چشم بشدت داشت که ضرر به بینائی پیش میکرد پس آن
چشم کور کرده شد در این حکومت عدل بود و اگر چشم کور کننده
احولیت شدید داشته باشد که ضرر به بینائی پیش میکند و چشمی را
که کور کرده در آن احولیت نبود پس آن کور کرده چشم مختار است
اگر خواهد قصاص بگیرد و راضی به نقصان خود شود و اگر خواهد
ضمان نصف دیت از مال او بگیرد کذا فی فتاوی قاضیخان

* مسئله * اگر شخصی که چشم راست او سفید است چشم راست
از مرد دیگر کور کرد پس این کور کرده چشم اختیار دارد اگر خواهد
چشم ناقص آن شخص را بگیرد بشرطیکه قابل قصاص بود که اندکی
از بینائی داشته باشد و اگر خواهد دیت چشم خود بگیرد

او اگر چشمش مانند پیه سفید است که هرگز چیزی نمی بیند در آن
قصاص نیست پس در صورت اولی اگر احد الامرین اختیار نکرده
تا اینکه شخصی ثالث چشم آن کور کننده را کور کرد پس حق شخص
اول در چشم او باطل شد و اگر آن کور کرده چشم دیت را اختیار
کرد و من بعد مرد اجنبی چشم آن کور کننده را کور گردانید پس
اگر اختیار او صحیح باشد حق او که از چشم منتقل
به دیت گردیده از رفتن چشم باطل نشود و اگر اختیار او
صحیح نبود حق او باطل گردد و اختیار صحیح او مبنی
است بر اینکه صاحب جنایت او را اختیار داده باشد
اما وقتیکه بذات خود اختیار دیت کرده باشد این اختیار
صحیح نبود و در هر موضعیکه اختیار او صحیح نیست هرگاه
سفیدی چشم صاحب جنایت برود او را میرسد که بعد اختیار
دیت رجوع بقصاص نماید و هرجا که اختیار او صحیح است
رجوع او از دیت بسوی قصاص نمیرسد کذا فی خزانة المفتیین
* مسئله * در نوادر هشام مرویست از محمد رحمه الله
که اگر چشم راست شخصی سفید باشد و بر مردی دیگر در چشم
راست او جنایت کند تا کور گردد و من بعد سپیدی از چشم

جنایت کننده دور شود پس کور کردهٔ چشم را میرسد که قصاص از چشم صاحب جنایت بگیرد كذا في المحيط * مسئله * شخصي بر چشم دیگري زد تا از ضربه او سفید شد و من بعد سفیدي دور گشت و بینا گردید درینصورت بر زننده هیچ نیست لیکن این حکم وقتي است که بینا گیش عود کند همچنانکه بود اما اگر عود کمتر از سابق کرد پس در آن حکومت عدل است كذا في خزانة المفتيين * مسئله * هرگاه شخصي جنایت کرد بر چشم دیگري که دران سپیدي است و با وجود ش دیدن میتواند و در چشم جنایت کننده نیز سپیدي است که منع بصارتش نمیکند پس میان هر دو چشم قصاص نیست كذا في المحيط * مسئله * اگر بر چشم کسي یک ضربت زد پس سفید شد بعضي مردمک چشم یا رسید بآن زخمي یا دسبل یا چیزي از ان جنس که به هیچان آب چشم را ونقصان پذیرفت ازان پس درآن قصاص نیست ولازم نیاید دران مگر حکومت عدل كذا في خزانة المفتيين * مسئله * در فتاوي هارونی در حال زني که وقت ولادت سر فرزند او بیرون شد و عضوي دیگر غیر از سر برنیامده بود که مردي چشم آن ولد را کور کرد در مرویست

از محمد رحمه الله که بر آنکس دست مرا رسید هم وتا اینکه
نصف شده یا اگر آن را سر بیرون نیاید قصاص بر او لازم
نمی گردانم کذا فی المحیط * مسله * شخصی چشم کودکی را
هنگام تولد او یا بعد کذشتن چند روز از ان کور کرد و کفت
که دران چشم بینائی نبود یا کفت علم نیست به بینائی آن چشم
ندارم پس قول او باور شود و ارش حکومت عدل بر و بسبب
معیوب کردن آن طفل واجب کرده و اگر دانسته شود که دران
چشم بینائی بود یا معلوم که بکواه سلامت نظر تش شهادت
دهند پس اگر بخطا باشد نصف دیت دران لازم آید و اگر
بعمد است دران قصاص آید کذا فی الظهیریة * مسله *
از چشم راست بعوض چشم چپ و از چشم چپ بعوض چشم راست
قصاص نگرفته شود * مسله * اگر چشم کسیکه حق قصاص از
جانب او است نسبت بچشم صاحب جنایت بزرگ باشد و یا
خورد باشد پس در حکم یکسان است و قصاص برای او گرفته
شود کذا فی المحیط * مسله * اگر شخصی تمام گوش را
ببرید پس قصاص دران لازم آید و اگر لاله گوش
ببرید پس اگر مراعات مساوات ممکن و متصور باشد نیز دران

قصاص است اینقول کرخیست و بودا بویوسف رحمه الله که
میگفت برای گوش پیوندها ست پس اگر پاره ازان برید و
معلوم شد که بریدن از پیوندا ست قصاص از انجا گرفته
شود و رجوع در شناخت پیوند گوش بسوی اهل بصیرت
است پس اگر آنها گویند که گوش را مفاصل وپیوندها میباشد
درینصورت هرگاه جایی که ازان بریده شود وقطع آن مفصل
معلوم گردد قصاص از همان پیوند گرفته شود و اگر گویند
که گوش را پیوند نیست پس از گوش صاحب جنایت بریده
شود همان قدر که جدا بریده است کذا فی الظهیریة * مسئلة *
در کتاب اجناس است که اگر گوش صاحب جنایت کوتاه
خلقه باشد و گوش بریده شده بزرگ خلقه پس درینصورت
گوش بریده مختار است اگر خواهد ضمان نصف دیت
کامله بگیرد و اگر خواهد همان گوش خورد را ببرد
همچنین حکم است اگر گوش صاحب جنایت دریده وشگافته
باشد و درصورتیکه گوش بریده شده ناقص باشد عوض آن
حکومت عدل است کذا فی الذخیرة * مسئلة * اگر کسی گوش
شخصی کشید و نرمه گوش انسان بر کنده شد در ان قصاص

پوست و ارش برو درما لیدن لازم آید کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر تمام نرمهٔ بینی را ببرد برید قصاص واجب
شود و اگر پارهٔ ازان ببرد قصاص لازم نیاید * مسئله *
اگر پاره از قصبهٔ بینی ببرد قصاص واجب نگردد باتفاق
علما زیرا که قصبهٔ بینی استخوانست کذا فی الذخیره * مسئله *
بعضی گفته اند حکم در ارنبهٔ بینی حکومت عدل است و هو
الصحیح کذا فی خزانة المفتین * مسئله * اگر بینی صاحب
جنایت کوچک باشد بینی برید مختار است اگر خواهد
بینی کوچک آن ببرد و اگر خواهد ارش آن بگیرد کذا
فی المحیط * مسئله * اگر قطع کنند بینی مرد اخشم باشد
که بوی درنیابد یعنی به بوی بینی باشد بواسطه علتی
که دران پیدا میشود پس توهم که بوی خارج ادراک نکند
و یا اخرم یعنی ما بین دو سوراخ بینی او بریده باشد یا در بینی او
نقصانی باشد از چیزیکه او را رسیده است درین صورت بینی برنده
مختار است درمیان اینکه بینی قاطع ببرد و میان آنکه دیت بینی خود
بگیرد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر از بیخ بینی جزوی برید و شود
پس دران قصاص نیست چرا که بیخ بینی استخوانست که زنده

قیدار د * مسله * هرگاه بینی کودک از بیخ استخوان بریده شود پس بر قاطع قصاص است خواه در کودک قوت شمیدن بوی مانده باشد یا نه و در صورت خطا دیت است و مراد نرمهٔ بینی از استخوان در اینجا مارن یعنی نرمهٔ بینی است چه نزد مرد بالغ ذکر آن مقدم شد و چه آنست که استخوان بینی کودک اگرچه در تن مجی مثل غضروف است لیکن این را در شرع اعتبار نیست چنانچه در همه استخوانهای نو کودک در باب قصاص مثل استخوانهای بالغ اعتبار کرده شود کذا فی خزانة المفتیین * مسله * طحاوی در شرح خود میفرماید از ابی حنیفه ذکر کرده که هرگاه لب زیرین مردی یا لب بالای او بریده شود پس اگر مساوات ممکن باشد بر قاطع قصاص است لب بالا بعوض لب بالا و زیرین بعوض زیرین و در قدوری گفته که اگر تمام لب بریده شود قصاص واجب گردد و اگر پاره از و بریده شود قصاص لازم نیاید کذا فی المحیط * مسله * در بریدن زبان بعد قصاص نیست خواه پاره از آن بریده شود یا تمام آن و مختار برای فتوی همین است کذا فی خزانة المفتیین والظهیریة * مسله * در دندان قصاص است اگرچه دندان

کسیکه قصاص از ومیگیرند بزرگتر باشد از دندان این یکروه را ستخوان قصاص نیست مگر مردندان کذا في الهداية * مسئله مردندان را که قصاص نیست وبنابران بحکومت عدل واجب بوده کذا في الجوهرة النيرة * مسئله * قصاص در دندان باعتبار کوچکی وبزرگی دندان مرد دندان شکی وشکسته دندان نباشد بلکه بمقدار چیزیکه از دندان شکسته سد ازنصف وثلث وربع پس همچنان گرفته آید کذا في الوجيز للكردري * مسئله * گرفته نشود دندان راست بعوض چپ ونه چپ بعوض راست وگرفته شود ثنیه بعوض ثنیه وناب بعوض ناب وضرس بعوض ضرس

ثنیه دندان دوگانه پیش ناب دندان نیشتر ضرس بالکسره دندان سائیدن ودندان بالا بعوض زیرین ودندان زیرین بعوض بالا گرفته نشود کذا في الجوهرة النيرة * مسئله * اگر نصف دندان شخصی ویا ثلث آن ویا ربع آن شکست برابر بوضعی که درمثل آن رعایت مساوات ممکن است پس بسوهان قصاص گرفته شود واگر شکستی غیر مستوی باشد بطوریکه قصاص از آن برعایت مساوات متعذر نیست

پس ارش برو لازم آيد كذا في الظهيرية * مسله * اگر
يكي دندان ديگري از بيخ بركند دندان او بركنده نشود ليكن
بسوهان گرفته شود تااينكه بگوشت رسد و ماسوا را بگذارند
كذا في الفتاوي الصغري * مسله * اگر پاره از دندان
بشكست و ما بقي سياه و ياسرخ و يا زرد گرديد و يا عيبي
ديگر دران بوجهي از وجوه ازين شكست بهم رسيد قصاص
نبوده و ديت واجب گرده كذا في الخلاصة پس اگر گفت
آنكس كه جنايت برو رسيده كه من استيفاي قصاص در قدر
شكسته ميخواهم چيزي كه سياه شده آنرا ميگذارم پس
او را اين تصرف نيرسد كذا في فتاوي قاضيخان * مسله *
در منتقي گفته هرگاه پاره از دندان مردي شكست انتظام
يكسال دران كشيده شود پس وقتيكه سال تمام شد از
دندان تغير نيافت بر شكننده دندان قصاص است كه
بسوهان گرفته آيد و براي اينكار از طبيب دانشمند
پرسنده كه از دندان چه قدر رفته است پس اگر نيمه از ان
رفته باشد از دندان شكننده نيز نيمي سوهان كرده شود
كذا في المحيط * مسله * اگر از دندان مردي پساره

شکست و باقی بمسادقصاص نیست در قول مشهور کذا فی خزانة المفتین * مسله * در بار یکبار دو مرد ایستاده اند تا هر یکی صاحب خود را مشت زند چنانچه عادت است پس یکی از آنها دیگری را مشت زد تا دندان او بشکست پس بر زننده قصاص است و صورت این مسله وقوع یافته تا فتوی گرفته شد و همه اهل فتوی برین قول متفق کردند و اگر هر یکی مر صاحب خود را دو دو کفت تا یکی ازآنها دیگری را مشت زد و دندانش بشکست پس بر وی هیچ نیست و هوالصحیح زیراکه وی باذن او زده است که صحیح بر بدن دست خود حکم داد پس آنرا بر دکذا فی الظهیریة * مسله * هرگاه شخصی دندان بیسیره دیگری بعمد از بیخ برکنده و برای او آوردند از پس دندان شکننده قصاص گرفته شد و بعد دندان قصاص گرفته از سر بود مید پس کیرنده قصاص را نمیرسد که از این دندان تود میده را بیا و دیگر بشکند کذا فی الیحط * مسله * اگر مردی دندان شخصی بر کنده پس دندان برکنده نیز دندان برکننده راه را قصاص بر کنیم و من بعد دندان آن شخص از دمید پس در یتصورت

برکننده دوم را لازم است که ارش دندان برکنندهٔ
اول که پانصد درهم است بدهد چرا که هر گاه دندان
آن شخص اول دمید ظاهر شد که حق قصاص نداشت
واگر دندانش کج دمید دران حکومت عدل است واگر
نیمهٔ دندان دمید نصف ارش دندان لازم آید
کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله * اگر بر دندان
مردی زد تا بیفتاد آن قدر انتظار کشند که موضع آن دندان
به شود و انتظار یکسال نکشند مگر در روایت مجرد و صحیح
همان روایت اول است چرا که دمیدن دندان مرد بالغ
نادر باشد هکذا فی الظهیریة * مسله * اگر دندان کودک
برکنند در قصاص درنگ کرده شود هکذا فی السراجیة
وسزاوار آنست که برای کودک از جنایت کننده ضامن بگیرند
پس اگر دندان دمید همچنان که بود دیگر هیچ نیست واگر دندان
کودک بر نیامد تا اینکه پیش از تمام شدن سال بمرد پس بر جانی
هیچ نیست در قول ابی حنیفه رحمه الله وابو یوسف گفت که دران
حکومت عدل است کذا فی الظهیریة * مسله * هر گاه دندان
مردی را زد و آن دندان بسبب ضرب او جنبیدن گرفت در کتاب

اصل ذکر کرده که در ان انتظار یکسال کشیده شود خواه آن مرد بالغ باشد یا کودک پستر چون در نک یکساله واجب شد پس اگر آن دندان نفتاد و بر زند هیچ نیست و اگر در میان سال ازان ضربت بیفتاد پس در صورت عمد قصاص واجب شود و بر تقدیر خطا دیت لازم آید هکذا في المحیط * مسله * هرگاه قاضي در صورت جنبیدن دندان مهلتش داد و پس از تمام شدن سال مضروب آمد بحالیکه دندان افتاده است پس گفت که از میان ضربت افتاد و ضارب گفت که نیست مگر آنکه ترا دیگری زده در یتصورت قول مضروب معتبر باشد و اگر بعد گذشتن سال آمد پس قول ضارب راست هکذا في الظهیریة * مسله * حسن ابن زیاد از امام ابي حنیفة رحمه الله روایت کرده که اگر مردی دندان شخصي بر کند پس لیپه ازان میده پر و نصف دیت دندان لازم آید و در ان قصاص نیست و اگر دندان سفیه و تمام بر آمد و من بعد دیگری آنرا بر کند انتظار یکساله باین جهت کشیده شود پس اگر دندان در مدت بهتر و اگر دندان دیگر قصاص گرفته آید و بر مرد اول هیچ نیست و اگر دندان کوتاه در مدت پس بر حکومت عدل است کذا في المحیط * مسله *

نخريد ٭ دندان شخصي بركند و دندان اين جنايت كننده سياه يا زرد يا سرخ يا سبز است پس دريصورت آن شخص كه جنايت بروي واقع شده اختيار دارد اگر خواهد دندان جانی را بعوض نقصان بركند واگر خواهد از وضمان ديت دندان كه پانصد درهم است بگيرد واگر عيبي در دندان همانكس است كه جنايت بروي واقع شده پس درين حكومت عدل است كذا في الظهيرية واگر ميچني عليه يعني كسيكه جنايت بروي واقع شده هيچ از اين دو چيز اختيار نكرد تا اينكه دندان سياه جاني افتاد و بجاي آن دندان ديگر درست دميد پس حق مجنی عليه باطل شد كذا في الذخيره ٭ مسئله ٭ اگر مردي دندان پيشين ديگري بركند و دندان پيشين بركننده از سابق بركنده بود كه تا گاه بعد جنايت بركندن دميد پس دران قصاص نيست وبراي دندان بركنده ارش دندان بروي لازم آيد كذا في المحيط ٭ مسئله ٭ اگر شخصي دست مردي ديگر بدندان گزيده پس صاحب دست دست خود كشيده دندان شخص گزنده را از بيخ بركنده دريصورت بروي تاوان نيست در قول ابي حنيفه رحمه الله كذا في فتاوي قاضي خان ٭ مسئله ٭ گفت

مجمع رحمه الله هرکه برکندن دندان تو لم را ظلم اراده کند در مقابلیکه مردم ترا محتاج شوند یعنی حاجات ترا کنند پس ترا کشتن آنکس روا نیست هرکه اراده نماید که دندان ترا ظلم بشوهان برا ده کند پس کشتنش روا نباشد اگرچه مردم ترا حاجات بکنند کذا في الظهيرية * مسله * هرکه دست دیگري بعمد از بند جدا کند دست او بریده شود اگرچه دست قاطع از دست مقطوع بزرگ باشد و این حکم وقتی است که انتقام عمد به شدن باشد و پیش از به شدن قصاص نیست کذا في الجوهرة النيرة * مسله * همچنین در انگشتها هرگاه که از بند هاي خود بریده شوند قصاص است و در صورتیکه بریدن از بند ها نباشد قصاص نبوده کذا في خزانة المفتين * مسله * در پای وقتیکه بریدن از پیوند قدم یا از پیوند سرین باشد در صورت عمد قصاص است بخلاف آنکه از میر پیوند جدا کرده شود و همچنین حکم است در انگشتهاي پای که اگر از پیوند بعمد بریده شود قصاص واجب است و اگر بریدن از غیر پیوند است قصاص لازم نیاید کذا في المحيط * مسله * دست بعرض پا...

بریده الشرد و نه انگشت دست بعوض انگشت پاي و دو دست بعوض یکدست بریده نکرده نه نزد علماي ما کذا في المبسوط * مسئله * بریده نشود انگشت شهادت راست مگر بعوض انگشت شهادت راست و نه انگشت شهادت چپ مگر بعوض چپ و همچنین انگشت در بعوض انگشت شهادت بریده نشود و نه انگشت شهادت بعوض انگشت میانه وحاصل آنست که گرفته نشود هیچ یکي از اعضا مگر بعوض مثل خود از برنده کذا في الذخیره * مسئله * دست صحیح بعوض دستي که انگشتهاي آن ناقص باشد بریده نشود هکذا في محیط السرخسي * مسئله * هرگاه مردي دست دیگري بریده و در این دست تا خن سیاه یا زخم است پس اگر در این دست ناخن سیاه است قصاص واجب شود اگرچه در دست قاطع ناخن سیاه نباشد و اگر بدست مقطوع زخم است پس باید دید که اگر آن زخمي است که موجب نقصان دیت دست نیست باین طور که آن نقصان خلل در کرفت نمیکند پس آن زخم مانع وجوب قصاص نشود زیرا که بودن این عیب ونه بودنش برابر باشد واگر آن زخم موجب نقصان است که در گرفت دست خلل مي اندازد تا اینکه از بریدنش حکومت

عدل واجب شود و نصف دیت تا یدوپس اين دست پنز اگر دیت اركام رفته باشد و گر قنس قصاص از قاطع لازم نگرده و كذا في المحيط * مسئله * هر كه انگشت زائد شخصي ببرد و در دست خود هم انگشت زائد مانندان داشته باشد پس بر وقصاص نیست نزد ابي حنيفه وابي يوسف رحمهما الله كذا في الجوهرة النيرة * مسئله * اگر كف دست شخصي بريده وبران انگشت زائد بود كه موجب سستي كف دست ميشد پس هر ان كف قصاص نيست واگر آن انگشت زائد موجب سستي كف دست نبود قصاص واجب گردد كذا في المحيط السرخسي * مسئله * اگر مردي دست ديگري از نصف ساعد يا پاي او از نصف ساق بعمد جدا كرده درينصورت برو قصاص نيست كذا في المبسوط * مسئله * هر گاه دست بريده شده از قطع صحيح و درست بوده ودست قاطع اشل است يا دو انگشت نقصان دارد پس بريده دست مختار است اگر خواهد دست عيب دار قاطع را ببرد و چيزي ديگر نخواهد يافت و اگر خواهد ارش تمام دست خود بگيرد كذا في الكافي * ضد و نيود بر هان الا ئمه اثبات خيار براي بريده دست درينصورت نمیگیرد مگر وقتيكه

دست شل یا بی عیب قاطع کار گذاری می بود و اما در صورتیکه انتفاع بآن منصور نباشد پس آن دست محل قصاص نیست و مجنی علیه در این هنگام اختیار داده نشود بلکه حق او جز دیت دست صحیح نیست چنانچه اگر قاطع آن دست اصلا نمیداشت همین حکم بود و فتوی بر این است کذا فی المحیط * مسله * اگر دست عیب دار ضائع شد پیش از انکه مجنی علیه اختیار احد الامرین کند یا از راه ظلم بریده شد حق مجنی علیه باطل گردید نزد علمای ما بخلاف آنکه دست عیب دار قاطع بسبب حقی که بر وی از قصاص یا دزدی بود بریده شود پس در اینصورت دیت دست بریده بر وی واجب گردد کذا فی الکافی اینحکم مذکور وقتی است که دست قاطع در وقت جنایت قطع ناقص باشد اما اگر ناقص شود دست او بعد بریدن دست مقطوع پس این نقصان بردو وجه است یکی آنکه بیعمل کسی باشد بایطورکه انگشتی از انگشتهای او بآفت آسمانی بیفتد پس جواب در اینجا همچنان جوابست که در صورت نقصان بوقت قطع بوده و دوم آنکه نقصان

بفعل کسی حادث شود مثلا انگشتی از انگشتهای او بظلم بریده شده بود یا قاطع خودش انگشت خود را ببرد یا بحکم قاضی به عوض حقی که بر وی واجب است بریده شود و جواب در ینصورت ها همانست که در فوات انگشت بآفت اسمانی نیست همچنین شیخ الاسلام معروف به خواهر زاده ذکر کرده مترجم گوید که خلاصهٔ جواب درصورت حدوث نقصان بعد القطع التجه از این تقریر مفهوم میشود اینست که همه اقسام او حکم نقصان وقت القطع دارد لیکن سوق عبارت خالی از سقم ومسامحت نیست چراکه نقصان بعد القطع را بطور انجاز از نقصان وقت القطع ذکر کردن و بر دو وجه منقسم ساختن و حکم هر وجه را نگاشتن دلالت بر تغایر حکم هر دو صورت میکند انتهی وشیخ الاسلام احمد طواویسی رحمه الله در شرح خود گفته که در صورت نقصان بعد القطع اگر انگشت قاطع بقصاص بریده شده باشد پس دست بریده را در بریدن دست عیب دار قاطع و گرفتن دیت دست اختیار است واگر نقصان انگشت قاطع بسبب ظلم یا بآفت آسمانی باشد پس مقطوع را

اختیار نبود یعنی قصاص بریدن دست متعین است و
گرفتن دیت نمیرسد واشارتی در کلام او بسوی بیان
وجه فرق واقع شد پس گفت انگشتی که در قصاص
بریده شد محاسبه آن برقاطع است که گویا بریده دست را
بعوض خود از قصاص تمام باز داشته پس موجب خیانا در
قصاص ناقص و گرفتن دیت باشد و این چنین نیست انچه
از نقصان بآفت سماوی روده زیرا که قصور از قاطع
نبود کذا فی الظهیریة مترجم گوید که از یغو جه ظاهر
شد که اگر قاطع خود ش انگشت خود بریده باشد نیز
بریده دست را اختیار بود و اگر از ظلم بریده شود
بمنزله ناقص بآفت سماوی باشد * مسئله * هرگاه
دست مردی بعمد بریده شد تا اینکه قصاص واجب
گردید و من بعد دست قاطع بسبب بیماری خوره یا از ظلم
بی حق ثابت بریده شود پس قصاص باطل گردد منتقل
بسوی دیت دست نگردد و اگر دست قاطع در قصاص
مردی دیگر یا در دزدی بریده شود پس بر ین قاطع که
حق صاحب قصاص اول بردن ملا خود دارد رفتن برای

آولازم آید کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * مردی
دست راست دیگری برید و قاطع دست راست ندارد
پس چپ دست برید ارش در مال قاطع است کذا فی
خزانة المفتین * مسئله * هرگاه دو انگشت مردی
برید شد و قاطع را از آن دو بجز یک انگشت نیست
پس درین صورت آن مرد انگشت موجود قاطع را ببرد و
ارش انگشت دیگر بگیرد کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله *
شخصی دست مردی دیگر از بند جدا کرد و قصاص
از وی گرفته شد و بعد یا دست دیگر از بن هر دو کتف
یا روی دیگری برید قصاص از دیگر نبرد * مسئله *
گفت ابوحنیفه رحمة الله در میان دو مرد دست بریده
و میان دو مرد اشل یعنی شل دست باهم قصاص نیست و
قول ابویوسف رحمه الله بروایت حسن از وهمین است
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه مردی انگشت
دست راست یکی از بند آن جدا کرد و پس بعد دست
راست دیگری برید یا اول دست یکی برید و بعد انگشت
دیگری را و هر دو مدعی قصاص آمدند پس درین صورت

از دست قاطع بعوض انگشت آن دیگر او را بریده شود و من
بعد صاحب دست را اختیار داده آید اگر خواهد ما بقی را
ببرد و اگر خواهد دیت دست خود بگیرد و اگر صاحب دست
پیشتر آمد دست قاطع برای او بریده شود پس هر وقتی که آن
دیگر صاحب انگشت حاضر گردد برای او حکم دیت انگشت
کرده آید کذا فی الذخیره و المحیط * مسئله * اگر شخصی انگشت یکمرد
از بند بالا ببرید پس تر انگشت مرد دیگر از بند میانه جدا کرده
و من بعد انگشت مرد ثالث از بند زیرین برید از اینجهه جنایت
بر یک انگشت مثلا در انگشت شهادت بعمل آورد پس اگر هر سه
مدعیان حاضر آمدند و حق خود ها از قاضی طلب کردند
در بنصورت قاضی بند بالا از انگشت قاطع برای صاحب
بند بالا جدا کند و برای صاحب بند میانه و بند زیرین ندهد
اگرچه حق آنها نیز در بند بالا ثابت است و بعد از آن صاحب
بند میانه را مخیر گرداند پس اگر خواهد بند میانه را از
قاطع ببرد و برین تقدیر از دیت انگشت برای او هیچ نبود
و اگر خواهد منبر در ضمان دو ثلث دیت انگشت بگیرد پس اگر بند
میانه را جدا کرد الحال صاحب بند زیرین را اختیار داده شود

اگر خواهد مابقي را ببرد و از ديت انگشت هيچ نيابد و اگر خواهد
نبرد و ديت انگشت تمام و كمال از مال قاطع بگيرد و اگر
يكي از ان هر سه مدعي حاضر شد و ديگر غائب اند پس
اگر حاضر صاحب بند بالا است براي او بريده شود و بعد بريدن
بند بالا اگر ديگران حاضر شدند مثل سابق در ميان بريدن
و گرفتن ديت مخير كرده آيند پس اگر بريدن اختيار كردند
قاطع ضمان مال براي هيچ يكي از ان هر دو كس نشد كذا
في المحيط و اگر صاحب انگشت تمام يعني ثالث اول حاضر آمد و حق
او به ثبوت رسيد و صاحب دو بند انگشت يعني ثاني و صاحب يك بند
يعني اول در قاضي حاضر نشدند پس براي ثالث بريدن تمام انگشت
قاطع حكم كرده شود و پس بعد اگر صاحب يك بند و صاحب دو بند
حاضر آمدند براي آنها ديت دهانيده شود كذا في شرح
الزيادات للعتابي *مسئله* اگر شخصي كف دست مردي از مد بريد
و پس بعد دست ديگري از آرنج جدا كرد و هر دو مدعي مجتمع
شدند پس در صورت كف دست قاطع براي صاحب كف دست
ببرند و صاحب آرنج را اختيار دهند پس اگر خواهد مابقي را
براي حق خود جدا كند را و اگر خواهد ديت بگيرد كذا في شرح

الرابسوط * مسئلہ * اگر یکي ازان هر دو مدعي حاضر باشد و دیگر غائب پس هرکدام از انها که حاضر باشد ابتدا بحصه ارکند کذا في المحیط * مسئله * اگر انگشت دست مردي بریده شد ومن بعد انگشت بریده دست قاطع را از بند آن جدا کرد پس دست بریده اختیار داده شود اگر خواهد دست ناقص انگشت بریده را ببرد و اگر خواهد ارش دست خود بگیرد وحق صاحب انگشت باطل کرده کذا في محیط السرخسي * مسئله * گفت محمد رحمه الله در جامع خود که مردي در حال صحت دست خود دست دیگري بعهد برید پس دست بریده انگشتي از انگشتهاي قاطع جدا کرد ومن بعد قاطع دست دست صحیح شخص آخر نیز برید پس درینصورت دست بریده دوم مختار است اگر خواهد ما بقي را از دست قاطع باتفاق دست بریده اول ببرد واگر خواهد دیت دست خود بگیرد پس اگر دست بریده دوم نیز انگشتي از انگشتهاي قاطع برید حق اختیار او باطل شد و بریدن ما بقي از دست قاطع براي او و براي اول متعین کرده پس هرگاه دست قاطع براي هر دوکس بریده شود قاطع براي دست بریده اول نصف دیت

دست را تا وان دهده رد و سال باینطورکه درسال اول دو ثلث آن و در سال دوم یک ثلث آن ادا نماید و برای دست بریده دوم سه ثمن دیت دست را برده مذ خود کیرد و بوعده دو سال بطریقی که گفته ام ادا کند کذا في المحیط * مسله * هرگاه شخصی که دستوی صحیح است دست مردي برده و بریده دست نیز انگشتی از انگشتهای قاطع جدا کرده بستر همان قاطع دست مردی دیگر برید و بریده دست دوم هم انگشتی از انگشتهای قاطع منفصل ساخت و من بعد همان قاطع دست مرد سوم جدا کرد پس دست بریده سیوم نیز انگشتي از انگشتهای قاطع برید وبعد از ان هرسه بریده دست نزد قاضی مجتمع شدند پس درینصورت هیچ یکي از انها را در گرفتن دیت خبا رنیست وما بقی از دست قاطع برای آنهم بریده شود وسه خمس دیت دست وثلث خمس آن بجهت بریده دست اول وخمس دست وثلث ربع آن بجهت بریده دست دوم وچهار تسع دیت دست بجهت سیوم برقاطع واجب شود کذا في محیط السرخسي * مسله * اگر شخصي دست راست ازیکمرد ودست چپ از مرد دیگر برید هردو دست قاطع بعوض آنها بریده شود

وهمچنین حکم است اگر هردو دست را از یک مرد بریده باشد * مسئله * اگر مردی دست راست دو کس بریده دست راست آنمرد بعوض آن هردو مقطوع شود وتاوان دیت یکدست در میان آن هردو مقسوم گردد نزد علمای ما خواه دست هردو کس را بیکبارگی بریده باشد خواه پس و پیش بریده باشد واگر یکی از انها پیش از قصاص از قاطع عفو نمود قصاص از و برای آن دیگر باقی گرفته شود و بخشنده را هیچ نبود واگر یکی از ان دو کس یعنی دیگری حاضر شد انتظار غائب بکشند و قصاص برای این حاضر گیرند ومن بعد هرگاه غائب بیاید او را دیت دهانند واگر هردو مجتمع آمدند وحکم بقصاص و دیت برای هردو بشراکت کرده شد و دیت را با هم گرفتند ومن بعد یکی از انها از حصه قصاص خود درگذشت عفو او جائز باشد و دیگر را استیفای قصاص نمیرسد مگر نصف دیت دیگر خواهد یافت واگر هردو با هم استیفای دیت نکرده بود ند تا اینکه یکی از انها بعد حکم قاضی از قصاص درگذشت پس بر قول ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله آن دیگر را گرفتن قصاص میرسد و این قیاس است ونزد محمد رحمه الله آن دیگر حق استیفای

قصاص ندارد بطریق استحسان واگر هردو استعفای آن ناکرده صاحب بحجت آن گرفتند پس اگر یکی عفو از قصاص نمود پس این مسئله نیز در میان اختلاف است واگر هردو عوض مال دیت چیزی بطریق رهن گرفتند پس این برلهٔ قبض مال بود ودر صورت اگر یکی عفو کرد آن دیگر را استیفای قصاص نمیرسد واین استحسانست کذا فی شرح المبسوط * مسئله * شخصی دست مردی عمداً برید وام مرده دیگر سرانگشتان دست عمداً جدا کرد وبعد یکی از آن هردو بریده دست دست قاطع را از آرنج منفصل ساخت پس درین صورت حق یکی از آن دو دست از دو مقطع اول باطل کرده وبروی دیت یکدست برای هردو دست بریده بالمناصفه واجب شود وآن بریده دست از آرنج که قاطع اول است اختیار دارد اگر خواهد باز وی بیدست از آن کسیکه دست او از آرنج بریده است جدا کند واگر خواهد دیت دست وحکومت عدل بحجت باز وبرد وسال از قاتل بگیرد باین طور که دو ثلث آن مجموع دیت وحکومت عدل در سال اول ویک ثلث آن در سال دوم طلب کند مگر

انگشت قطع کرد آن یک ثلث مجروح برد و ثلث دیت از کرد افتد پس در بین هنگام آن زیاده در سال سیوم واجب شود کذا في المحیط * مسئله * هرگاه بند بالا از انگشت مردي بعمد بریده شد و بهي یافت و قصاص نگرفته بودند تا اینکه همان قاطع بند دیگر از همان انگشت نیز برید پس در ینصورت برای وي بند بالا از قاطع چه اکنند نه بند پائین و برو دیت بند پائین واجب شود و همچنین حکم است اگر بند دوم بریده شد پس بند سیوم بریده در صورتیکه در میان هرد و قطع بهي فاصل نیا شد یعني پیش از بریده شدن دوم بند سیوم بریده شود پس قصاص برقاطع در تمام انگشت یکبار ه ببرید نش از بیخ خود واجب گرد د کذا في محیط السرخسي * مسئله * هرگاه بند بالا از انگشت شخصي بریده شد و بهي یافت و بعد از آن بسببي دیگر مرد و اورا پسریست که بند بالا از همان انگشت او بریده است پستر قاطع پدر آمد و بند دوم از همان انگشت پسر جدا کرد پس بر قاطع قصاص در بند بالا برای مورث و دیت در بند دومش برای وارث واجب شود کذا في شرح الزیادات للعتابي * مسئله * اگر بند بالا از شخصي

بریده شد و به کرد به و قصاص از قاطع کرفته آنکه بستر
میان قاطع باز کشت و بند دوم برند و به شد قصاص لازم
آید * مسله * اکر نصف بند از انکشت مردی بریده واندکی
شکست و بعد و من بعد ما بقی را از بند جدا کرد و بهی یا فت
پس برد در چیزی از ان قصاص نیست واکر بهی در میان هردو
قطع متخلل نباشد قصاص در بند انکشت واجب شود کذا في
المحیط * مسله * اکر انکشتهای مردی بعضه برید پستر کف
دست او از بند پیش از بهی جدا کرد پس دست قاطع بریده
شود نه انکشتهای او وکذا في محیط السرخسي * مسله * اکر
بهی در میان هردو بریدن متخلل باشد پس قصاص در انکشتها و
حکومت عدل در کف دست واجب کردد کذا في المحیط * مسله *
اکر بند بالا از انکشت مردی بریده شد و قاطع پیش از به
شدنش باز کشت و نیمه از بند دوم برید قصاص واجب نشود
واکر بهی متخلل باشد قصاص در بند بالا وارش در باقي
لازم کردد کذا في شرح الزیادات للعتابي * مسله * از
ابی حنیفه رحمه الله در حالکسیکه انکشت مردی را بعد
زخم زد پس کف دست افتاد مرویست که اکر بریدن از بند

وافتادن نیز از بند باشد قصاص از قاطع گرفته شود واگر
یکی از ان مرد وا از جای بند نیست قصاص از و نگرفته آید
گفت ابو یوسف رحمه الله که من نگاه بطرف افتادن دارم
و ملاحظه اصل زخم نمیکنم پس اگر افتادن از مفصل است
قصاص گرفته شود واگر نیست پس نیست وگفت ابي حنيفه رحمه الله
در ان قصاص نیست و فتوی برقول او داده میشود کذا في الظهيرية
* مسله * اگر انگشت مردي بعمد برید پس کف دست او شل
کرده دیدر انگشت قصاص نیست و در دست دیت پر قول
اصحاب ما لازم آید وهمچنین اگر بعدی از انگشت مردي
جدا کرده وازین سبب کف دست او تباه شد پس در قدری که
از ان تباه شد دیت است وقصاص نبوده در قول همه علما کذا في
الذخيرة * مسله * اگر انگشتی برید پس انگشت دیگر
به پهلوی آن تباه شد گفت ابو حنیفه رحمه الله که در هیچ یکی
از ان دو انگشت قصاص نیست و بر قاطع دیت هر دو انگشت
لازم آید وگفته اند صاحبین او که در انگشت اول قصاص گرفته
شود و در دوم دیت او کذا في الظهيرية * مسله * در نوادر
ابن سماعه از محمد رحمه الله مرویست که هر گاه انگشت مردي

هدا کند پس انکشت دیگر که به پهلوی ویاست بعده بر قول ابی حنیفه رحمه الله در همچ یکی ازان قصاص واجب نشود ولیکن دیت هر دو انکشت لازم آید و بروایت از ابی یوسف رحمه الله آمست که قصاص در انکشت اول و دیت در انکشت دوم واجب شود و از محمد رحمه الله آنکه قصاص در هر دو انکشت واجب کرده کذا فی الذخیرة * مسله * اگر مردی انکشت آدمی بعمد برید پس کارد تا انکشت دیگر روان شد قصاص در انکشت اول و دیت در انکشت دوم واجب شود بی اختلاف کذا فی المحیط * مسله * در منتقی از محمد رحمه الله مروی است که اگر بندی از انکشت سبابه بعمد اکرد و از همان ضربت انکشت میانه افتاد پس انکشت میانه و آن بند انکشت سبابه از قاطع بریده شود و اگر ماندی از انکشت سبابه باطل شود و انکشت میانه بیفتد پس من انکشت میانه را میدهم و قصاص از انکشت سبابه نمیکنم کذا فی الذخیره * مسله * اگر مردی دست دیگری برید پس قصاص دست برای آن دیگر کرده شد و من بعد دست برنده اول بسرایت همان زخم بمرد درینصورت دست برنده که قاطع اول است بعوض آن از روی قصاص کشته شود

اگر قصاص گرفتند دست بپره پس دیت او برعاقله مقطوع اولی
که قصاص برای او گرفته شد پود نزد ابن حنیفه رحمه الله
وگفت محمد وابو یوسف رحمهما الله که برو هیچ نوعت کذا في
التبیین * مسئله * کسیکه دست دیگری برید و من بعد او را
کشت پس بهرد وجنایة ماخوذ شود خواه هرد وقطع وقتل بعهد
باشند یا هرد و خطا یا هرد و مختلف وخواه بهی درمیان
هرد و متوسط باشد یا نه یعنی زخم دست پیش از کشتن به شده
باشد یا نباشد مگر انکه که هرد و فعل خطا باشند و بهی متوسط
نبود پس درینصورت یکدیت واجب گردد کذا في الکافی
* مسئله * اگر دست مردی بعهد برید و من بعد او را
پیش از ان که دست به شود بعهد کشت پس اگر امام وقت خواهد
بگوید که دستش ببریده پستر او را بکشید و اگر بخواهد حکم
بکشتن او فقط دهد واینقول نزد ابی حنیفه است وصاحبین و
گفته اند که کشته شود ودست او بریده نگردد کذا في الهدایه
* مسئله * اگر کسی دو جنایت بر شخصی را حد کند و هرد و
از یک جنس باشند که هرد و عهد اند یا خطا و آن شخص
پیش از به شدن زخم جنایت اول از اثر جنایت دوم بمیرد

پس اگر هر دو حنایت یکی اعتبار کرده شوند و اگر به شدن نشان هر دو متوسط باشد یا هر دو مختلف باشند که یکی عمد است و دیگری خطا و حنایت کننده دو اند یک کس بود یا دو کس پس در صورت هر حنایت را حکم علیحده اعتبار کنند کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر کسی انگشت مردی با دست او برید و من بعد شخص دیگر ما بقی از دست جدا کرد یا برید پس قصاص کس برین دیگر بود نه بر اول بلکه انگشت او یا دست او بریده شود کذا فی محیط السرخسی و در کتب ظاهر الروایت تصریح نماید که در مردی حقیقی به حالت عمد قصاص واجب میشود یا نه دانسته نشد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر سر ذکر را تمام بعرید برد پس در ان قصاص است و اگر پاره از ان جدا شد قصاص نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر پاره از ذکر ببرد قصاص نیست و اگر تمام ذکر قطع کند در اصل مذکور است که قصاص نبود و از ابی یوسف رحمه الله مرویست که در ان قصاص است کذا فی الظهیریة و مذهب صحیح ظاهر الروایت است کذا فی المضمرات * مسئله * کسی در اصل که هر کاه ذکر طفل نو زاده برید پس اگر صلاح و کار آمد نی بودن

ظاهر شده باشد بانطور که درحالت بول جنبش نیا یان کرده
بوده بریده ن سرش قصاص است در عهد و دیت کامل
در خطا کذا في المحيط * مسله * اگر بحالت بول متحرک نبوده
پس بر قاطع حکومت عدل است چنانچه در آله خصي وعنين
همين حکم بود کذا في شرح الجامع الصغير للصدر الشهيد
حسام الدين * باب پنجم * در بيان شهادت بر قتل و اقرار بآن
و تصديق قاتل دعوي ولي جناية را يا تکذيب آن * مسله *
اگر دو کس بر شخصي گواهي بقتل عمد داده نه محبوس کرده
شود تا اينکه سوال از حال شاهدان و تفتيش عدالت آنها بعمل
آيد واگر يک کس عادل گواهي داد نيز چند روز بحبس داشته
آيد پس اگر مدعي شاهد ديگر آورد بهتر والا مدعي عليه
گذاشته شود وعمد وخطا وشبه عمد در ينحکم برابر است کذا في
شرح المبسوط * مسله * مردي بر ديگري دعوي کرد که پدرش
را بخطا کشته و گفت که گواهان من در شهر حاضرانه وکفيل
ضامن از مدعي عليه درخواست نمود تا گواهان را قايم
سازد پس درينصورت قاضي را بايد که بر مدعي عليه حکم بدادن
ضامن تا ميعاد سه روز کند واگر مدعي گفت که گواهان من

غایب اند و گرفتن ضامن طلب کرد تا گواهان بیارد پس قاضی
مر گرفتن ضامن او را اجابت نکند و اگر دعوی قتل عمد نمود
و اراده گرفتن ضامن کرد قاضی اجابت آن نکند نه پیش از
آوردن گواهان و نه بعد از آن مگر اینکه پس از اقامت گواهان
مدعی را میرسد که رفتن همراه او اختیار کند تا غایب نگردد
و بعد آوردن گواهان قاضی مدعی علیه را بتهمت در حبس
کند پس هرگاه گواهان تعدیل کرده شوند و گواهی به قتلی
که موجب قصاص است دهند قاضی حکم بقصاص از طلب مدعی
کند کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر شخصی کشته شد
و او را دو پسر است یکی حاضر و دیگر غایب پس پسر حاضر گواهان
بر قتل پدر قائم کرد گواهان مقبول شوند و قاتل کشته نگردد
لیکن محبوس داشته شود پس هرگاه برادر غایب بیاید تکلیف
باعاده گواهان داده شود نزد امام ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین
او گفته اند که اعاده گواهان نکند و اگر قتل بخطا است
یا دعوی دین پدر خود هر دو یکی است گواهان را اعاده نکرده
شود به اتفاق هر سه فقها و اجماع کرده اند بر اینکه قاتل محبس
داشته آید و اجماع کرده اند بر آنکه حکم بقصاص نکرده شود

لا وقتیکه غائب حاضر نشکرده وهمچنین بنده که میان دو کس مشترک باشد و بعمد کشته شود و یکی از مالکان غائب بود بر این حکم است کذا في الکافي * مسئله * هرگاه همه وارثان حاضر شوند و دعوي خون بر خود ها بر دو کس نمایند که یکي از انها غائب است و دیگري حاضر و گواهان قتل عمد بر هر دو قائم کنند پس گواهان بر حاضر مقبول کردند و حکم بقصاص بر وکرده آید و پیش از رسیدن غائب کشته شود و گواهان بر غائب مقبول نباشند پس وقتیکه حاضر شود و انکار قتل نماید وارثان را باعاده گواهان برین غائب حاجت افتد کذا في الذخیرة * مسئلة * اگر دو شاهد بر مردي گواهي دادند بانیکه شخصي را بشمشیر زد پس آن شخص همیشه صاحب فراش ماند تا بمرد پس بر آن مرد قصاص آید و قاضی را سوال از شاهدان بانیکه مضروب از همان زخم مرده است بانه لازم نبود نزد ایشان وانه در خطا لیکن اگر شاهدان بعد ادای شهادت اخبار کنند بانکه از همان زخم مرده است شهادت انها باطل نگردد و جائز بود بشرطیکه شاهدان عادل باشند * مسئله * هرگاه دو کس گواهي دادند بانیکه شخصي را بشمشیر زد تا بمرد

و مرین سخن زیاده نکرده‌اند پس این عمداست لیکن اگر قاضی
از انها سوال کند که آنرا بعمد زده بود مستحکم‌تر باشد و همچنین
اگر گواهی داده‌اند که او را از نیزه زد یا بروی سهم انداخت
یا نسابه پس این هم مقبول در عمد است کذا فی شرح المبسوط

مردم کوید لعظاسم و نسابه بضم نون و سین معجمه مشدده
والف و بای موحده که در اینمقام واقع شده هرد و بمعنی
تیر است و فرق به تعبیر شاهد این باشد * مسئله * اگر

گواهان گفتند که او را بشمشیر از خطا زده شهادت آنها
مقبول کرده و حکم بدیت بر عاقله داده شود و اگر گفتند
که مانمیدانیم بعمد کشته بود یا بخطا پس این شهادت مقبول
افتد و حکم بدیت در مال قاتل داده آید و این سخن که
مذکور کردیم از قبول شهادت آنها جواب استحسانیست
کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه یک شاهد بر مردی بقتل
خطا گواهی داد و دیگری بر اقرار او بقتل خطا ادای
شهادت نمود پس این شهادت باطل است و همچنین اگر دو شاهد
بر قتل گواهی دهند و در بیان وقت یا مکان مختلف باشند
پس این گواهی مقبول نشود کذا فی المبسوط * مسئله * شیخ

امام اجل خواهرزاده در شرح زیادات اصل ذکر کرده که اگر هردو شاهد در بیان مکان اختلاف کنند و هرد و مکان در یک خانه کوچک اند پس یکی بر شاهد که کشتن قاتل درین جانب خانه گواهی داد و دیگری بقتل او در جانب دیگر پس این شهادت مقبول است بطریق استحسان کذا فی المحیط * مسئله * اگر در بیان محل زخمی که باند ام مقتول است اختلاف کنند پس شهادت باطل است هکذا فی المبسوط * مسئله * اگر یکی از دو شاهدان گواهی داد با نکه مردی را بشمشیر کشت و دیگری با نکه او را بسنگ کشت تا آله قتل مختلف شد پس این گواهی مقبول نیست * مسئله * اگر یکی از آنها گواهی داد که او را بشمشیر کشت وگواه دیگر گفت که بکار د کشت یا آنکه یکی بکشتن از سنگ گواهی داد و دیگری بکشتن از عصا پس مقبول نبود * مسئله * اگر یکی از آنها گواهی داد که قاتل اقرار بکشتن او از شمشیر بعمد کرده وگواه دیگر بر اقرار او بکشتن از کارد بعمد ادای شهادت نمود و مدعی گفت که اقرار کرده است بهر چیز یکه شاهدان گفته اند اما کشتن او بغیر از نیزه زدن نیست پس این شهادت جائز باشد و قصاص از قاتل گرفته شود این مسئله در نوازل و خزانه

در روایت از محمد رحمه الله این را ذکر کرده است * مسله *
اگر یکی از شاهدان گواهی داد که او را بشمشیر یا بچوب
کشته و گواه دیگر گفت که او را کشته است و نمیدانم که بکدام چیز
کشته پس این گواهی مقبول نبود * مسله * اگر هر دو شاهدان
بر کشتن او گواهی دادند و گفتند نمیدانیم که بکدام آله
کشته است پس قیاس آنست که این شهادت مقبول نباشد و در
استحسان قبول کرده شود و حکم بدیت در مال قاتل داده آید
و حکم بقصاص نمیرسد هکذا في المحیط * مسله * اگر شاهدان
بر درکس گواهی دادند که یا تفاق یکدیگر مردی را کشته اند
یکی بشمشیر و دیگری بعصا و نمیدانند که در میان هر دو قاتل
صاحب عصا کدام است پس شهادت آنها جائز بود و اگر شاهدان
بر یک کس به بریدن انگشتی و بر شخصی دیگر به بریدن
انگشت دیگر از همان دست گواهی دهند و بر همان بریده
این انگشت و برنده انگشت دیگر تمیز کردن نتوانند پس حکم
همچنانست خواه بریدن بعمد باشد و خواه بخطا کذا في المبسوط
* مسله * هر گاه دو گواه به بریدن دست شخصی از بند بعمد
شهادت دهند و یک شاهد دیگر به بریدن پای او از بند گواهی دهد

ومن بعد همه شاهدان باتفاق بگویند که آنشخص صاحب
فراش مانده تا بمرد و ولی مقتول دعوی اینهمه امور بعینه میکند
پس من بر قاتل حکم بنصف دیت در مال او میکنم و همچنین اگر
گواه بر بریدن پای او دهد و کس با شند و به تزکیه نرسند و اگر یکی
از شاهدان دست و یکی از شاهدان پای مزکی شود قاتل
بهیچ چیز ماخوذ نگردد و اگر همه گواهان دست و پای مزکی
بر آیند بر قاتل حکم بقصاص نفس کرده شود پس اگر ولی مقتول
قصاص دست و پای طلب نماید او را نرسد کذا فی الحاوی
* مسئله * اگر دو گواه بر شخصی گواهی دهند باینکه دست مردی
از بند بریده بر پسترا او را عمداً بقتل رسانید وارث آن مرد را
میرسد که قصاص از دست قاتل بگیرد و من بعد او را بکشد
و اگر قاضی بوارث گوید که آنشخص را بکش وقصاص از دست او
مگیر پس آن نیز نیکو است و این قول ابی حنیفه رحمه الله بود
وابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که قاضی او را بکشتن
امر کند و رخصت قصاص دست ندهد و اگر ازین دو جنایت قطع
وقتل یکی بخطا باشد و دیگری بعمد قاتل بمرد و ماخوذ گردد پس اگر
جنایت اولین خطا باشد دیت دست بر عاقله او واجب کرده

بقصاص کشته شود و اگر دعوی خطا بوده پس قصاص دست بر قاتل
و دیت نفس بر عاقله او لازم آید کذا فی شرح المبسوط * مسئله *
اگر شاهدان بر مرد بقتل خطا گواهی دادند و حکم بدیت
کرده شد پس بعد آنکس که بر کشته شدن او گواهی داده بودند
زنده بر آمد پس عاقله را میرسد که ضمان دیت از ولی باز
پس گیرند و یا از شاهدان اخذ کنند و آنها بر ولی رجوع ننمایند
و اگر این شهادت بر قتل عمد باشد و مدعی علیه در قصاص کشته شده
و پس بعد آنکس زنده بر آمد پس وارثان مدعی علیه اختیار دارند
اگر خواهند دیت را از ولی بطریق تاوان بگیرند و اگر خواهند
از شهود مواخذه آن شوند پس اگر تاوان دیت از شهود گرفتند
آنها را رجوع بر ولی نزد امام ابی حنیفه رحمه الله نمیرسد
ونزد صاحبین امام بر ولی رجوع برا ند چنانچه در صورت
خطا کذا فی الکافی * مسئله * اگر گواهی در خطا یا در عمد
بر اقرار قاتل باشد و پس بعد آنکس زنده آمد پس بر گواهان
ضمان نیست بلکه در هردو صورت ضمان بر ولی بود و
همچنین اگر دو کس بر شهادت دو کس شاهد اصل در قتل خطا
گواهی دادند و قاضی بدیت در عاقله حکم کرد و باقی مسئله

بدستور است یعني آنکس که برگشته شدن وگواهي داده بودند

زنده برآمد پس تاوان بر شاهدان فرع نیست لیکن ولي دیت را

بر عاقله باز گرداند واگر شاهدان اصل آمدند وانکار گواه

گردانیدن فروع کردند انکار آنها در حق هردو شاهد فرع

صحیح نباشد تا اینکه تاوان بر آنها واجب نگردد و بر شاهدان

اصل نیز ضمان نبود واگر گواهان اصل گویند که ما آنهـا را

بدروغ گواه گرفته بودیم ودر انوقت دروغ گوئي خود ما

میدانستیم راوي گفت که برقول ابی حنیفه وابي یوسف رحمهما

الله گواهان اصل هیچ چیز تاوان ندهند ونزد محمد رحمه

الله عاقله مختار اند اگر خواهند تاوان از شاهدان اصل

بگیرند واگر خواهند از ولي بطلبند پس اگر تاوان از هردو شاهد

اصل گرفتند آنها بر ولي رجوع نمایند واگر تاوان از ولي

گرفتند او از کسي باز پس نگیرد کذا في المحیط * مسئله *

شخصي بر مردي دعوي کرد که ولی او را بزخم موضحه سرشکست

یعني آنچنان زخم زد که استخوان سرش نمود ار شد و ازان

زخم بمرد وگواهان شهادت برزخم موضحه ویه شدن آن دادند

پس گواهي آنهـا مقبول شود وحکم بقصاص درزخم موضحه

کرده آید وهمچنان اگر یکی از هردو شاهد گواهی بسر این زخم دهد و دیگری به شدن پس گواهی بر سر شکستن مقبول شود هر گاه مدعی و شاهدان همه بران اتفاق دارند تا آنکه اگر مدعی دعوی به شدن زخم کند شهادتی که بر سرایت زخم است باطل گردد کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسئله * اگر زخم سر شکستن کم از زخم موضحه باشد که ضمان آنرا عاقله برده خود نمیگیرد مگر وقتیکه سرایت زخم بآن متصل شود مانند زخمی که آن را سمحاق گویند و زخمی که مشابه

یا نست یعنی پنج قسم دیگر از اقسام شکانه سجاج که در تقسیم

مقدم بر سمحاق مذکور میشود چنانچه تفصیل آن در فصل شجاج بیاید انشاالله تعالی پس ولی دعوی کرد که از ان زخم بمرده ومرادیت بر عاقله میباید ودو گواه آورد که یکی از انها مثل دعوی مدعی گواهی داد ودگواه دیگر گفت که از ان زخم به شد پس این شهادت برزخم سر مقبول شود وحکم بارش آن از مال جنایت کنندهٔ نموده آید وهمچنین اگر آنمرده بندهٔ شخصی باشد پس خواجه اش دعوی کرد که سر شکنن اورا زخم موضحه بهمه زد تا از ان بمرد ومراد از آن سرشکنی حق قصاص است ودو

گواه آورده که یکی ازان هیچ دعوی مدعی گواهی داده و دیگری گفت که ازان زخم بهبی یافت پس قاضی حکم بدیت این زخم بر مال جانی کند کذا فی المحیط * مسله * اگر شخصی کشته شد و دو پسر گذاشت که یکی ازانها برمردی گواهان آورد که پدر او را بعهد کشته است و پسر دیگر زن گواهان قائم کرد که آن مرد و مردی دیگر باتفاق هم پدر او را بعهد کشته اند پس قصاص نه آید و برای پسر اول نصف دیت برکسیکه خود ش گواهان بروآورده بود واجب گردد کذا فی خزانة المفتیین * مسله * محمد رحمه الله در زیادات گفته صورتیکه شخصی مرد و دو پسر گذاشت پس یکی ازان دو پسر گواهان آورد که این مرد پدرش را بعهد کشته و پسر دوم گواهان برمرد دیگر قائم ساخت که پدر او را بخطا کشته پس قصاص برهیچ یکی ازان دو مرد لازم نیاید و مدعی عهد را نصف دیت از مال کسیکه خودش گواهان بروآورده درسه سال و مدعی خطارا برعاقله آن مرد دیگر که اقامت شهود خود برو کرده نیز نصف دیت درسه سال داده شود کذا فی المحیط * مسله * شخصی مرد و دو پسر و یک مرصی له گذاشت پس یکی ازان دو

پسر دعوي کرد که فلان کس پدر را ورا بعمد کشته وگواهان مرین دعوي آورد وپسر دوم دعوي نمود که همان فلان بعینه یا مرد دیگر پدرش را بخطا قتل کرده و شهود مرین قائم ساخت پس موصی له اگر مدعي خطا را تصدیق کند براي هر دو از مدعي خطا وموصی له حکم بدو ثلث دیت برعاقله قاتل در سه سال کرده شود وبجهت مدعي عمد ثلث دیت از مال قاتلي که دعوی عمد درو ست نمي در سه سال دهانیده آید واگر موصي له مدعي عمد را تصدیق آورد پس براي مدعي خطا به ثلث دیت برعاقله قاتلي که مدعي علیه اوست حکم کنند در سه سال وثلث نصف براي موصي له ود وثلث نصف بجهت مدعي عمد دم مال قاتلي که مدعي علیه عمد است دهانند واگر موصي له هر دو پسر را تکذیب کند او را هیچ نباشد واگر هر دو را تصدیق نماید نیز همچنین حکم است واگر موصي له بگوید نمیدانم که بعمد کشته شد یا بخطا حقا وباطل نکردد با اینجا که اگر بعد از آن نیز تصدیق یکي معین کند همچنان حکم که مذکور کردیم براي او داده شود * مسئله * اگر بجاي موصی له پسر سیومي باشد پس جواب درهمه وجوه همانست که سابق گذشت مگر

در یک صورت و آن اینست که اگر پسر سیوم تصدیق مدعی
میکند برای آن مرد حکم به ثلث دیت داده آید و در
صورت موصی له برای مرد حکم به نصف دیت کرده می شد
* مسئله * در جائیکه حکم برای یکی از دو پسر بر عاقله و برای
دیگری در مال قاتل کرده شد اگر حق یکی هلاک کرده و حق
دیگری بر آمد شود پس کسی را که حقا و هلاک شد نمیرسد
که در بر آمد صاحب خود مشارکت کند کذا في شرح الزیادات
العتابي * مسئله * شخصي کشته شد و دو پسر گذاشت و پسر
بزرگ بر کوچک شهود آورد که پدر را کشته و کوچک اقامت
گواهان بر مرد اجنبي نمود که پدرش را بقتل آورده پس برای
پسر بزرگ بر کوچک بنصف دیت حکم کرده شود و برای کوچک بر
اجنبي نصف دیگر از دیت دهانیده شود و این نزد یک ابي
حنیفه رحمه الله است و نزد صاحبین او گواهان پسر بزرگ
مقبول شوند و بر کوچک حکم بدیت در صورت خطا و بقصاص
در صورت عمد نموده آید و اگر هر یکی برادر خود گواهان
قتل پدر آورد برای هر یکی حکم بنصف دیت بر دیگری
کرده شد وارث پدر هر دو پسر او هر دو صورت مسئله میرسد

كذا في الكافي * مسئله * اگر مقتول را سه پسر باشد پس
عبد الله گواهان بر زید آورد که پدر را کشته است و زید
شهود بر عمرو آورد که او قاتل پدر است و عمرو بر عبد الله گواهان
قائم کرد که او کشنده پدر است پس درینجا باتفاق ائمه
ثلاثه همه گواهان مقبول شوند و قصاص بر هیچ یکی از پسران
واجب نگردد پس بر قول ابي حنيفه رحمه الله براي هریکی
از انها بر صاحب خودش حکم به ثلث دیت در مال او در صورت
عمد و بر عاقله او در صورت خطا کرده شود و میراث او میان هر سه
پسر بسه حصه مقسوم گردد و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما
الله برای هر یکی از پسران بر صاحب خود حکم بنصف دیت
نموده آید و میراث در میان پسران بسه حصه درین قول نیز
باشد واگر عبد الله گواهان بر زید و عمرو آورد که هر دو
پدر خود را بعمد یا بخطا کشتند و زید و عمرو بر عبد الله اقامت
شهود کردند که پدر را بعمد یا بخطا قتل نمود پس نزد صاحبین
امام هر دو شهادت با هم متساقط شوند و وراثت میان ایشان
بسه حصه باشد و بر قول ابي حنيفه رحمه الله برای عبد الله
حکم بر زید و عمرو بنصف دیت در مال آنها در صورت عمد و

برعاقلهٔ آنها درصورة خطا كرده آيد وبراي زيد وعمرو برعبد الله نصف ديت ازمال او اگر عمد است وبرعاقلهٔ او اگر خطا است دهانيده شود ونصف ميراث او براي عبد الله باشد ونصف ديگر بجهت زيد وعمرو باهم بود واگر عمرو بر زيد گواهان آورد كه پدر خود را كشت وزيد بر عمرو باقامت شهود ثابت كرد كه پدر مرا قتل نمود وهيچ يكي از زيد وعمرو بر عبد الله گواهان قايم نكرده پس درين صورت از عبد الله پرسيده شود كه تو دريخصوص چه ميگوئي وبعد اين سوال مسئله بر سه صورت است يا عبد الله دعوى قتل بر يكي از زيد وعمرو به تعيين ميكند يا بر هيچ يكي از آنها دعوي نميكند يا برهردو مدعي است كه باتفاق هم پدر را كشته اند اما اگر دعوي قتل پدر بر يكى معين مثلا عمرو كند پس برقياس قول ابي حنيفه رحمه الله بر عمرو بدو ربع ديت حكم كرده شود ومجموع اين سه ربع ميان زيد وعبد الله بالمناصفه درصورت قتل عمد درمال عمرو ودرصورت خطا بر عاقلهٔ عمرو بود وبراي عمرو بر زيد بربع ديت حكم نموده آيد و اينهم اگر عمد است درمال زيد واگر خطا است برعاقلهٔ او باشد وميراث پدر نصف او براي عبد الله ونصف ديگر ميان زيد وعمرو

بدو ربع مقسوم بود پس این ربع که برای زید است بالفعل
عبد الله حبس کرده شود ومجموع این سه ربع میان هردو بالمناصفه
مقسوم شود و در قول ابی یوسف ومحمد رحمهما الله برای
عبد الله بر عمر حکم بقصاص در صورت عمد و حکم بدیت بر
عاقله عمر در صورت خطا کرده آید و این دیت میان
زید وعبد الله بالمناصفه باشد و میراث پدر میان هردو
به تنصیف بود واگر عبد الله دعوی قتل بر هیچ یکی از
زید وعمر نکند بان طورکه گوید احدی از ایشان کشته است
پس در قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله برای زید بر عمر حکم
بربع دیت و برای عمر بر زید نیز حکم بربع دیت از مال
در صورت عمد و بر عاقله آنها در صورت خطا کرده شود و
[illegible] دیت هیچ نباشد و میراث میان هر سه پسر
بسه حصه مقسوم بود و برای ابی یوسف ومحمد رحمهما الله
قاضی در اینجا بهیچ یکی از دیت وقصاص حکم نکند و
میراث بسه حصه باشد واگر عبد الله دعوی قتل بر هر دو از
زید وعمر کند بان وضع که گوید شما هر دو کشته اید پس بر
قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله برای عبد الله بچیزی از دیت

حکم نکرده شود و برای هریکی از زید و عزیز صاحب خودش ربع دیت دهانیده آید و نصف میراث برای عبد الله و نصف دیگر برای زید و عزیز باهم باشد و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله گواهان هریکی از زید و عزیز دیگری باهم ساقط شوند و چون عبد الله بر دعوی خود گواهان نه دارد حکم بچیزی از دیت نکرده شود و میراث میان هرسه پسر بسه حصه تقسیم یابد کذا فی المحیط * مسله * اگر شخصی پسر و برادر گذاشت و هریکی دعوی قتل بر دیگری بگواهان ثابت تهوم گواهان برادر لغو شوند چراکه باوجود پسر برادر را ولایت دعوی وراثت نیست و حکم قتل بر برادر بگواهان پسر کرده شود * مسله * اگر مردی دو پسر گذاشت و هریکی بر صاحب خود گواهان قتل پدر آورد و برادر متوفی یکی را از این دو پسر تصدیق کرد پس تصدیق او قابل التفات و اعتبار نیست کذا فی الکافی * مسله * پس اگر برادر گواهان بر هردو پسر قائم کرد که پدر را کشته اند و پسران از پیشتر باهم هریکی بر دیگری گواهان قتل پدر آورده بودند پس بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله گواهان برادر مقبول شوند و

میراث نیز او را باشد و پسران کشته شوند اگر قتل پدر بعمد باشد ودر صورت خطا دیت بر عاقله آنها لازم آید و قول امام ابی حنیفه رحمه الله در این مسئله مذکور نیست و سزاوار آنست که نزد امام گواهان مرد بمقتول نشوند و میراث میان هر دو پسر باشد و برای هر یکی از پسران نصف دیت بر دیگری واجب گردد * مسئله * اگر شخصی سه پسر داشت و دو از آنها بر سیومین گواهان قتل پدر آورده و سیومین بشهود خود قتل پدر بر اخین ثابت گردید پس در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله گواهان هر دو پسر باطل باشند و بر سیومین حکم قصاص در صورت عمد و حکم بدیت اش در صورت خطا بر این دو برادر کرده شود و پسر سیومین ... آید و میان این دو پسر با لهما حصه شد و در قول ابی حنیفه رحمه الله گواهان این دو پسر در شهود پسر سیومین رحجان ندارند پس برای این دو پسر بر پسر سیومین حکم بدو ثلث دیت از مال او در صورت عمد و بر عاقله او در صورت خطا کرده شود و برای سیومین بر اجنبی حکم ثلث دیت نموده آید و میراث میان همه پسران سه حصه باشد * مسئله *

هرگاه شخصی کشته شد و سه پسر گذاشت پس پسر کلان بر اوسط گواهان قتل پدر آورد و پسر اوسط شهود کشتن پدر بر کوچک قایم کرد و پسر کوچک همین دعوی را بگواهان برادر جنبی ثابت نمود پس موافق قول ابی حنیفه برای هر یکی از پسران حکم بثلث دیت بر مدعی علیه او کرده شود و میراث میان هر سه پسر بسه حصه برابر باشد و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله برای پسر کلان بر اوسط حکم بنصف دیت و برای اوسط بر کوچک حکم بنصف دیگر از دیت نموده آید و برای کوچک برادر جنبی هیچ حکم نکنند و میراث در میان کلان و اوسط بالمناصفه بود و کوچک را هیچ نباشد کذا فی المحیط * مسئله * دو کس اقرار کنند هر یکی باینکه فلا[illegible] کشته ام مقتول گوید که شما هردو باجتماع کشته اید پس او را میرسد که هردو مقر را بکشد و اگر شاهدان بر مردی گواهی دهند که فلان را کشته است و گواهان دیگر اثبات قتل فلان بر شخص دیگر کنند و ولی گوید که آن هردو باجتماع کشته اند پس هردو شهادت باطل شود کذا

في الهداية * مسئله * در نوادر بشر از امام ابو يوسف
رحمه الله مروي است كه مردي با شخصي گفت كه من
ولي ترا بعمد كشته ام پس آن شخص تصديق آورد و در قصاص
او را كشت و پس بعد ديگري آمد و گفت كه من قاتل او تنها
بودم پس آن شخص را خبر شد كه اين مرد هم را نيز كشته
بود و صورت ولي جنايت در جواب مقر اول گفته باشد كه
تو تنها او را كشته و من بعد در قصاص كشت پس شخص ديگر
آمد و گفت كه بلكه من او را تنها كشته بودم ولي اين شخص
را نيز تصديق آورد پس بر ولي ديت كسيكه در قصاص او را
كشته است واجب شود و بر شخص ديگر ديت براي ولي لازم
آيد كذا في المحيط * مسئله * هرگاه مردي اقرار بقتل
خطا كرد و ولي مقتول دعوي عمد نمود پس مقر را ديت در مال
خودش واجب گردد از روي استحسان كذا في المبسوط
* مسئله * اگر اقرار بقتل عمد كرد و ولي مقتول مدعي خطا است
پس وارثان مقتول را هيچ نبود كذا في فتاوي قاضيخان
و در يصورت اگر ولي بعد از ان قاتل را تصديق آورد و گفت
آري تو او را بعمد كشته پس براي او ديت قاتل لازم آيد

كذا في المحيط * مسئله * شخصي بر دو كس دعوي كرد كه ولي او را عمداً باله تيز كشته اند و يكي از ايشان اقرار بكشتن خود تنها از روي عمد نمود شاهدان بر آن ديگر گواهي دادند كه او تنها بعمد كشته است پس اين شهادت مقبول نشود و بعمد عي ميرسد كه مقر را كشد و اگر قتل بخطا باشد پس بر مقر نصفت ديت لازم گردد و بر آن ديگر كه شاهدان گواهي بر وداده اند هيچ نبود كذا في شرح الزيادات العتابي * مسئله * اگر يكي از دو مدعي عليه اقرار بقتل عمد تنها بلا شركت ديگري كرد و آن ديگر از كشتن انكار آورد و مدعي را گواهان نيست پس بمدعي ميرسد كه اقرار كننده را قتل نمايد كذا في المحيط * مسئله * اگر شخصي بر دو كس دعوي قتل عمد نمود و يكي از ايشان بخطا و ديگري بعمد مقر شد پس ديت بر هر دو لازم آيد كذا في خزانة المفتين * مسئله * مجهول ... كفته كه من دي بر دو كس دعوي كرد كه آنها ولي او را بعمد از آله تيز كشته اند و او را بر آنها حق قصاص است پس يكي از ايشان تصديق آورد و ديگري گفت كه من او را بعصا از خطا زده ام پس درين صورت براي ولي مقتول حكم ديت بر آنها از مال

شاب ؟ بسه سال نبوده آید یا اینکه در اینجا مذکور شد
قول استحسانی است واگر ولی دعوی خطا درینصورت کرد
و هردو مدعی علیه اقرار بعهد نبوده نه پس بچیزی حکم نکرده
شود واگر هر دومدعی علیه اقرار بخطا مطابق دعوی مدعی
کردند دیت واجب گردد واگر دعوی خطا برای هردو کس
نبوده ویکی اقرار بعهد ودیگری بخطا کرد پس جواب درین
مسله وجوب دیه در صورت اقرار آن هردو کس بخطا
برابر است کذا في المحيط * مسله * اگر دعوی عهد بر دو
کس نبوده پس یکی از انها گفت که ما او را بعهد کشته ایم وآن
دیگر از قتل انکار محض آورد مقر کشته شود واگر مدعی
درینصورت دعوی خطا کرده باشد پس بر هیچ یکی چیزی
واجب نبود کذا في شرح الزیادات للعتابي * مسله * اگر
دعوی یکی را گفت که من وفلان ولی ترا بعهد کشته ایم وفلان
گفت که ما هردو او را بخطا کشته ایم وولی مر آن معترعهد را
گفت که تو تنها او را بعهد قتل نموده پس بولی میرسد که مقر
عهد را بکشد واگر ولی درینصورت دعوی خطا کرد هیچ واجب
نشود کذا في المحيط * مسله * اگر یکی از انها گفت که من

دیت میدهی بعمد بریده ام وفلان کس پای او را بعمد بریده
است وارثان قرت کرد وولی گفت که اینچنین نیست بلکه تو دست
وپای او را بعمد بریده و آن دیگر نیز از شرکت انکار نموده
پس ولی را کشتن مقر میرسد واگر ولی گفت که تو دست او بعمد بریده
ونمیدانم که برنده پای او کدام است مقر کشته نشود مگر
وقتیکه ازاله ابهام خود کند باین طور که گوید مرا بیاد آمد
که فلان پای او را بعمد بریده پس کشتن مقر را روا باشد و
این ازاله ابهام عذر کشتن بود تا اینکه اگر قاضی حکم
ببطلان حق او در حالت ابهام کرده باشد ومن بعد ولی اظهار
یاد آمدن خود کند حق او باز نگردد کذا فی شرح الزیادات
للعتابی * مسئله * مقتول هر دو دست بریده یافته شد و ولی
او دعوی نموده که فلان کس دست راست او بعمد بریده و
فلان دیگر دست چپ او بعمد قطع ساخته واز این هر دو زخم بمرد
پس مدعی علیه ثانی گفت که من دست چپ او را بعمد جدا
ساخته ام واز این زخم بخصوصه وفات یافت واو آن دیگر انکار
آورد پس ولی را کشتن مقر روا است * مسئله * اگر ولی گفت
که فلان دست چپ او بعمد بریده واز برنده دست راست او

آگاهي نداارم مگر اينقدر که بعده بريده شد و ازين هردو قطع ببرد وکسيکه بروه عوي بريدن دست چپ بود گفت که من دست چپ اوبعهد جدا کرده ام وازين رحم حاص ببرد پس بر مقر هيچ نباشد * مسئله * اگر ولي گفت که فلان دست راست اوبعهد جدا کرد وفلان ديگر دست چپ او بعهد بريد وکسيکه بروه عوي بريدن دست چپ است گفت که من دست چپ او بعهد بريده ام وازقاطع دست راست او اطلاع نه ارم مگر اينقدر ميدانم که دست راست او بعهد بريده شد وازين رحم ببرد پس قصاص بر مقر نبود وبصحه ديت از روي استحسان در ولاء رم آيد وقياس آنست که بروحمري ار ديت هم لازم نه شود گذا في المحيط * باب * ششم در بيان صلح وعفو وشهادت دران * مسئله * بهر را مصالحه در ماه ون نفس يعني در قطع اعضا روا ست وروايات در جواز صلح از نفس مختلف اند کذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * هرگاه قاتل واوليا مقتول برمالي باهم صلح کنند قصاص ساقط شده وآن مال واجب گردد کم باشد يا بسيار واگر وقت صلح ذکر حال وسا موجل يعني مال نقدي ويا مهلت داده اند درميان نياورده باشند پس آن مال نقدي بوه کذا في

الهداية * مسله * اگر قتل از قسم خطا باشد پس گفت بر هزار دینار یا ده هزار درهم با تو صلح کردم و بجهت آن وعده و مهلتي معین نکند پس اگر پیش از حکم قاضي بر قسمي از انواع دیت و پیش از رضا مندي آنها باهم بر قسمي آن صلح منعقد شده باشد پس مال مذکور موجل بود کذا في الظهیریة

* مسله * اگر قاتل دو کس بود یکي آزاد و دیگري بنده پس آن آزاد و مولي بنده شخصي را بر مصالحه از خون آنها بر هزار درهم مامور گردانید تا صلح منعقد شد پس آن هزار درهم برده مر آزاد و مولي بنده بالمناصفه باشد کذا في الهداية

* مسله * صلح در صورت خطا اگر بعد حکم قاضي بنوعي از انواع دیت یا بعد رضامندي آنها با هم بر نوعي منعقد شود پس اگر صلح بر همان نوع بود که قضاي قاضي یاتراضي بآن شده است و مال مذکور اکثر از مقدار دیت باشد این صلح جائز نبود و اگر کمتر باشد از مقدار دیتي که حکم بآن شده است پس جائز بود خواه تسمیه باشد و خواه نقد دست بدست و اگر مصالحه بر خلاف جنسي که حکم قاضي بآن شده است متحقق گردد و مالیت زیاده بر جنس مقضي به باشد روا بود لیکن

وقتیکه مقضی به دراهم باشند و صلح بر دینار شایع کلا یا اکثر از دراهم انه بود درست نباشد مگر دست بدست و اگر مال مصالح علیه از جنس اسپ یا خر یا بنده یا شد پس درصورت غیر معین جائز نبود و اگر معین است روا باشد اگرچه قبض در همان مجلس واقع نشود و اگر مال صلح کمتر از جنس مقضی به است و یکی از آن از جنس دنانیر و دیگری از دراهم بود پس نسیه جائز نباشد و دست بدست روا بود و اگر مقضی به دراهم باشند و مال صلح از جنس متاع سوای سیم و زر است پس به نسیه روا نبود و اگر معین است جائز باشد خواه قبض در مجلس صلح اتفاق افتد یا نه و این حکم تفصیلی که مذکور شد وقتی است که مصالحه بعد قضای قاضی و به تراضی متحقق شود اما اگر پیش از قضا و برضا صلح کنند بر جنس مالی که شرعا در دیت مقرر است پس اگر مال صلح اکثر از دیت باشد روا نبود اگرچه دست بدست گیرند و درصورتیکه صلح بر کمتر از ده هزار درهم یا بر کمتر از هزار دینار یا بر کمتر از صد شتر که هر یکی از این هر سه دیت مقرر شرعی است واقع شود جائز بود خواه نسیه باشد و خواه نقد اگر صلح بر جنس دیگر که شرعا در دیت مقرر

بیست واقع شود پس به نسیه روا نباشد واگر معین است جائز بود
هکذا في المحیط * مسئله * مردي بعمد کشته شد ویرا دو وارث
ولیست پس یکي از ان مرد وبا قاتل مصالحه از تمام خون بر
پنجصد هزار درهم کرد صلح در حصه او به بیست وپنجهزار جائز
باشد وبراي دیگري نصف دیت که پنجهزار درهم است لازم آید
واز ابي حنیفه رحمه الله مرویست که صلح بر اکثر از دیت
باطل است وبراي هر یکي نصف دیت یعني پنج هزار درهم
واجب شود در روایت مشهورهمان است که اولا مذکور شد
کذا في الظهیریة * مسئله * اگر کسی از وارثان مقتول از
قصاص درگذشت خواه مرد باشد آن وارث یا زن مثلا مادر
یا جده یا سواي آنها از زنان یا مقتوله زن باشد وشوهرش از
قصاص عفونمود پس هیچ راه قصاص نماند کذا في السراج الوهاج
* مسئله * اگر یکي از شریکان قصاص مصالحه از حصه خود
بر عوضي کرد یا عفو نمود حق دیگران از قصاص ساقط شود
وآنها را حصه خود ها از دیت باشد وعفو کننده را چیزي یا
مال واجب نگردد واگر قصاص مشترک میان دو کس باشد
ویکي از آنها درگذشت پس براي آن دیگر نصف دیت از

مال قاتل رسد سال بود كذا في الكافي * مسئله * اگر يكي از دو ولي مقتول عفو از قصاص نمود و ديگر دانست كه العفو كشتن قاتل بر و حرام است و او را كشت پس بران ديگر قصاص لازم آيد و براي او نصف ديت در مال قاتل بود و اگر آن ديگر علم بحرمت قتل نداشت پس بر وديت در مالش بود خواه اورا علم بعفو ولي اول بوده باشد يا نه كذا في محيط السرخسي * مسئله * شخصي دو كس را كشت و ولي آن هر دو مقتول يكي است پس از قصاص قاتل بعفو يكي از ان دو مقتول در گذشت پس او را كشتن قاتل بعوض آن ديگر نميرسد كذا في الجوهرة النيرة * مسئله * دو قاتل اند كه ولي از قصاص يكي از انها در گذشت پس او را كشتن آن ديگر ميرسد كذا في محيط السرخسي * مسئله * يكي شخصي دو كس را كشته باشد و براي هر يكي از دو مقتول ولي جدا گانه است و ولي يك مقتول از قصاص قاتل در گذشت پس ولي مقتول ديگر را كشتن قاتل ميرسد كذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر ولي پيش از موت مجروح عفو نمود پس اين عفو از روي استحسان جائز باشد او را كشتن قاتل نميرسد وقياس آنست كه قاتل

کشته بود * مسله * اگر ولي دست قاتل برید ومن بعد او قصاص عفو نمود پس بروضمان دیت دست لازم آید نزد ابي حنیفه رحمه الله برخلاف راي صاحبین او رحمهم الله کذا في المحیط السرخسي * مسله * شخصي بعمد کشته شد وقاضي حکم بقصاص بر قاتل بجهت ولي او کرد و ولي بکشتن قاتل مردیرا مامور ساخت ومن بعد مردي دیگر از ولي درخواست عفو قصاص از قاتل کرد تا از ان درگذشت وماموز زد رحالیکه علم بعفو نداشت او را کشت محمد رحمه الله گفت که بر مامور دیت لازم آید و بر آمر آن را رجوع نباید کذا في الظهیریة * مسله * اگر ولي یا وصي از خون که حقها طفل صغیرا ست عفو کند روا نبود کذا في محیط السرخسي *

مترجم گوید که این مسله نقلا عن الهدایة در باب ثالث گذشت * مسله * مردي بعمد کشته شد و برادر مقتول برینی دعوي که او وارث مقتول است وبجز او وارثي دیگر نیست گواهان قایم ساخت وقاتل بشهود خود ثابت کرد که ولد وي او ست پس قاضي بگواهان برادر حکم در اینجا نکند و درنگي در ینباب بعمل آرد واگر قاتل گواهان بر بین آورد

که او را پسری وارث است که مصالحه با قاتل بر دیت نموده
و آن دیت از وکرمه معص حود آورده باشد و دایم کرده
در امکه پسر مقتول قصاص از وسعو بنموده پس گواهان قاتل مقبول
شوند پس اگر پسر بعد از دین بایدر انکار عفو ویا صلح کند
قاضی قاتل را تکلیف دهد که بار گواهان بر وی پسر قائم
سازد و شهادت گواهی گواهان که قاتل مقابله برادر آورده
بود حکم بر پسر نکند * مسئله * اگر مقتول را دو برادر باشد
و قاتل بر روی یکی از ایشان که حاضر است گواهان آورد که
برادر غائب او مصالحه بر پنجهزار درهم نموده الآن
شهادت جائز باشد پس اگر آن غائب حاضر شود و از صلح
انکار کند بار بر قاتل تکلیف آوردن گواهان نخواهد شد
و همچنان قاتل باعاده شهود در اینجا مکلف نشد پس برای
حصه بعض دیت باشد و باقی راهیچ نبود کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * اگر برای خون معهوده ورثه باشد
که یکی از ایشان غائب است پس قاتل دعوی کرد که غائب از و
عفو نموده و بر این دعوی گواهان آورد پیش من این گواهان
را قبول میدارم و غائب حاضر میشد باز دیده حکم

همچنان اگر غائب حاضر شود باز آوردن گواهان بر روی او حاجت
نبود و اگر قاتل دعوی عفو غائب نمود که او را گواهان نیست
و خواست که از این حاضر حلف طلب کند پس در حکم تاخیر
کنند تا غائب بیاید و مستحلف داده شود پس وقتیکه غائب آمد
و قسم خورد قصاص از قاتل گرفته شود کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر قاتل گفت که گواهان من بر عفو غائب در شهر حاضر اند
پس سه روز مهلت داده شود و استیفای قصاص از وی در حال
نکرده آید همچنین شیخ الاسلام در شرح خود آورده و در
شرح امام شمس الائمه حلوائی رحمه الله مذکور است که
قاضی در دعوی عفو قاتل را مهلت دهد یا ندهد که در
رای خود ببیند و گفت آنچه در کتاب ذکر نموده که قاضی
مهلت سه روزه دهد آن از که ضروری نیست پس اگر
قاتل بعد سه روز گفت که گواهان من غائب اند یا گفت
از ابتدای گواهان من غائب اند پس قیاس آنست که
استیفای قصاص از وی نمایند و تاخیر نکنند و در استحسان
قصاص از وی گرفته شود مگر آنکه در علم قاضی بیاید که
اگر او را گواهان می بودند البته می آورد هکذا فی المحیط

* مسلم * مقتول برادروي است نه يعني برابها برسر كرده
گواهي عفو داده و اين از پنج وجه است يا آنكه آن ديگر
وقاتل هر دو اوي را تصديق نموده باشد و تكذيب او كرده
يا آن ديگر تكذيب وقاتل تصديق نموده يا برعكس اين صورت
يا هر دو سكوت ورزيده پس عفو در هيچ يك صورتها واقع
شود اما حا [illegible] است كه اگر هر دو تصديق شاهد نموده
پس براي شاهد [illegible] ت بر قاتل لازم آيد و اگر هر دو
تكذيب نموده شاهد را هيچ نبود و براي آن ولي ديگر
حصه ديت واجب شود و اگر آن ديگر تكذيب و قاتل تصديق
نموده پس قاتل ضامن ديت شود كه ميان هر دو وي مقسوم
بود كذا في محيط السرخسي و اگر قاتل تكذيب شاهد در گواهيش
نموده و مشهود عليه يعني آن ديگر تصديق او در شهادت كرده
پس عفو واقع شود و در حق ديت بر قاتل قياس آنست كه چيزي
نه ... و در استحسان نصف ديت در مال او براي شاهد
لازم آيد و هر سه علماي ما همين اختيار كرده اند و اگر قاتل و
مشهود عليه هر دو تصديق شاهد در گواهي او نكرده و تكذيب
هم ننموده بلكه سكوت ورزيده پس جواب در اين صورت

شهادتشانچوا بست که در مسئلهٔ تکذیب آن هر دو شاهد را بوده تشهدا في البحیط * مسئله * واگر هر یکي از ان دو ولي بر دیگري گواهي بعفو دادند پس بیرون نبود از ین که شهادت آنها یکباره است یا پس و پیش است پس در صورتیکه هر دو شهادت یکباره باشد اگر قاتل تکذیب هر دو ولي کرد حق آنها باطل گردد و همچنین حکم است اگر قاتل تصدیق آن هر دو یکباره کند و اگر قاتل تصدیق آن هر دو کس بر سبیل تعاقب یعني پس و پیش کرد پس برا ي هر دو دیت کامله دهد و اگر یکي را تصدیق و دیگري را تکذیب کرد پس براي کسیکه تصدیقش آورد نصف دیت تاوان دهد و در صورتیکه هر دو گواهي به پس و پیش دادند اگر قاتل تکذیب آن هر دو کرد پس براي شاهد پسین نصف دیت بود و براي اول هیچ نباشد و همچنین اگر تصدیق آن هر دو یکباره کرد اول را هیچ نبود و دوم را نصف دیت باشد و اگر هر دو را پس و پیش تصدیق آورد پس بر دیت کامله براي آن هر دو بود و اگر یکي را از ان هر دو تصدیق کرد پس اگر تصدیق اول و تکذیب دوم است بر و دیت کامله باشد و اگر تصدیق دوم و تکذیب اول نمود پس براي دوم نصف دیت دهد و

ارث را هیچ نبود کذا في محیط السرخسي * مسایه اگر اولیای چون سه کس باشند ودوازانها بر سوم من گواهي عفو دهند پس این مسئله بر چهار صورتست یکی آنکه قاتل ومشهود علیه هردو تصدیق آنها کردند ودرین صورت حصه عفو کننده باطل شود وحصه هاي هرد وشاهدان منقلب بمال گردد ودوم آنکه تکذیب آنها نمودند پس شاهدان را هیچ نبود وحصه مشهود علیه منقلب بمال شود وسیوم آنکه مشهود علیه تنها شاهدان را تصدیق آورد ودرین صورت بر قاتل ثلث دیت را که نصف مشهود علیه است تا وان دهد ومیان هردو شاهدان مقسوم گردد وچهارم آنکه قاتل تنها تصدیق آنها کرد پس تاوان دیت بر قاتل لازم آید ومیان هر سه ولی سه حصه مقسوم باشد کذا في المحیط * مسئله * اگر دو کس از اولیای مقتول بر بعضی دیگر از انها گواهي دهند که او حصه خود را از دیت دم خطا عفو نموده پس این شهادت جایز بود بشرطیکه شاهدان حصه هاي خود از دیت قبض نکرده باشند کذا في محیط السرخسي * مسئله * گروهي برسنگ کرنده مجتمع شدند وتیرها بروی انداختند پس تیري خطا شده

پدختری خورد سال رسید تا بمرد چیا نکی گواهی دادند که

این تیر فلان کس است لکن بر تیر انداختن او ادای شهادت

نکردند و پدر دختر با صاحب تیر بر دیت آنگاه مصالحت کرد

واز وطلب نمود پس اگر ثابت شد که صاحب تیر همان زخم زننده

است و دختر از همان زخم مرده پس صلح جائز باشد و اگر

درین صورت سوای شناختن تیر دلیلی دیگر نبود پس

صلح باطل است و اگر معلوم شده باشد که صاحب تیر

آنرا انداخته است و من بعد پدر دختر پیش او آمده و

او را طپانچه زد تا افتاد و بمرد و دریافت نمی شود

که مردن او از طپانچه زدن یا از تیر انداختن است پس

اگر مصالحه پدر باذن دیگر وارثان دختر است صلح روا

باشد و آن بدل صلح حق باقی وارثانست و پدر را وراثت

نیست و اگر مصالحه بی اذن آنها کرده باشد پس صلح باطل

گردد کذا فی الظهیریة ٭ مسئله عفو از بن دو قسم بیرون

نیست یا عفو از عمد است یا از خطا و هر قسم خالی نیست از انکه

در وقت تعبیر از عفو یا عفو از جنایت گفته یا از زخم سرو انچه

از ان حادث شود یا از قطع و انچه از این رویده هم گفته یا از

قطع تا از زخم سر تنها گفته پس اگر جنایت بعمد باشد در زخم رسیده قاطع گفت که در گذشتم با تاوان این جنایت یا از این قطع و انچه از ان حادث شود یا از این زخم سر و انچه از ان پدید آید پس قاطع از ان زخم و سر ... زخم که سبب موت مقطوع گردد یعنی از هر دو بری شود و اگر گفت در گذشتم یا تاوان قطع یا از این زخم سر عفو از سرایت نبود پس اگر مقطوع بمرد قصاص از روی قیاس و دیت بجهت استحسان نزد ابی حنیفه رحمه الله واجب شود و نزد صاحبین او از سرایت نیز بری گردد و اگر جنایت بخطا بود و عفو از قطع یا از زخم سر کرده باشد و ملی بعد آن زخم سرایت کند تا بمیرد پس مسئله در همان اختلاف بود که در صورت عمد است و اگر عفو از قطع و انچه از ان روی دهد یا از جنایت گفته باشد پس عفو از همه لازم آید چنانچه در عمد مذکور شد فرقست که در عمد دیت بخشیده از جمیع مال مقتول اعتبار کنند و ورثه را هیچ حق نبود و در خطا از ثلث مال او معتبر سازند و عاقله قاطع را وصیت کرده و حق ورثه مقطوع در دو ثلث دیت متعلق شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * زنی دست

مردی برید پس آن مرد بنکاح خود ش بر همان قطع د و
آورد بشرط لازم قطع را مهر او گردانید پس در صورتیکه قطع
بعمد یا شهر بنکاح بر همان قطع واقع شد اگر از ان قطع
صحت یافت تسمیه مهر صحیح گردد و دیت دست او مهر آن زن
گردد نزد همه علمای ما پس اگر آن زن را بعد از دخول طلاق
داد یا او را گذاشته بمرد تمام دیت دست که پنجهزار درهم
است برای آن زن سالم ماند و دادنی بیفتد را اگر
پیش از آنکه دخول یا وکند طلاق داد منجمله دیت دست
دو هزار و پانصد درهم که نصف مهر است زن را بسلامت ماند
و دو هزار و پانصد بشوهر باز دهد و اگر از سرایت زخم فوت کرد
پس تسمیه مهر نزد همه علما باطل گردد و برای آن زن مهر
مثلش لازم آید و در ینصورت اگر پیش از دخول او را طلاق
داده است از مال شوهر برای زن متعه دادنی افتد و متعه
عبارت از پیراهن وسرانداز وچادر بود و قیاس آنست که
در قول ابی حنیفه رحمه الله بر ان زن قصاص واجب شود و از
روی استحسان وجوب قصاص نیست مگر دیت در مال زن لازم
آید و اگر آن زن را بر جنایت یا بر قطع و انچه از آن حادث

شود نکاح کرده باشد پس در صورت صحت مرد ازان زن دیت
دست او مهر آن زن گردد پس علما را آن دیت برای آن زن
بسلامت ماند اگرچه اکثر از مهر مثلش باشد و اگر ازان
زخم بمرد قسمت مهر باطل شود و زن را مهر مثل مسال شوهر
رسد و قصاص از و منع بود و دیت از وی ساقط شود و اگر جنایت
او بر دجه خطا است نکاح آن زن بر قطع واقع شد پس اگر
ازان صحت یافت دیت دست او مهر زن گردد پس اگر دخول
بآن زن کرده باشد یا او را گذاشته بود دیت برای وی
بسلامت ماند و مهر تلف شد ساقط شود و اگر پیش از دخول
بآن طلاق داده نصف دیت دست که دو هزار و پانصد درهم
است برای زن سالم ماند و دو هزار و پانصد دیگر عاقله زن
بشوهر ادا کنند و در صورتیکه از آن زخم خطا فوت کرد تعیین
مهر در روایت ابی حنیفه رحمه الله باطل شود و برای زن مهر مثل
لازم آید و بر عاقله دیت شوهر واجب گردد و نزد صاحبین
امام تسمیه مهر صحیح بود و دیت شوهر مهر آن زن گردد و اگر نکاح
آن زن بر قطع یا بچه ازان حادث شود یا بر جنایت خطا منعقد
شده باشد پس اگر شوهر ازان زخم شفا یافت دیت دست او

میگردد از عاقله آن زن ساقط شود و اگر ازان فزون بوده
پس دیت کاهیده مهر او شود در از عاقله اش سقوط یابد و من بعد مهر
مثل زن و دیت را باهم ملاحظه کنند پس اگر مهر مثلش برابر دیت
بود شک نیست که شوهر از زن بسلامت مساند خواه مقاطعت
از بعد قطع در حالت آمد و رفت کردنش بود یا بعد صاحب
فراش گردیدن او باشد و در صورتیکه مهر مثل زن کمتر از دیت
است اگر نکاح در حال آمد و رفت بود پس دیت برای
او سالم شود اگرچه زیادت بر مهر مثل از شوهر بطریق
تبرع است و اگر تزوج زن در حال صاحب فراش بودن شوهر باشد
پس به بینند اگر مقداریکه دیت بآن بر مهر مثل زائد است از ثلث
مال شوهر خارج میشود پس عاقله زن از ان مقدار بری شوند
واین زیاده بر مهر مثل وصیت برای عاقله بود و اگر مقدار
زیادت مذکوره از ثلث مال شوهر برون نمی آید پس باندازهٔ
که از ثلث بر آید از عاقله ساقط شود و وصیت برای آنها گردد
و باید که باقی را عاقله بوارثان زوج رد کنند و اینحکم وقتیست
که شوهر پیش از موت خود زن را طلاق نداده باشد تا اینکه مرد
و هرگاه پیش از موت خود قبل از دخول بزن طلاق داده

باشد پنجهزار درهم از دیت برای زن سالم ماند بشرطیکه مهر مثل او نیز پنجهزار نبود از عاقله اش ساقط شود و اگر مهر مثل او کمتر از پنجهزار درهم است پس اگر مقدار یکه پنجهزار درهم بآن بر مهر مثل زائد است از ثلث مال شوهر بیرون می آید همچنان آن پنجهزار از عاقله ساقط گردد و اگر از ثلث مال او آن مقدار زائد بیرون نمی آید پس باندازه که از ثلث خارج شود یا مقدار مهر مثل از عاقله ساقط گردد و باقی را بورثهٔ شوهر عاقله باز پس دهند کذا فی المحیط

* مسئله * شخصی بر سر مردی دو زخم موضحه زد بستر آن مرد سر شکسته از یک موضحه و آنچه از ان حادث شود عفو نمود و می بعد از ان مرد و زخم دیگر ... محمد رحمه الله گفت که اگر ثبوت آن باقرار سر شکسته شده باشد پس بر و دیت در مثال او لازم آید و عفو جایز نبود چرا که این عفو وصیت برای قاتل است و اگر ثبوتش بگواهان بثبات شد پس عفو وصیت برای عاقلهٔ قاتل بود و جایز شود و از انها نصف دیت مرفوع گردد بشرطیکه از ثلث مال میت برآمدن تواند و اگر هر دو زخم سر بعهد بسا شند و مسئله بحاله

خود بود پس بر جنایت کننده هیچ نیست چراکه عفو از یک زخم عفو از هر دو گردد کذا في الظهيرية * مسله * شخصي زخم موضحه بر سر مردي بعمد زد پس آن مرد از زخم مذکور و آنچه از ان حادث شود در گذشت و من بعد همان شخص بار دیگر سرش بعمد شکست و او این زخم را نبخشید پس بر جنایت کننده دیت کامله در سه سال لازم گردد بشرطیکه آن مرد از مجموع آن هرد و زخم فوت کرده باشد و بروی قصاص درینصورت نیست و عفو براي رفع دیت کارگر نشود کذا في المحيط * مسله * شخصي سر دیگري بزخم موضحه از روي عمد شکست و سر شکسته از زخم موضحه و آنچه از ان حادث شود بر مال معین با او مصالحه کرده مال مذکور را قبض نمود و من بعد مردي دیگر او را زخم موضحه بعمد زد و ازین هر دو موضحه فوت کرد پس بر ان دیگر قصاص است و بر اول هیچ نبود و همچنین حکم است اگر صلح با اول بعد سر شکستن آن دیگر شده باشد کذا في خزانة المفتيين * مسله * شخصي زخم موضحه برسر مردي بعمد زد و آن مرد یا او از زخم مذکور و آنچه از ان حادث شود برده

هزار درهم مصالحه نموده نقیصش درآورده می بعد بیشتری
مر او بخطا شکست و از ین ضرب و زخم بمرد پس پنجهزار
درهم بر عاقله آن دیگر لازم آید و شخص اول پنجهزار
درهم از مال مقتول بار پس گیرد کذا فی المحیط

باب ششم در بیان آنکه معتبر در شرع حالت قتل و رمان
صدور فعل است * مسله * هرکه بر مسلمانی تیر انداخت و مالک
آن مسلمان که تیر بطرف او انداخته شد مرتد گردیده و می
بعد تیر باو رسید و بمرد پس بر تیر انداز دیت برای ورثه
مرتد واجب شود نزد ابی حنیفه رحمه الله زیرا که در حالت

رمی سبب اسلام خون او هدر نیست اما قصاص بشبهه
ساقط شد و صاحبین او گفته اند که بر تیر انداز هیچ باید
کذا فی الکافی * مسله * اگر تیر سوی شخصی در حالت
ارتداد او انداخت پس مسلمان شد و می بعد تیر باو رسید
بر تیرانداز هیچ نوشت نزد همه این فقهای ثلثه و همچنین
حکم است و قتیکه بر حربی تیر انداخت پستر مسلمان
شد کذا فی الهدایه * مسله * اگر بر بنده تیر انداخت
پس مولای او آزادش نمود و می بعد تیر باو رسید و ازان فوت

شد پس بر تیر انداز قیمت او برای مولا واجب شود نزد ابی حنیفة و ابی یوسف رحمهما الله کذا فی الکافی * مسله هرگاه قاضی بسنگسار کردن مردی حکم کرد و شخصی بروی سنگ انداخت و یکی از شاهدان زنا بوقت انداختن پیش از رسیدن رجوع کرد و من بعد سنگ برو واقع شد پس بر انداز نده هیچ نبود کذا فی التبیین * مسله * هرگاه مجوسی بر شکاری تیر انداخت پستر مسلمان شد و بعد ازان تیر برو رسید پس آن شکار خورده نشود و اگر در حالت اسلام تیر افگند پستر مجوسی شد شکار بخوردن آید کذا فی الهدایه * مسله * اگر محرم بر صیدی تیر انداخت پستر از احرام حلال شد من بعد تیر بروی اصابت کرد پس بر محرم جزا لازم آید و اگر حلال یعنی غیر محرم تیر بر شکاری افگند پستر احرام بست بروهیچ نیست کذا فی الکافی

باب هشتم در بیان دیت ها مالی را که بدل نفس است دیت گویند و آنچه بسبب جنایت بر مادون نفس واجب شود آنرا ارش نامند کذا فی الکافی * مسله * پستر دیت در قتل خطا وجاری مجری خطا و در شبه عمد و در قتل بسبب و در قتل

صبی و مجنون واجب شود و اینهمه دیت ها برعاقله باشد مگر در قتل پدر پسر خود را که این در مال اوست در سه سال و برعاقله واجب نبود کذا في الجوهرة النيرة * مسله * هر قتل عمد که قصاص در ان بسبب شبه ساقط شد پس دیت در مال قاتل است و هر ارشی که از صلح واجب شود نیز در مال قاتل است مگر اول در سه سال داده شود و دوم نقد واجب گردد کذا في الهدايه * مسله * هر دیتی که بذات قتل واجب شود از سه چیز اداکرده باید در قول ابي حنيفه رحمه الله از شتر و زر و سیم کذا في شرح الطحاوي ابوحنيفه رحمه الله گفت که از شتر یکصد عدد و از زر هزار دینار و از سیم ده هزار درم بود و قاتل را اختیار است از هر قسم که خواهد اداء نماید کذا في محيط السرخسي * مسله * صاحبين امام گفته اند که از گاوان دو صد گاو و از گوسپندان دو هزار و از پوشاک دو صد حله که هر حله از ان دو ثوب باشد یعني ازار و ردا و کذا في الهدايه * مسله * همه شتران از یک سن و سال واجب نشوند بلکه از عمرهاي مختلف باشند پس در خطاي محض صرف سی و پنج قسم واجب شود بیست شتر ماده یکساله

و بیست شتر تریکساله و بیست شتر ماده دو ساله و بیست شتر ماده سه ساله و بیست شتر ماده چهار ساله و در شبه عمد صد شتر بچهار قسم واجب گردد نزد ابي حنیفه و ابي یوسف رحمهما الله بیست و پنج ماده شتر یکساله و بیست و پنج ماده دوساله و بیست و پنج ماده سه ساله و بیست و پنج ماده چهار ساله . کذا في المحیط * مسله * دیت مسلمان و ذمي و مستامن برابر است کذا في الکافي * مسله * دیت زن در نفس و ما دون نفس نصف دیت مرد بود و اگرچه ساقي باشد که در ان ارش مقدر شرعي نیست بلکه واجب در ان حکومت عدل بود پس مشایخ در ان اختلاف کرده اند بعضي گفته اند که زن و مرد در ان برابر اند و بعضي نصف آن گیرند کذا في محیط السرخسي * مسله * اگر قتل بخطا باشد و در اولیاي مقتول که صغیر و کبیر با هم شریک اند شریک کبیر پدر صغیر بوده او را میرسد که همه دیت استیفا کند حصهٔ خود را بحکم ملک و حصهٔ صغیر را بحکم ولایت بر و بگیرد و اگر شریک کبیر برادر و یا عم بوده و وصي صغیر نباشد استیفاي حصهٔ خود کند و حصهٔ صغیر را نگیرد کذا في المحیط * مسله * هرکه ا موي سر آدمي ستره شده

و باز نرست دیت کامله دران واجب شود مرد و زن و خورد
و بزرگ درین حکم برابر اند مگر اینکه طلب دیت در حالت سترون
نکرده شود بلکه مهلت یکساله داده آید پس اگر مهلت یکساله
داده شد و مجنی علیه درمیان سال بمیرد و هنوز موی سر نرسته
بود پس در قول ابی حنیفه رحمه الله در جنایت کشنده هیچ
نیست و در قول ابی یوسف رحمه الله حکومت عدل واجب شود کذا
في الذخيرة * مسله * اگر موی هر دو ابروان طریق سترده که
رستنگاه انرا تباه کرد یا برکند و رستنگاه وی فاسد ساخت پس
در مجموع هر دو ابرو دیت واجب شود و در یکی نصف دیت
كذا في المبسوط * مسله * در دو ابرو مژگان چشم نصف دیت
است و در یکی ربع و در تمام آن که چهار اند دیت کامله باشد
كذا في المحيط * مسله * هرگاه ریش مردی سترده شد و بجای
آن دیگر نرست پس دران دیت کامله است كذا في الذخيرة
* مسله * عمد و خطا در سترون موی سر و ریش برابر اند كذا
في الكافي * مسله * اگر نصف از ریش و موی سر سترده شد
بعضی اصحاب ما گفته اند که نصف دیت واجب شود و بعض آنها
گفته اند که تمام دیت لازم آید كذا في محيط السرخسي

* مسئله * و اگر نصف ریش را ستردپس نصف دیت واجب گردد.
بشرطیکه نصف بودن آن دانسته شود و اگر معلوم نشود که چه قدر
رفته است حکومت عدل لازم آید * مسئله * در فتاوی قاضی
مذکور است که اگر پاره از ریش مردی برکند ریش را بر آنچه رفته
است و آنچه باقی مانده قیمت نمایند پس بحساب آن بر
جنایت کننده واجب گردانند کذا فی الخلاصه * مسئله * علما در
ریش کوسج گفتگو کرده اند و اصح در ینباب آنست که ابوجعفر
هندوانی تفصیلش کرده که اگر بر زنخدان او چند موی شمرده
دمیده باشد پس در ستردن آن هیچ نبود و اگر از ین بیشتر بود
بر زنخدان و رخسار هردو باشد لیکن پراگنده پس دران
حکومت عدل است و اگر پیوسته باشد پس دران دیت کامله
بود چرا که در حقیقت کوسج نیست چنانچه در زاهدیه مذکور است و
اگر دمید تا برابر شد همچنان که بود هیچ دران واجب
نشود لیکن برین فعل تادیب و تعزیر کرده آید کذا فی المبسوط
* مسئله * اگر بجای آن موی سفید رست اینصورت در
ظاهر الروایت مذکور نیست لیکن در غیر روایت اصول ذکر کرده
گفت که برقول ابی حنیفه رحمه الله اگر مجنی علیه آزاد ست

پس بر جانی هیچ نیرد و اگر بنده باشد پس بر جنایت کنند حکومت عدل است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته‌اند که در هر دو صورت حکومت عدل است کذا فی المحیط و فقیه ابو اللیث فتوی بر قول صاحبین امام میداد کذا فی الخلاصة شمس الائمه حلوای از ابی یوسف و محمد رحمهما الله در ین مسئله روایت کرده که اندازهٔ حکومت عدل درآن آنست که وی را بنده قرار داده قیمت بند، مجعد ریش و سیاه ریش هر دو کرده شود پس فرقی که میان هر دو قیمت باشد بر جنایت کننده لازم آید کذا فی المحیط * مسئله * اگر ریش مرده ی سترده پس پارهٔ از ان رست و بعض دیگر بر نیامد پس دران حکومت عدل است کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * در اجناس ناطفی آورده که شرکاء موی یا فته سر زن خود با زن دیگری برید سزاوار آنست که دران چیزی فی الحال واجب نشود و این رسم بروایت از محمد رحمه الله ذکر کرده که در صورتیکه شخصی گیسو های زنی برید یا موی سر کنیزکی سترد بر وجهی که او را ناقص کرده باید گفت رحمه الله برو هیچ نباید مگر اینکه تادیب و تعزیر کرده شود کذا فی الظهیریه

* مسله * هرگاه نره شخصی ببرید تا ریشش افتاد پس دیت کامله بجهت ریش واجب شود کذا فی المحیط * مسلة * اگر سبلت شخصی بستره ونرست حکومت عدل لازم آید کذا فی فتاوی قاضیخان وهمین قول صحیح تر است کذا فی محیط السرخسی * مسله * در جنایات حسن آمده که هرگاه ریش شخصی یا سبلت او ستره تا وان سبلت در تاوان ریش داخل نشود کذا فی المحیط * مسله * در هارونی مذکور است که اگر موی سر مردی ستره و من بعد نرست وگفت جائی که این اصلع بود یعنی موی پیش سر نداشت پس باید او که موی سترنده اقرار کند وار موی در سرش گوید حصه دیت برو واجب کردد وهمچنین است اگر ریش مردی ستره وگفت وی کوسج بود که موی بر رخسار نبوداشت وهمچنان در هردو ابرو و مژه ها قول جانی یا سوگند او معتبر بود مگر آنگاه که مجنی علیه گواهان قایم کند بر اینکه وی صحیح بود کذا فی محیط السرخسی * مسله * در هردو گوش بلند بر آمده در صورت خطا دیت کامله است ودر یکی از انها نصف دیت واگر گوش خشک شود ویا فرو برد پس در ان حکومت عدل بود کذا فی المحیط * مسله * اگر

هرگوش مردی بردتا قوت سامعه برحت دیت واجب گردد وطریق
شناخت رفتن سماعت وی آنست که وقت غفلت او جسته شود و می بعد
بر او کرده آید پس اگر جواب داد دانسته شود که سماعت او نرفته
است از خطا کذا فی الظهیریة * مسله * در هردو چشم وقتیکه کور کرده
شوند دیت کامله است ودر یکی از آنها نصف دیت و همچنین اگر
کور نکرده شود لیکن فرو رود و بینائی او را زایل کردد و
چشم قائم است پس در هردو چشم دیت کامله لازم آید و در
یکی نصف دیت کذا فی الذخیرة * مسله * در چشم کور چشم
نصف دیت است کذا فی الظهیریه واکر پلکها یا مژکان برند
پس در آن یک دیت است کذا فی الهدایه * مسله * در بریدن
پلکهای چشم که بران موها نیست حکومت عدل بود واگر
جنایت کننده بر مژکان یکی باشد و بر پلکها دیگری پس بر کسیکه
جنایت در مژکان نموده تمام دیت لازم آید و بر جنایت
کننده پلکها حکومت عدل است کذا فی المحیط * مسله * در
بریدن بینی دیت نفس بود و همچنین حکم است اگر مارن را
برید و آن عبارت از نرمه بینی باشد واگر نصف استخوان
بینی برید در آن قصاص نیست بلکه در آن دیت نفس است

كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * در منتقي آورده كه
اگر كسي جنايت بر شخصي كرد پس بحالي رسيد كه تنفس از بيني
خود نمي تواند بلكه تنفس از دهن خود ميكند پس حكومت
عدل است كذا في الذخيرة * مسئله * در شرح طحاوي
آورده كه هرگاه نرمه بيني قطع كرد ومن بعد بيني بريد پس اگر ثاني
پيش از به شدن اول باشد يك ديت واجب شود واگر پس
از به شدن بود پس ديت در نرمه بيني وحكومت عدل در ثاني
بان واجب كرده كذا في المحيط ودر نوادر مذكور است كه اگر
بيني مردي بزد شكست پس دران حكومت عدل است كذا في الذخيرة
* مسئله * مردي بر بيني شخصي زد پس بوي خوش وبوي بد
بر بوكردن در نيافت يعني قوت شامه اش زائل شد دران حكومت
عدل است اينچنين در نوادر ابن رستم بروايت از محمد
رحمه الله ذكر كرده شد ودر جنايات ابي سليمان مذكور است
كه هرگاه ضارب اقرار بر رفتن قوت شامه مضروب كند
پس دران ديت لازم آيد چنانچه در قوت سامعه همچنين
قدوري گفته وفتوي بر اين است وطريق شناخت رفتن قوت

* مسله * در هره ولب دیت کاملد در یکی نصف دیت ولب بالا و زیرین در این حکم برابر اند کذا في المحیط * مسله * در گوش کودک و بیني او دیت کامله است کذا في السراج الوهاج * مسله * در هره دندان بیستم حصه دیت واجب شود ودرین حکم انیاب وضواحك ونواجد وطواحین برابر اند هکذا في المبسوط انیاب دندانهای پیش که نوك دار اند وضواحك دندانهای که در خنده نمایان شوند ونواجد دندانهای پس هه وطواحین دندانهای سایند * مسله * در بدن آدمی هیچ عضوی نیست که دیت او بر دیت نفس زاید باشد مگر دندانها کذا في خزانة المفتین تا اینکه اگر بیست وهشت باشند پس چهارده هزار درهم هرجاني واجب شود واگر سي باشند پانزده هزار کذا في الظهیریة واگر سي و دو باشند شانزده هزار درهم لازم گردد که یکده دیت کامله وسه خمس دیت باشد در سه سال اداکرده شود در سال اول شش هزار وشش صد وشصت وشش درهم ودوثلث درهم ودر سال دوم شش هزار وسه صد وسي وسه درهم وثلث درهم ودر سال سوم سه هزار درهم برین تفسیر

در منتقی مذکور است کذا في المحيط * مسله * هرکه دندان مردي برکند وبجاي آن ديگري رست پس ديت از وي ساقط شود واين نزد ابي حنيفه است رحمه الله و ابو يوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که بروي ديت کامله بود کذا في الجوهرة النيرة * مسله * اگر بجاي آن دندان ديگر سياه دميد ارش برحال خود باقي ميماند کذا في المحيط * مسله * اگر دندان ديگري بر کنند و صاحب دندان آنرا بجاي خود ش باز گذاشت وگوشت بر ان دميد پس بركنند ديت كامله بود كذا في الكافي * مسله * اگر بر دندان شخصي زد تا جنبش كرد مهلت داده شود پس اگر سبز يا سرخ گرديد ديت دندان كه پانصد درهم است واجب شود واگر زرد شد مشايخ دران اختلاف كرده اند وصحيح آنست كه بروهيچ واجب نگردد واگر سياه گشت ديت دندان لازم آيد بشرطيكه منفعت خايدن زائل شود واگر اين منفعت فوت ليكن بسبب آنكه از دندان هاي نمودار است موجب فوت جمال او شد پس همچنين حكم است واگر هيچ يكي ازين دو فائده فوت نگشت دران دو روايت است وصحيح آنست كه چيزي

که چیزی بوا جب نشود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * پس اگر ضارب گفت که سیاه شدن دندان از ضربت
دیگری است که پیش از زدن من حادث شده و مضروب آنرا
تکذیب نمود پس قول مضروب با سوگند او معتبر باشد مگر
اینکه ضارب گواهان بر دعوی خود قائم کند کذا فی المبسوط
* مسئله * زرد شدن دندان بنده بشرط زرد شدن حکومت عدل
واجب شود در قول ابی حنیفه رحمه الله وصاحبین او گفته اند
که در صورت زرد شدن حکومت عدل واجب است خواه آزاد
باشد وخواه بنده مملوک * مسئله * اگر بر دندان مردی
زد تا از ضربت او سیاه شد و من بعد دیگری آمد که از بیخ
آنرا بر کند پس بر اول دیت تمام لازم گردد و بر دوم حکومت
عدل کذا فی المحیط * مسئله * در بریدن زبان دیت است و
همچنین در بریدن پاره از زبان بشرطیکه مانع کلام گردد
دیت لازم آید واگر بر تکلم بعض حروف قادر باشد بعضی
از فقها گفته اند که دیت بر عدد جمله حروف تقسیم کرده
شود و بعضی دیگر قائل اند بآنکه بر عدد حروف متعلقه بزبان
تقسیم نموده آید وقول بعضی آنست که اگر بر اداء اکثر حروف

قادر نباشد دران حکومت عدل واجب بود واگر از اداي اکثر حروف عاجزاست تمام دیت لازم آید کذا في الکافي وشمس الائمه گفته اند که قول اول صحیح تراست کذا في المحیط وصحیح همان قول اول است کذا في محیط السرخسي * مسئله * اگر مجني علیه دعوي کند که قوت گویائي او زائل شده او را غافل کردانند تا دریافت شود که سخن وي مسموع است یا غیرمسموع ودر زبان گنگ حکومت عدل است کذا في المحیط * مسئله * اگر زبان کودکي بریده شود پس اگر استهلال او بوقت ولادت ظاهر شده باشد وتکلم او معلوم نگردیده است حکومت عدل واجب شود واگر تکلم او ظاهر شده است پس دران دیت بود کذا في شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید حسام الدین ودر دو لحي دیت کامله است ودر یکي نصف دیت کذا في المحیط لحي جاي ریش کذا في الصراح یعني استخوانی که منبت ریش است * مسئله * در هر دو دست بشرطیکه بخطا بریده شوند دیت کامله است ودر یکي از انها نصف دیت ودست راست را بر چپ بتفضیل دیت نبود اگرچه راست در قوت گرفتن زیاده تر از چپ است کذا في الذخیره * مسئله * قاعده

کلیه مرد بیرون آورد تا اعتقای انثیان آنست که مرد را
سجلش منقطع آن عضو تمام و کمال قوت کرده یا حشفه آن که داخل
دخول از آن عضو مقصود است تا التیام نیافت سرد زدیت کامله
واجب آید کذا فی الهدایة ۞ مسئله * اگر دست صبی هیأن
دیت است که در دست زن بود مردانی حنیفه رحمه الله تعالی نزد
صاحبین او نصف آنچه در دست مرد است و نصف آنچه در دست
زن است نقد شده و نصف لازم آید کذا فی السراج الوهاج
۞ مسئله * هر که انگشتی را انگشتهای هر دو دست و هر دو پای
همه دیت لازم شود و هر انگشت دست و پای حکم یک بود هر
هر انگشتی که سه بند دارد در یک بند آن ثلث دیت انگشت
بود و هر انگشتی که دو بند دارد در یک بند وی نصف دیت
انگشت است کذا فی الهدایة مثلا دیت هر انگشت

هزار درم است پس در یک بند انگشت سیصد و سی و سه

وسه درم و ثلث درم و در یک بند از انگشت بانصد درم
بود ۞ مسئله * در انگشت زائد حکومت عدل است کذا فی
الجوهرة النیرة ۞ مسئله * دستی که بیماری شل چسپیده باشد
در آن حکومت عدل است کذا فی المحیط ۞ مسئله * هر که

کف دست یا بعض انگشتان یا با همه انگشتان بریده شد پس
فقها اجماع کرده اند برین که اگر همه انگشتها در حالت بریدن
دست قائم بود نه کف دست تابع انگشتان بود تمام دیت که
دیت آنهاست واجب شود و بجهت کف دست هیچ لازم نگردد
و نیز اجماع کرده اند که اگر در کف دست در ان حال یک
انگشت بود پس ارش انگشتان که ده هزار درهم یا پنج صد
دینار است واجب گردد و بجهت کف هیچ نبرد و در صورتیکه
بر کف دست دو انگشت یا یک انگشت یا یک بند از انگشت
در ان حال باشد نزد ابی حنیفه رحمه الله همچنان جواب
است که کف تابع انگشت گردانیده شود و صحیح قول ابی
حنیفه است کذا فی الذخیره * مسله * اگر شخصی بر دست
مردی زد تا دست او شل گردید پس بر آن شخص دیت کامله
است کذا فی خزانة المفتین * مسله * اگر انگشت مردی را
از بند بالا برید تا باقی از انگشت سیاه هم شل گردید
پس بر وی قصاص و هیچ یکی از ینها نیست بلکه بر او
آنست که دیت در بند بالا و حکومت عدل در ما بقی واجب شود
* مسله * دمی یا بازو هر گاه شکسته شود حکومت عدل است و همچنین

د راستخوان بند دست وقت شکست آن حکومت عدل بود کذا
في الذخيره * مسئله * در دست هرگاه از نصف بازو بریده شود
دیت دست وحکومت عدل بجهت ما بین کفش تا بازو لازم آید واگر
تا آرنج بریده شود پس بعد دیت دست در باقی حکومت عدل زیاده
بران خواهد بود واین قول ابي حنیفه است رحمه الله وکذا في المبسوط
مسئله محمد رحمه الله در جامع گفت که مردی دست راست دو کس را برید
ومی بعد یکی از ان دو کس را انگشت قاطع جدا کرد واجنبي دیگر ما بقي
را از انگشتان قاطع برید پستر دست برید که هرگز قطع نکرده بود
کف دستي از قاطع که در ان هیچ انگشت نیست جدا ساخت وبعد
از ان نزد قاضي همه مجتمع شدند پس قاضي بر قاطع هر دو
دست بیک دیت که آن پنجهزار درهم است حکم کند تا ورثه میان
هر دو صاحب قصاص به پنج حصه منقسم شود وآن مرد اجنبي
برای قاطع هر دو دست چهار هزار درهم تاوان دهد واگر هر دو
بریده دست بر بریدن کف قاطع متفق شده باشند ومی بعد
دیت دست خواهند پس این دیت در میان آنها به پنج بخش
ملسوم شود مخصوص آن برای کسیکه قاطع او انگشت نیست وه
خصوصا از این بجهت برله علوا انگشت بود واگر اجنبي مبلغ

کرد تا انگشتی از انگشتان قاطع برید و بعد از آن یکی از
صاحبان قصاص انگشتی از انگشتهای همان قاطع دو دست جدا کرده
پس اجنبی باز آمد و انگشتی دیگر از انگشتهای قاطع برید و بعد
بعد کسیکه از انگشتان قاطع چیزی نه بریده بود کف دستی
راکه بر روی دو انگشت مانده است جدا ساخت پس قاضی
به دیت یک دست حکم نماید که چهارم از آن برای برنده کف
دست و سه ربع از آن بجهت برنده انگشت باشد پس اگر هر دو
صاحب قصاص بر بریدن کف دست یا در انگشت متفق باشند
دیتی که گرفته شده در میان هر دو کس به هشت حصه منقسم
گرده که سه ثمن آن بجهت برنده انگشت و پنج ثمن از آن برای
آن دیگر بود کذا في المحيط * مسئله * در بریدن سر انگشت
حکومت عدل است و ناخن اگر بعد بریدن باز رست همچنان
که بود در آن هیچ نبود چنانچه در غیر آن از موی سر و
دندان و اگر نه روید پس در آن حکومت عدل است و اگر عیبی
دار است پس حکومت عدل کمتر از اول بود کذا في خزانة المفتيين
* مسئله * در بریدن هر دو پای بخطا دیت کامله است و در
یکی از آنها نصف دیت کذا في المحيط * مسئله * در دست

کردن پای از حکومت عدل است پس طلی کردن دست
وجوابیدن آنرا بظهور رنیامده باشد واگر دست و پای
جنبانیدن پس در آن مرد دیت است کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * در بریدن پای لنگ حکومت عدل است کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله اگر پای از استخوان ساق برید
دیت بجهت قدم و حکومت عدل بسبب بریدن ما سوای قدم
شود کذا فی الذخیره * مسئله * اگر ران شخصی
شکست و یا دست و درست شد پس بر شکننده نبوده رقول
ابی حنیفه رحمه الله و مردو رقول ابی یوسف رحمه الله حکومت
عدل است و ابو سلیمان روایت از محمد رحمه الله در
کتاب الصلح ذکر کرده که گفت ابو حنیفه رحمه الله هر که
استخوان آدمی از دست یا از پای یا جز آن شکست به شد
و بحالت اصلی خود عود کرد در آن دیت نیست پس اگر ناقص
ماند یا کج بسته شد پس در آن پاره از دیت بود بحساب چیزی
که از کجی نقصان پذیرفت کذا فی المحیط * مسئله * در استخوان
پهلو حکومت عدل است و در چلیبر کردن حکومت عدل کذا فی
الذخیره * مسئله * در دو پستان مرد حکومت عدل است و

بخورد از پستان او حکومت کند و اگر [illegible] بود کذا فی الظهیریة و در
[illegible] پستانهای زن [illegible] آن حکومت است کذا فی [illegible] * مسئله *
[illegible] پستان زن دیت است و [illegible] دو سر پستان زن [illegible]
[illegible] پستان [illegible] است [illegible] ظاهر
الروایة [illegible] قصاص [illegible] پستان زن [illegible] شود
[illegible] الظهیریة
* مسئله * در پستان خنثی نزد ابی حنیفة آنچه در پستان زن است
شود و نزد صاحبین او نصف آنچه در پستان مرد است و نصف آنچه
در پستان زن است یعنی [illegible] در نصف لازم آید کذا فی
السراج الوهاج * مسئله * اگر کسی پشت شخصی زد تا منفعت
[illegible] فوت شد یا کوژ گشت دیت نفس واجب گردد کذا فی
[illegible] و اگر او را کوژ نه پشت نساخت و از [illegible]
[illegible] اگر اثری از زخم یا [illegible] باشد دران حکومت
عدل است کذا فی المحیط و اگر در او اثری از ضرب نماند
[illegible] نه آید نزد صاحبین امام [illegible] کذا فی
کذا فی خزانة المفتین * مسئله * هرگاه استخوان سینه زن
شکست و آب منی او منقطع شد بر او دیت بود کذا فی

بالمحيط * مسئله * در ذكر يعني نره مرد ديت كامله است
و در ذكر خصي يعني خصيه بريده حكومت عدل است نزد علماي
ما خواه متحرك باشد يا نباشد و خواه آن خصي قادر بر جماع
بود يا نبود و همين حكم در ذكر عنين است و اما پير كلان سال
اگر قادر بر جماع نباشد پس جواب در ذكر او مانند جواب
در ذكر خصي و عنين است كذا في الظهيرية * مسئله * اگر حشفه
يعني سر ذكر بريده ديت تمام واجب شود پس اگر قاطع بار ديگر آمد
و باقي ذكر نيز جدا كرد پس در صورتيكه قطع دوم پيش از درآمدن زخم
اول است ديت واحده لازم شود و بمنزله بريدن ذكر يك باره
قرار داده آيد و اگر در ميان هر دو قطع بهي حائل باشد
ديت كامله در سر ذكر و حكومت عدل در باقي واجب كرده
كذا في الظهيرية * مسئله * در هر دو خصيه ديت تمام بود
كذا في المحيط * مسئله * هر گاه ذكر و هر دو خصيه از مرد
و تله رست بخطا بريد اگر آغاز به بريدن ذكر كرده است پس
در آن دو ديت بود و اگر ابتدا از خصيتين نمود و من بعد نوبت
به ذكر رسيد پس در خصيتين ديت كامله است و در ذكر
حكومت عدل و اگر ذكر و خصيتين را از جانب ران يكباره

پس مرده شد بهتر و اشکر ده حکم به بت کرده آید و در مسله
ملتقی الدقایق سلطانی یکساله واجب است بر خلاف مسله بیره
موشکم زن کذا فی الهند سلطانی المتفرقات * مسله * اکر زنی را
افضا کرد یعنی هر دو راه بول و بر آورا یکی ساخت پس
نکاه داشتن بول نمی تواند دران دیت بود و اکر امساک بول
میتوان کرد پس این زخم جایفه است که دران ثلث دیت واجب
* قاضی قاضیخان * مسله * مردی اد ختر خورد
سال ... که از قابل مجامعت نبود جماع کرد تا مرد پس اکر
باشد دیت بر عاقله اش واجب کرد د و اکر مکره اوست
دیت بر عاقله و مهر بر شوهر لازم آید کذا فی الخلاصه * مسله *
ابن رستم روایت از محمد رحمه الله آمده که مردی با
زن خود مجامعت کرد و ماند آن زن لا کفت جماع ماند پس
از ان بمرد بر شوهری نبود و ابو یوسف رحمه الله کفت که مرکز
زن خود را جماع نمود پس از ان جبری نقصان شد یا هر دو راه
او را یکی کرد یا بمرد پس آنکس ضامن نباشد تاوان نبود کفت محمد
رحمه الله که در ده ضامن شود مکر در افضا و کشتن از جماع
و کفت کذا ینقولا فی حنیفه است رحمه الله و در حکایتی که حسام

زن

در اقسام شجه‌ها اتفاقی است حکایته درآنها به تصریح
نیامده * مسئله * درین همه اقسام زخم
هرگاه ... بیار ... باشد هیچ واجب نگردد مگر
نزد محمد رحمه الله که او گفته است که مقدار آنچه تا وقت
دوا واجب شود این چنین شیخ الاسلام رحمه
الله ذکر نمود کذا فی الذخیره * مسئله * مردی را زخم منقله
زد و بعد آن دوا داد ازان بعد نهی باقی ماند اگرچه اندک بود
پس بر زننده ارش منقله واجب است زیرا که ارش هرگاه واجب
شد ساقط نمی‌شود مگر وقتی که سبب وجوب آن بهر وجه زائل گردد
هکذا فی المحیط و فتوی برانیست کذا فی الظهیریه * مسئله در اقسامی
که بیش از موضحه از شجه‌های شش گانه مذکور اند هرگاه
خطا باشند حکومت عدل بود هکذا فی المحیط * مسئله *
در تفسیر حکومت عدل فقها اختلاف کرده‌اند پس طحاوی گفت
طریق آن اینست که مجروح را مملوک فرض نموده قیمتش
بدون این زخم کنند و قیمت او با بودن این زخم در بهاینه
و بعد ازان تفاوت میان هردو قیمت بگیرند پس اگر مقدار
تفاوت بیستم حصه قیمت باشد بیستم حصه دیت واجب شود و اگر

هيچ نيست و نزد محمد رحمه الله قيمت آنچه مرحوم تا به شدن ابرو گرفته شد لازم آيد كذا في خلاصه السرخسي * مسئله جائفه در حقي است كه سوي جوف از سكم يا از پشت يا از سينه برسد و ما از كردن تا سرين رسد كه اگر آنست تا انجا رسد و وره يا طلب كند پس اين همه جائفه باشد و آنچه بالاي آنست جائفه نيست و مرد دست و دو پا و گردن و دهن و سر جائفه نباشد و اگر جراحت ميان خره و حصيه و ذكر باشد تا اينكه بجوف برسد پس اين جائفه است كذا في السراج الوهاج * مسئله * قصاص شجه مرحسب پيمايش رحم در طول و عرض كرده شود پس اگر رحم در حالت تمش سر يا پس سر يا در ميانه سر يا در يكي از دو پهلوي سر ما سد پس براي ازو رحم مذكور از همان موضع سر رحم كند و استيعاكرده آيد و اگر شجه موضحه بر دس ما بين هردو جانب سر مستوعب را در گرفت و آن مقدار ما بين دو جانب سر شاج را فرا نمي گيرد سبب آنكه سر شاج از سر مستوعب كلان تر است پس در صورت مستوعب اختيار داده شود اگر خواهد قصاص بگيرد و از هر جانبي كه خواسته باشد ابتدا كند و بمقدار طول رحم

اول رساند تا هرجاکه رسد ومن بعد دست کشد واگرخواهد
ارش آن شجه بگیرد درصورتیکه آن مقدار ما بین هرده
جانب سرشاج را نیز فرامیکرد وزائد می افتد ازین جهت که
سرمشجوج از سرشاج کلان بود اگرخواهد ارش گیرد و
اگرخواهد ما بین دو جانب سرشاج بقصاص فرا گیرد وباز
قدر زائد باز ماند واگر شجه در جانب طول سرمشجوج
است وتمام طول رانز نگرفته وحال آنکه آن مقدار از
پیشانی شاج تاقفایش فرا میگیرد پس اگرخواهد ارش گیرد
واگرخواهد قصاص تا مثل موضع آن شجه از سرخود ش
پهلو آرد و بران زیاده نکند واگر آن شجه از پیشانی
مشجوج تاقفای اوست واز جانب شاج نمیرسد مگرتا نصف
سرش پس اگرخواهد ارش گیرد واگرخواهد قصاص بقدر
شجه خود تا بهرموضعیکه رسد بگیرد واز هرجانبی که خواسته
باشد ابتدا کند کذا فی الذخیرة والمحیط * مسئله * برسر
شخصی بیست شجه موضحه زد پس اگر بد شدن درمیان این
زخمها اندمال نباشد دیت کامله درسه سال واجب شود واگر
صحت درمیان اینها متخلل است تمام دیت در یکسال

لازم آید کذا فی الکافی فی باب المتفرقات * مسئله * اگر مردی را رحم موضحه زد پس عقل او زایل شد یا موی تمام سرش . دیت و نیست درین صورت ها ارش موضحه در دیت داخل شود و درسوای این دو صوت ارش موضحه داخل دیت نمیگردد چنانچه درصورت رفتن سمع و بصر باید و اگر بعض معتدبه از موی ها بنحوی سهل از آنها پراگنده شد پس ارش موضحه آید و ارش موی دران داخل شود و این حکم وقتی است که موی سرش باز نروید و اما اگر موی سرش رست و همچنان که بود باز گشت پس موضحه لازم نماید هکذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * اگر شخصی را مردی او سجه موضحه بخطا زد و مویش افتاده پس نرست برشاخ نصف دیت آید و ارش موضحه دران داخل کرده کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر از شجه موضحه سماعت شخصی یا بصارت او یا تکلم او زایل شد پس برشاج ارش موضحه با تمام دیت لازم آید علما گفته اند که اینقول ابی حنیفه ومحمد است رحمهما الله و از ابی یوسف رحمه الله مرویست که ارش شجه در دیت سمع و کلام داخل شود و در دیت بصر

داخل نکرده کذا في الهدایه * مسله * شخصي مردي را ه
شجه موضحه بعمد زد پس بصارت هرد و چشم او برفت قصاص
در چیزي ازین نیست نزد ابي حنیفه رحمه الله و دیت بجهت
هرد و چشم واجب شود وصاحبین او گفته اند که در موضحه
قصاص است ود ربصارت دیت وابن سماعه از محمد رحمه الله
روایت کرده که قصاص در موضحه وهرد و چشم واجب
میگردد کذا في الکافي * مسله * بر مردي اصلع که موي
سرش از بیري رفته بود شخصي شجه موضحه بعمد زد نزد شگفت
محمد رحمه الله که قصاص نگرفته شود وبر وارش آید واگر
شاج گفته باشد که من راضیام بر اینکه قصاص از من بگیري تاهم
اصلع راحت قصاص نیست واگر شاج نیز اصلع باشد پس بر و
قصاص است کذا في محیط السرخسي * مسله * در واقعات
ناطقي آمده که موضحهٔ اصلع کمتر از موضحهٔ غیر اصلع باشد
پس ارش نیز کمتر باید و در شجهٔ هاشمه اصلع وغیر اصلع
برابر اندود رمنتقي مذکور است که شخصي برمرد اصلع شجه
موضحه بخطا زد پس بر و بجهت این شجه ارش کمتر از ارش
موضحه در مال خود ش لازم آید واگر شجه هاشمه زد پس

درین صورت ارش کمتر از ارش شاشود بر عاقله او واجب شود کذا في المحیط * باب نهم * در بیان امر کردن بجنایت و مسائل دیگر که بآن مناسبت دارد * مسله * مردی بکشتن مردی دیگر را مامور ساخت پس آن دیگر بشمشیر او را کشت در ینصورت قصاص نیست ودیت هم بروی لازم نآید بروایت صحیح تر منجمله دو روایتی که از ابی حنیفه رحمه الله منقول از و همین است قول ابی یوسف ومحمد رحمهما الله * مسله * اگر کسی را به بریدن دست خود یا کور کردن چشم خود مامور کرده و آنکس بعمل آورد پس در هر دو صورت ضمان نیست کذا في الظهیریه * مسله * در منتقی آورده که مردی بدیگری گفت که دست مرا ببر برین شرط که این جامه یا این درهم ابدهی پس آنچنان کرد برو قصاص نیست پنجهزار درهم که نصف دیت است بروی لازم آید کذا في المحیط * مسله * اگر گفت که خون خود را به پشیزی از تو فروختم پس مخاطب او را قتل نمود قصاص واجب شود کذا في الظهیریه * مسله * مردی بدیگری گفت که پسر مرا بکش یا دست پسر من جدا کن و آن پسر کودک است قصاص بر فاعل واجب گردد و مروی است

از ابي حنيفه رحمه الله که گفت در ينباب حکم استحساني ميکنم و تاوان ديت از وميده هانم و اگر گفت که بنده مرا بکش ياد ست او ببر و آنچنان کرد پس بر مامور هيچ تاوان نيست کذا في الواقعات الحسامية * مسله * اگر گفت که برادر مرا بکش و مامور قتلش کرد پس در حسابي که اين امر کننده وارث او باشد ابوحنيفه گفت که گرفتن ديت از قاتل مستحسن ميدانم و اگر امر بسر شکستن برادر خود کرد و مامور بشکست پس برو هيچ نيست اگر بمرد ديت برو ي لازم آيد کذا في الظهيريه * مسله اگر مردي گفت که پدر مرا بکش و مامور او را بقتل آورد پس بر قاتل ديت براي بسر ش لازم آيد و اگر گفت که دست پدر مرا ببر و مامور ببريد پس بر قصاص دست آيد کذا في الواقعات الحسامية * مسله * مردي بسا بنده ديگري گفت که خود را بکش پس آن بنده خود را کشت بر امرکننده قيمت آن بنده لازم شود کذا في الظهيريه * مسله * در منتقي آورده که مردي با ديگري گفت که بر من جنايتي کن پس آن ديگر بروي سنگي انداخت ومجروح کرد بزخمي که انسان از مثل آن زنده ميماند وجا رحش جاني نامیده ميشود واطلاق

قاتل بروي نمي آيد ومي بعد از ان زخم اورد پس بران جاي شي نآ رد واگر برهمي مجروح کرد که آدمي از شي و زخم زنده نمي تواند ماند پس اين کس قاتل شد و جاني نا ميده نشود و دیت بروي افتد واگر گفت جنايتي بر من کي پس خطا طلب او را بشمشير کشت درينصورت حکم قصاص بروي نميکنم و دیت بروي در مالش لازم ميگردانم کذا في المحيط * مسله * اگر کودکي کودک ديگر را بکشتن انساني ماموز ساخت تا کشت پس ديت بر عاقلهٔ قاتل واجب شود ورجوع انها بر عاقلهٔ کودکي که آمر بود نميرسد کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * اگر ماموز بنده باشد حداوند بنده بچيزي که داده است بر آمر رجوع کند کذا في شرح الزيادات للعتابي * مسله * مردي کودکي را بکسي مردي ديگر حکم داد تا بقتل آورد پس ديت بر عاقلهٔ کودک بود وعاقله اش بر عاقلهٔ آمر رجوع کنند کذا في خزانة المفتيين * مسله * اگر ماموز بنده محجور يعني ممنوع از تصرفات بود حواله خورد باشد يا کلان پس مولاي او درميان سپردن آن بنده و فديهٔ مال اختيار داده شود و هرشي را که اختيار نمايد پس آنچه بهايت درميان اين هردو

کمتر باشد رجوع بآن بر آمرد رمال او کند کذا في شرح الزيادات للعتابي * مسله * اگر مردي بالغ بالغ ديگر را باين کار مامور ساخت پس تاوان بر قاتل است و بر آمر هيچ نبود کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * مردي کودکي را بکشتن ستور کسي يا بدريدن جامهٔ او يا بخوردن طعام او مامور کرد پس بجا آورد تاوان آن بر کودک در مال او بود و بر آمر بآن رجوع نمايد و اگر کودکي بالغي را باين عمل حکم داد تاکرد پس کودک تاوان نده کذا في محيط السرخسي * مسله * اگر بندهٔ ماذون کودکي را بدريدن جامهٔ کسي مامور ساخت يا در حاجت خود فرستاد تا آن کودک هلاک شد گفت ابوحنيفه رحمه الله که آمر تاوان دهد و اگر آن بندهٔ ماذون کودکي را بقتل مردي مامور ساخت پس بجهل آورد آمر مهدار نشکرده کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * بندهٔ ماذون خورد يا بزرگ حکم داد بندهٔ محجور يا ماذون را خواه خورد باشد يا بزرگ بکشتن مردي پس بکشت و مولاي بندهٔ دوم در ميان دفع و فدا اختيار داده شد درين صورت بانچه در ميان اين هر دو دفع و فدا کمتر است در رقبهٔ بندهٔ آمر رجوع کند کذا في المحيط * مسله

واگر آمر بنده محجور است و ماموریز همچنین است وولی مقتول فدیه اختیار کرد پس بر مولای آمر فی الحال رجوع نمیرسد لیکن آمر بعد آزادی خود مواخذه بان کرده شود واگر آمر در صورت خورد سال باشد بعد آزادی نیز ماخوذ نکردد واگر مامور آزاد خورد سال است و آمر بنده محجور پس دیت بر عاقلهٔ کودک واجب شود و آنها را رجوع بر مولای بنده در حال و بروی بعد آزادیش نمیرسد کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسله * مکاتبی خورد سال یا بزرگ سن بکستی مردی بنده مملوک را مامور ساخت حواه محجور باشد آن بنده یا ماذون وخواه خورد و خواه بزرگ پس بفعل آورد و مولای وی ولی مقتول را دفع نمود یا عوض آن فدیه داد پس بقیمت آن بنده بر مکاتب رجوع نماید مگر آنکه قیمتش زیاده از ده هزار درهم باشد که در ین صورت ده هزار درهم ده درهم کم رجوع کند واگر مکاتب عاجز شد مولای عامل را میرسد که در ین مولای مکاتب اخذ و مطالبه در وجوب او نماید پس اگر مولای مکاتب بعد عاجز شدن او وبایش از عجز وی را آزاد کرد درین صورت مولای بنده هیچ نوع مطالبه را نیست اگر چه واجد آزاد کننده را باشد

خواست کند بانچه میان قیمت بندهٔ خود وقیمت آزاد کمتر است
و اگر خواهد در پی آزاد افتد بمطالبهٔ تمام قیمت بندهٔ خود
کذا فی المحیط * مسئله * اگر مکاتب خورد یا بزرگ آدمی
باشد و کودک آزاد مامور بوده دیت بر عاقلهٔ کودک واجب گردد
وعاقلهٔ او بر مکاتب رجوع کنند بهر چیزی که فیما بین قیمت او و
دیت کمتر بود چرا که حکم جنایت مکاتب نیز همین است کذا فی
شرح الزیادات للعتابی پس اگر مکاتب عاجز شود و در بندگی
بازگرد و اگر عاجز [illegible] پیش از حکم قاضی بقیمتش وی برای عاقله
کودک بوده حق عاقله از مکاتب باطل شود و اگر عاجز و بعد حکم
قاضی بر و بقیمتش برای عاقله و پیش آزادی آن باشد پس
برقول امام ابی حنیفه رحمه الله حق عاقله از وی زایل باطل شود
و تا آزاد شدن او بتاخیر افتد و برقول صاحبین امام باطل نگردد
و فی الحال بآن ماخوذ باشد کذا فی المحیط و اگر بعد حکم قاضی
عاجز شد و چیزی از آن قیمت ادا کرده بود پس آنچه ادا کرده است
برای عاقله قاتل سالم ماند و چیزیکه نداده است باطل شود نزد
ابی حنیفه رحمه الله و بر مذهب صاحبین او باطل نگردد لیکن
بعرض باقی دین آن را فروخته شود مگر وقتیکه مولا پیش آن را

هدایه وشد که ادی شرح الزیادات للعتابی پس اگر مولا بعد
از ... او بعد حکم قاضی بر وی بقیمت اورا آزاد کرده
... قاتل ... اگر خواهند از مولی قیمت او نقد
تا وارثان بگیرند و باقی را هر آئینه بندهٔ آزاد شده رجوع نمایند
و اگر خواهند مواخذهٔ ... ازین بنده بگیرند وانچه
مذکور شد که عاقلهٔ قاتل را ضمان از مولی یا از آن بندهٔ آزاد
شده میرسد مذهب صاحبین امام است واما نزد امام ابو حنیفه
رحمه الله آنها را مواخذهٔ تا وارثان ... میرسد اگر آنها را
حق تا وارثان گرفتنی ... فی الحال نیست پس مولی آزاد کننده
بنده مدیون نشد تا ضمان دین را ومتعلق شود واگر مکاتب
اظهار عجز نکرده بلکه بدل کتابت بمولی ادا نمود تا آزاد
شد پیش از حکم قاضی بر وی بقیمتش یا بعد از ان پس ...
عاقله بر وی رجوع بقیمت فی الحال کنند لیکن بر طبق ادای خونبها
شده در هر سال ثلث دیت داده در سه سال تمام دیت ادا کرده اند
پس همچنان در سال اول بثلث قیمت رجوع نمایند و در سال دوم
به ثلث دیگر و در سال سوم بثلث باقی کذا فی المحیط مسئله
اگر آزاد ... مکاتب باشند ... قاتل ...

و بر آمر رجوع نکنند کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسئله
مردی دیگری را بتازیانه زدن بصد ضرب امر کرد مامور
تازیانه زد و به شجه موضحه فبرز شجی شوکه با دستش نیز به
تا از این بهر ه پس نصف جنایت نقض باطل شود و نصف دیگر بر جانی
لازم کرده کذا فی مختصر الجامع الکبیر * مسئله * مردی
غلام خود بغلام دیگری حکم داد که آن بنده را یک تازیانه
زند پس مامور دو تازیانه زد و مولی خود ش نیز یک تازیانه
زد و پس بعد اجنبی یک تازیانه دیگر زد و از همه این ضربتها
بمرد پس بر عاقله مامور ارش تازیانه دوم در حالیکه آن
بنده مضروب بیک تازیانه باشد و سدس قیمت وی بحالتی
که مضروب بچهار تازیانه بوده واجب گردد و بر عاقله
مرد اجنبی ارش تازیانه چهارم در حالیکه مضروب بسه
تازیانه باشد و ثلث قیمت او بحالتی که مضروب بچهار تازیانه
بود لازم آید و هرچه جز آن از دیت باشد باطل گردد و
گر مامور او را سه تازیانه زده باشد و باقی مسئله بحال خود
است پس حکم همچنان بود مگر اینکه بر عاقله مامور ارش
تازیانه سیوم نیز لازم آید و بر اجنبی ارش تازیانه

پنجم در حالیکه آن بنده مضروب چهار تازیانه باشد وثلث قیمتش بحسابیکه مضروب به پنج تازیانه بود واجب شود کذا في محیط السرخسي * مسئله * بنده میان دو کس مشترک است یکی از این هر دو به دیگری امر کرده که او را یک تازیانه زند پس مامور یک تازیانه اش زده وسای دو تازیانه دیگر وارد بستر هیچ رئنده آزادش نبوده و مار یک تازیانه دیگر زد تا اینکه از همه این ضربتها بمرد پس برزننده نصف ارش تازیانه دوم در حالیکه آن بنده مضروب بیک تازیانه باشد در مال او واجب گردد ونیز بر زننده بشرطیکه صاحب دسر بوده برای شریک او نصف قیمت بنده در حالیکه بنده مضروب بدو تازیانه باشد لازم آید و نیز ارش تازیانه سوم در حالیکه بنده مضروب بدو تازیانه است و نصف قیمتش در حالیکه مضروب بسه تازیانه است در مال وی بود و ما یلهه هیچ آزاد کننده نصف آن قیمتی را که بشریک داده است خود از این مبلغ مذکور فراگیرد وآنچه باقیماند حق وارثان بنده است پس اگر او را وارثی نباشد آزاد کننده از آن مال وارث نشود و رائت

از یکشان رسد که متصل‌اند عصبه های آزاد کننده که قریب ترین

مردم بسوی وی بود و اگر آزاد کننده که همان زن است

مفلس باشد پس بروی نصف ارش تازیانه دوم در حالی

مضروب بیک تازیانه است در مال او واجب گردد و ارش تازیانه

سیوم در حالیکه بنده مضروب بدو تازیانه است و نصف قیمت بنده

در حالیکه مضروب بسه تازیانه است بر عاقله او آید پس مولایی که

آزاد نکرده است از ان مبلغ نصف قیمت بنده را در حالیکه مضروب

بدو تازیانه است بگیرد و آنچه باقی ماند پس نصف آن حق

همان مولا غیر آزاد کننده بود و نصفه دیگر از ان به عصبه آزاد

کننده رسد کذا فی مختصر الجامع * مسئله * بنده در میان

دو کس مشترک است یکی از انها بدو یگری گفت که او را یک تازیانه

بزن و اگر بریک تازیانه افزودی پس وی آزاد است تا کشاه

مورا و را سه تازیانه زد تا از ان همه ضربتها بمرد پس بر زننده

نصف ارش تازیانه دوم در حالیکه بنده مضروب بیک تازیانه

است در مال او لازم آید و بر آزاد کننده بشرطیکه صاحب

یسر است برای شریک خود نصف قیمت بنده در حالیکه مضروب

بدو تازیانه است واجب شود و بر زننده ارش تازیانه سیوم

در حالیکه بچه مصوب بود و تا زمانه راست و نصف قیمت بده و چون مصروف نشد تا بالغ است آید و آن بر عاقله اش بود پس از اما اینجا شبه را انکار کرد و آزاد کنند اینچه دیوان داده است از ان مال نکرد و باقی حق وارثان بد بود و اگر او را وارثان نباشد پس برای سوکیند خور بد

یعنی همان آزاد کنند بود و اگر آزاد کنند مفلس باشد بوری هیچ تاوان نیفتد و بر بده تاوان آید همانچه بیان کردیم کذا فی محیط السرخسی مگر از سه تا برنامه سوم باید کذا فی مختصر الجامع الکبیر و نصف آن تاوان در مال او بود و نصف دیگر ازان بر عاقله اش آید پس همان ربده نصف قیمت بده را در حالیکه مصروب بود و تا برنامه اسیر من حیله ان تاوان خود ش کیرد و اگر چیزی باقی ماند حق وارثان بد بود کذا فی محیط السرخسی و اگر بده را وارثی نباشد پس نصف آن مال بجهت مولی که آزاد کرده است بود و نصف دیگر ازان حق کسی است که نزدیکتر بود سوی مرده از عصبه اش باشد و این قول ابی حنیفه است رحمه الله کذا فی مختصر الجامع الکبیر و اکر مسئله مذکوره بحال خود ماند و بعد ازان

امر کننده او را یک تازیانه زد پس تر اجنبی نیز یک تازیانه اثر
زد تا از این هر دو ضربتها بمرد پس بر مامور نصف ارش تازیانه
زده و هم در حالیکه بنده مضروب بیک تازیانه است
در مال او بجهت شریک او لازم آید و بر عاقله مامور
بشرطیکه آزاد کننده موسر باشد ارش تازیانه سیوم در
حالیکه بنده مضروب بدو تازیانه است و ششم حصه قیمت
بنده در حالیکه مضروب به پنج تازیانه است واجب شود
و بر امر کننده ارش تازیانه چهارم در حالیکه بنده مضروب
بسه تازیانه است و ثلث قیمت وی در حالیکه مضروب به پنج
تازیانه است در مال او بود و بر عاقله اجنبی ارش تازیانه
پنجم در حالیکه مضروب بچهار تازیانه است و ثلث قیمت بنده
در حالیکه مضروب به پنج تازیانه است آید و هرچه از عاقله
اجنبی و از آمر و از مامور گرفته شد حق بنده است و مامور
نصف قیمت بنده در حالیکه مضروب بدو تازیانه است از
امر کننده گیرد و امر کننده همان نصف قیمت را در مال
بنده رجوع کند و آنچه از مال بنده یا قیمتش نزد حق عصبه آن
مولا باشد که امر کرده است بشرطیکه بنده را عصبه نبود

كذا في محيط السرخسي واگر امر كنند * صاحب عسرت است
پس بر مامور نصف ارش تازيانه دوم در مال او آيد و ارش
تازيانه سيوم و سدس قيمت بنده در حاليكه مضروب به پنج
تازيانه است نصف از آن بر ذات مامور و نصف ديگر بر عاقله
اش بود و بر آمر آنچه در حالت موسر بودن وي بيان كرده ايم
مگر آنكه اينجا بر عاقله اش بود زيرا چه بر آنچه سابق ذكر
كرديم در اينجا لازم شود و مامور از آن مال نصف قيمت
بنده در حاليكه مضروب به دو تازيانه است گيرد و آنچه باقي
مانده ميراث عصبه هي مولي بود كذا في مختصر الجامع
الكبير * مسله * مرد عدوان آورده كه هر كدام شخصي بدو
كس گفت كه شما هر دو اين ملك مرا صد تازيانه زنيد پس
يكي از انها را بيرسيد كه تنها همگي صد زند و اگر يكي از انها
نود زند و ديگري يك تازيانه پس موافق قياس زننده اكثر
ضمان دهد و در استحسان بر هر دو تاوان نيست كذا في التاتار
خانية * مسله * مردي كودكي را سلاح داد تا آن را نگهدارد
پس كودك بآن سلاح هلاك شد ديت كودك بر عاقله سلاح دهنده
واجب شود و اگر بكودك نگفت كه براي من اورا نگاهدار مذهب

همنا آنست که در بصورت تو ضامن دیت کرده واگر سلاح
بجانب کودکی گذاشت پس کودک خود را یا دیگری را بآن کشت
گذارنده ضامن نشود باجماع علما کذا فی الخلاصة و مراد
بقول او که کودک که بآن سلاح هلاک شد این نیست که کودک
خود را بآن کشته باشد چرا که در ینصورت بر سلاح دهنده
تاوان نبوده بلکه مراد آنست که افتاده است کودک بر بعض بدن
وی افتاد و بآن هلاک شد کذا فی التاتارخانیه * مسئله *
مردی بکودکی که صغیر را از تصرفات گفت که بالای این درخت
بر رو و میوه های آن برای من بیفکن پس کودک بالا رفت و بافتاد
و هلاک شد بر عاقله آمرد دیت کودک لازم آید و همچنین حکم
است اگر کودک را ببرداشتن چیزی یا بشکستن هیزم مامور
ساخت و اگر بکودک گفت که بالای این درخت برو و میوه های
آن برچین و لفظ برای من نگفت پس کودک آن چنانکه گذشت
هلاک شد مشایخ در ینصورت اختلاف دارند صحیح همین است
آنست که ضامن شود خواه کلمه میوه ها برای من برچین گفته
باشد یا برچین بی لفظ برای من گفته باشد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * در جامع اصغر آورده که یا بنده که دیگری گفت که

بالای این درخت برآمد پس مرد او بیفتاد و بمرد پس اگر آن کس گفتی تو بخوری پس آنچه را خواهی خورد و بیفتاد و بمرد گوینده ضامن نشود و اگر گفت تا من آنرا بخورم و باقی مسئله بحال خود است ضمان دهد کذا فی المحیط * مسئله * اگر بنده غیری را بشکستن هیزم یا بکاری دیگر مامور کرد پس بآنچه از آن حادث شود ضامن گردد کذا فی الخلاصه * مسئله * مردی کودکی را برستوری برداشت و باو گفت که این ستور را برای من نگاه دار و کودک از پس کار براهی بداشت پس از ستور افتاد و بمرد بر عاقله سوار کننده دیت لازم شود خواه کودک از آن جنس باشد که هم سن او سواری میکند و خواه نباشد و اگر کودک ستور را روان کرد پس ستور آدمی را بسپر ساخت و کشت و کودک بران نگاه دارنده خود است دیت مقتول بر عاقله کودک بود و بر عاقله سوار کننده هیچ نباید و اگر کودک از آنجمله است که بسبب خوردسالی روانگی برستور نمی تواند و نگاه داری خود بران نمیکند پس خون مقتول رایگان شود و اگر کودک از ستور افتاد و بمرد و ستور روانست دیت کودک بر عاقله سوار کننده بود در هر حال خواه افتادن او بعد روانگی ستور باشد یا پیش از آن

و خونکه کودک نگاه داشتن خود بر ستور می تواند یا نمی تواند کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * هر گاه مردی یا خود کودکی را بر ستوری سوار کرد و مثل آن کودک کرد انید بر ستور و نگاه داشتن خود بران نمی تواند پس ستور بر آدمی رانید سپر کرد و کشت دیت آن بر عاقلهٔ مرد فقط بود و بر وکفاره آید و اگر کودک گردانید بر ستور روی وانگی بران میدوانند پس دیت بر عاقله مرد و کودک باهم بود و عاقلهٔ کودک بر عاقله مرد رجوع کنند کذا فی المبسوط للسرخسی مترجم گوید که در فتاوی قاضیخان آمده که عاقلهٔ کودک بر عاقلهٔ مرد رجوع نکنند چرا که این بمنزله جنایت کودک بدست خود است و از بنجا معلوم می شود که در مبسوط سرخسی نیز لفظ لا یرجع خواهد بود شاید جامعان عالمگیری در نقل غلط کردند انتهی * مسله * اگر بندهٔ بر ستوری کودک آزاد را سوار کرد و کودک از ان افتاد و بمرد پس دیت کودک بر گردن آن بنده بود خواجه اش بوالی کودک وی را بسپارد یا فدیه دهد و اگر بنده بیسا کودک بران ستور بود پس هرد و بروی روان شد ند و ستور آدمی را پایمال کرد تا بمرد بر عاقله کودک نصف دیت بود و بر گردن آن بنده نصف دیگر ان کذا فی فتاوی قاضیخان

مسئله * اگر آنها دکانی ساختند که صغیر را بر ستوری سوار
کنند ... معرکه دانید ستور ... داشتن خود
... میدانند ستوری را بر ... ستور ... ساخت
... پس ... بود خواجه اس
... و اما ... اگر غاصب رجوع کند
... اگر آن بچه صغیر را
بر ستور سوار کرد و او گرفته اند ستور ... داشتن خود
بر آن ... پس ستور ... مرد ... کرد
آن مرد را ... شود ولکن آن ستور ایستاده است جایی که
او را ایستاده کرده بود کودک تقصیر ... تا اینکه اگر ستور
مرکوبی را از دست خود یا پای خود رد یا ... بر کودک
... صورت ... نیست تا ... کسی است که ... را
ایستاده کرده مگر آنکه در ملک خود ایستاده نبوده
باشد ... همچنان ... نیز ... و آن نیست
کذا فی شرح المبسوط * مسئله * مردی کودکی را بر دیواری
یا درختی ... کرد پس ... و گفت ...
... کودک ... مرد ... ضمان ...

گفت اورا ساقط شو پس کودک که افتاد بمرد گویند فلانی ذبح او
کرده که این داستان وی قاضی خان * مسئله * گرفته کودکی و فرستاد پدر
خود داشت پس مرد حیلت گر را برد شیخ کشید و او را حکم کرده
امیر قتل نمود و پس حد جاری کرد که روز مولد کشته بود و بعد از او
جارش گرفته و اگر همه پیدا هم کشته نه تا اینکه مرا پس
دیت بر او را لازم شد هم دیه بود چنان بر او واجب شود که در فی
الواقعات الحسامیة * مسئله * کودکی در آب بمرد یا
از بام افتاد تا بمرد پس اگر کودک آزاد بود قیل است که
محافظت خود کرده نمی‌توانست پدر و مادر هیچ نبود و اگر

از آن چنین است که نگاه داری نفس خود بسبب طفلی

نمی‌توانست پس بر پدر و مادر کفارت آید اگر کودک بر دوش پدر
بود و جمع رفتند در پدر و رش یکی از آنهاست کفارت نیز
اینچنین از نصیر رحمه الله روایت و روایت ابو اللیث رحمه
و رحمه الله در سیارت و الدین اینست که اگر ایشان خبر گیر
کرده نکرده نه تا از بام افتاده دوم همه بالا آمد تا نشسته بر
ایشان جز توبه و استغفار نبود و فقیه ابو اللیث رحمه الله
اختیار کرده که برایشان هیچ کفارت نیست و نه بر یکی از ایشان

مگر آنکه از دست آنها بیفتد و فتوی بر همین است رأفي الليث است كذا في الظهيريه وصحيح همين است كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * وقتيكه مادر كودك را نزد پدر گذاشت و رفت و كودك پستان غير مادر هم قبول ميكند و پدر براي او دايه نگرفت تا آنكه سنگي مرد پس پدر گنهگار بود و بر گنهگار توبه آيد و اگر كودك پستان ديگري جز مادر قبول نميداد و مادر را بر اين آگاهي بود پس گناه بر ويست چرا كه ضائع كننده كودك همانست و بر كفارة باشد و اينقول منقول از بعض است و سزاوار آنست كه اين مسئله مانند مسئله نحستين مختلف فيه باشد كذا في المحيط * مسئله * دختر شش ساله تماشا ميكرد در حاليكه به پهلوي آتش نشسته بود و مادرش پس از بر آمدن به نيچها نيز بعض همسايگان بيرون رفت پس دختر سوخت و بمرد ديت بر مادر نبود وليكن اگر او را مال باشد خوش تر آنست كه بنده مسلمان را آزاد كند و اگر نيابد دو ماه پياپي روزه دارد و در افسوس و پشيماني و طلب آمرزش باشد تا يكه خدا تعالى او را در گذرد اين قول بر سبيل استحباب است و سخن در وجوب

کفارہ ضمان است که گذشت کذا فی الظهیریه * مسئله * در
اصل مذکور است که هرگاه مردی کودک آزاد را غصب
کرد و برد تا بمرد پس این بر دو صورت است یکی اینکه مرد بسببی
که پرهیز وحذر فقط از آن ممکن نیست باین طور که او را تپ
عارض شد درین صورت تاوان بر غاصب نباید باجماع علما
و یا این است که فوت کرد بعارضه که حفظ و پرهیز از آن متصور بود
مثلاً باین وضع که کشته شد یا سنگی بروی رسید یا دیواری برو
افتاد و یا برقی از آسمان فرود آمد پس باو رسید و کشت یا
ماری او را گزید یا درنده اش خورد یا از دیواری یا کوهی
بزیر افتاد پس غاصب درهمه این صورتها ضامن
علمای ما اجماع کرده اند برآنکه اگر کودکی خرد را ابر
برغاصب ضمان نیست و در بنده ضامن شود خواه موت او
بچیزی بود که احتراز از آن ممکن نیست و خواه بعارضه که حفظ
از آن متصور باشد کذا فی المحیط * مسئله * اگر کودکی را
غصب نبود و نزدیک بمهلکه ها برد تا هلاک شد پس بر غاصب
دیت وی بود بشرطیکه آزاد باشد کذا فی فتاوی قاضی خان
* مسئله * هرگاه کودک مغصوب مردی را کشت بر غاصب

[illegible] یا پدر [illegible] المحیط [illegible] مسئله [illegible]
[illegible] ودیعت [illegible] ایلدیکی [illegible]
[illegible] بعده [illegible] علما [illegible]
[illegible] ضامن [illegible] ابی حنیفه [illegible] رحمهم الله
[illegible] ابو یوسف [illegible] الله [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] اما [illegible] فی الاصل
[illegible] ابی حنیفه
[illegible] ابی یوسف رحمه الله فی الاصل
[illegible] اختلاف [illegible] فی ذلک [illegible]
[illegible] مسئله [illegible]
[illegible] علی قول [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] ودیعت [illegible] کذا فی الکافی
مسئله [illegible]
یتیم [illegible] ابی حنیفه رحمه الله [illegible]
[illegible]

یکی نبود شوهری که زوجهٔ خود را بجهت ادب زد پس بمرد
ضامن بود و بر پدر کفاره و دیت آید و بر معلم کفاره است
نه دیت و بر شوهر کفاره و دیت هردو بود کذا فی الواقعات
الحسامیه * مسئله * مادر هرگاه فرزند خورد خود را بجهت
تادیب زند پس شک نیست که بر قول ابی حنیفه رحمه الله ضامن
شود و مشایخ بر قول صاحبین امام در این مسئله اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که وی ضامن نشود و بعضی بضمان
دادن وی قایل شده اند کذا فی المحیط * مسئله * مردی
پسر صغیر خود را بر تعلیم قرآن زد پس بمرد گفت ابو حنیفه
که پدر ضامن دیت او شود و وارث نگردد و ابو یوسف و محمد رحمهما الله
گفتند که پدر وارث شود و ضامن نبود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * حجام یا فصاد یا بزاغ یا ختان وقتیکه به
صاحب خود شاخ کشید یا رگ زد یا نشتر زد یا ختنه کرد پس
زخم سرایت بجانب نفس او کرد و بمرد هیچ یکی ازینها ضامن
نشود کذا فی السراجیه حجام شاخ کشنده و فصاد رگ زن
و بزاغ بزای معجمه مشدده رگین مقرط نشتر زن و ختان
ختنه کننده و ظاهرا فرق در میان فصاد و بزاغ

آنست که فصاد خون عروق میگیرد و بزاغ نشتر را و زام جراحات میزند و الله اعلم * مسله * بزاغ یا فصاد یا حجام رگ یکه نشتر زد یا رگ زد یا شاخ کشید و این عمل در بنده باذن مولی و در صبی باجازت ولی او بود و سرایت بجانب نفس کرده و بمرده پس ضمان بر اینها نباشد و ختان در این حکم همچنین است پس اینها در قدر ضامن سرایت زخم نشوند بلا اختلاف علما کذا في المحيط * مسله * این سماعه بروایت از محمد رحمه الله ذکر کرده که اگر ختان کودکی را باجازت پدر او ختنه کرده پس استره روان شد و حشفه را برید و کودک بمرده بر عاقله ختان نصف دیت لازم آید و اگر کودک زنده ماند پس بر عاقله ختان دیت کامله بود کذا في محيط السرخسي و اینکه ذکر کردیم در صورت بریدن حشفه و مردن کودک که نصف دیت واجب شود راوی آن محمد رحمه الله بود و این روایت در مجموع النوازل مذکور است و در اصل ذکر نموده که هیچ واجب نگردد اگر کودک بمرده و همچنین در جنایات العتابی یاد کرده کذا في الذخیره * باب دهم * در بیان احکام جنین یعنی بچه که در شکم مادر باشد * مسله * هرگاه کسی بر شکم زن

حامله مسلمه یا کافره زد پس بچه مرده انداخت خواه نر باشد
یا ماده بر عاقلهٔ ضارب غره لازم آید وغره درینجا عبارت
است از غلامی یا کنیزی یا اسپی که قیمت او پانصد درهم
باشد که نصف عشر دیت مرد وعشر دیت زن است واین غره
میراث از آن فرزند مرده بود که بوا رثانش رسد واگر ضارب
وارث او باشد وارث نگردد وکفاره درینصورت نیست
كذا في السراجية * مسله * اگر زن دو بچه مرده انداخته
دو غره واجب شود كذا في خزانة المفتيين وبچه که بعض خلقت
او نمودار شده باشد مانند ناخن وموی بمنزله بچه تمام خلقت
بود در همه احکام كذا في الكافي * مسله * اگر بچه بعد
زدن زنده بیرون آمد ومن بعد بمرد پس درو دیت کامله و
وکفاره لازم شود كذا في المبسوط * مسله * اگر بچه مرده
انداخت بستر مادرش نیز بمرد بر ضارب دیت بجهت کشتن
مادر وغره بسبب انداختن بچه واجب شود * مسله * اگر
مادر از ضربت بمرد ومن بعد بچه زنده بر آمد بستر بمرد
بر ضارب دیت مادر ودیت بچه هردو آید * مسله * اگر
مادر بمرد ومن بعد بچه مرده انداخت پس برو دیت بجهت

مادر واجب گردد و بسبب بچه هیچ نآید کذا في الهدایة

* مسله * اگر سر فرزند بیرون آمد و آواز کرد پس بمرد دیت آمد واو را ذبح ساخت بزیرعزه بود چرا که این فرزند در حکم جنین است کذا في خزانة المفتیین * مسله * مردي بر شکم زني زد پس دو بچه انداخت یکي مرده و دیگري زنده که بعده جدا شدن از این ضربت این زنده از بهر در فرا رب بجهت بچه مرده عزه و بسبب بچه زنده دیت کامله لازم آید کذا في الظهیریه * مسله * در منتقي آورده که مردي بر شکم زن خود زد که بچه زنده انداخت پس بمرد و من بعد بچه [illegible] بجهت و پس از ان مادر نیز بمرد و آن شخص پسران از غیر این زن هستند و فرزندي از این زن بجز این بچه که در وقت ضربت متولد شد دیگر نبود و براي این زن برادران از یک مادر و پدر بودند پس بر عاقله پدر دیت این فرزند که زنده برآمد و مرد لازم آید و وارثان دیت وارث شد پس مسادر ش بود و مابقي حق برادران این فرزند است که از پدر زاییده یعني برادران علاتي و بر پدر دو کفاره بود یکي بجهت فرزندي که زنده برآمد و کفاره

دیگر بجهت مادرش و اما بسبب فرزند یکه از شکم مرده افتاده بر عاقله بدر غره که پانصد درهم است لازم آید و ازین مبلغ مادر را سدس بود و باقی برای فرزندی است که زنده برآمد زیرا که غره بسبب ضربت واجب شود واو درآن هنگام زنده بود و مادر از دین مابقی هم وارث سدس می شود و اینهمه که مادر بود ارث یافت برای برادران مادر بود کذا فی المحیط * مسله * اگر در شکم زن دو بچه بود که یکی پیش از موت زن برآمد و دیگری بعد موت او هرد و مرده بودند پس بجهت فرزند یکه پیش از موت او برآمد پانصد درهم بود و بجهت بچه که بعد فوت مادر برآ

پستر بچه که پیش از موت زن مرده برآمد از دیت مادر وارث نشود و مادر از و میراث یابد واگر بچه که بعد موت زن برآمده است زنده برآمد و من بعد بمیرد پس درآن دیت آید و برای او از دیت مادر و ازانچه مادر او از برادرش وارث شد میراث بود واگر برادر او را بعد زنده نیا شد پس از برادر نیز میراث یابد کذا فی المبسوط * مسله * اگر بر شکم کنیزی زد و بچه مرده انداخت و خود مادر زنده است

نظر کرده شود پس اگر این حمل اراده بود باین طریق که حمل
از مولی است غره واجب گردد خواه نر باشد یا ماده و اگر
آن بچه مملوک باشد در ظاهر روایت اصحاب ما یان
رحمهم الله مذکور است که قیمت او در شکلی که از شکم مادر
جدا شده است بفرض حیات وی کرده شود پستر هرگاه قیمت از ظاهر شد
دیده شود اگر نر باشد بر ضارب بیستم حصه قیمت او واجب
شود و اگر ماده بود دهم حصه قیمت او بروی آید و اگر آن
بچه ضایع شد و قیمت کردن وی باعتبار رنگ وشکل بفرض
حیات او ممکن نگشت و در میان ضارب و مولای کنیز مضروبه
نزاع در قیمتش افتاد در یصورت معتبر قول ضارب بود کذا فی
المحیط * مسئله * انچه در بچه کنیز واجب شود در مال ضارب
بود که او را فی الحال در همان ساعت گرفته آید حسن رحمه الله
این را روایت کرده و هر چه در بچهٔ زن آزاد لازم آید
پس بر عاقلهٔ ضارب بود تا یکسال مهلت است کذا فی شرح
الطحاوی * مسئله * در منتقی آمده که مردی بر شکم کنیز
زد و بچهٔ مرده انداخت و مادرهم مرد ابوحنیفه رحمه الله
گفت که بر ضارب قیمت مادر در سه سال لازم آید کذا فی

الذخيره * مسله * اگر برشکم کنيزي زد بس مولي چيزي را که
درشکم وي بود آزاد کرد و من بعد بچه زنده انداخت
بس آن بچه مرد درينصورت قيمت بچه کننده واجب شود
وديت لازم نايد اگرچه بعد آزادي مرده است کذا في
الکافي * مسله * وقتيکه کنيزرا بعد رسيدن ضرب فروخت
بستر بچه انداخت غره حق بايع بود * مسله * اگر بدر
بچه وقت رسيدن ضرب بنده بود بستر آزاد شد ومن بعد ان
بچه برآمد بس بدر را هيچ نيست چراکه معتبر حال بچه بوقت
رسيدن ضرب باشد هکذا في خزانه المفتيين * مسله * در
نوادر بشر از ابي يوسف مرويست که شخصي بچه را که درشکم
کنيز خود است آزاد کرد و من بعد برشکم وي زد تا بچه
مرده انداخت و آن بچه بدري آزاد دارد بس بر ضارب
انچه در بچه زن آزاد بود لازم آيد و آن غره است نه قيمت وي
وحق بدر است نه حق مولي کذا في المحيط * مسله * هرگاه
در بچه يا مادر او بيش از رسيدن ضرب آزاد کرده شود
بس اوي از مولي حقدار تر است کذا في خزانة المفتيين * مسله *
در نوادر ابن سماعه از ابي يوسف رحمه الله روايت کرده

که شخصی کنیز حامله خود را گفت که یکی از دو فرزند که در
شکم تو است آزاد است پس بعد آن شخص بر دست مردی
بر شکم کنیز زد تا دو بچه مرده انداخت یکی پسر و دیگری دختر
گفت ابو یوسف رحمه الله که بر جنایت کننده بجهت پسر نصف
عشر یعنی نصف پانصد درهم و نیز چهارم حصه قیمت او بطور
غلامیت لازم آید و بر وی بجهت دختر نصف پانصد درهم و بیستم
حصه قیمت وی باشد کذا فی المحیط * مسئله * هر کنیزکه
بر شکم خود زد یا دوائی برای انداختن فرزند بقصد نوشید
یا علاجه فرج خود بچیزی از اده نمود تا فرزند افتاد عاقله
او شاید غره شوند اگر بی اذن شوهر بعمل آورده باشد و در
صورتیکه اجازت شوهر کرده است هیچ واجب نشود کذا
فی الکافی * مسئله * زنی دوائی نوشید و انداختن فرزند
بمان قصد نداشت پس بر وی هیچ نیست اگر بیفتد کذا فی
الظهیریه * مسئله * در فتاوی نسفی مذکور است که از حال

مختلعه حامله یعنی زنی که برضای او شوهر بعد از دن مالی گرفته
برای اسقاط عده باید اختی فرزند حیله کرده باشد سوال
کرده شد گفت که اگر اسقاط فرزند بفعلی است بر وی

واجب شود و آن حق شوهر باشد كذا في المحيط * مسئله *
مردي بهزار درهم كنيزي خريد وباوي جماع كرد تا كه ازو
حامله شد ومن بعد بر شكم خود بعمد زد يا دوا كرد اسقاط
فرزند نوشيد پس بچه مرده انداخت وبعد ازان كنيز مستحق
شد يعني حق ملك ديگري بر آمد پس قاضي براي صاحب حق
حكم كند كه كنيز خود را با عقر آن بگيرد ومشتري بربائع به ثمن
آن رجوع نمايد پس اگر بمستحق يعني بصاحب حق گفته شود
كه كنيز تو فرزند خود را در حال آزادي وي كشت چراكه ولد
مغرور است و مسئله ولد مغرور مشهور وضمان بچه آزاد بغره
بود پس كنيز را به مشتري كه پدر بچه است دفع كن يا فديه آن
بغره بده و وقتي كه مستحق دفع كرد يا فديه داد بمشتري
گفته شود كه هرگاه غره گرفتي پس براي تو چيزي از بدل
فرزند رسيد واگر بتو فرزند رسيدي يا ديت او بر تقدير
افتادن بچه زنده بتو عايد شدي تمام قيمت آن براي
مستحق بر تو لازم آمدي پس از رسيدن غره كه پانصد درهم
است برتو واجب شد كه بحساب آن تاوان دهي وفرزند
آزاد اگر نرينه است ديت او ده هزار درهم واگر ماده است

پنجهزار درهم بود وپانصد درهم نسبت بدیت فرزند تر پنج
قصف شر آن ونسبت بدیت ماده عشر آن باشد پس پنهان حساب
برتوتاوان آید یعنی قیمت بچه درحد تحقق سود درصورت
نر بیستم حصه آن ودرصورت ماده ده هم حصه اش باید که
بدهی و مستحق وقتیکه دفع باشد به احتیاط کرده پس میان
کرده درحدکه بتوداگر خواهد بربائع واگر خواهد بر مشتري
رجوع کند پس اگر رجوع بر بائع نمود بائع از مشتري باز
گرداند واگر رجوع بر مشتري کرد مشتري از بائع باز نگیرد
ولیس بعد مشتري مانچه از قیمت فرزند سبب غرور یعنی فریب
خوردن تاوان داده است بر بائع رجوع کند کذا فی شرح
الزیادات للعتابی * مسئله * مرد کنیزی حامله خرید
واورا قبض نکرد تا اینکه انچه درشکم وی است آزاد نمود
پس زن مرده بچه درشکم او مرد تا بچه مرده افتاد مشتري اختیار
داده شود اگر خواهد کنیزرا بتمام بها بگیرد وحنایت کننده
وانجهت ارش بچه که دیت آن را داده است پس روی کند واین
زیادت او را حلال طیب بود واگر خواهد فسخ بیع کند که
وی روایتا وان ولد بقدر حصه اش از بها لازم کرده واگر بچه را

بکود آنرا دیا وارث دیگر مقدم بر مولای عتاقه باشد پس دیة

بچیده مرده وصورت اورا ببرد چیزی بمشتری نرسد که ا

* مسئله * شخصی بر شکم زن حامله یکبار زد وبسبب زدن دست

فرزندی که در شکم وی است رسید قطع شد بریده و بعد

این فرزند زنده بزاد پس نصف دیت برای قطع

فیا... دست بریدن فرزند خطا است کذا فی الظهیریة

* باب یازدهم * در بیان جنایت جوار و جلخ یعنی برآمده

وکنیف یعنی نهان خانه وجنبی خلا وسوای اینها از آن

جنس که انسان در راه احداث آن میکند و هرچه مناسبه

با نسبت * مسئله * باید دانست که دیوار خمیده را اگر

صاحبش در ابتدا خمیده ساخته باشد پس اگر برآمده همچنه

افتاد واو را کشت یا مال کسی تلف ساخت صاحب دیوار از

تاوان ده خواهد بطلب شکستن آن جانبی کسی سبقت

کرده باشد یا نه واگر آن را نا خمیده بنا ساخته باشد پس بعده

بدون مسائل نه شد پس برآمدنی یا بر مسالی افتاده

وری را تلف کرده پس اگر اقتضا پیش از انکه

کسی بجانبی وی بطلب شکستن سبقت کرده باشد بر ضمان

دیوار ضمان نیست در قول همه علمای ما واما اگر بطلب شکستن
سبقت کرده باشند مالک بعد از آن بر شکستن قادر بود
و شکست پس اگر افتاد قیاس آنست که ضامن نبود و در
استحسان ضمان دهد هکذا فی الذخیره * مسئله * چنانکه
آنچه از نفوس آدمی بآن تلف شود مستحق آن عاقله صاحب
دیوار بود و هرچه از اموال بسبب آن ضائع گردد پس بر
خود وی تاوان باشد کذا فی التبیین * مسئله * سبقت طلب
شکستن در منهدمه دیوار از مالک آن بعینه سبقت طلب در
پاره افتاده وی بود تا اینکه اگر دیوار بعد سبقت
طلب افتاد و از پاره شکسته اش کسی لغزش خورده بمرد یا
آمد و مرده پس دیت وی بر صاحب دیوار بود و این قول
محمد است رحمه الله واصحاب امالی از ابی یوسف رحمه الله
روایت کرده اند که بر صاحب دیوار ضمان نیست صحیح قول
محمد رحمه الله بود کذا فی الذخیره * مسئله * اگر دیوار
بر مردی افتاد و او را کسی بسایه پاره شکسته دیوار مرد یا
لغزش خورده بمرد یا آمد و مرد ومی بعد شکستن به لا شی

آن مقتول لغزش خورده بمرد یا افتاد در تف کم دیتش بحجت

این مقتول دوم ضمان بر عاقلهٔ صاحب دیوار نبود
بجای دیوار جناحی بود که بجانب راه بر آورد آن
جناح بر راه افتاد و بمرد یا زپاره آن افتاده داش شکوخیده و
بعد در آمده و مرد و شخصی دیگر بلاش این مقتول شکوخیده تا
تیز قوت کرد پس دیت هر دو مقتول بر صاحب جناح باشد
کذا فی المحیط * مسئله * تقدم بسوی صاحب دیوار بجهت
طلب شکستن آن صحیح است بحضور سلطان و غیر سلطان
کذا فی الکافی مترجم گوید که مراد از سلطان حاکم است
پادشاه باشد یا قاضی و مقصود این است که طلب از مالک
دیوار بحضور حاکم شرط نیست * مسئله * تفسیر تقدم این
است که صاحب حق بصاحب دیوار گوید که دیوار تو خوف
ناک است یا بگوید که خمیده است پس آن را بشکن تا نیفتد
و چیزی را تلف نسازد کذا فی المحیط * مسئله * اگر او را
گفته شود که دیوار تو خمیده است ترا سزاوار است که وی را
هدم نمائی پس این مشوره باشد و طلب نبود کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * طلب شرط است و اشهاد یعنی گواه کردن
شرط نیست تا اینکه اگر بی اشهاد ریختن دیوار طلب کرده

شده با وجود قدرت بر طلب یعنی بسکست تا اقامت بینه
بآن تاخیر شد و اقرار بطلب میکند پس ضامن میشود فایده
اشهاد اینست که وقت انکار او ثابت کردن طلب میکند بآن
کذا فی الکافی * مسئله * اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن
گواهی بطلب دهند مطالبه ثابت شود و بنوشتن قاضی بسوی
قاضی دیگر نیز ثابت گردد و هرگاه در دیوار خمیده دو بنده
یا دو کافر یا دو کودک گواه گرفته شدند پس بعد آن فرود
بنده آزادی یافتند یا هر دو کافر مسلمان کردیدند یا آن
هر دو کودک به بلوغ رسیدند پس آن دیوار خمیده افتاده
بآدمی رسید تا او را کشت صاحب دیوار بشهادت آنها ضامن
نشود و همچنین اگر دیوار خمیده پیش آزادی آن دو بنده
و اسلام آن دو کافر و بلوغ آن دو کودک افتاد و بعد
گواهی دادند شهادت آنها جائز گردد چرا که آنها اهلیت
ادای شهادت دارند کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اشهاد پیش از سقوط دیوار صحیح نباشد چرا که تعدی
نشده است کذا فی خزانة المفتین * مسئله * برای صحت
تقدم و طلب شرط کرده اند که تقدم بجانب کسی بود که او را

و لایت بر یختن دیوار بساشد تا اگر تقدم بسوی شخصی
که ساکن خانه یا جاره یا بعاریت است نموده پس دیوار
تسا بزآنه می افتاد ضمان بر هیچ یکی نبود کذا فی الذخیره
* مسئله * مشروط است که ولایت آنکس تسا وقت افتادن
دیوار برقرار باشد تا اینکه اگر بعد اشهاد دیوار را از ملک
او بفروختنش بر آید از ضمان بری گردد کذا فی النهایة
* مسئله * بر مشتری ضمان نیست پس اگر بر مشتری بجهه
خبر بدن او اشهاد کرده شد وی ضامن شود کذا فی الکافی
* مسئله * اگر صاحب دیوار بعد اشهاد بجنون مطبق دیوانه
شد یا مرتد گردید والعیاذ بالله و لاحق بدار الحرب
گشت و قاضی حکم بلحوقش او کرد و من بعد دیوانه افاقت
یافت و یا مرتد مسلمان شد و خانه بر آنها باز گردانیده آمد
و پس ازان دیوار افتاده و چیزی تلف ساخت ضمان باطل
شود و همچنین اگر صاحب دیوار بعد اشهاد خانه را فروخت
پس تر آن خانه بجهت عیب بر وی رد کرده شد خواه بحکم
قاضی باشد یا بغیر آن و یا بجهت خیار رویت یا بجهت
خیار شرط که مشتری کرده بود باز پس آمد و بعد ازان دیوار

افتاده وچیزی را تلف کرد ضمان واجب نشود مگر آنکه بعد رد انهدام از پسر دو بعد آمده باشد واگر خیار بائع را بوده پسر د روز تیکه بیع سکست و من بعد دیوار افتاده وچیزی تلف ساخت ضامن گردد هکذا في الظهيرية * مسله * اگر مجانب مشتري جانه بجهت دیوار خمیده داران تقدم کرد بحالیکه او در خرید اری خیار سه روزه داشت ومن بعد جانه بسبب خیار باز پس داد اشهاد باطل شود واگر بیع را قبول داد اشهاد باطل نه گردد واگر در ان حالت اشهاد مر بائع کرده باشد او ضامن نگردد واگر خیار بائع را بود بسوی وی بجهت دیوار تقدم کرد پس بر تقدیر یکه بیع سکست اشهاد صحیح ماند واگر بیع را اجازت کرده اشهاد باطل گردد واگر در این حالت تقدم بسوی مشتري بود صحیح نباشد كذا في المبسوط * مسله * برای دادن ضمان مشروط است که بعد اشهاد اتقدر زمانه بگذرد که در ان مدت قادر بر سکستن دیوار باشد تا اینکه اگر اشهاد بر وي کرد و بهمان ساعت پیش از مدت بر شکستنش افتاده هرچه ازان تلف شد مضمون نیست كذا في التبيين * مسله * مشروط است که تقدم وطلب

ازجانب صاحب حق بود وحقے در رهگذر عام چهل خلایق را باشد پس طلب یکی از عامه مردم کفایت کند کذا فی الذخیره * مسئله * در مطالبه شکستن آن مسلم وذمی برابراست در شرح طحاوی مذکور است که اگر دیوار مایل بطرف رهگذر عام باشد پس حق خصومت دران راجع بسوی همه مردم است مسلمان بود یا ذمی بشرط آنکه آزاد عاقل بالغ باشد یا صغیری بود که از ولی خود اذن بخصومت دران یافته یا بنده که مولایش بخصومت در اینکار اورا ماذون ساخته کذا فی الکفایه * مسئله * در کوچه خاص حق صاحبان آن کوچه را بود پس بطلب یکی از انها اکتفا کرده شود ودرخانه که دیوار مایل بطرف آن باشد طلب مالک خانه یا ساکن آن مشروط است کذا فی الذخیره * مسئله * در جامع آورده که برمردی در باب دیوارے که مایل بسوی خانهٔ دیگر بشت اشهاد کرده شد پس صاحب دیوار از قاضی سوال کرد اورا مهلت دو روز یا سه روز یا مانند آن بدهد وقاضی اورا مهلت دادومی بعد در همین اثنای دیوار افتاد وچیزی تلف ساخت ضمان برصاحب دیوار واجب بود کذا فی المحیط

* مسله * اگر صاحب خانه او را مهلت داد یا از مطالبه اش
بند یا ساکنان خانه اینچنین کردند صحیح بود و ضمان
بروی بجهت چیزیکه بدیوار تلف شود نباید کذا فی الکافی
* مسله * اگر دیوار بعد گذشتن مدت مهلت افتاد ضامن
گردد کذا فی المحیط * مسله * اگر بر صاحب دیوار در
صورت حیطان آن بجانب راه اشهاد کرده شد پس از قاضی
مهلت خواست تا قاضی وعده معین ساخت پس این مهلت باطل
است کذا فی خزانة المفتیین * مسله * همچنین اگر قاضی
او را تاخیر نداد لیکن کسیکه بر صاحب دیوار اشهاد کرده
بود او را به مهلت پیش آید صحیح نبود نه در حق غیر خود
ونه در حق خود پس کذا فی المحیط * مسله * اگر دیوار
گرو بود و تقدم بجانب مرتهن در این باب کرد مرتهن و راهن
هیچ یکی ضمان ندهد و اگر تقدم در این معامله بسوی راهن
نبود ضامن میشود کذا فی شرح المبسوط * مسله * در
منتقی است مردی دعوی خانه که در دست دیگری است نمود و
دران خانه دیواریست خمیده که افتادنش مخوف بود
پس کسیکه تقدم بسوی وی در این باب کرده آید و اشهاد

برو تا هنگام تعدیل گواهان مدعي نبود شود که اما ست
گفت محمد رحمه الله کسیکه خانه بدست وي است ما جرد
بشکستن دیوار بوده واشهاد برو بجهیدگي آن نبوده آید
واینخانه تا وقتي که گواهان مدعي به تزکیه نرسند بمنزله
خانه بي دعوي ست پس اگر کسیکه خانه در دست وي است
دیوار را شکست و من بعد تزکیه گواهان کرده شد پس شخصي
که دیوار برای او شکسته گشت قیمت آنرا بمدعي ضمان
دهد کذا في المحیط * مسله * اگر خانه ملک صغیر بوده
واشهاد بر پدر او یا وصي او کرده شد این اشهاد صحیح باشد
پس اگر دیوار افتاد وچیزي تلف ساخت ضمان بر صغیر آید کذا في
فتاوي قاضیخان * مسله * اشهاد بر مادر صغیر نیز صحیح
بود کذا في الکافي * مسله * اگر دیوار نیفتاد تا کودک
بالغ شد پستر سقوط یافت و آدمي را کشت خون او باطل گرده
و همچنین اگر پدر یا وصي که اشهاد بر وي شده بود فوت
کرده در حالی که کودک صغیر است و من بعد دیوار بر مردي
افتاد و او را کشت خون او را یگان رود و اگر تقدم بر کودک
بعد بلوغ وي اینسر نو کرده و پس زان دیوار بر آدمي افتاد

یت او برعاقله کودک لازم آید کذا في المحیط * مسئله *
مسجد که دیوار آن خمیده شد اشهاد در ان بر بانی آن
مسجد میباید کذا في خزانة المفتیین * مسئله * در ملتقي
آورده که هرگاه مردي خانه را بر مسکینان وقف نمود و
آن از دست خود بر آورده بشخصي سپرد تا حاصل آن بر
مسکینان صرف کند پس در دیواري خمیده از ان خانه اشهاد
بر وکیل نموده شد و بعد از ان مر آدمي افتاد دیت آن
بر عاقله وقف کنند ه بود و اگر اشهاد بر موقوف لهم یعني
مساکین کرده آمد پس ضمان لیست کذا في المحیط * مسئله *
بنده که تجارت پیشه دیواري خمیده داشت پس اشهاد بر و
کرده شد و دیوار افتاد و آدمي را هلاک ساخت دیت آن
بر عاقله مولاي وي بود خواه بر بنده دین کمي باشد یا نه
و اگر دیوار مالي را تلف کرد پس ضمان مال بر گردن بنده
آید که در ان فروخته شود و اگر گواهان بر مولي گرفته شده
نیز استحسان باشد کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله *
هرگاه دو معامله دیوار تقدم بسوي بعضي از وارثان کرده
شد پس قیاس آن نیست که ضمان بر هیچ یکي از انها نبود لیکن

ما حکم استحسانی میکنیم واین کس راکه اشهاد بروشده است بقدر حصه رسدیکه از دیوار یافته ضامن میگردانیم کذا في المبسوط * مسئله * دیواری خمیده در میان پنج کس مشترک است وبر یکی از انها اشهاد کرده شد پس بر مردی افتاد وکشت درینصورت کسیکه اشهاد بروی شده خمس دیت را ضامن شده وبرعاقله اش بود وهمچنین خانه در میان سه کس است که یکی از انها بی اجازت صاحبان خود در آن خانه چاهی کند یا دیواری بنا کرد وآدمی بآن هلاک شد پس برو دو ثلث دیت آید وابویوسف ومحمد رحمهما الله گفته اند که بروی نصف دیت واجب شود در هر دو مسئله کذا فی شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید حسام الدین واگر کند ن چاه وبنا کردن دیوار باذن باقی ورثه بود جنایت نیا شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * در منتقی مذکور است که مردی مرد وپسری وخانه گذاشت ومروی دینی است که قیمت خانه را فرا میگیرد ودیواری خمیده بجانب مشغله راه بوده وميت را وارثی جز این پسر نیست پس تقدم شد رمعامله دیوار بسوی او باید اگرچه مالک نمیگردد

و اگر بعد تقدم بجانب پسر دیوار افتاد دیت بر عاقله بر وي لازم نیست کذا في المحیط * مسئله * محمد رحمه الله گفت که مکاتب دیوار رهینه که داشت اشهاد نموده شد پس اگر پیش از دست رس وي بر هدم دیوار افتاد ضمان نه شد و اگر بعد گذشتن زمانه که در آن بر هدم قادر بود ستوط یا حت ضامن گردد و این استحسان است پس ولی مقتول را هرچه تنها بين قیمت او و دیت کمتر باشد تاوان بده شد و اگر دیوار بعد آزادي وي افتاده دیت بر عاقله او بود و اگر مکاتب از بدل کتابت عاجز شد و در بندگي باز گشت و مي بعد دیوار افتاد ضمان نه بروي آید و نه بر مولي و همچنین هرکاه دیوار فروخته پستر افتاد ضمان بر هیچ یکي نبود و اگر نفروخت تا دیوار ساقط شد و بعد پاره شکسته آن آدمي سکوجید و هلاک شد ضمان دهد و اگر عاجز شد و در بندگي بازگردید مولاي وي در میان دفع و فدا اختیار داده شود پس اگر آدمي بالش مقتول سکوجید و پسر در آمد و هلاک گشت بر صاحب دیوار تاوان نیست کذا في شرح الزیادات للعتابي * مسئله * اگر مکاتب کیمه بعني بجان حایط وما نند آن بسوي راه بیرون آورد پس

مولي او را فروخت يا آزاد كرد و من بعد آن بنا افتاد تا آدمي
هلاك شد مولي با نچه درميان قيمت مكاتب و ارش آدمي
كه بود ضامن گرد د و اگر عاجز شده در بندگي بازگشت مولي
هيا بين دفع وفدا مخير است و اگر آدمي به پاره شكسته از كنيف
شكوخيده و بسر در آمد بر آرنده آن ضامن شود و همچنين اگر
آدمي بلاش اين مقتول شكوخيد پس برمان بر بيرون آرنده
بود كذا في الكافي * مسئله * اگر ديوار خميده برمردي
كه مادر وي آزاد كرده كسي و پدر او بنده است اشهاد
كرده شد و ديوار را نشكسته بود تا پدر ش آزاد گشت
بستر آن ديوار افتاده و آدمي را هلاك ساخت پس ديت
آن برعاقلهٔ پدر بود و اگر پيش از آزادي پدر افتاده ديت
برعاقلهٔ مادر آيد و همچنين اگر آنمرد كنيفي بسوي راه
بدر آورده پس ترپدرش آزاد شد و من بعد آن كنيف بر
آدمي افتاد و هلاكش كرد پس ديت برعاقلهٔ مادر بود چرا كه
بيرون آوردن كنيف بذات خود جنايت نيست و دران هنگام
عاقلهٔ او مولاي مادر بود كذا في المحيط * مسئله * هرگاه مردي
بالاي ديوار خود بر آمد خواه خميده باشد يا ناخميده پس

دیوار بسبب از افتادن و بعلت وی بآدمی رسیده و هلاک شد
ساخت پس آنمرد در دیوار خمیده بشرطیکه تقدم طلب
بجا نیاورد از آن سده باشد ضامن گردد و در ماسوای این صورت
بروی ضمان نیست و اگر خورد بن از دیوار افتاد بی آنکه
دیوار افتد پس آدمی را تلف کرد ضامن شود و اگر آن مرد
از بالا افتاده پس صدمه این مرد زیرین مرد دیگر مرد زیرین
تلف کرده شود پس اگر در راه میرفت بروی ضمان نیست و اگر
در راه متوقف بود خواه ایستاده یا نشسته یا خوابیده پس
دیت کسی را که بروی افتاده است ضمان دهد و اگر مرده
زیرین در زمینی ملک خود بود بروی ضمان نیست و بر مرده
بالا ضمان زیرین در همه حالات بود و همچنین اگر غافل
شده افتاد یا خفت پس غلطید افتاد و هر جنایتی که بر مرده
زیرین رسد ضامن شود و بر وی از آن کفاره آید و همچنین اگر
از کوهی بر مردی افتاد تا او را کشت پس بروی ضمان آن
مرده بود و ملک و غیر ملک آنمردم را حکم برابر است و
همچنان اگر در جاهی که در ملک خود کنده است افتاده و آدمی را
که در آن جاه بوده کشت ضامن دیت گردد و اگر جاه در راه

روا شود زهر جنا يتي كه بساقط ومسقوط عليه رسيد ضمان بر صاحب
چاه بود كذا في المبسوط * مسئله * اگر شخصي شيري را
بر ديوار نهاد پس بر مردي افتاد او را تلف ساخت ضامن
نشود چراكه اثر فعل وي به نهادنش بر ديوار منقطع شده بود
و او درين فعل نهادن بر ديوار مملوك خود متعدي نيست
پس تلف آنچيزه بجا نب وي منسوب نگردد كذا في الفصول
العمادية * مسئله * هرگاه مردي بر ديوار چيزي نهاد
و آن چيز افتاد بر آدمي رسيد پس برآن ضمان نيست بشرطيكه در
طول ديوار آنرا نهاده باشد و اما وقتيكه در عرض نهاد يا بين
طوريكه يك جانب از آن بسوي راه بيرون شده است پس
اگر افتاد و جانب بيرون شده اش بچيزي رسيد و ضائع كرد
آن مرد ضمان دهد و اگر جانب ديگرش رسيد ضمان نايد
و همچنين اگر ديوار خميده بود و شهتير برآن در طول نهاد
تا چيزي از آن بسوي راه برآمده است و من بعد آن تير بر
مردي افتاد و هلاك ساخت پس ضامن نشود همچنين محمد
رحمه الله در كتاب ذكر كرده وجواب را مطلق گذاشته
پس بعضي از مشايخ ما گفته اند كه اين حكم وقتي است كه ميلان

به دیوار بجانب راه میل کرد اما بر دیوار اشهاد بصورتیکه خمیده شده
اگر دیوار از حد گذشته باشد پس آنکس ضامن گردد واگرچه
تقدم بسوی وی بجهت برداشتن تیر نکرده باشد و بعضی
دیگر از مشایخ گفته اند که جواب بر طبق مطلق گذاشتن
محمد رحمة الله اینست که در هر دو حال ضامن نشود واگر
بعد از اشهاد تیر بعد از تقدم بسوی او در معامله دیوار بعمل آمده
بود پس آن تیر افتاد و بآدمی رسید محمد رحمه الله
میگوید که آن مرد ضمان دهد کذا فی الذخیرة * مسئله *
بر دیواری خمیده اشهاد کرده شده پس صاحبش دیوار
یا دیگری سبوئی بر آن نهاده و بعد از آن دیوار افتاد و
سبو را بر آدمی انداخت و هلاک ساخت پس ضمان بر صاحب
دیوار بود و اگر کسی بآن سبو یا بپارهٔ شکسته اش شکوخیده
بمرد در آمد پس اگر سبو از آن صاحب دیوار نیست هیچ
یکی ضامن نشود و اگر آن سبو از مالک دیوار بود ضمان دهد
کذا فی الکافی * مسئله * در منتقی آمده که گفت محمد
رحمه الله دیواری خمیده بود که تقدم بسوی صاحب وی کرده
شد پس آنرا بنیاد نساخت تا اینکه باد تندش را انداخت ای

ضامن گردد كذا في المحيط * مسئله * هرگاه اشهاد بر مردي داده در
معامله ديواري از خانه كه در دست اوست نموده شد وآنرا منهدم
نكرد تا بر شخصي افتاد واورا كشت پس عاقله آنمرد از مالكيت
خانه اش انكار ورزيدند يا گفتند كه ما نميدانيم كه خانه ازان
اوست يا از ديگري در ينصورت بر عاقله چيزي نبود تا وقتيكه گواهان
قائم شوند براينكه خانه ازان اوست پس اگر آن مرد كه صاحب
قبضه است اقرار كرد كه خانه از وست قول او در حق عاقله
تصديق نكرده شود وضمان بروي نيز از روي قياس واجب
نگردد ودر استحسان ديت مقتول بروي لازم آيد بشرطيكه
اقرار اشهاد بوجود نيز نموده باشد كذا في فتاوي قاضيخان
* مسئله مرويست كه تقدم بجانب وي در ديوار خميده اش
كرده شد وآنرا نشكست تا بر ديوار همسايه اش افتاد وآنرا
منهدم ساخت پس وي بجهت ديوار همسايه تاوان دهد
وآن همسايه مختار است اگر خواهد قيمت ديوار خود را
بطريقه تاوان مواخذه كند واينقدر ديوار شكسته تاوان
دهنده را بود واگر خواهد ديوار شكسته خود مع ضمان
نقصان بگيرد اگر بطريق جبر خواسته باشد كه ديوار را از سر نو

صاحبش داده شود چنانکه بود پس ابن جبر او زانمیر سد راگر
انبدائی بدیوار شکسته دیوار اول شکوخیده بسر زآمد ضمان
بر عاقله کسی است که تقدم بروی کرده شد و اینقول امام
محمد است و اگر بشکسته دیوار دوم شکوخید خواه پیش از
تاوان داده ملک دیوار اول یا بعد از آن پس ضمان آن
برهیچ یکی نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر دیوار دوم
نیز ملک صاحب دیوار اول باشد ضمان شکوخیده بدوم بروی
آید کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * دو دیوار خمیده اند
که بران هر دو اشهاد کرده شد و یکی بران دیگر افتاد و منهدم
ساخت پس هرچه بافتادن دیوار اول یا دوم یا به شکوخته
از انبار شکسته دیوار اول تلف گردد ضمان آن بر مالک
دیوار اول بود و آنچه بشکوخته از انبار شکسته دیوار دوم
تلف شود باطل گردد کذا فی الکافی * مسئله * اگر بجای
دیوار اول جناحی بود که مردی آنرا بسمت راه برآورد
و آن جناح بر دیوار خمیده شخصی که تقدم بروی شده است
افتاده و دیوار بر آدمی ساقط شد و او را کشت یا بعد
افتادن دیوار بر مردی شکسته آن شکوخید

پس تاوان آنچه بر مال کنجاج بود كذا في المحيط * مسئله *
اگر پاره از ديوار مردى مائل بجانب راه وپارهٔ ديگر بسمت
خانهٔ قومى بود واهل خانه تقدم بسوى وى در نقض كردند پس پاره
از آن كه بسمت راه مائل بود افتاد وى بجهت صاحب رهگذر در صورت
تلف ضمان دهد وهمچنين اگر صاحبان رهگذر بسوى او تقدم نمودند
پس پارهٔ كه مائل بجانب خانه بود بر اهل خانه افتاد او ضامن كرده
كذا في المبسوط * مسئله * ديوارى دراز است كه پارهٔ از آن سست نزديك
بافتادن بود وباقى سست نيست پس سست وغير سست همه افتاد
وآدمى را كشت صاحب ديوار بآنچه سست از آن بوى رسيده ضامن
شود وهرچه غير سست باو رسيده بآن ضمان ندهد واگر ديوار كوتاه هست
همه را ضامن گرده كذا في الظهيريه * مسئله * ديوار خميده را از آن
مرديست كه قاضى مواخذه بروى بهدم ساختن آن كرد ومردى
ديگر بحكم صاحب ديوار ضامن هدم شد پس اين كفاله جائز بود
ضامن را ميرسد كه بى اذن مالك بهدم گرداند در منتقى
مذكور است كذا في المحيط * مسئله * هر گاه بر مردى در باب
ديوار خميده اشهاد كرده شد پس ديوار به يكى از اين
دو شاهد يا بر پسر شاهد يا به بنده وى يا بمكاتب وى رسيد

و بر صاحب دیوار ساقط و دیگر غیر این دو کس نیست پس نهادن
امیر بود که نفع آن بجانب خود یا بسوی ملکیا و کسانیکه گواهی
وی برای انها حاصل است مینی کسد روا نبود کذا فی المبسوط
* مسئله * برمردی که در باب دیوار خمیده او پیش تقدم کرده شد
اما خوف افتادنش بر جهتی برهنتا لیکن چون آن بر دو دیوار
دیگر در صحن غیر مخوف السقوط بر جهتی دار داده پیشه این اسب
که این دیوار خمیده بر آن درست ساقط شود وان دیوار درست
در جهتی مسلمانان بیفتد و ناگاه این افتادن دیوار خمیده آن
درست خود بخود افتاد و آدمی را هلاک ساخت یا از پاره شکسته
او مردی بسکر و خبه و بمرد پس این خون رایگان بود و بر مالک دیوار
خمیده بیاید کذا فی المحیط * مسئله * لقیطی دیوار خمیده داشت
پس اشهاد بروی کرده شد و آن دیوار افتاد و آدمی را تلف کرد
پس دیت مقتول در بیت المال بود یعنی از انجا داده خواهد شد
و همچنین کافر حربی که اسلام آورد و با کسی عقد موالات نه
بست پس وی مانند لقیط است کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله *
دیواری است که اعلای آن برای مردی و اسفل آن برای
دیگر است خمیده شد و تقدم بسوی یکی از این هر دو مالک

قبوده آید پس هرکه تقدم بجانب وي اتفاق شد ضمان نصف

دیت ده هذا گرهیده دیوارا فتده واگر اعلاي دیوار افتاد و تقدم نیز

بسوی صاحب تکون شده بود پس تاوان متعلق بوي است نه

بصاحب سفل کذا في محیط السرخسي * مسله * هرگاه مردي

برای منهدم ساختن دیوار خود گروهی را اجیر گرفت واز

عمل هدم آن گروهي شخصي از انها یا از غیر انها کشته شد

ضمان وکفاره بر آن گروه بود و بر صاحب خانه نباید کذا

في المبسوط * مسله * دیواري از ان مردي بود که بیش از

اشیا د افتادومی بعد بر صاحب دیوار در باب برداشتن انبار

شکسته از راه اشیا دکرده شد پس اگر بر نداشت تا اینکه

آدمی یا چارپایه بسبب آن شکوخید وهلاک گشت وي ضمان

ده کذا في فتاوی قاضي خان * مسله * در منتقی گفته

که مردي از دیوار افریزی بیرون آورد پس اگر کلان است هر

ضرری که بآن رسد ضمان دهد واگر خورد واندک است ضامن نشود

ـ کذا في المحیط * مسله * اگر بسوي مردي در باب دیوار

متهیده وي تقدم کرده شد وبران دیوار جناحی است که فروشنده

شده بشهر را که آن را برآورده بود در دیوار وجناح هردو

ایستاده شد پس اگر دیوار رخنه را از اند اخته باشد صاحب دیوار چیزی را
که ضایع شده رسیده است ضامن نیست و اگر ضامن نیست اما صاحب
آن بر خود ستانده است که آنرا برآورد ه بود کذا فی المبسوط
* مسئله * مردی صاحب سفل است و دیگری صاحب علو آن سفل
و علو هر دو خراب شده بر مالکان آن تعمیر کرده شد پس مردم
نیز متعرض از آنکه سفل افتاد و علو افتاده مر دیوار اند است
و فلان کس ساخت پس دست معتول مر عاقله صاحب سفل بود
و چنان کسیکه دیوار شکسته سفل سکونت مروی آمده شرکه
با دیوار شکسته علو سکو خود پس تاوان آن مر شیخ نیست
نیست کذ فی المحیط * مسئله * سفل از آن مرد نیست و علو
برای دیگر نیست و هر دو سست اند پس امیشاد برای هردو
نموده شد و می بعد علو افتاد و آدمی را تلف ساخت تاوان
آن بر صاحب علو باشد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
در جامع صغیر آمده که مردی سوی راه بیت الخلا بنا
یا ودانی بیرون آورد و یا دوکانی بنا کرد پس
هریکی را از عامه خلایق میرسد که آنرا برکند و منهدم سازد
بشرطیکه ساختن وی این چیزها را بی اذن امام بعمل آمده

باشد خواه ضرر زي از ان بمسلمانان رسيده است يا نه و در زمين حق هدم مسلمانان و كافران را و مردم را از ان نه ليكن بنده را حق شكستن خانه كه در راه بنا پيدا شده است نبود كذا في الخلاصه * مسله * پس اگر اين چيز ها قديم باشند هيچ يكي را حق برداشتن آنها از راه نيست و اگر حال آنها معلوم نباشد پس نو احداث كرده شوند تا اينكه امام را برداشتن آنها ميرسد كذا في المحيط * مسله * اين حكم وقتي است كه بر رهگذر عامه خلق براي خود بنا كرده باشد و اگر چيزي براي عموم مردم مانند مسجد و جز آن ساخته باشد و مضر نبود شكسته نشود همچنين مروي است از محمد رحمه الله كذا في النهايه * مسله * اگر اشياء مذكوره راه خاص كروهي يكو چه غير نافذه بيرون آورده باشد پس هر يكي را از اهل كوچه حق برداشتن آنها بود بشرطيكه مرا ورا و ابن اين اشيا است و هر كسي را از اهل كوچه كه حق مرور زير اين اشيا نباشد او را حق برداشتن آن را نيست و اگر اين اشيا قديم باشند پس هيچ يكي را حق بركشيدن آنها نبود و اگر حال آنها مجهول باشد قديم

اعتبار کرده شوند کذا في المحيط * مسله * هرکه در معبر مردم از راه مسلمانان ساختن ظله جناح يعني سا بيان او و در رهگذر عام کند يعا مختلف مضر شم نبودپس صحيح از مذهب امام ابو حنيفه آنست که هر يکي را از افراد مسلمانان حق منع و حق افکندن آن باشد و اگر اراده احداث سا يبان در کوچه غير نافذه داشته باشد پس اعتبار ضرر و عدم ضرر در آن نزد علماي ما نيست بلکه اجازت از اهل کوچه در ين باب معتبر بود سوال ايا ساختن سا يبان در رهگذر عام واني را مباح بود جواب طحاوي رحمه الله ذکر کرده که اين عمل قبل از انکه شخصي خصومت کند مباح بود و باني گنهگار نگردد و بعد از مزاحمت احداث و انتفاع هر دو مباح نيست و بگذاشتن آن سا يبان در راه گنهگار باشد کذا في الفصول العمادية * مسله * هيچ يکي را از مردم کوچه غير نافذه نميرسد که بيت الخلا يا ساودان بسوي راه برآورد مگر آنکه تمام اهل آن کوچه اجازت دهند خواه ضرري از ان بانها باشد يا نباشد کذا في الخلاصه * مسله * محمد رحمه الله در اصل گفته که هرگاه مرد عام

راه سنگي نهاده يا بناي ديوار ساخت يا از ديوار خود چوبي
تيري يا سنگ بزرگ بلندا ايستاده در راه از ديوار خود
بيرون كرده يا جلاجاي يا بر آمده يا ناوداني يا سايباني
پيش رهگذر بر آورد يا چوب تيرد ر راه انداخت پس
ذي ضامن گردد بشرطيكه يكي ازين اشياي مذكوره
بچيزي رسد و آنرا تلف سازد ليكن اگر آدمي تلف شود
ضامن ديت بر عاقله آنمرد بود و اگر آدمي را مجروح
ساخت و تلف نكرد پس در صورتيكه ارش او به ارش
موضحه رسد بر عاقله آنمرد واجب شود و اگر كمتر ازان
است وجوبش در مال آنمرد بود و بر وكفاره نايد و هرگاه
مقتول مورث او باشد از ميراث محروم نگردد و اگر
بمالي رسيد و هلاك ساخت پس ضامن در مالش لازم آيد
و اين مسله در اصل بر سبيل اطلاق مذكور شده
و حاصل آنكه مشتمل بر تفصيل است كه اگر ساختن وي
اشياي مذكوره را بي اذن امام بود ضامن دهد و اگر
بمقرون با جازت امام است ضامن نگردد و گفته اند مشايخ
باكه جائز نيست امام را اذن باين چيزها دهد منكر وقتي كه

از اثر معامله حادث نباشد یا بنطور که دریا وسعت بود و اگر
بسبب تنگی راه دریا بیامد رسید اذن دادن
امام را مباح نبود بیتر انکه ابوه در کتاب
از حواله منقول شده و نیز است که یکی ازین حمرها در شارع
اعظم یا در کوچه نا بنده بعمل آورده باشد و شرکاء خبر ازین
امور در کوچه غیر نابنده کرد و آدمی یا بسبب هلاک شد
پس بیان کرده شود که اگر فعل او از جمله حقوق سکنی نیست
حصه خود را ضمان نه شد و حصه دیگر شرکای خود را ضامن گردد
واگر خبری که از جمله حقوق سکنی است بعمل آورده پس در قیاس
همچنان است و در استحسان هیچ خبر تاوان نه شد کذا فی
الذخیره * مسله * در منتقی آورده که بنده تجارت پیشه دیوار
شد یون ماسد تا عیر مد بودن حالا حالیکه از خانه خود دست فراه
بر آورده و آدمی بدان هلاک شد پس ضمان آن بر گردن ضمان
بنده بود در قول ابو یوسف رحمه الله و موافق قیاس قول
ابی حنیفه رحمه الله این است که اگر فعل وی باذن مولی بود
ضمان بر عاقله مولی آید و اگر بی اجازت مولی آن را کرده باشد
پس ضمان بر گردن بنده است و اگر بنده آن را از خانه چاهی برکند

يا بنّاي درآن ساخت بدون مولا يا بي اذن او وآدمي بدان
تلف شد پس بر وهيچ نايد واگر مولا اورا بي اذن بنده كرده باشد
ضمان نيست در قياس قول ابي حنيفه رحمه الله وگفت ابو يوسف
رحمه الله كه او در قياس ضامن است ليكن من قياس را ترك ميكنم
واورا ضامن نميكردانم و همچنين راهي هرجا كه بي اذن
مرتهن در خانه گروي بنا كي كرد يا چاهي دران كنده يا جاي يا بع
ازان پست ضمان چيزي نه هد در صورت اهلاك جاني يا مالي
كذا في المحيط * مسئله * هرگاه صاحب خانه كاركنان را بجهت
بر آوردن جناحي يا سايباني اجير گرفت و پيش از انكه ايشان از كار
فراغت كنند افتاد وآدمي را هلاك ساخت ضمان بر ايشان
بوده نه بر صاحب خانه پس ديت و كفاره و حرمان ميراث
آنها را لازم گرده واگر بعد فراغ ايشان از كار آن جناح يا سايبان
ساقط شد پس ضمان بر صاحب خانه بطريق استحسان بود
در قياس اين صورت مانند اول است كذا في الكافي والمبسوط
وهكذا في السراج الوهاج والجوهرة النيرة * مسئله * اگر از دست كار
كنان خشتي يا سنگي يا چوبي افتاد و بآدمي رسيد و او را كشت
پس ديت بر عاقله كسيكه از دست وي افتاده است لازم گردد

وبري كفاره آيد كذا في السراج الوهاج * مسئله * هركه ناوداني در راه برآورد و افتاد و بآدمي رسيد پس اگر دانسته شود كه ويرا طرف درونيكه متصل بديوار است رسيده باشد بر آن كس ضمان نبود و اگر طرف بيروني ويرا رسيده باشد ضامن گردد و اگر هردو طرف با و رسيده و باليقين معلوم گشت نصف تاوان واجب شود و نصف ديگر باطل گردد و اگر دانسته نشود كه كدام از دو طرف با و رسيد ضامن نصف باشد و نصف ديگر را يكان برود از روي استحسان هكذا في المحيط * مسئله * اگر جناحي در راه بيرون آورد وس بعد خانه فروخت پس جناح بهره ي رسيد و او را كشت يا چوبي در راه نهاد بستر آن چوب فروخت و يا مشتري برات ازان كرد و مشتري آن را همچنان بگذاشت تا آدمي بدان تلف شد پس ضمان بر بائع بود بر مشتري هيچ نيست كذا في الكافي * مسئله * اگر چوبي در راه نهاد و مردي بآن پاي بند شد پس گذارنده چوب او را ضمان دهد و اگر راهرو بر چوب قدم نهاد و افتاد و بمرد وي ضامن گردد بشرطيكه راهرو قصد جاي لغزان نكرده باشد گفت محمد رحمه الله تعالى اين حكم وقتي است

که چوب کلان باشد که قدم بر مثل آن می نهند واگر خورد
باشد که بر مانند آن پا نمی گذارند پس ضمان بر کسیکه چوب را
نهاده است نبود کذا فی المبسوط * مسله * اگر مردی راه
براجار وی کرد بروی بدین عمل ضمان تا بعد رصورتیکه آدمی
بسبب آن تلف کرده مگر اینکه خاک روبه راهر موضع را جمع
کنند و آدمی بدان پای بند شود و بیفتد پس اگر این چنین
باشد جاروب کننده ضامن گردد کذا فی الذخیرة * مسله *
اگر آب در راه پاشیده یا در ان وضو کرد ضمان دهد محمد
رحمه الله در بن مسله تفصیل نکرد فقها گفته اند که آب پاشنده
ضامن نگردد مگر وقتیکه راهرو بر محل آب پاشی گذشت
واز ان آگاه نگشت باین طور که وقت شب یا نابینا بود پس بان
شکوخه خورد وبمرد واما وقتیکه راهرو به پاشیدن آب
و ریختن آن آگاهی داشت آب پاشنده ضامن
نه شود وهمچنین اگر بقصد خود مرور بر سنگ و چوب کرد و
بدان سبب شکوخه خورد کسیکه نهاده است ضامن نشود
و بعضی از مشایخ ما گفته اند که این حکم وقتی بود که در پارهٔ
از راه آب پاشیده باشد و سنگ وچوب در بعض راه نهاده

و بر تقدیریکه تمام راه را ترکرده یا چوب در تمام راه احداث
نبوده و آدمی بران بگذشت و بشکوحید پس ترکننده و نهنده
تاوان دهد کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر جاریاره
گذشت و هلاک شد در هر صورت ضامن شود کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * هرکاه گرداگرد دوکان باذن مالکش آب
پاشیده پس مردی لغزش کرد و ادماد قیاس آنست که ضمان بر آب
پاشنده بوده و را استحسان ضمان بر حکم کننده که صاحب
دوکان است باشد کذا فی المحیط * مسئله * اگر آب در
راه پاشید و مردی یا دو حر آمد که یکی در دست اوست و
دیگریه پسروی اول پس حر بسروی لغزش خورد و پایش بشکست
اگر صاحب حر هردو را از پس میراند تاوان بر هیچ یکی نبوده
واگر از پس نمیراند آب پاشنده تاوان دهد کذا فی محیط
السرخسی * مسئله * محمد رحمه الله سوال کرده شد از حال
مردی که آب در راه ریخت پس جمع شد و بسته گردید
و مردی بآن آب منجمد بلغزید گفت محمد رحمه الله که
آب ریزنده ضامن آن بوده و همچنین اگر آن آب بسته
بعد از ریختن نه اجت و آدمی بآن لغزش خورد تا آب را دو

حالت بنچپاد بر راه افکنده بود پس گذاخته و موجب تعزیه
مردی شد کذا فی المحیط * مسئله * ابو حنیفه رحمه الله
گفت که اگر راه غیر نافذ یعنی در جانب دیگر مسدود بود
پس هر یکی را از مالکان راه میرسد که دران چوب اندازند
و چارپایه بندند و وضو دران کنند و اگر آدمی بدان
هلاک شود ضامن نگردد و اگر بنائی دران ساخت یا چاهی
دران کند و انسان بآن هلاک شد تاوان دهد و هر صاحب
خانه را انتفاع به پیش صحن خانه خود از انداختن گل و
هیزم و بستن چارپایه و ساختن دوکان و تنور بشرط سلامت
و عدم هلاک غیر بدان جایز بود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * هرگاه هلاک مردی یا ستوری بلغزیدن از
برف اندلخته شخصی اتفاق شود پس محمد رحمه الله در
آخر جنایات عیون ذکر کرده که اگر کوچه غیر نافذه باشد
بر اندازنده ان تاوان نیست و اگر کوچه روان است افکنده
اندازنده برف ضمان دهد و فقیه ابو الليث گفت اینکه
محمد رحمه الله ذکر فرموده جواب قیاس است و ما حکم
باستحسانی میکنیم و میگوئیم که ضمان بر انها واجب نشود

اخراء کوچه تا قذه یا شد یا غیر تا قذه و در عیون الذخیره که
حکم مذکور مقید بشرط سلامت است و بعضي از مشایخ زمانه
ما گفته اند که اگر افکندن برف در راه باذن امام باشد
یا کوچه بحالی بود که از برداشتن برف حرج عظیم بمردم
لاحق میکرد و تا بدلالت حال اذن یانداختن برف در راه
وگذاشتن دران دانسته شود پس جواب دریصورت
همچنان است که فقیه ابوالليث گفت و اگر این چنین نباشد
جواب موافق ذکر محمد رحمه الله بود و تا کید این قول
بعض مشایخ میکند انچه از فقیه ابوالقاسم منقول است که
سوال کرده شد از حال شهري که برفها دران بسیار بزد و اکثر
کل ولاي از ان در راه زیاده میشود پس هر یکي پیش صحن
خانه خود یا قریب بخانه سنگی برای عبور راه انداخت و
مردی بدان پاي بند شد گفت وي رحمه الله که دوستر نزد
من آنست که این عمل باذن امام بود و اگر بي اجازت امام کند
پس قیاس وجوب ضمان است کذا في الذخیره * مسئله *
هرگاه مردی بسنگی پاي بند شد و بر سنگ دیگرا فتاد و مرد
پس ضمان بر نهنده سنگ اول بود و اگر سنگ اول راکسی

نهاده بود شد تا وان بر نهند ه سنگ د وم لازم آيد كذا في
المبسوط * مسئله * اگر مردي در راه چيزي احداث كرد و
شخصي بآن شكوخيد و بر ديگري افتاد وان ديگر بمرد پس
ضمان وي بر كسي است كه در راه حادث ساخت وانكه شكوخيد
ضامن نشود واگر مردي آن چيز را از موضعش يكسو كرد وكسي
بدان هلاك شد ضمان بر يكسو كننده باشد وآن مرد اول
از تاوان بيرون رود كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * اگر
كسي شمشير در راه نهاد ومردي بآن شكوخته خورد و بيرد
وآن شمشير شكست پس صاحب شمشير ديت وبرا ضمان دهد
و شكوخنده ضامن قيمت شمشيرش گردد واگر شكوخيده پس
بر ان شمشير افتاد پس بشكست وان مرد نيز بمرد صاحب شمشير
ضامن ديت وي شود وبشكستن شمشير هيچ ضمان نايد
كذا في خزانة المفتيين * مسئله * هركه درنده را در راه ايستاده
كرد پس چيزي كه آن درنده تلف كند وي ضامن گرد د
بشرطيكه آن مرد در راه بسته باشد وپيش از كشادن بند
يكسي رسد و هرگاه بعد از كشادن بند ورفتن آن درنده
از مكان خود بچيزي رسد ضمان نده ه وهچنان اگر بعضي

اژدهائی چون مار و کژدم بر مردی انداخت پس وی را گزید
تا وان دهد وهمچنین اگر سگی گزنده را بر مردی بر انداخت
كذا في محيط السرخسي * مسله * اگر اخگري در راه نهاد
وچیزي بآن سوخت ضامن گردد واگر باد آن اخگر را جنبش
داد وبموضع دیگر برد وچیزی بعد چیزي ازوي سوخت ضامن
نخواهد شد كذا في فتاوى قاضیخان و بعضی از
اصحاب ما گفته اند كه اینحکم وقتی است که آن باد
عین آن اخگر را از موضعش جدا نکرده باشد واما اگر تند بوده
شرار وي را برده چيزي سوخته باشد پس ضمان بر آن مرد
بدین صورت نیز واجب شود و شیخ امام شمس الائمه سرخسی
میگفت که آن روز روز بسار بود وي ضامن گردد اگرچه
باد عین آن اخگر را برده باشد و شیخ امام شمس الائمه
حلوائی در کل بضمان نبوده وهیچ تفصیل نکرد كذا في الذخيرة
* مسله * هرگاه آهنگر آهن از کوره برآورد وآن
کوره در دکان اوست پس آهن را بر سندان نهاد و بطرقه
آن زد وشرار آن بجهانید را عامه برآمد و مردی
بسوخت یا چشم وي را کور ساخته پس دیت آن بر عا

آتشکار بود و اگر جامه مردي بسوخت پس قیمتش در مسالۀ او باشد و اگر آتش را بعطرقه نزد لیکن باد شرر آن را بیرون کرد در سید انچه رسید پس این ضرر را یکان ردد و چیزي ضمان نباید کذا في الخلاصه * مسله * اگر آهنگر بر کنار دوکان خود بسوي راه آتش روشن کرد و میدانست که آتش بجانب دوکانی که در راه هست شعله زن خواهد شد تا چیزي را بسوخت ضامن گردد کذا في الذخیرۀ * مسله * اگر مردی آتش باخود برداشته در ملک خود کذر میکرد و شرار ازان بر جامۀ کسي افتاده سوخت در نوادر مذکور است که او ضامن شود و اگر بادي شرر آن آتش بردو برجامۀ انساني انداخت ضمان نه شد کذا في فتاوي قاضیخان * مسله * بعضي از علما گفته اند که اگر آتش را بموضعي که دران حق مرور داشت برده و شرارها ازان در ملک کسي افتاد یاباد شن انداخت ضامن نمي شود و اگر او را دران موضع حق مرور نباشد پس اگر شرري ازان افتد ضامن گرده و اگر باد آن را برد ضمان نا یه و این حکم ظاهرتر است وفتوي برهمین است کذا في خزانه

المهتيين * مسله * اگر مردی مردی را برای در حقی و مانند آن
نشست و مردی بوی پای بند شد و بمرد پس اگر نشستن او بحکم
سلطان است صاحب اسوده است کر دیه بیابان دهد کذا فی السراج
الوهاج * مسله * مردی برحفیه گذشت پس ساق پای او را
گرفت و شکست و بپای او شکوخه خورد و برو ی افتاد تا چشم
آن حفیه کور شد و بعد ان افتاده بمرد پس درین صورت بر
افتاده لازم باشد ارش پای حفیه لازم آید چرا که بعمل او پس
خود آن را تلف ساخت و حال آنکه قادر بود که بمعاونت از حفیه
دور را منکد سب وارش چشم حفیه بروی بود از آنکه او را
کردن چشم علت لعرش باست که دران احتیا ر ده است
و بر حفیه دیت آن بمرده افتاده واجب شود و اگر هر دو بمیرند
پس بر حفیه دیت افتاده است و بر افتاده نصف دیت حفیه کذا فی خزانه
المهتيين * مسله * در نقالي آورده که هر کاه برونده بکسیکه در
راه حفیه است شکوخه خورد پس انگشت او و از دست حفیه
هر دو شکستند و می بعد آن هر دو بمردند بر عاقله هر یکی از
ایشان آنچه به یکی رسیده است لازم آید و اگر یکی از ایشان
هر دو هلاک شد پس بر عاقله برنده دیت اوست و اگر شکوخیده

بر روي خورد افتاد و سرش بسر خفته رسيد تا خرد و سر شكستند
و انگشت هر يكي از انها نيز منكسر شد پس آن خفته انگشت افتاده
و هم شجه اش را ضامن شود و افتاده انگشت خفته را ضامن
شده نه شجه وي را و اگر ان خرد و باهم بمردند پس بر عاقله
خفته ديت افتاده و بر عاقله افتاده نصف ديت خفته لازم آيد
كذا في الظهيريه * مسئله * اگر مردي در راه ميگذشت و بي خيانت
كسي افتاد و بمرد و من بعد به شكوخه انمرده انساني ديگر هلاك
شد پس ضمان ان انسان لازم نايد نه بر مرده از مال وي و نه بر
عاقله وي كذا في الذخيره * مسئله * مردي در راه ميرفت و اورا
مرضي رسيد تا بيهوش شده بر شخصي افتاد يا ضعفي ويرا لاحق
شد و بآن ضعف قدرت بر رفتار نيافت تا بر انساني افتاد پس
اورا هلاك ساخت يا بر زمين زنده افتاد و بمرد و انساني بوي
شكوخه خورد و تلف شد كس در هيچ اين صورتها ضمان بر
عاقله انمرد واجب شود پس در صورتيكه بر انساني
افتاد تا اورا كشت بر وي كفارت آيد و او را ميراث
از ان انسان نبود و بر تقديريكه بر زمين افتاد و لغزنده بوي
شكوخه خورد درين صورت هيچ يكي را نه محرمان ميراث

نیست و این قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله بود کذا فی المحیط
* مسئله * بنده در راه جفت پا شکست و بر این حالت ماند
تا آزاد شد پس مردی وی را بکشت خورد و مهر دیت آن مرده
مر عاقله بنده بود و عاقله وی عاقله مولای او است و اگر پای
آن بنده در راه شکست و او را حرکت او را بعد سوار شد
و بعد مولای وی آزاد ساخت بعد مردی وی را بکشت حوره
قیمت آن بنده بر ولایت وی که بچه آن مرد واجب شود و شرح جامع
اگر بنده مجروح را در راه استاده کرد پس مولای او را آزاد
ساخته و بعد آن انسان وی را بکشت و بمرد قیمت
قیمت آن بنده را ضمان دهد کذا فی الکافی * مسئله *
اگر مردی دست و پای بنده کسی را بست و در راه افکند
بستر مولای وی آزادش کرد و پس بعد حجت وی بکشت
پس دیت بکشد بر کسی که آن بنده را بسته در راه
افکنده لازم آید و اگر بنده با وجود آن ریسمان بستن دست
بر خطا رفت بستر مولای وی آزاد بوده و بر دست پای دمی
وی بکشت حد بر شخص بر مولای وی بود و اگر بنده را
در راه بسته بینداخت آنکه بزوری بسته باشد بستر مولای وی

آزاد کرد و آن بنده از مکان خود نه جنبید تا انسانی را شکوخه خورده پس ارش جنایت بر مولا بش را جب شود کذا في المحیط * مسله * مردي در راه میگذشت و باري باخود میبرد پس آن بار بر آدمي دیگر افتاد و برا تلف ساخته آن مرد ضمان دهد واگر آدمي از بار یکه در راه افتاده است شکوخه خورد نیز صاحب بار ضامن شود کذا في فتاوي قاضیخان * مسله * مردي در راه میرفت و بروی لباس است از ان جنس که مردم انرا مي پوشند پس انسانی بآن لباس هلاک شد یا بر شخصي افتاد یا در راه افتاد وکسي بآن شکوخه خورد پس بر آنمرد ضمان در هیچ یکي ازینصورت ها نیست واگر پوشیده باشد از ان لباسي که مردم انرا نمي پوشند پس ري بمنزله باوکش ان باشد هرچیز یراکه بآن هلاک شود ضامن گردد هم چنین مردي ستوري را از پس میراند یا از پیش مي کشید یا بر وي سوار است پس بعض ادوات آن ستور از جنس زین یا لگام یا مانند ان بر انساني افتاد ویرا هلاک کرد یاستور خودش یابعضي ادوات آن در راه افتاده وانساني بان شکوخه خورد ومرد پس راننده وکشنده وسوار

ضمان ندهد کذا فی المحیط * مسئله * مردی سبوی آب در
راه نهاد و شخصی دیگر سبوی خود را در آن راه نهاد
پس یکی از ین هر دو بران دیگر بلغزید تا آن دیگر بشکست صاحب
سبوی غلطان ضمان نه دهد چرا که هر کدام از ان موضع کسبش
کرد اسباب حکم آن بطرف فعل صاحبش منسوب شد واگر
ضمان سبوی غلطان شکست مالک آن دیگر ضامن شود چرا که
فعل او عدوان ناحق است و همچنین مردی جای را بعود را
هموار نیساده کرد و شخصی دیگر در همچنان ساخت و
یکی از ین دو ستور میخ و بدیگری رسید پس صاحب ستور
میخ تاوان نه دهد و اگر ستور میخ شکست دیگر هلاک
شد مالک ستور ایستاده ضامن کرده کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * مردی سبوی در زمین نهاد و در آن روغن زیت
است یا خمر در آن دست و شخصی آخر سبوی دیگر نیز
در آن راه گذاشت و یکی از آن با غلطید تا آن دیگر رسید
پس هر دو بشکستند گفت محمد رحمه الله که صاحب سبوی قائم
بر غلطان ضمان آن سبوی دیگر و مقدار زیتی را که درو
بود ضمان دهد و اما مالک سبوی غلطان چیزی را ضامن نشود

و اگر هر دو سبو غلطیدند بر هیچ یکی از ان دو سبوه
ضمان نیست و اگر یکی از ان دو سبو مایل شد تا بران دیگر
صدمه زد پس آنکه از موضع خود که بران نهاده بود
تجاوز کرده باشد هر دو شکستند یا سبوی مایل فقط یا قایم
فقط شکست پس بر هر یکی ازینها ضمان آنچه سبوی وی شکست
لازم آید کذا في المحيط * مسله * اگر مردی از حوض
کلان آب به سبب خود در سبوی برداشت و بر کرانه اش نهاد
پس مرد دیگر ری آمد و همچنان کرد تا سبوی پسین غلطید و بر
نخستین صدمه زد هر دو شکستند پس صاحب سبوی پسین
قیمت سبوی نخستین را بها لکش ضمان دهد و بعضی گفته اند
که هر یکی از ان دو کس قیمت سبوی صاحب خود را تاوان
شود کذا في خزانة المفتیین و بعضی از فقها گفته اند که ضمان
بر مالک سبوی قایم در هر حال باشد یعنی خواه در راه بود
یا بر کرانه حوض کذا في الذخیرة * مسله * شخصی چیزی
را در راه نهاد تا باستوری از ان رمید و مرد برا کشت پس
بر نهنده آن چیز ضمان نیست بشرطی که آن چیز بستور
فرسوده نباشد * مسله * همچنین دیوار خمیده هرگاه

پچهانش مالک وی تقدم کرده شد پس بر زمین افتاد تا ستوری

ازان رمید و آدمی را کشت بر صاحب دیوار ضمان نیست و

تاوان بر صاحب دیوار وگذارنده شی در راه نیز آید مگر آنکه

آدیوار بچیزی رسد و آن را تلف سازد یا شی نهاده بچیزی

رسد و آن را هلاک کند در بنجا هیچ ضمان نیست کذا فی المحیط

* مسئله * محمد رحمه الله در اصل گفته که هرگاه اهل مسجد

در مسجد حوضها جاهی برای آب باران کند ید یا قندیلها

در ان آویختند یا حصی نهادند تا آب در ان ریخته شود

یا حصیر در ان انداختند یا پاره در ان ترکیب دادند یا

بوریاها در ان انداختند یا سایبانش ساختند پس اهل مسجد

ضمان نیست در صورتیکه شخصی یکی ازین چیزها هلاک شود

واما اگر این چیزها را مردم سوای اهل محله احداث نمودند

تا آدمی بان تلف شد پس در صورتیکه باجازت اهل محله کرده

اند بر انها درین عمل ضمان نبود و در فتیکه فعل انها بی اذن اهل

محله است پس اگر احداث بنا کی کردند یا چاهی کندید بد

آدمی در ان هلاک شد ند انها ضامن میشوند باجماع فقهای ما

واگر چیزی نهادند تا آب ازان پوشیده شود یا حصیر یا بوریاها

راقرض کردند یا قنادیل آویختند بی آنکه از اهل محله
ماذون باشند پس آدمی بحصیر پای بند شد و هلاک گشت
یا قندیل افتاد وجامه انسانی سوخت یا فاسد ساخت گفت
ابوحنیفه رحمه الله که اینها ضامن دهند و ابو یوسف و محمد
رحمه الله گفتند که این هادمه دار نشوند امام شمس الایمه
حلوای گفته که اکثر مشایخ ما قول صاحبین رادرین مسله اخذ
کرده اند وفتوی برین است کذا فی الذخیره * مسله * اگر شخصی
از انها در مسجد نشست یا آدمی بشکوخه اوروی هلاک
شد پس اگر آنهر در غیر نماز است ضامن گردد و اگر در نماز
استضیان ندهد و این حکم نزد ابی حنیفه رحمه الله بوده
وصاحبین او گفته اند که در همه حال ضامن نشود کذا فی الکافی
وصدر الاسلام ذکر کرده که اظهر آن چیزی است که صاحبین بان
قایل شده اند کذا فی التبیین سوال هرگاه برای عبادت
نشست باین طور که انتظار نماز میکند یا بجهت تدریس یا
آموختن فقه یا برای اعتکاف یا برای ذکر خدای تعالی
یا برای تسبیح او یا برای خواندن قرآن نشست پس آدمی
بوی شکوخه خورد و بمرد یا برقول ابی حنیفه رحمه الله ضامن

آمی شود جواب روایتی نجیب این سوال در کتاب یعنی ه وکتب
محمد رحمه الله یافته نشد و مشایخ متأخرین در این مسئله
اختلاف کرده اند بعضی از آنها منکر شدند که نزد ابی حنیفه
رحمه الله ضامن شود و بعضا بر این قول اند و دیگر از ایشان رفته است
و بعض آنها گفته اند که ضمان نیست و این مذهب ابو
عبدالله جرجانی است کذا فی المحیط و شمس الائمه رحمه الله
ذکر کرده که صحیح از مذهب ابی حنیفه رحمه الله آنست
که هر که برای انتظار نماز نشست ضامن نگردد و اختلاف
نیست مگر در عملی که اختصاص به مسجد نداشته باشد
مانند خواندن قرآن و درس دادن فقه و حدیث و فقیه ابو
جعفر در کتاب العوامل بیان کرده که شنیدم ابو بکر رحمه الله
را که میگفت اگر نشست برای خواندن با نیت اعتکاف
ضامن نشود بالاجماع و فخر الاسلام و صدر شهید ذکر نموده
اند که اگر برای تکلم نشست ضامن شود بالاجماع کذا فی
التتمه * مسئله * خلاف نیست در اینکه هر گاه به مسجد
مشی کرد تا انسانی را پی سپر ساخت یا در آن مسجد خفت و
بر آدمی دیگر غلط گردانید تا بمرد پس وی ضامن گردد کذا فی

شرح المبسوط * مسئله * محمد رحمه الله در جامع صغیر
در بابی بودی که بر نهری پلی بی اذن امام ساخت پس شخصی
بر آن پل عبور بگذشت تا افتاد و هلاک شد گفت محمد
رحمه الله که بروی ضمان نیست این مسئله را در این کتاب
همچنین ذکر کرده و بدانکه این مسئله بر دو صورت است
یکی آنکه نهر مملوک صاحب پل باشد و بر این تقدیر ضمان
نیست دوم آنکه مملوک وی نبود پس اگر نهر ملک خاص
برای گروههای مخصوص است و آن شخص بر پل عمداً گذار
کرده بر صاحب پل ضمان نباید و اگر مرور وی بر آن پل بی قصد
اتفاقی شد پس صاحب پل ضامن گردد و بر قیاس مسئله
آب پاشیدن در راه [illegible] و آن نیست که اگر راهی دیگر برای
گذاره راه بسا موضعی بجز نهر نباشد وی ضامن شود اگر چه
آن شخص بر پل بقصد رفته باشد و اگر نهر عام برای همه
مسلمانان بود و ساختن پل بی اذن امام باشد پس
جواب در این صورت مانند همان جواب است که بر تقدیر
تسلیم نمودن پل خورد یا بزرگ بر نهر خاص گروههای
مخصوص بود این چنین در ظاهر الروایت مذکور است کذا فی

المحیط * مسئله * مردی چاهی در راه کند پدر شخصی آمد و مرد
وارثان قصد کردند احتساب کنند چاه ضامن شود کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه مردی چاهی در راه مسلمانان
بموضعی که مباح است حفر کند و انسانی در آن افتاد
و در آن افتادن بمرد پس اجماع کرده اند فقها بر اینکه دیت
بر عاقله او واجب شود و کفاره بر وی لازم نباشد و محروم از
میراث نگردد نزد ابوحنیفه ما و اگر در جای حاجت کند پس اگر
آن جا مملوک دیگری است ضامن شود و در صورتیکه آن جا
مملوک اوست یا وی را حق کندن او در آن مکان است ضامن
نشود و اگر جای ملک او نیست لیکن برای همه مسلمانان باشد
یا مشترک میان او و دیگران بود مانند طوری که در کوچه غیر نافذه
واقع است پس وی ضامن گردد هکذا فی المحیط * مسئله *
مردی در راه چاهی کند و انسانی آمد و در آن چاه افتاد
و از گرسنگی یا تشنگی در آن بمرد پس ضمان نیست
در قول امام ابوحنیفه رحمه الله کذا فی الظهیریه * مسئله * مردی چاهی
در بیابان موضعی که گذرگاه و راه انسانی نیست بی اذن امام کند پس
شخصی در آن افتاد چاه کن ضامن نشود و همچنین اگر مردی

در بیابان نشست یا خیمه برپا کرد پس شخصی بآن شکوخته
خود نشیننده و برپا کننده ضامن نکرده مراگر این عمل در
راه باشد ضمان دهد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اگر مردی چاهی در راه کند و بعد از آن شخصی دیگر در
تک آن کندید پس آدمی در آن افتاد چاه کن اول ضامن شود گفت
محمد رحمه الله که این قیاس است و بهمین اخذ میکنم
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر مردی دیگر آمد و
سر آن چاه فراخ کرد پس انسانی در وی افتاد ضمان بر آن هردو کس
بالمناصفه باشد همچنین ذکر کرده محمد رحمه الله در کتابها
و مطلق گذاشت جواب را از فقیه ابی جعفر هندوانی منقول است
که او در بن مسئله جواب را تفصیل میکرد و می گفت
که اگر آن مرد دیگر بایین طور فراخ کرد که پای شخص افتاده
بکنده هر دو رسیده باشد پس ضمان بر هردو بالمناصفه بود
و اما اگر آنچه فراخ کرده باشد بروضعی که دانسته شود که پای مرد
افتاده بکنده مرد دوم نرسیده و بهتر کنده مرد اول ملاقی نشده
پس ضمان بر اول ست نه بر دوم و اگر فراخ کردن آن دیگر بمرتبه
است که بیقین دانسته می شود که پای مرد افتاده بکنده اول

فرشیده گشت و آنچه زنده کرده بود ملاقی نگردید پس ضمان مرده هم آید و
هر صورتیکه فراخ کردن دوم بر آنچه بسبب که رسیدن و کنام مرده
اعتداد بر دو کنده چاه را باشد و احتمال تا رسید نس نمرده
پس ضمان ما المناصفه گردد از شیخ امام زاهد احمد طاوسی
حکایت کرده اند که میگفت که اگر فراخ کرده چاه را بطوریکه در
موضع فراخی آن قدم نمی گنجد یعنی اندازه فراخ کرده شد بمقدار
قدم نیست پس مردی آمد و قدم خود را در میانه چاه نهاد
پس ضمان بر اول بود و اگر پای خود در کرانه چاه نهاد تاوان بر
هر دو بالمناصفه باشد و اگر چاه را فراخ کرده باشد لزکه قدم
در آن می گنجد یعنی اندازه فراخ کردن وی بمقدار قدم
یا زیاده بر مقدار است پس در صورت اگر این مرد افتاده قدم
خود را در میانه چاه نهاد پس تاوان بر اول آید و اگر پای خود
در کرانه چاه نهاد پس ضمان مخصوص بر دوم بود اگر دانسته
نشود که یکدام جا قدم نهاد پس تاوان بر هر دو بالمناصفه باشد
کذا فی المحیط * مسئله * اگر چاه را دو زراع کند و متعلق
فی تم الیاقت پس اگر بعد خاک یا ریگ یا چیزی که از اجزای
زمین است انباشته بود و مردی دیگر آمد و آنرا خالی کرده

پس در السراجية دران افتاد و مرد دوم یعني خداي کنده ضامن دهد .
و اگر مرد اول چاه را بکند و یا چیزي که از اجزاي زمین نیست
در ان نهاده باشد هر دو اول ضامن شود کذا في الکافي
و همچنین اگر چاهي در راه کند و سرش پوشیده پس مردي
دیگر آمده سرش پوشیده داشت و مردي در انجا افتاد پس ضمان
بر ان کسي است که سرش پوشیده کذا في فتاوي قاضيخان
* مسله * اگر مردي سنگي یا بند شد پس در چاه افتاده
نهاده سنگ ضمان دهد نه چاه کن و اگر سنگ را کسي نهاده
باشد چاه کننده ضامن شود کذا في محيط السرخسي * مسله *
اگر مردي در چاه سنگي یا آهن نهاد و آدمي در وي افتاده
و ان سنگ یا آهن اورا هلاک کرد پس ضمان بر چاه کن بود
کذا في المبسوط * مسله * مردي چاهي بر سوي راه کند و
شخصي آمد و از آبي که مردي دیگر بر راهش ریخته بود
بلغزید تا در چاه افتاد و مرد پس تاوان بر ریزنده آب است
و اگر ان آب آب آسمان است صاحب چاه ضامن گرد کذا
في الذخيرة * مسله * هرگاه مردي شخصي را در چاهي
که در ملک او باشد در راه است افکند پس ضمان بر ان اندازنده

باشد كذا في المبسوط * مسئله * هرگاه مردي در چاه رهگذر افتاد تا بمرد پس چاه كنند ه گفت كه اين افتاده خود را در اين چاه بقصد افگنده بر من ضمان نيست و وارثان افتاده گفتند كه او خود را در چاه نيفگنده بلكه بي قصد و اراده خود در اين افتاده و بر تو ضمان آيد پس ابو يوسف رحمه الله ميگفت كه معتبر قول وارثان اين افتاده است و چاه كننده ضامن گردد و استحكم قياس است پيشتر رجوع كرد و گفت كه معتبر قول چاه كننده بود و بر وي ضمان نايد و اين حكم استحسانيست كذا في المحيط * مسئله * هرگاه مردي چاه بر سوي راه كند پس آدمي در آن افتاد و از اين حادثه سلامت ماند و در خواست بر آمدن از ان كرد و بر سر آويخته شد تا وقتيكه در ميانه اش رسيد اعماء و هلاك كشت پس ضمان لازم نايد و اگر مرتك چاه متحيي كرد تا از گرسنگي كه در اين بود هلاك شد پس اگر سنك بمقام خود از زمين ست ضمان لازم نايد و اگر صاحب چاه از موضعش بركنده در چاه نهاده باشد پس ضمان بر صاحب چاه بود همچنين در منتقي مذكور است كذا في الذخيره * مسئله * اگر شخصي

وچاهي که در راه مسلمانان افتاده ومردي اقرار کرد که اين چاه را من کنده ام پس اقرارش نصه يعني برخودش بود نه برعاقله وي بار آن سبب ديت در مال او بسه سال لازم آيد کذا في المبسوط * مسله * مردي چاهي در ملک ديگري کند وآدمي درآن افتاد پس صاحب زمين گفت که من اورا حکم بکندن چاه کرده بودم واوليای آن افتاده انکار نبوده پس قياس آنست که مالک زمين قطعه يعني نکرده شود وبه حکم استحسان مصدق ميگردد وضمان بر چاه کننده نايد کذا في الظهيرية * مسله * اگر که چاهي کند يا ستوري ايستاده کرد يا بنائي ساخت در راه يا در بازار عامه باجازت سلطان پس ضمان نميدهد کذا في محيط السرخسي * مسله * مردي چاهي در ملک خود کنده ومن بعد شخصي دروي افتاد وحال انکه انساني يا ستوري در آن چاه از پيشتر بود وازين افتاده بعد ازه سقوط خود اين انسان يا ستور را هلاک کرده پس آيين افتاده ديت آنرا که در آن چاه از پيشتر بود ضامن گردد واگر چاه در راه باشد پس در هر صورتي که با بين افتاده وانکه بر وي افتاده است رسيده ضمان آن

رحمه الله گفت که اگر شخصی مغاکی برای غله در خانه مردی
بی اذن او کند یعنی بکند و مردی در آن افتاد و مرد پس ضمان بر کننده
آن مغاک آید کذا فی مبسوط السرخسی * مسئله * هرگاه
شخصی چاهی در راه کند و مردی در آن افتاد تا دست او جدا
شد و پس بعد از آن چاه برآمد و دو کس سر او شکستند و از این
همه مریض گشت و بمرد پس دیت وی بر کننده چاه
و آن دو کس بسه حصه لازم آید کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر سه کس در چاه افتادند و مردند لیکن هر یکی بدیگری تعلق
داشتند یعنی اول دوم را از دست محکم گرفته بود و
همچنین دوم سیوم را پس اگر آنها از صدمه افتادن خود ها
مردند و یکی بر دیگری نیفتاد پس دیت شخص اول بر کننده
چاه است و دیت دوم بر اولی و دیت سیوم بر دوم چرا که دوم
از گرفتن اول او را و سیوم از گرفتن دوم افتاده الحاصل اگر
از افتادن خودها مردند و بعضی از آنها بر بعض دیگر
افتادند و این حال بسبب بر آمدن آنها زنده و خبر دادن
ایشان از حالت خودها بیقین دانسته شد و پس بعد مردند
پس موت شخص اول از صدمه افتادن نیست اگر این

صدمه افتادن خود بی جهت دیگر فوت کرد دیت او بر کننده
چاه است و اگر بسبب افتادن دوم او بمیرد پس خون او
باطل گردد از آنکه دوم را خود ش گرفته بود و اگر از افتادن
سیوم بروی فوت کرد پس دیت او بر دوم است که سیوم بگرفته
دوم بود و اگر از افتادن دوم و سیوم بروی بمیرد پس نصف
خون او باطل گردد و نصف دیگر بر دوم آید و اگر از صدمه
افتادن خود و افتادن دوم بروی بمیرد پس نصف خون او
رایگان رود و نصف دیگر بر کننده چاه آید و اگر
از صدمه افتادن خود و افتادن سیوم بروی بمیرد پس نصف خون
بر کننده چاه و نصف دیگر بر دوم بود و اگر از صدمه افتادن
خود و افتادن دوم و سیوم بروی فوت کرد پس ثلثی از خون
او باطل گردد و یک ثلث آن بر کننده چاه و ثلث دیگر از آن
بر دوم آید و اما موت دوم بر سه وجه بود اگر مرد بافتادن
خود دیت او بر اول است که او را گرفته بود و اگر از افتادن
سیوم بروی بمیرد پس خون او رایگان رود از آنکه سیوم درگیرد
او بود و اگر بافتادن خود و افتادن سیوم بروی بمیرد پس
نصف خون او باطل گردد و نصف دیگر بر اول بود و اما موت

سیوم پس آنرا هر یک وجه نبود در آن چه معنی افتاد تش در چاه
اسب چرا که وی بالای هر دو بود چه معنی دیگری با وی نبود
پس دیت وی بر دوم آید که سیوم از گردنش افتاده است
و اما وقتیکه حال موت آنها دانسته نشود پس قیاس آنست
که دیت اول بر کسیکه چاه کند و دیت دوم بر اول و دیت سیوم بر دوم بر
عاقله های هر یک آید و این قول محمد رحمه الله بود و در استحسان
یک ثلث دیت اول باطل گردد و ثلثی بر کسیکه چاه و ثلثی بر دوم
آید و دیت دوم نصف آن رایگان رود و نصف دیگر بر اول
بود و دیت سیوم بر دوم آید و محمد رحمه الله بیان نکرد که
استحسان قول کیست و مشایخ ما گفته اند که این قول ابی
حنیفه و ابی یوسف است رحمهما الله کذا فی محیط السرخسی
مسئله ۲ هرگاه مردی مرد دیگری را طلب کند که بکند چاهی
برای وی اجاره گرفت تا آن مرد در کند چه آسانی در آن
افتاد و بمرد پس اگر در راه مسلمین عام مسلمانان که آن راه
هر یکی میداند کنده باشد ضمان بر این مرد بر واجب شود
خواه مستاجر او را از آن آگاه کرده باشد یا نکرده باشد پس
وقتیکه در راه عام شهر کنده و مستاجر اجیر را آگاه ساخت

که این واقعه مسئله‌ایست که در این حکم بود و اگر اجیر را
آگاه بآن نکرده باشد پس ضمان بر حکم کننده آید و این
مسئله برخلاف آن است که اگر اجیر را برای ذبح بزی اجاره
گرفت تا آنرا مذبوح ساخت و بعد دریافت که این بزی
ملک حکم کننده نبود پس ضمان بر اجیر آید خواه مستاجر
او را اعلام کرده باشد که این بز از آن دیگری است یا نگفته باشد
لیکن در صورتیکه بفساد حکم خود اعلام نکرده است اجیر را
رجوع بر حکم کننده میرسد و اگر اجیر در قنای یعنی صحن
بیرون دروازه چاهی کند پس در صورتیکه قنای برای غیر
مستاجر است یعنی قنای خانهٔ دیگری است و اجیر آنرا
معلوم نیست یا مستاجر او را بآن آگاه کرده بود پس بر تقدیر
افتادن مردی در آن چاه ضمان بر اجیر است و اگر اجیر
معلوم نیست که این قنای برای غیر مستاجر است و مستاجر
نیز وی را اعلام بآن نکرده بود پس ضمان بر مستاجر آید و در
صورتیکه قنای برای مستاجر است یعنی قنای خانهٔ اوست
پس اگر باجیر گفت که مرا حق کندن چاه درین زمین از
قدیم است ضمان بر مستاجر باشد و اگر گفت که مرا در زمان

دنیم حفر کندن نبود مگر فناء خانه می است پس بطریق
استحسان درین صورت نیز ضمان بر مستاجر آید هکذا في
المحیط * مسئله * هرکاه مردي چهار کس را اجیر گرفت
تا چاهي براي وي کنند در اثناي کندیدن پاره از خاک کندیده
آنها بر ان همه افتاد ویکي از انها هلاک کرد پس بر هر یکي
ازین سه باقي مانده ربع دیت آن هالک لازم آید و یک
ربع ساقط گردد و همچنین حکم است اگر آن سه کس مجرد کار
وي مي بودند ودر صورتیکه کننده چاه یکي است بي معاونت
دیگري وپاره از خاک کندیده اش آروي روان شد و او را
هلاک کرد پس خون او باطل گرده کذا في المبسوط * مسئله *
اگر مردي بنده خود را حکم کرد که چاهي زاه رواه بکند پس
اگر کندن چاه در فناي خانه آنمرد باشد ضمان بر عاقله
مولا آید و اگر در غیر فناي اوست پس تاوان ارکردن آن بنده
لازم گردد خواه بنده را علم بآن بوده باشد یا نه کذا في التاتار
خانیة ناقلا عن التجرید * مسئله * اگر مردي نهري در ملک
خود کند پس انسانی یا ستوري بآن هلاک شد ضامن نگردد
واگر نهري در غیر ملک خود کند پس وي مانند حکم چاه ضمان

شده کذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * هرگاه مردي
نهري در غير ملک خود کنده و از ان نهر آب شگافته شده تا
زميني يا ديهي را غرق ساخت پس آن نهر ضامن شود و اگر کنده در
در ملک خود است ضمان نباشد کذا في المحيط * مسئله * اگر
زمين خود را سيراب ميکرد و آب از ان بجاي ديگر
بردن شد و متاعي يا کشت زاري يا زرستاني ضايع ساخت ضامن
نشود و همچنين اگر گياه خشک را در زمين خود يا در کرده هاي
خود را يا نيستان خود را سوخت و آتش بسوي زمين ديگري
بر آمده و چيزي را سوخته کرد ضامن نگردد بعضي گفته اند که
اين حکم وقتي است که هنگام افروختن آتش هوا ساکن باشد
و اما اگر در ان روز باد آنچنان بود که داننده شود که اين باد
آتش را بسوي خانه همسايه خواهد برد پس از روي استحسان
ضامن گردد مانند کسيکه آب در ناوداني ريخت و زير ناودان
متاع مردي بآن آب ضايع گشت که او نيز ضامن شود و اگر آتش
در خانه خود يا تنور خود افروخت پس چيزي را که بآن سوخته
کرد ضامن نشده و همچنين اگر نهري يا چاهي در خانه
خود کند و زمين همسايه اش از ان نمناک شد ضامن نگردد

وبحکم قاضی مامور شود که آن نهر را از مقام خود بگرداند
لاماد رمیان او ومیان خدا یتعالی یعنی از روی دیانت بروی
لازم است که آنرا باز ماند بشرطیکه دیگری تاوان متضرر شود
کذا فی فتاوی قاضی خان فقها گفته اند که این حکم عدم ضمان
وقتی بود که این آب آن قدر شکافد که زمین ملک صاحب نهر
تحمل آن آب در عرف وعادت تواند کرد واما اگر شکافتن
آب بمرتبه باشد که ملک آن متحمل نمی شود بلکه سراب
رطوبات باشد بیرون ملک وی آبجهان رود را دله زمین ملک
همسایه از آن خراب میگردد پس او ضامن باشد کذا فی المحیط
* مسله * اگر آب در ملک خود ریخت واز آن ریختنش
بجانب ملک دیگری بر آمد وخرابیها کرد در قیاس ضامن
نگردد واز مشایخ بعضی گفته اند که هرگاه آب در ملک خود
ریخت ومیداند که تجاوز بجانب دیگری خواهد کرد پس وی
ضامن شود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله * مردی زمین
خود را سیراب کرد وآب بسوی زمین همسایه اش تجاوز
پس اگر آب در زمین خود بموضعی روان کرد که زمینش قرار
نمیگرفت وبسوی زمین همسایه وی جای میکرد ضامن گردد واگر

آب در زمین خود ش مستقر مي شد و من بعد بزمين همسايه او مي رسيد پس اگر همسايه وي تقدم بسوي او بجهت بستن آب ومحكم كردنش نبوده باشد و بعمل نيا ورد پس ضامن شود و در صورتيكه همسايه تقدم بجانب وي نكرد تا اينكه آب تجاوز نبود ضامن نشود * مسئله * اگر زمين او بلند و زمين همسايه اش پست باشد و ميداند كه هرگاه زمين خود را سيراب خواهد كرد آب بسوي زمين همسايه خواهد رسيد پس ضامن گردد و نهادن بند آب مامور شود كذا في خزانة المفتيين * مسئله * اگر در زمين او سوراخها و خانه هاي موش باشد پس اگر آنرا ميدانست و بند نكرد تا زمين همسايه اش خراب گشت ضامن شود و اگر از آن آگاهي نداشت ضامن نگردد كذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * مردي زمين خود را از نهري كه متعلق بعامه خلق است سيراب كرد و بالاي نهر عامه نهرهاي خورد اند كه دهانه آنها كشاده است پس آب در بن نهرهاي كوچك در آمد و زمين قومي بدان سبب فاسد شد پس وي ضامن گردد كذا في خزانة المفتيين * مسئله * بنده مملوك چاهي را در راه كنند يا انساني در آن

بمرد ومولاي آن بنده فديه وي بديت داد ومس بعد ديگري در آن
چاه افتاد گفت ابو حنيفه رحمه الله كه درينصورت تمام آن
مملوك را دفع كند يا فديه وي دهد و شريك كردن ورثه آن
ديگر در ديت سابقه روا نبود كذا في الظهيرية * مسله *
هرگاه بنده چاهي در راه مسلمانان كند ومردي دروي
افتاد ومولاي آن بنده گفت كه من اورا بايں كار حكم كرده بودم
پس عاقله مولي ضمان ندهند واو برايں قول خود بي گواهان
تصديق نكرده شود وديت در مال او باشد كذا في المبسوط مسله
در منتقي آورده كه بنده چاهي بسوي راه كند پس مردي آمد
ودروي به افتاد وولي آن مرد از عفو نمود ومس بعد ديگري
در آن چاه افتاد پس بر مولاي بنده لازم آيد كه بنده خود را بتمامه
باولياي آن ديگر بسپارد يا فديه اش دهد بر قول ابي حنيفه
رحمه الله وگفته اند ابو يوسف ومحمد رحمهما الله كه نصف بنده
را بسوي اوليا بسپارد بعوض آنكه گويا آن هر دو كس در چاه
باهم افتاده اند پس ولي يكي ازيں دو واحد كان از و در گذشت
در حق ولي ديگر را كه نصف است ذمه دار ماند كذا في المحيط
* مسله * هرگاه بنده چاهي در راه بي اذن مولاي خود بكند پد

نستر مولايش آزاد نبود وبعد ازان بكند يدن چاه آگاه شد تا مردي در آن افتاد وبمرد پس برمولي قيمت آن بنده بجهت ولي جنايت لازم آيد پس اگر ديگري افتاد شريك خواهند شد هردو دران قيمت واگر آن بنده نيز درآن چاه افتاد وبمرد پس وارث وي شريك اولياي افتاده اول درآن قيمت نيز كرده ومروي از محمد بن حسن رحمه الله آنست كه خون آن بنده باطل گرده واصل اين مسئله درين صورت است كه هرگاه بنده چاهي براه رآه كند وبعد ازان مولاي وي آزادش كرد تاهمان بنده درچاه افتاد وبمرد پس خون او در قول محمد رحمه الله رايگان رود ودرظاهر الروايت بر مولي قيمت بنده براى وارثان وي لازم آيد كذا في المبسوط * مسئله * اگر مولي بنده را از پيشتر آزاد كرده بود وبعد ازان همان بنده چاهي كند يد وخودش درآن افتاد پس بر مولي هيچ نايد بي اختلاف فقها كذا في المحيط * مسئله * اگر پس از افتادن مردي درچاه مولي آن بنده كه چاه كن را آزاد نمود پس اگر مولي افتادن آنمرد درچاه نپيدا نست قيمت بنده بروي لازم آيد واگر در وقت آزاد كردن بنده بموت آنمرد درچاه آگاه بود پس بروي

دیت آید و من بعد اگر در این جنایه دیگری افتاد در بیره وی یا صاحب حد یث مقاسمه کند و در ضمان دیت شریک گردد پس ای دیگر ده حصه رسد قیمت بنده که حق او ست بگیرد و حق دار اول به حصه رسد دیت دست ابدار شود در قول ابی حنیفه رحمه الله وگفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که بر مولی نصف قیمت بنده سوای دیت برای ولی مقتول دیگر لازم آید و شریک او در دیت دیگر گذا فی المبسوط * مسلم * اگر بنده جانی در راه بی اجازت مولی کند به و بعد از این مردی را بخطا کشت تا مولایش بولی مقتول او را سپردم پستی در جایه شخصی بیفتاد و بمرد پس ولی مقتول مختار است اگر خواهد نصیب بنده را بولی افتاده بسپارد و اگر خواسته بارسی چیزی او بدیت دهم کذا فی الحاوی و اگر ولی آن را افتاده در جایه عو بمرد پس حصه او بیکدیگر شوی مولی مار نگردد و در این مسئله در میان ولی اینهم دلاقتیا ده و میان مالک اول بنده حصه مقیمتست چرا نه بنده در دست مالک اول نهاده بلکه بولی مقتول سپرد و او را احاطه بهر سد مگر با کسی که بنده احداث در بیضه او سید کذا فی المحیط

* مسئله * اگر از بیشتر انسانی در چاه افتاد و بمرد تا مولی بنده را بولی آبی افتاده سپرد و بعد از آن بنده مذکور شخصی را بخطا کشت پس کسیکه بنده بوی سپرده شده بود بسبب این جنایت بولی مقتول داد پستر در چاه مردی دیگر افتاد درینصورت ولی مقتول ثلث آن بنده را به ولی آبی افتاده دوم در چاه بسپارد یا فدیه او بدیت دهد کذا فی المبسوط * مسئله * هرگاه بنده باذن مولی چاهی کند پس اگر بنده دیانت دار است ضمان آن برعاقله مولی آید و اگر متعدی نیست تا وان برگردن آن بنده افتد خواه او را علم باین باشد یا نباشد کذا فی الحاوی * مسئله * اگر مردی در چاه افتاد و بمرد و من بعد در آن شخص دیگر افتاد تا چشمش کور شد و آن بنده چاه کن هنوز موجود است پس مولی وی را بسوی آن هردو کس بسپارد تا درمیان آنها بسه حصه بر مقدار حقها هر یک مقسوم گردد و اگر مولا فدا اختیار کرد پس به پانزده هزار درهم فدیه اش دهد ده هزار برای ولی نفس مقتول چاه و پنج هزار برای صاحب چشم و اگر مولا پیش از آنکه با بی هردو جنایت او آگاه شود آزادش کرد پس بروی قیمت آن

بنده لازم آید تا ... میان مرده و بنده حصه مقسوم شود و اگر
یکشتن علم داشت و به کوری چشم آنکاه نبود بروی ده هزار
درهم برای ولی مقتول و ثلث قیمت آن بنده بجهت صاحب چشم
لازم آید * مسئله * اگر آن بنده را پیش از آنکه کسی در
چاه افتد فروخت و پس بعد مردی در وی افتاد و بمرد پس بر فروشنده
قیمتش واجب شود و همچنین اگر آن بنده خودش در چاه افتد
پس در ظاهر الروایت بر فروشنده قیمت آن بجهت خریدار ارش
لازم آید و در روایت محمد رحمة الله خون او بساطل گردد
چنانچه در مسئلهٔ متقدم بیان کردیم کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر بنده مدبر چاهی در راه کنده بعد ومن بعد مولایش آنرا آزاد
کرد یا مولا بمرد تا مدبر آزاد شد بعد وی آزاد شد پس تر مد برخودش
در آن چاه افتاد و بمرد پس بجهت وارثان وی قیمتش در ترکهٔ
مولا لازم آید کذا فی المحیط * مسئله * مدبری چاهی
در راه کند بعد پس مولای خودش یا کسیکه مولی وارث اوست در
چاه افتاد خون او باطل گردد و اگر در آن چاه مکاتب مولی افتد
مولی قیمتش را تاوان دهد و در میان قیمت مدبر روز کندن
و قیمت مکاتب روز افتادن هرچه کمتر باشد گرفته شود کذا فی

المبسوط السرخسی * مسئله * هرگاه مدبر یا ام ولد
چاهی در راه کند و قیمت آن هر یک هزار درهم است و مردی در وی
افتاد و بمرد پس بر مولی قیمتش لازم آید و اگر در آن چاه یکی
بعد دیگری افتادند و بمردند و قیمت آن در این اثنا بجانب
زیادت یا نقصان تغیر یافت پس بر مولی بجز هزار درهم که قیمت
وی وقت کندن بود نباید و آن قیمت درمیان همه آنها برابر
مقسوم شود و همچنین اگر مدبر پیش از آنکه کسی در آن چاه
افتاده شود بمیرد یا مولایش آنرا آزاد کرد یا مکاتب نمود یا پس
از آنکه انسانی در وی افتاد و فوت کرد مولی چیزی از آزاد
کردن و مکاتب ساختن او بعمل آورد پس بر مولی قیمت وی
را جب شود کذا فی المبسوط * مسئله * در نوادر ابن سماعه
از ابی یوسف رحمه الله مروی است که مکاتبی چاهی در راه
کنده بود و من بعد انسانی را بکشت تا قاضی حکم بروی بقیمت
شود دیت کرد پس مردی در چاه افتاد و بمرد گفت او رحمه الله
که ولی این افتاده در چاه با کسی که قیمت گرفته بود شریک
در آن قیمت شود و گفت همچنین حکم مدبر است و گفت که
هرگاه ولی این افتاده در چاه بیاید و کسی را که قیمت مدبر

بر مولای وی گرفته است مواخذه کند پس درمیان او و میان
گیرنده قیمت خصومت فی الحال نا رواست و گواهان او بر وی
مقبول نگردند مگر گواهان او بر مولای مدبر قبول کرده
شوند پس وقت تزکیه گواهانی که بر مولا آمده اند او را بر گیرنده
قیمت رجوع بنصف آن میرسد کذا فی المحیط * مدبر
مدبری جنایتی کند و مردی در آن بمرد پس مولی قیمت آن
مدبر را که هزار درهم بود بحکم قاضی داد و پس بعد ولی این جنایت
فوت کرد و هزار درهم گذاشت و بر وی دو هزار درهم دین
دو کس بود برای هر یکی هزار پس مدبر در چاه دیگری افتاد
و بمرد پس هزار درهم متروکه ولی جنایت پیشین درمیان قرض
خواهان و ولی جنایت دوم بر پنج سهم مقسوم شود چهار سهم
برای قرض خواهان و یک سهم بجهت ولی است پس اگر آنها
این قسمت را بحکم قاضی کرده باشند و بعد از آن در چاه
شخصی دیگر سوم بیفتند در این صورت ولی او نصف آنچه
ولی جنایت دوم گرفته است بگیرد و از هزار دو ولی جنایت در
پی قرض خواهان افتند تا تتمه چهارم حصه هزار از آنها بگیرند
و اگر ولی جنایت دوم با صاحب خود یعنی ولی جنایت

آن ملاقی نشده و یا یکی از دو قرضخواه ... ات کرده پس
چهارم حصه آنچه او از مال مرده گرفته است از وی بگیرد و هرگاه
این قرضخواه صاحب خود را ملاقی شود هرچه در دست های خود
هر دو دارند جمع کنند تا مجموع با لسویه تقسیم کرده بگیرند
و اگر هر دو صاحب جنایت باهم ملاقی شوند هرچه در دست خود دارند
قریبا نصف قسمت نموده بگیرند پس اگر بعد از این همه اینها
از قرضخواهان و صاحبان جنایت باهم یکجا شوند مجموع آنچه
در دست اینها است بر هشت حصه مقسوم کرده برای هر دو
صاحب جنایت یک ربع یعنی بجهت هر یکی یک ثمن و
برای هر دو قرضخواهان سه ربع مجموع یعنی برای هر یکی
سه ثمن کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر در صورت مذکوره
مولی پانصد درهم منجمله هزار درهم قیمت مدبر بولی
جنایت اول بی حکم قاضی داده پس تر آن ولی آنچه قبض کرده
بود و آنچه باقی داشته است همه را بمولی بخشید و مس
پیروی آن جناید یکری اقتاد پس ولی جنایت دوم در میان
تاوان گرفتن نصف قیمت مدبر از مولی و در میان گرفتن
یک ربع از و و ربع دیگر از ولی جنایت اول اختیار داده

مود واکر مولا یا نصف درشم بحکم قضي داده باشد پس ولي جنايت دوم در مي مولا جهت يک راع ود ربع ولي جنايت اول براي ربع ديگر اندني آنکه احتيار داشته باشد يعني اگرخواهد که نصف قيمت مد برا ز مولى بگير داورا تهم رسد کذا في الکافي * مسئله * هرگاه مردي دو کس را که يکي بنده محجور عليه وديگري آزاد داشت اجير گرفت که چاهي براي او کنند تا گاه چاه بران هر دو کس افتاد تا مردند پس بر مستاجر قيمت آن بنده براي مولاي وي واجب شود ومي بعد آن قيمت در صورتيکه کمتر از نصف ديت باشد حق وارثان مرد آزاد بود و باز مولا آن قيمت را از مستاجر رجوع کند و بعد از ان مستاجر بسبب دادن ضمان مالک بنده در ازدا ده بود و بد رستيکه آزاد بر نصف بنده جنايت کرده بود چرا که چاه بسبب کنديدن هردو کس بر آنها افتاده بود پس برعاقله آزاد نصف قيمت بنده براي مستاجر بود و اگر آن بنده ماذون لذ در عمل باشد بر مستاجر هيچ نبايد و برعاقله آزاد نصف قيمت بنده بود و مي بعد آن قيمت حق وارثان آزاد باشد کذا في المبسوط

* مسئله * اگر مستاجر بچه کسی را که ... ن آزاد و د یا ... بنده مستجور علیه و سیوم مکاتب است اجیر گرفته چاهی برای وی بکنند و بعد از بین چاه بر آن هر سه افتاد تا وفات یافتند پس بر مستاجر ضمان بجهت آزاد و بجهت مکاتب نباید و قیمت بنده برای مولای او ضامن گرد د چرا که مستاجر در اجاره گرفتن بنده مسجور متعدی بست و هرگاه قیمتش را بمولایاداده مولای آزاد و وارثان آزاد و مکاتب بسپارد پس وارثان آزاد در آن قیمت بنده از ثلث دیت وی و وارثان مکاتب بانداز ثلث قیمت مکاتب دست انداز شوند و باز مولا بر مستاجر قیمت بنده را بار دیگر رجوع کند تا برای وی سالم گردد و مستاجر را نرسد که بر عاقله آزاد به ثلث قیمت بنده رجوع نماید و اولیای مکاتب از آزاد یعنی از عاقله وی ثلث قیمت مکاتب بگیرند و من بعد از ترکه مکاتب بنده ارقیمت او گرفته شود و میان وارثان آزاد و میان مستاجر مقسوم گرد د پس وارثان آزاد باند از ثلث دیت وی و مستاجر باندازه ثلث قیمت بنده بگیرند کذا فی الحاوی هکذا فی التاتارخانیه ناقلا عن التجرید * مسئله * هرگاه

هر دو هر چهار کس را که یکی مدبر و دوم مکاتب و سیوم بنده و چهارم آزاد است اجیر گرفت که جاهی برای وی در را کنند و با شکافتن جاه را کندن آنها بر ایشان همه افتاد تا مرده بدو ومدبر و بنده برای زمین عمل این از مولای آنها نبود پس میگوئیم که هر یکی از انها بعمل خود و بعمل یاران خود تلف شدند پس ربع جنایت که متعلق بذات وی است باطل کرده و جنایات یاران وی بروی رسد ربع ذات او معتبر باشد بستر بر مستاجر قیمت بنده و مدبر برای مولای هر یکی بود و برای وارثان آزاد ربع دیت او بر گردن هر یکی از ایشان است و برای ولی مکاتب ربع قیمت او بر گردن هر مردی ازین جماعت است پس در بنی هر دو قیمت یعنی قیمت بنده و مدبر که برای مولای انها قرار یافته ورثه آزاد باندازه نصف دیت آزاد و وارثان مکاتب باندازه نصف قیمت مکاتب دست اندازه شوند و آن مجموع را بر شش بسه قسمت کرده بگیرند و بعد ازان مولای این بنده و مدبر بهای قیمت هر دو برابر مستا جر رجوع کند و من بعد برای مستاجر بر عاقله آزاد ربع قیمت هر یکی از بنده و مدبر آید و قسم بقیمت مستاجر بر گردن مکاتب ربع قیمت هر یکی ازین بنده و مدبر آید هم

شود و برای مکاتب برگردد هر یکی ازین بنده و مدبر بنیمهٔ
قیمت خودش بود اما متعلق بآن قیمت است که بنده و مدبر ازان را
گرداشته اند پس در مقابله بعضی ازین طرف برابر با بعضی از طرف
خود و از طرفین ساقط گردد و باهم زیاده را رد کنند و ربع قیمت
مکاتب بر عاقلهٔ آزاد است بهتر آنست را وارثان آزاد بجهت
آنکه جنایت مکاتب بر ربع ذات آزاد قیمت واقع است بگیرند
مگر وقتیکه ربع قیمت مکاتب از ربع دیت اکثر باشد پس درین
صورت ورثهٔ آزاد بقدر ربع دیت بگیرند و زیاده را بر مولای
مکاتب باز گردانند لیکن این صورت مستقیم نمی شود مگر بر قول
کسیکه میگوید قیمت بنده در جنایت بهر مبلغی که برسد رسانیده
شود و گر قتل آزاد اگرچه زیاده بر مقدار دیت باشد و برای
هر یکی از بنده و مدبر حق قیمت هر واحد متعلق بقیمت آن
دیگر است لیکن چون آن قیمت بردهٔ مستاجر و هم برای مستاجر
بود پس اعتبار او و گرفتنش فائده ندارد و اگر آن هر دو بنده
و مدبر ماذون از جانب مولی در عمل باشند ضمان بر مستاجر
باید و ربع قیمت هر یکی ازین هر دو برگردد بر صاحب وی بوده
ربع قیمت هر یکی ازین هر دو بر عاقلهٔ آزاد نیز باشد و ...

و ربع قیمت مکاتب بر ورثهٔ آزاد است و سه ربع دیت آزاد

از کردن اینها یعنی بنده و مدبر و مکاتب است بر گردن هر
یکی ربعی پس هر کدام قاتلهٔ آزاد ربع قیمت هر یکی از این سه
کس بطریق دیت داده شود و این هر یکی از ایشان آن را گرفت
گویم که از مولای مدبر قیمت کاملهٔ وی بی ملاحظه نقصان
تدبیر گرفته شود بشرطیکه قیمت کامله برابر مبلغی که در ذمهٔ
مدبر از آن جنایت است باشد یا کمتر از وی بود و آن قیمت
در میان سه دیگر مقسوم کرده پس ورثهٔ آزاد بقدر ربع دیت
او و مولای بنده با بدل از ربع قیمتش و مولای مکاتب بقدر
ربع وی دست اندازند در آن قیمت کامله شوند و اگر مکاتب
وفای بدل کتابت گذاشته باشد از ترکهٔ او تمام قیمتش بگیرند
بشرطیکه قیمت او کمتر از مبلغی که بر ذمهٔ او از آن جنایت است
بود بستر در آن قیمت ولی آزاد بقدر ربع دیت دست اندازد
و مولای بنده بر ربع قیمت او و مولای مدبر بر ربع قیمت وی
و بعد از آن از مولای بنده مجموع آنچه از اموال یافته است
گرفته شود تا ورثهٔ آزاد رسد ربع دیت آزاد و مولای مدبر
و باندازهٔ ربع قیمت مدبر و مولای مکاتب بحصه رسد قیمتش

منكا نيكا زان مجموع بگيرند كذا في الوسيط * باب

دوازدهم در بيان جنايت ستوران وجنايت كسي بر آنها * مسئله *
بايد دانست كه جنايت ستوران سه وجه بيرون نيست يا اينكه در
زمين مالك صاحب ستور بود يا در ملك ديگران يا در راه مسلمانان
پس اگر آن جنايت در زمين صاحب ستور باشد وخود ش
همراه وي نيست مالك ستور ضامن نه هر خواه ستور ايستاده
باشد يا سپردنان بود وخواه بدست يا بپاي خود بي سپركرد يا از
دست يا پاي خود لكد زد يا از دم خود زد يا بدندان گزيد واگر
مالك ستور با وي بود پس بشرطيكه از پس راننده وي يا از
پيش كشنده او ش باشد همچنان مالك ستور رهبه صورتهاي
مذكوره ضامن نه هر واگر مالك ستور بروي سوار است وستور
مروان پس اگر بدست يا بپاي خود بي سپر نمود مالك ضامن گردد
وبرعاقله اش ديت آيد وكفاره اش لازم شود واز ميراث محروم
باشد واگر بدندان گزيد ويا از دست يا پاي خود
لكد زد يا بدم خود زد پس ضامن نبود واگر ستور در زمين
غير مالك خود است پس اگر در ملك ديگري اين در آمدن
مالك ستور در آمده باشد باين طوركه از خود رها شود ضمان

پس مالک ستور نباشد در صورتیکه از در آوردن مالک ستور
در ملک دیگری داخل شده باشد پس صاحب ستور در همه
صورتها ضامن شود خواه ایستاده بود یا سیر کنان وخواه مالکش
با وی باشد که میراند یا میکشد یا بروی سوار است وخواه با وی
نبود هکذا فی الذخیره * مسئله * اگر در ملک دیگری
داخل کردن باجازت مالک زمین باشد پس حال همچنان است
که در ملک خود بود هکذا فی التبیین * مسئله * اگر آن ستور
در راه مسلمانان است پس اگر مالک وی در راهش ایستاده کرده
باشد هر چه بفعل ستور در همه صورتهای مذکوره تلف شود
مالک آن ضامن گردد واگر ستور سیر کنان است و مالک وی
همراه نیست پس اگر بگذاشتن مالک خودش در سیر آمد
مالک وی تا وقتیکه ستور سیر در هوای خود میکند وچپ وراست
مایل نمی شود ضامن بود هکذا فی الذخیره واگر جانب
راست یا چپ میل کرد پس اگر ستور را راهی
بجز آن نبود ضمان برگذارنده آید واگر غیر آن راهی دیگر باشد
ضامن نشود واگر ستور ایستاده شد ومن بعد سیر کنان گشت گذارنده
او را ضمان بر آید واگر دیگری خواست که ستور را باز

گذارد پس در صورتیکه باز نگشت و با نب روی خود گذشت ضمان بر گذارنده او لاست و اگر ستور باز گشت و ستر ایستاده شد و بعد از آن سیر کرد ضمان بر هیچ یکی نباید و اگر باز گردید و ایستاده نشد و بجانب روی خود گذشت و چیزی را هلاک کرد پس بار گرداننده وی ضامن شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر ستوری گذاشتن مالک خود سیر کند یا بطوری که از خود رها شود پس بر مالک وی در هیچ صورت ضمان نباید کذا فی الذخیره * مسئله * سوار ضامن میگردد هر چیز را که ستور او بی سپرد یعنی آنچه ستور بدست یا بپا یا بسر خود بآن رسید یا هر چیزی را که گزید یا بقریب دست زد و همچنین حکم است اگر ستور بدان خود صدمه رسانید کذا فی الهدایه * مسئله * سوار ضامن نمیگردد چیزی را که ستور بلکد پا یا بدم خود زد چرا که

در تبین سواری که توجه بجانب پیش است احتراز از ضرب لکد پای پسین ستور یا دم وی ممکن نبود بخلاف لگد دست ستور که بجانب پیش بود زیرا که احتراز از آن ممکن است کذا فی الهدایه

میشود و جواب در صورتیکه کشنده ستور باشد مانند ضمان

جواب است که به هنگام سواری ستور بود اما رانندهٔ ستور هرگاه ستور وی لگد زند مشایخ در ضمان آن اختلاف دارند بعضی گویند که ضامن گردد و این مذهب شیخ ابو الحسن قدوری وکرخی از مشایخ عراق است و بعضی قائل بعدم ضمان وی اند و مشایخ ما بسوی همین قول مائل شده اند هکذا فی الذخیره و مذهب صحیح آنست که رانندهٔ ضامن الکه ستور نشود کذا فی الکافی * مسله * بر سوار در صورت بی سپر کردن ستور کفاره آید و بر رانندهٔ و کشندهٔ نبود و همچنین از بی سپر کردن در حق سوار حرمان وی از میراث هالك و صیتش متعلق میگردد بخلاف رانندهٔ و کشندهٔ * مسله * اگر سوار و رانندهٔ باهم باشند بعضی گفته اند که هرچه ستور بی سپر کند رانندهٔ ضامن وی نشود و قول بعضی دیگر آنست که بر هردو ضمان آید کذا فی النهایة * مسله * در منتقی مذکور است هرگاه مردی بر ستوری میرفت و پس خود رفیقی میداشت و پس ستور رانندهٔ و پیش او کشندهٔ بود دیت بر این هرچهار کس یك یك ربع واجب شود و بر سوار و رفیق کفاره آید

هكذا في المحيط * مسئله * اگر ستور براه رها لث سير سرگين انداخت يا بول كرد و مردي بآن هلاك شد سوار ضامن نگردد و همچنين حكم است هرگاه براي سرگين انداختن يا بول كردن ستور را ايستاده كرده باشد كذا في السراج الوهاج و همچنين است اگر ستور براي انداختن سرگين يا شاشه كردن ايستاده شد يا لعاب دهن وي سيلان نمود پس مردي بآن هلاك شد هكذا في المحيط * مسئله * اگر ستور را بجهت غرضي ديگر ايستاده كرد پس مردي بسرگين انداختن وي يا شاشه كردن وي هلاك شد ضامن گردد كذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر ستور بدست خود يا بپاي خود سنگريزه يا هسته خرما جهانيد و يا غباري يا سنگي خرد برانگيخت تا چشم مردي كور ساخت يا جامه او فاسد كرد پس سوار ضامن نگردد و اگر سنگ بزرگ باشد ضمان دهد و سوار رورد يف او و كشنده و رانندده بحكم ضمان برابرانند كذا في الكافي * مسئله * هرگاه مردي بر ستور خود در راه سير كرد پس بسنگي كه آنرا شخصي نهاده يا بدوكاني كه مردي وي را بنا كرده يا بابن كنده آنرا پس آن ستور بلغزيد و بر انساني افتاد تا بمرد

پس ضمان بر کسی بود که احداث این چیزها در راه کرده بود نه بر سوار چلپا گفته اند که اینحکم وقتی باشد که سوار این چیزها را که در راه حادث شده ندیده است پس اگر آنکسی بآن داشت ستور را بران موضع بقصد راند برو ی ضمان آید کذا فی المبسوط * مسله * در قدوری آمده هرکه ستور خود را برد مسجد برزگ یا برد رمسجدی از مساجد مسلمانان ایستاده کرد تا بپای خود برمردی لگد زده پس او صامن شود کذا فی المحیط * مسله * اگر امام وقت برای ایستادن ستوران موضعی نزدیک در مسجد معین ساخت پس از هر چیزیکه با یستادن ستور در انجا حادث شود ضمان نآید کذا فی التبیین لیکن اگر در ان موضع ستور را اروپس راند یا اورپیش کشد یا سوار ه بروی سیر کرد ضامن کرده کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر چارپای خود را دربازار ستوران ایستاده کرد تا انکه زد پس در مالک وی ضمان نآید و در شهر قیاس است کشتی که برکناره دریا بسته بود کذا فی المحیط * مسله * در منتقی روایت از محمد رحمه الله مذکوراست که شخصی چارپائی برد رسلطان

ایستاده کرد وایستادن ستوران برد را ومعهود است گفت وهم مرحمه الله که هر ضرری را که رسید ضامن شود کذا فی الحاوی * مسله * اگر ستوری را در دشت ایستاده کرد ضامن نگرده مگر وقتیکه در میانه راه ایستاده نموده باشد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * هرگاه مردی ستوری را در میقی یا خانه که در میان او و دیگری مشترک است ایستاده کرد تا آنکه ستور ضرری بدست یا بپای خود رسانید پس قیاس آنست که آن مرد ضامن نصف گردد و در استحسان هیچ چیزرا ضمان ندهد و بعضی از مشایخ ما گفته اند که این حکم وقتی بود که ستوررا در محل معهود ایستاده کردن ستوران ایستاده کند واما اگر در موضعی که ستوران انجا ایستاده نمیکنند ایستاده کرد پس قیمت چیزی را که بفعل ستور هلاک شد ضامن شود از روی قیاس واستحسان کذا فی الذخیره * مسله * مردی ستوری را در راه مسلمانان ایستاده کرد وآنرا نه بست تا ستور از انجا رفت وچیزیرا تلف نمود پس آن مرد ضامن شود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * اگر ستوری را در راه بسته ایستاده کرد تا که در

رسي خود چولان نبود و چيزي هلاك ساخته پس اگر هلاك نمودن ستور بعد كشاده شدن رسن و رفتن وي از انجا باشد پر مالك وي ضمان نبايد و اگر رسن در خانه خود است پس هر جنايت ستور را ضامن گردد اگر چه از مكان ايستاده كردن جدا شده باشد كذا في المحيط * مسئله * اگر ستور سركشي كرد پس سوار وي را زد يا به لگامش باز كشيد تا ستور به پاي يا بدم خود شخصي را زد بر سوار شيء نبايد و همچنين اگر سوار را از وي افتاد و ستور بوا جه خود رفت و مردي را كشت بر آن سوار شيء نه آيد كذا في الحاوي * مسئله * هر گاه شخصي خر پيرا بگرا به گرفت و در راه و براهل مجلسي ايستاده كرد و بر آنها سلام گفت پس مالك خر چيزي پروي حلانيد يا ويران ديا ر انيد تا آخر لكدي زد پس سوار و مالك خر هر دو ضامن شوند و سوار بمنزله آمر را ندن بود كذا في خزانة المفتيين * مسئله * اگر مردي سوار بر ستور ميرفت پس شخصي بر ستور چيزي خلانيد تا سوار را انداخت اگر خلانيدن باذن سوار با شد بر خلانندة هيچ نيايد و اگر بي اذن سوار است بر وي ديت كامله واجب

بود و ذکر ستور خلاننده را نزد تا بپرد پس بخورد وی
یا طلب کرد و اگر ستور مردی دیگر را بدم یا به پای بهر طوریکه باشد
هلاک کرد پس اگر بی اذن سوار است ضمان بر خلاننده بوده و اگر
با اذن او ست بر هردو ضمان آید مگر در لکد زدن بپای و دم زدن
بدم که اینها را یکسان شوند کذا فی الخلاصة و هکذا فی المحیط
رفتار و فی قاضیخان مگر وقتیکه سوار رغیره ملک خود ایستاده باشد
و مردی را امر ساخت تا به ستور چیزی خلانید و لکد زد
پس ضمان بر سوار و خلاننده هردو آید و اگر خلانیدن از
بی اذن سوار است ضمان همه بر خلاننده بوده و بروی کفاره نیست
کذا فی الخلاصة این حکم وقتی است که لکد زدن بر فور خلانیدن
باشد بی درنگ واما وقتی که فور خلانیدن منقطع شود و به درنگ
لکد زند پس بر خلاننده ضمان نباید کذا فی المحیط * مسئله *
شخصی ستوری را از پیش میکشید و دیگری بر ستور چیزی خلانید تا
از دست کشنده رها شد و بگریخت و بی درنگ چیزی تلف کرد
پس ضمان آن بر خلاننده بود و همچنین اگر راننده ستور باشد
و دیگری بروی خلانید کذا فی الهدایه * مسئله * اگر ستوری را
راننده و کشنده هردو باشند و بی اذن یکی از این هردو مردی

دیگری چیزی بروی حلانید تا کسی را لگد زد پس ضمان لگد زدن
مخصوص بر حلانیده بود و اگر بحکم این هر دو حلانیده باشد
ضمان بر هیچ یکی واجب نشود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اگر حلانیده باشد پس صاحب فعل ستور برگردن آن بنده آید و اگر
کودک باشد و بی بحکم بایند مر داست کذا فی الحاوی * مسئله *
اگر مردی بر ستوری میگذشت و بنده را مامور کرده تا بروی
چیزی حلانید پس ستور لگد زد ضمان بر هیچ یکی از آمر
و مامور نباید و اگر بر دو حلانیدن مردی را پی سپر کرد و کشت
پس ضمان بر هر دو بالمناصفه باشد یعنی بر عاقلهٔ سوار و نصف
دیگر بر گردن آن بنده است که مولای او وی را بسپارد یا فدیه دهد
و من بعد مولای بنده بر آمر قیمت وی رجوع کند بشرطیکه قیمت
بنده کمتر از نصف دیت باشد و آن بنده مامور بحلانیدن
مخصوص علیه بود و اگر آن بندهٔ مامور ماذون له است پس مولای
بندهٔ مامور ضمانی که او را لاحق شده است بر آمر رجوع
نکند و جواب در صورت امر کردن بر اندن ستور و کشیدن
وی مانند همان جواب است که در صورت امر بحلانیدن
گذشت و اگر سوار بنده است و بندهٔ دیگر را بر اندن مرقوم

ضامن گردانید و آن ستور کسی را پی سپر کرد پس اگر هر دو بنده
ماذون در تجارت باشند ضمان بران هر دو در گردن آنها
باشد یعنی صفت بود که مولای هر دو آنها را بعوض ضمان بسپارند
یا فدیه آنها دهند و مولای بنده مامور بر بنده آمر چیزی
باز نگرداند و اگر مامور محجور باشد و آمر ماذون بود
پس ضمان بران هر دو در گردن آنها نیز آید و هرگاه
مولای بنده مامور او را بسپارد یا فدیه او بنصف دیت دهد
بقیمت بنده خود بر آمر رجوع کند و اگر هر دو محجور باشند
نیز ضمان بر گردن آنهاست و هرگاه مولای بنده مامور
بنده خود را دفع کند یا فدیه ارش بنصف دیت دهد بران
بنده آمر فی الحال به چیزی رجوع نکند و بر وقت آزادی
آمر قیمت بنده خود را بر وی باز گرداند و اگر آمر محجور
و مامور ماذون بود پس نصف تاوان بر گردن آن هر دو آید
وقتیکه مولای بنده مامور بنصف بنده خود بسپارد یا فدیه
ارش دهد بران بنده آمر بهیچ رجوع نکند نه فی الحال و نه
بعد آزادی وی کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه ستور بچیزی که
بر راه نصب است گذاره کرد و آن چیز بر وی خلید تا مردی را

الكه بر دو كشت پس ضمان بر ان كس است كه آن چيز را القيت كرده بود كذا في الحاوي * مسله * مرده يا بر ستور كرده ايستاد و ديگري را ما مور كرد كه بر ستور را و چيزي حلال كش بر ستور تحديديد كش ستور مردي را كشت و آمر بر آنرا قد احتت ديت مرد اجنبي بر حلال سده و سوار كرده ولا زم آيد و خون سوار كه آمر به حاليديد راست باطل كرده و اگر ستور را براسپ و صع خود روان شد و پس بعد از قور حلاليد و آن الكه بر دو پس ضمان بر حلال سده و بر سوار و اگر ستور رو ان نگشت و حلالتند آ و مردي ديگر را الكه بر دو هر دو را كشت پس ديت اجنبي بر حلالتند و سوار بود و نصف ديت حلال تند و بر سوار با سه و اگر سوار آن زاد بر راه ايستاده كرد ليكن ستور بر كشت و ايستاده پس سوار خود ش يا ديگري بر وي چيزي حلاليد تا روان شود و بر مردي الكه بر د پس بر هر دو هيچ نايد * مسله * مردي بر ستور ديگري سوار شد كه مالكش در راه ايستاده كرده بود پس امساكي را الكه بر د و كشت ضمان بر مالك ستور و سوار بالمناصفة آيد * مسله * هركاه مردي ستور ديگري را بر راه ايستاده كرده و بست و غايب شد پس مالك ستور

شخصی را مامور ساخت تا بروی چیزی خلانیده ستور
مردی را بسا آمر الکی زد پس دیت وی برخلانندهٔ بوده
نه بر آمر خودش در راه ایستاده کرد و بعد از آن مردیرا
حکم داد تا به ستور چیزی خلانید و آن ستور شخصی را
بکشت پس دیت وی بر آمر و خلانندهٔ بالمناصفه لازم آید
کذا فی المحیط * مسئله * اگر ستور از سنگی که آن را
مردی در راه نهاده است رمید پس نهندهٔ سنگ بمنزلهٔ خلاننده
بوده کذا فی محیط السرخسی * مسئله * مردی خر خود را
رها کرده و آن خر در کشت مردی در آمد وضائع ساخت
پس اگر خر را گذاشته در کشت رانده باشد باین طور که
خود هم در عقب وی بود ضامن گردد و اگر مالک در عقب وی
نرفت مگر آنکه خر بر قوم گذاشتن روان شد وجانب راست
و چپ مایل نگشت و بر رخ رها کردن وی رفت تا بکشت زار
رسید مالک ضامن ده و اگر جانب راست و یا چپ رفت
و من بعد بکشت رسید پس اگر راه متعدد بود ضامن نگرده
و اگر راه همان یکی است ضامن شود و اگر ستور را رها
کرد پس ستور ساعتی درنگ نمود و من بعد بسوی کشت

رفت و صاحبش ساخت رها کند ضمان نه شد کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * از جمع الفتاوی مگر بعضی از
الاصل بخارا در صورت که شخصی گاوی یا بره را سوی
زمین خود رها کرد پس در کشت دیگری درآمد و بخورد
معلوم است که اگر راعی نه دید که در آن کشت باشد
ضمان نه شد و اگر راعی سوای جانب کشت نیست ضامن
گردد و در صورتیکه ستور را از جای بستن خود برآمد
و کشت مردی را تباه ساخت یا مالکش در چراگاه گذاشته
بود پس کشت انسانی را ضایع کرد ضمان باید و همچنین گربه‌ها
با سگها هرگاه چیزی از اموال مردم ضایع کنند بر مالک آنها
ضمان نبود کذا فی المحیط * مسئله * هر که ستوری رها کرد
ورانند آن رفته و بر دور رها کردن مردی را یا چیزی را تلف نمود
آنکس ضامن شود و اگر پرنده را سر داد و در عقب وی شد و
آن پرنده فی الفور بچیزی رسید و ضایع ساخت ضمان نه شد
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * مردی سگی را بجانب
گوسپندی رها کرد و اگر آن سگ استاده شد و می بعد
بعد از آن گوسپند را گزید ضامن نگردد و اگر در فور کذا فی

گران شد و گوسپند را بکشت در جامع صغیر مذکور است که ضمان نه دهد بشرطیکه رانده نبا شد یعنی در عقب وی نبود و همچنین قدوری ذکر کرده و از ابی یوسف رحمه الله مرویست که ضامن گردد و مشایخ بقول وی رحمه الله اخذ کرده اند و فقیه ابو اللیث در شرح جامع صغیر بیان نموده که مردی سگی رها کرد و بی حضور گذاشتن بمردی رسید و اورا کشت یا جامهای وی درید رها کننده ضامن نشود و ناطفی رحمه الله ذکر کرده که مردی سگ خود را بر دیگری برانگیخت تا اورا گزید یا جامه های او درید در قول ابی حنیفه رحمه الله ضامن نگردد و در قول ابی یوسف رحمه الله ضمان دهد و مختار برای فتوی قول ابی یوسف رحمه الله است کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * اگر مردی سگی گزنده داشت که هر که بآن سمت میگذشت اورا ایذا میرسانید پس اهل شهر را میرسد که اورا بکشند و اگر چیزی تلف ساخت بر مالک وی ضمان واجب گردد بشرطیکه تقدم بجانب او پیش از تلف نمودن کرده باشند و اگر نه بروی چیزی نباید مانند حکم دیوار خمیده کذا فی

التبیین * مسله * اگر سگ خود را بجانب شکاری رها کرده و راننده نبود پس مردی را تلف کرد در روایات ظاهره ضامن نگردد و اعتماد بر روایات ظاهره است کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * مردی شتر مست پرشهوت را بخانه دیگری درآورد و شتری صاحب خانه را نیز دران بود پس شتر مست بروی افتاد و آنرا کشت مشایخ رحمهم الله درین باب اختلاف کرده اند بعضی از آنها گفتند که بر صاحب شتر مست ضمان نیست و بعض دیگر گفته اند که اگر مالک شتر مست شتر خود را بی اذن صاحب خانه درآورد پس بروی ضمان آید و اگر باجازت او آورده باشد ضمان نبود و فقیه ابو اللیث بهمین قول اخذ کرده و فتوی بر آنست کذا فی المحیط * مسله * از پیش کسیده قطار شتران در راه جنایت سترا و لد قطار را و آخران را ضمان دهد اگرچه قطار بزرگ باشد که نگاه داشت آخر آن از وممکن نبود چرا که ضبط و نگهداشت همه شتران قطار بذمه وی است و اگر همراه ان کشنده راننده نیز باشد بر هر دو ضمان آید و اگر ان قطار را دو راننده باشند هر دو ضامن شوند و اگر سوق شتر

در میانۂ قطار باشد هر سه ضمان دهند و مراد باین کلام آنست که اگر این دیگر در جانبي از قطار براي راندن آن میرود پس راندن بعض بحکم سررشته اتصال مانند راندن همه باشد واگر این دیگر در میانه قطار مهار شتري گرفته است پس انچه از شتران عقب او تلف شود ضمان آن مخصوص بروي بود و هرچه از شتران پیش او تلف کرده ضمانش بر هردو آید واگر گاهي در میانۂ قطار و گاهي پس وپیش میرود پس وي راننده باشد و ضمان در میان او و کشنده برابر منصف بود کذا في خزانة المفتیین * مسله * اگر کسیکه در میانه قطار است مهار شتري گرفته شتران عقب خود را مي کشد و شتران پیش خود رانمیراند پس آنچه از شتران عقب او تلف کردد دران ضمان برکشندۂ اول نا ید وهرچه از شتران پیش وي هلاک شود ضمان آن برکشندۂ اول بود و براین کس که در میانۂ قطار است هیچ دران نا ید چرا که او رانندۂ شتران پیش خود نیست هکذا في المحیط * مسله * اگر شخصي در میانۂ قطار بر شتري سوار است و هیچ یکی را از شتران نمیراند پس هرچه از شتران پیش دست او تلف

شود ضامن آن نگردد ولیکن دو اشتر از شتر مرکوب او
و شتران عقب وی هلاک شود در ضمان بسا مردم عقب
شریک باشد وبعضی از متاخران گفته اند که اینحکم
وقتی است که مهار شتران عقب وی بدست او بود که آن را
میکشد و اما در صورتیکه بر شتر خود خفته یا نشسته باشد
و عملی که بسبب آن کشنده شتران عقب خود شمرده شود
نمیکند پس بروی ضمان دران ناید و او در حق شتران
عقب خود بمنزلهٔ متاعی است که بر شتری نهاده شد کذا فی النهایه
نقلا عن المبسوط * مسئله * در منتقی گفته که هرگاه مردی
قطار شتران میکشید و دیگری عقب وی راننده بود و پیش از راننده
مردی دیگر بر شتری سوار است وشتر این سوار انسانی را پی سپر
گردید پس دیت بر همه آنها بسه حصه آید و همچنین اگر شتری از آنها
که از عقب سوار راند کسی را پی سپر نمود در صورتیکه شتر وا ز
پیش سوار کسی را پایمال ساخت پس ضمان آن بر کشنده
و راننده بالمناصفه بود و بر سوار هیچ ناید کذا فی المحیط
* مسئله * اگر مردی قطاری را می کشید و شخصی
دیگر در قطار وی شتری بست و کشنده را آن آگاه نیست پس اين

شتر آدمی را بی سپر کرده تلف ساخت دیت آن بر عاقلهٔ کشنده قطار آید پس بر عاقلهٔ کشنده بر عاقلهٔ کسیکه بسته است رجوع کنند و اگر کشنده قطار بستن شتر را دیده است پس عاقله کشنده قطار بر عاقلهٔ آن کس که بسته است رجوع نسازند و اگر شتران ایستاده باشند ومرد آمده در آن قطار شتری دیگر بست و صاحب قطار نادانسته بستن این شتر مهار شتر این کشید پس ضمان جنایت این شتر بر عاقلهٔ کشنده قطار لازم آید و عاقلهٔ کشنده بر عاقلهٔ آنکه بسته است بازی نگردانند کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر ستوری از خود زها شد پس مالی یا آدمی را بشب یا بروز تلف ساخت بر مالک وی ضمان نیاید کذا فی الهدایه * مسئله * در نوازل آمده که مالک زراعت وقتیکه بصاحب ستور گفت که ستور تو در کشت من است وصاحب ستور وی را بیرون کرده و فرها انه بیرون نمودن ستور کشت را ضایع ساخت پس اگر مالک کشت صاحب ستور را امر نکرده باشد که وی را بیرون نماید صاحب ستور ضامن شده و اگر مامور شده بر آوردن ستور کرده است پس ضمان بروی لازم نیاید این چنین است مختار فقیه ابواللیث

رحمه الله رگفت فقيه ابوالليث رحمه الله كه مالك ستور هم

در صورت ضمان بازه شد كذا في الذخيره * مسئله * مردي

ه رکشت خود بوقت شب در كاو يافت وكمان برد كه مردو گاو

ازان سكنه ده يه خود است وتا كاه كاوان مذكور

ساكنان ده را نبود ند پس خواست كه آن مرد ورا در محل

بستن كاوان خود داخل نمايد تا يكي وا در كار خانه خود

بست وديگري فرار كرد و آن مرد در پي وي رفت وقدرت بروي

نيافت ومالك ستور آمد وارادة كرد كه تاوان ستور گريخته

از ان مرد بگيرد شيخ امام ابو بكر محمد بن

فضل گفت كه اگرنيت آنمرد وقت گرفتن ستور اين بود كه

از مالكش باز دارد ونده شد پس آنمرد ضامن گردد واگر نيت داشت

كه آنرا بگيرد تا برمالك وي رد كند مگر آنكه قادر بر اشهاد

نشد وكسي را كه گواهش گرداند نيافت پس ضامن نشود

كذا في فتاوى قاضيخان پس بشيخ گفته شد كه اگر اين ماجرا

ه روز باشد چه جواب ميدهي گفت كه اگر كاو مرسواي

ساكنان ده را بود حكم وي بجاي حكم لقطه باشد پس اگر

باوجود قدرت اشهاد براينكه ستور را ميگرفت ياد ركاو

خانه خود مي بست بجهت آنكه بر مالك او رد كند ترك اشهاد
نموده ضامن شود و اگر كسيكه او را گواه گيرد نيافت پس آنچه را
حذر ي بود و ضمان نايد واگر گاو در ملك ساكنان ده باشد و
آنچه از كشت خود بيرون كرد و برين عمل هيچ زياده نساخت
پس در صورتيكه گاو ضايع شود ضامن نگردد و اگر بعد بر آوردن
از كشت گاو را رانده باشد ضمان دهد كذا في الذخيرة
* مسئله * هركه ستور كسي را در كشت خود يافت پس از كشت
خود بدر كرد و ناگاه گرگي آمد و آنرا بخورد مشايخ رحمه
الله درينصورت اختلاف كرده اند بعضي از آنها گفته اند
كه ضامن گردد و بعضي ديگر قايل اند باآنكه اگر بدر كرده
و نراند پس بر وي ضمان نيست واگر بعد بر آوردنش رانده
باشد او ضامن شود و شيخ امام ابو بكر محمد بن الفضل و قاضي
امام علي سغدي باين قول فتوي ميداد و فقيه ابونصر دبوسي
رحمه الله ميگفت كه اگر ستور را بعد بر آوردنش رانده باشد
تا بجاي كه بركشت خود از ان ايمن شود پس بر وي ضمان
نايد واگر پيشتر از ان رانده باشد ضامن گردد و فتوي بر
مختار فضلي رحمة الله بود كذا في المحيط * مسئله * اگر…

آن ستور را براند تا بر مالك وي باز گردانند پس در راه هلاك شد يا پاي وي شكست ضامن شود كذا في فتاوي قاضي خان * مسله * هرگاه چرانندهٔ ستوران چراگاه خود گاوي بيگانه يافت پس راند از چراگاه خويش بدر رود وي را براند ضمان بروي نآيد كذا في المحيط * مساله * كشاورزي از چرانندهٔ كه خاص بيكي يا مشترك درميان جماعتي است سوال كرد كه گلهٔ گوسفندان خود در زمين او شب باش گرداند چنانچه عادت است پس آن چنان كرد و در اثر شب باش گردانيد وخود ش خفت وگوسپندي در كشت همسايه او بي شبان شب چرا نمود ضمان بر هيچ يكي نآيد كذا في القنيه * مسله * هرگاه شخصي در زراعتان خود يا در كشت خود ستوري مردي يافت بحالتي كه چيزي از ان ضائع ساخته بود وبعد از ان صاحب زر يا كشت آن ستور را محبوس كرد تا هلاك شد پس صاحب زر يا كشت قيمت ستور را ضامن گردد كذا في المحيط * مسله * هرگاه ستوري را در خانهٔ كسي بي اذن او داخل نمود و صاحب خانه آن ستور را بيرون كرد تا هلاك شد صاحب خانه ضامن نگردد و اگرچه در خانه خود

درخانهٔ مردی بی اذن او نهاد و صاحب خانه آن جامه را در
حال غیبت مالک وی بیرون انداخت پس قیمت جامه را ضامن
شد کذا فی الذخیرة * مسئله * مردی خر هیزم کش را در
راه میراند و کوست کرست یعنی بوش بوش گفت و پیش روی
او شخصی است که آن آواز نشنید تا خر بجامه اش رسید
و درید پس راننده ضامن ده و همچنین اگر آواز شنید
مگر بسبب تنگی وقت اندازه کشیدنش میسر نشد و درین حکم
در میان کر و غیر کر فرق نباشد و اگر او را یکسو شدن
ممکن بود و پس از شنیدن آواز کناره نکشید پس راننده ضامن
نمی شود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * در فتاوای
فضلی مذکور است که هرگاه مردی دست ستور کسی یا پای
وی برید پس اگر ماکول اللحم نباشد بر جنایت کننده قیمت
ستور واجب گردد و مالک را نمیرسد یعنی بر مالک لازم نیست
که ستور خود را نگاه دارد و نقصان قیمتش را ضمان گیرد
و اگر حیوان ماکول اللحم مانند بز و شتر و گاو باشد پس در
ظاهر الروایت حکم همچنان بود و فتوی بر این است کذا فی
الذخیرة * مسئله * هرکه در قفس کشاد و مرغی از آن پرید

بیاید راجطبل راگرد وستوری ازان بر آمد حکم شد پس آن

دکشاینده ضامن نگردد و محمد رحمه الله گفت که ضامن شود

کذا في الکافي * مسئله * در منتقي آورده که هرستوري

که برپشت وي بارکنند در چشم آن ربع قیمتش ضمان آید

کذا في الذخیره گفت ابوحنیفه رحمه الله که درچشم اسپ

وشتر وخر واستر ربع قیمت آنها بود وهمچنین حکم است درگاو

قصاب وشتر کشتني قصاب وهمچنین حکم است در چشم

بچه شتر وگوساله اسپ وخر اما در یکي از دو چشم بز وبره ومرغ

وسگ وگربه هرچه از قیمت آنها نقصان شود ضمان بود

وابو یوسف رحمه الله گفت که در چشم همه ستوران

ضمان بقدر نقصان آید کذا في فتاوي قاضي خان * باب سیزدهم *

در بیان جنایت مملوکان وبندگان ودر این چند فصل بود فصل اول

در بیان جنایت رقیق یعني بنده حاصل که مولاي وي مدبر

وام ولد ومکاتب او را نکرده باشد وبیان چیزي که مولي بسبب

آن اختیار کننده فدیه گردد * مسئله * محمد رحمه الله

در اصل گفته که هرگاه بنده بر آدمي جنایتي کند که موجب

مال باشد مولاي وي اختیار دارد اگر خواهد بنده رابه

جنایت دفع کند یعنی بولی آن بسپارد واگر خواهد فدیهٔ
او یا ارش دهد اینست مذهب علمای مالکی واجب کرده شدهٔ
اصلی دفع است و مولی را میرسد که فدیه وی ارش کرده خلاصی
از دفع کند و شرط علی که مولی از بین دو عمل اختیار کند بر ذمهٔ
وی نقد و فی الحال لازم شود و موجل نکرده و تا اینکه
مجنی علیه بهی از زخم نیابد قاضی بچیزی حکم نکند چرا که
احتمال سرایت زخم هم هست که منجر بقتل شود و خطای
بنده و عمد او در جنایت مساوی نفس برابر اند که واجب
کننده مال در هر دو صورت باشد کذا فی المحیط * مسله *
اگر مولی چیزی را از دفع و فدا اختیار نکرده بود تا اینکه
بنده جانی بمرد حق مجنی علیه باطل گردد کذا فی الکافی
* مسله * اگر آن بنده از خود نه مرد بلکه مولا یش قتل
نمود پس درین صورت مولا اختیار کننده ارش بود واگر مولا یش
قتل نکرد لیکن شخصی اجنبی او را کشت پس اگر قتل عمد باشد
جنایت بنده باطل شود و مولا را میرسد که قصاص از قاتل گیرد
واگر قتل خطا است مواخذه قیمتش کند و من بعد آن قیمته
را با ولیای جنایت بنده دهد و مولی را درینصورت خیار نیست

تا اینکه اگر تصرف در آن قیمت کند احتیاز کنند که فروش نکرد وکذا فی شرح الطحاوی * مسئله * اگر بعد از آنکه مولی فدیه را اختیار کرد آن بنده وفات یا فت مولیرا بری شدن نمیده بری الذمه نکرد وکذا فی الکافی * مسئله * اگر بنده جنایت خطا کرد ومولای وی فدیه اختیار نمود ونزد خود آن قدر مالی ندارد که آن ادای فدیه کند گفت ابوحنیفه رحمه الله در صورت اختیار فدیه برقرار باشد واولیای جنایت را نمیرسد که اختیار فدیه را شکست دهند وحق خود هماده در رقبه آن بنده با رخواست کنند مگر آنها را مطالبه دیه حود حاصل شد تا مولی بنده را بفروشد وادای دیت از بهای آن نماید را نچه بهای تمام دیه نرسد باشد واگر مولی بنده را از خود نفروخت قاضی با ختیار بروی نفروشد بلکه او را محبوس دارد تا از خود فروخت نماید یا دیگری بحکم او فروشد در قول ابی یوسف ومحمد رحمهما الله این است اگر مولی ندا نه انبود اختیار او باطل ومرقرار باشد واگر را دای فدیه عاجز شد اولیای جنایت را اختیار ... ت

خواهند اختیار فدیه را بشکنند تا حقت آنها در رقبهٔ بنده هاید گردد و اگر خواسته باشند اختیار فدیه را شکست نه شده و از قاضی درخواست کنند که بنده را یا جبار بر مولی بی رضای وی فروشد و حقت آنها که در دیت است از بهای آن اداء نماید و هر چه باقی ماند دین بر مولی بود کذا فی المحیط فی الفصل الثامن * مسله * هرگاه بنده بعد اختیار نمودن مولی فدیه جنایتش جنایت دیگر کرد مولی در میان دفع وفدا اختیار داده شود چنانچه در جنایت اول و همچنین هر بار که بنده بعد اختیار فدیه جنایت کند مولی وی ما مور به دفع یا فدا کرده و اگر بنده پیش از آنکه مولی در جنایت اول چیزی اختیار کرده باشد جنایت دیگر نمود یا دو جنایت و یا زیاده بران یکبارگی از وصدور یافت بمولای وی گفته شود که بعوض همه جنایات بنده را دفع کند یا ارش همه جنایتها بدهد پس هرگاه مولی بنده را بسوی آنها دفع نماید برانداز که حقوق خود هاقسمتش کرده بگیرند و حقت هر یکی از اولیاء ارش جنایت او ست کذا فی التبیین * مسله * پس اگر بنده یکی را کشت و چشم ... کرده هرده و بسه حصه او را قسمت کرده بگیرند

یعنی ولی مقتول دو حصه و کودک یک حصه بگیرد کذا فی
السراج الوهاج * مسئله * همچنین اگر سر سه کس بشجه های
متلاحمه بشکند بنده بسوی آنها دفع کرده شود و بقدر جنایت
هر یکی درمیان ایشان مقسوم گردد کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * هرگاه بنده جنایت کرد مر مولای وی درمیان دفع
و فدا اختیار داده شد تا دفع نصف آن بنده اختیار کرد و اقد یه
در نصف دیگر قبول نمود پس این مسئله بر چند صورت است اول
آنکه ولی جنایت یک کس باشد باین طور که آن بنده مردی را
بخطا کشت و او را یک پسر بود تا دست آن پسر ازوی بخطا برید پس
درین صورت اگر مولی فدا در نصف بنده اختیار کرد قبول
کنند بنده را در تمام وی گردد و همچنین اگر دفع نصف بنده
اختیار نمود تمام دفع تمام وی لازم شود و این حکم باتفاق شده
و دوم آنکه مقتول دو کس باشند باین طریق که
بنده دو مرد را بخطا کشت و هر یکی را پسر نیست پس اگر مولی
بدین نصف تا دفع نصف بعوض یکی را اختیار کرده در حق
آن دیگر بر فدا رجوع تا فدا است خواه نصف دیگر بنده را دفع
کند یا فدیه اش دهد و این حکم بر تمام روایات باشد

وسیوم آنکه مقتول یکی بود و او را دو ولی باشند و مولی را حق
یکی از ایشان فدیه را اختیار کرد پس اگر اختیار کنند که فدا کرده
یعنی قبول فدیه بروی لازم شود دیه ده در اکثر روایات آنست
که اختیار کننده فدیه شود در یکی از دو روایت کتاب الدور
آمده که قبول سازنده فدا نکرده کذا فی الذخیره * مسئله *
اگر بنده جنایات متعدد کرد و من بعد مرد یا برا غصب نمود
یا در دست غاصب چند جنایت بعمل آورد و در دست او مرد
پس قیمت وی در میان اولیای جنایت مقسوم گردد چنانچه رقبه
وی قسمت کرده میشود و مولی را در ین باب خیار نیست کذا
فی محیط السرخسی * مسئله * اگر کنیزی جنایتی خطا کرد
و بعد ازان فرزندی زائیده و آن فرزند دست مادر برید پس
مولی را اختیار دارد اگر خواهد کنیز را معه نصف قیمت وی
بسوی ولی جنایت دفع کند و اگر خواهد ویرا مع ارش
دهد اگر خواسته باشد هردو را نگاه دارد و ارش آن دهد
خواه ارش جنایت کمتر از نصف قیمت کنیز باشد یا مانند نصف
قیمتش بود کذا فی المبسوط * مسئله * کنیزی دست مردی
[illegible] برید بعد فرزندی زائیده و آن فرزند مادر را [illegible]

پس مولا مختار داده شود اگر خواهد قن بنده را دفع کند و اگر
خواسته باشد بچیزی که در میان دیت وی است و میان قیمت مادر
کمتر باشد فدیه او شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر بنده مردی را بخطا کشت و پس بعد کنیز مولای آن بنده را
بخطا قتل کرد پس مولی گفته شود که کنیز را دفع کن یعنی باولیای
آن مرد مقتول بسپار و یا فدیه آن کنیز قیمت بنده را بآنها
بده * مسئله * هرگاه بنده مردی را بخطا کشت و کنیزی
مردی دیگر را قتل نمود و آن هر دو مملوک یک کس اند پستر
بنده مذکور آن کنیز را بخطا کشت مولی در میان دفع بنده
و فدای وی مختار داده شود پس اگر مولی دفع اختیار کرد اولیای
آن مرد آزاد دیت آزاد را و اولیای جنایت کنیز قیمت آن کنیز را
در آن بنده که مدفوع است حصه خواهند گرفت پس بنده در میان این
هر دو شرکا بر حصه ایشان تقسیم کرده خواهد شد و اگر مولا فدیه
اختیار نمود در عوض بنده دیت آزاد و قیمت کنیز
برای اولیای آن هر دو جنایت خواهد داد * مسئله *
هرگاه کنیز شخصی را بخطا کشت پستر دختر را زایید و پس بعد آن
دختر مردی را بخطا قتل کرد و بعد از آن دختر آن کنیز را

نيز بكشت و مولى دفع دختر اختيار كرد پس اوليا ومقتول كنيز قيمت كنيز را و اوليای مقتول دختر ديت آن مقتول را ده ازان دختر مدفوعه خصه خواهند گرفت و برهمان رسد تقسيم خواهد شد و اگر مولى فديه دختر قبول نمود پس ديت مقتول دختر بجانب ولي وي و قيمت مادر بسوي ولي مقتول ما در خواهد سپرد كذا في المبسوط واگر دختر چشم مادر كور كرد و او را زيد بكشت پس اين مسئله بر چهار صورت است يا دفع هردو اختيار كند يا فديه هردو قبول سازد يا فديه مادر و دفع دختر اختيار كند يا فديه دختر و دفع مادر قبول نمايد پس اگر دفع هردو اختيار كرد مادر را بجانب اولياي مقتول وي سپارد ودختر را بسوي اولياي مقتول مادر و اولياي مقتول دختر سپرد نمايد تا ازان دختر مدفوعه اولياي مقتول دختر ديت را و اولياي مقتول مادر نصف قيمت مادر را حصه رسد بگيرند و اگر فديه هردو اختيار نمود براي هر فريق ديت كامله دهد و جنايت دختر بر مادر ساقط شود و اگر دفع مادر و فديه دختر قبول كرد مادر را بسوي اولياي مقتول مادر بسپارد و نصف قيمت مادر بطريق فديه نيز بانها دهد

واولیای مقتول دختر را دست نمیدهد واگر دفع دختر و
فدیه مساوی را احتیاج و ساحت دختر را نخواست اولیای مقتول
دختر سپرد که نمیدهد و برای اولیای مقتول مادر فدیه اش نمیدهد دست
دهد که ذای الحاوی واگر بعد کور که دیه جراحت چشم مادر
را ماند و نیم جسم دختر کور ساخت و مراد دو هرد و احتمال کرد
پس دختر را سپار و تا دو را اولیای مقتول دختر دست را و ولی
مقتول مادر نصف قیمت مادر و نصف وسد مگر ربع را مقدار
که در ارش جسم مادر را پرد دختر یافته شد با مادر رجوع شد
و مساوی این مقدار سپرده گردد پس آن مقدار و مدفوع معین
مادر و دختر لی مقتول مساوی را نصف می بود و می نماید
دوان مادر مدفوع و لی مقتول مادر و ابتدا او دیت بس ای
داخل مقدار مدفوع و در قیمت بس نگرد و ولی جنایت
فدیه نصف قیمت دختر و امرد ولی دیکرد بس تقسیم مادر
میان هرد و قیمت مرآن حصه رسانیده بود و اگر صولی فدا را
هر هرد را احتمال کرده پس فدیه مادر و دختر بدو دست کامله
دهد و آن هرد و را نکاه داراد که لی الهندیه * مسئله * اگر مدبر
جنایت کند را ... هرد ... دیگر کشت مولای بدهد ... مدبر

دفع فدای وی اختیار داده شود پس اگرده بداش بقیمت بنده مقتول داد این قیمت درمیان اولیای جنایت ارل بنده بحقوق آنها مقسوم کرده و مولای بنده مقتول مخیر بود تا این قیمت را نگاه دارد بدیت جنایت بنده خود دهد و اگر مولای بنده دوم دفع وی بجانب مولای بنده مقتول اختیار کرده پس مولای مقتول درین بنده ماخوذ اختیار دارد اگر خواهد او را دفع کند یا اگر خواسته باشد فدیه وی دهد کذا فی الحاوی * مسئله * اگر بنده قاتل را بنده دیگر کشت و در عوض بنده اول بده مولای وی سپرده شد تا مولی او را آزاد کرد یا فروخت پس درین صورت لازم آید که مولی اختیار کننده دیت آزادی که مقتول بنده اول بود کرده کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه بر کنیز جنایت کنند که کسی جنایت کرد بانیطور که مثلا چشم کنیز را کور ساخت و مولای وی بجهت آن ارش گرفت پس این ارش با کنیز در جنایت وی سپرده شود و اگر کسی جنایت بر کنیز پیش از جنایت کنیز کرده باشد ولی آن ارش را با کنیز به اولیای جنایت کنیز نسپارد بلکه آن ارش نگاه دارد و کنیز را تنها دفع کند و اگر ارش بگیرد

جنایت کنیز واجب شد و مولی کنیز را نگاه داشت و فدیه را
داد پس مولی را میرسد که بآن ارش در فدیه استعانت کند
یعنی از آن ارش در فدیه دهد و اگر مولی فدیه کنیز اختیار
نکرد تا اینکه ارش را هلاک ساخت یا آنکس که بر کنیز جنایت
کرده بود بخشید پس لازم نیاید که اختیار کنند فدیه کردن
بلکه مولی را میرسد که کنیز را دفع کند و بروی تاوان مثل
آنچه هلاک کرده است آید پس آنرا نیز با کنیز دفع نماید
و اگر جنایت کننده بر آن کنیز بنده بود و مولای بنده وی را
بمولای کنیز سپرده باشد پس بر مولای کنیز واجب است که
مرد را در جنایت کنیز دفع کند یا در فدیه مرد دیت مقتول
کنیز دهد و اگر مولای کنیز آن بنده ... بع الیه را آزاد کرد پس
از اینکه اختیار کنند کنیز کشت و بروی دیت لازم افتاد و همچنین
اگر کنیز را آزاد کرد و اگر آن بنده را آزاد نمود در حالی که
او را علم بجنایت کنیز خود نبود و می بعد دفع کنیز اختیار کرد
میباید که قیمت بنده را نیز با وی دفع کند و اگر این بنده
چشم کنیز را کور کرده بود و مولای بنده وی را دفع ساخته
بود مرا کنیز و دو وی کرد پس بنده قایم مقام کنیز گردد

خواه مولا لي كنيز را بجاي جنايت كنيز دفع كند يا فديه اش
به ديت دهد كذا في المبسوط * مسئله * هرگاه بر كنيز كسي جنايت
كرد و معلوم نيست كه جنايت بر كنيز پيش از جنايت كنيز يا
بعد جنايت وي است پس اگر مولا و مجني عليه كنيز با هم
مختلف اند كه جنايت بر كنيز پيش از جنايت كنيز بود پس حكم
بچيزيكه هر دو بران اتفاق دارند كرده آيد و اگر هر دو
با هم اتفاق نموده گفتند كه ما نميدانيم كه جنايت بر كنيز
پيش از جنايت او يا بعد جنايت اوست پس دريصورت هرگاه
مولا دفع كنيز اختيار كند پس ارش چه معامله شود علما
گفته اند كه محمد رحمه الله در بعض نسخ وكالت بيان
كرده و فرموده كه ارش در ميان مولي و مجني عليه بالمناصفه
باشد و اگر هر دو مختلف شدند باين طور كه مجني عليه
گفت كه ارش بعد جنايت كنيز واجب شده و هرگاه تو دفع
كنيز اختيار كردي پس اين ارش حق من است و مولا گفت
ني بلكه ارش پيش از جنايت كنيز واجب شده بود و چون
من دفع كنيز اختيار كرده ام ارش حق من است محمد
رحمه الله گفت كه قول مولا با يمين او معتبر باشد و ارش

جنایت او بوده مگر آنکه کوفتگی علیه گواهی هم سازد برای آنکه
ارش بعد جنایت که تزاحم شده بود پس ارش البته حق
مجنی علیه گردد هکذا فی المحیط * مسئله * هرگاه بنده
مردی را جنایتی است بی عیب جسم بنده را پس آزاد کرده بعد از آن
بنده مذکور دیگری را قتل نموده و مولی دفع بنده را اختیار
کرد پس دو حصه ارش جسم را که مولی گرفته است مولی
مقتول اول بیابد پس بنده در میان اولیای هر دو مقتول
مقسوم شود ولی مقتول اول در آن نرسد ده هزار ارش
جسم مستثنی است مگر دو ولی مقتول دوم در آن نرسد
دیت کامله اخذ کند تا اینکه اگر قیمت بنده هزار درهم
باشد و ارش جسم پانصد درهم است پس بنده میان هر دو بر سی
و نه حصه مقسوم کرده مترجم گوید که بوده حصه از آن
حق ولی مقتول اول بیست سهم حق ولی مقتول دوم باشد
و این معنی بر حساب بعد ملاحظه آنکه مقدار دیت ده هزار
درهم است پوشیده نبود پس اگر بنده یک هزار درهم فروخته
شود محصله آن چهار صد و شصت و شش درهم و شش حبه
[illegible] یک درهم حبه برای مقتول اول پانصد و

در ارکده درهم رسیوزد و جزوا زسیی ولاجزو یک درهم
چنده رولی مقتول دوم برد که مجموع آن هزار است انهی وهمچنین
اگر کور کنند ه چشم نیز بنده بود و باین جنایت دفع کرده شود پس
ولی مقتول اول حقدار این بنده دوم بود بعد از آن برسد
دیت کرقیمت این بنده ما خوذ از آن مستثنی است با ولی
مقتول دوم شریک در بنده اول گردد کذا فی المبسوط
* مسئله * اگر بنده جنایت کننده بکسب خود چیزی بید اکرد
یا کنیز جنایت کننده فرزندی را بید و مولی دفع جنایت کنند
اختیار کرد پس حاصل کسب و فرزند دفع نکرده شود کذا فی
الحاوی * مسئله * محمد رحمه الله گفت که اگر بنده جنایتی
کرد و من بعد عیبی باو رسید که موجب نقصان قیمتش گشت
پس مولی ماموربدفع بنده اوی گرد د و بر و بسبب این
عیب چیزی لازم نه آید وهمچنین اگر مولی او را بکاری فرستاد
که در آن هلاک شد یا استخدام نمود پس سبب چیزی که
لاحق بنده از این عمل گردد بر مولی ضمان نمود واگر بنده
را بعد جنایت ماذون به تجارت ساخت و دین مستغرق رقبه
او شد پس مولی ضامن قیمت بنده برولی جنایت دهد وضامن

ارش نکرد کذا فی المبسوط * مسئله * بنده رهن الملك
در جامع صغیر آمده است که بنده آزاد است مولی اذن در تجارت
داده است که بدین هزار درهم یا ولا حق شد و بعد از آن جنایتی
خطا کرد پس مولای وی آن را دانسته بود پس اگر مولی را امام
بدین جنایت وی پیش از آزاد شدن بوده پس مولی را ضمان بجهت
اولیای جنایت و قیمت بنده برای غرماء وی شان لازم آید و اگر
مولی هیچ یکی را از دین و جنایت بنده * بوده است پس بر وی
دو قیمت شد * آید قیمتی برای اولیای جنایت و قیمتی دیگر
بجهت قرض خواهان و این ضمان قیمت بنده برای اولیای
جنایت هنگامی آید مگر وقتیکه قیمت کمتر از ارش بود و اگر
مولی او را آزاد نکرده باشد پس سوی اولیای جنایت سپرده
شود و بعد از آن اولیا جنایت را بدو خواه شد بر او قرض خواهان
تسلیم نباید باشد تا دین ادا شد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر این بنده را مرد اجنبی خطا است تا وان بدهد مگر که
قیمت را برای مالک و بعد از آن مولی آن قیمت را بقرض خواهان
بسپارد کذا فی الکافی * مسئله * بنده مأذون هرگاه
جنایت کرد مولای وی میان دفع و فدا اختیار داده شود

پس اگر در جنایت با اولیای مقتول او را سپرد بجهت قرضخواهان فروخته کرده پس اگر در قیمتش بر دین قرض خواهان چیزی افزونی شود حق اولیای جنایت بود کذا في الظهیریه * واگر بهای او از دین کمتر است برای قرض خواهان بر مولی وبر کسی دیگر چیزی لازم نیاید تا اینکه بنده آزاد شود پس در اینصورت برای آنچه از دین آنها باقی مانده است در پی او کرده ند وعلما گفته اندکه اگر مولی بنده را با اولیای جنایت بی حکم قاضی سپرده رقیاس ضامن قیمت بجهت قرض خواهان کرده و در استحسان چیزی تاوان نده هد واگر مولی بنده را بقرض خواهان در دین آنها سپرد پس اگر علم بجنایت داشت اختیار کننده فدیه گردد واو را ارش لازم آید واگر بجنایت آگاه نبود بر وقیمت بنده واجب گردد واگر قاضی بجهت گواهان که نزد او قایم شده نه در دین او را فروخت و آگاهی بجنایت او نداشت و من بعد ولی جنایت حاضر شد و در بهای بنده بر دین چیزی افزونی نیست پس حق ولی جنایت ساقط شد هکذا في الحاوي * مسئله * بندهٔ مرهون را بخطا کشت وقیمت او برابر دین است پس

مرتهن را میرسد که فدیه اش دهد و او را دین بپذیرد واگر
مرتهن گفت که فدیه نمیدهم راهن را میرسد که در جنایتش بسپارد
پس اگر آن راهن اختیار کند که فدیه کرده کذا فی المحیط
* مسئله * اگر مولی بنده جنایت کننده را فروخت یا آزادش
نمود یا مدبر کرد یا مکاتب ساخت در حالیکه آگاهی بجنایت
او داشت پس اختیار کننده ارش گردد واگر از جنایت او خبر
نداشت اختیار ارش بروی لازم باید و شرحه فیما بین قیمت بنده
وارش کمتر بود ضامن آن شد کذا فی محیط السرخسی وهبه
کردن و ام ولد ساختن و کنیز مرهمین دو صورت است
یعنی درمیان صورت بعد العلم و صورت قبل العلم اینجا هم فرق
مذکور اعتبار کرده شود هکذا فی الهدایه * مسئله *
اگر کنیزی جنایتی کرد مولای وی گفت که پیش
از این جنایت او را آزاد کرده بودم یا مدبره ساخته بودم یا ام
ولد من بود قول مر اولیای جنایت تصدیق کرده شود و
اختیار کننده فدا ثابت گردد بشرطیکه این کلام بعد از آگاهی
بجنایت گفته باشد واگر پیش از اطلاع بر جنایت این سخن
گفته بود بروی قیمت کنیز آید کذا فی المبسوط * مسئله *

اگر بنده را بار اده فروختن بر مردم نموده از سبب جنایت او را اجاره داد یا گرو نموده اختیار کننده فدیه نگردد و اگر او را به بیع فاسد فروخت اختیار کرده فدیه لازم نباشد تا وقتیکه تسلیم به مشتری نکند و اگر او را به کتابت فاسده مکاتب ساخت پس بر همین حکم اختیار کننده فدیه گردد کذا فی الکافی * مسئله * اگر مولی بنده را پس از آگاهی بجنایت وی به بیع بات فروخت و من بعد باز بسبب عیب بحکم قاضی رد کرده شد پس مولی اختیار کننده دیت گردد و اگر او را فروخت در حالیکه خیار برای مشتری بوده نیز همچنین حکم دارد و اما اگر خیار بائع را بوده و بیع را شکستن خواه از جنایت آگاهی داشت یا نه بود اشت اختیار کننده فدیه نگردد و او را گفته شود که بنده را دفع کن یا فدیه اش بده و هرگاه بنده را به بیع بات فروخت و خبر از جنایت وی نداشت و هنوز خصومت در جنایت نشده بود که بنده بسبب عیب بحکم قاضی یا بسبب خیار رویت بر مولی مسترد گشت پس او را گفته شود که اختیار داری خواه بنده را بسپار یا فدیه اش بده و بر وارش معین نگرده کذا فی السراج الوهاج

* مسئله * در املا از محمد رحمه الله مرویست که مشتری را بعد جنایتی که در دست وی شده است او را اجازت بیع بنده دادن اختیار فدا لازم نیاید و قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله و مشتری را گفته شود که خواه بنده را باولیای جنایت دهیم یا فدیه وی بده کذا فی المحیط مترجم گوید که ظاهرا مراد از مشتری در اینجا مشتری بخیار شرط است * مسئله * اگر بنده بعد جنایت گنهگار شد و مولی بیکی از این هر دو آگاه گشت و دیوم را نه دانست پس او را آزاد کرد یا فروخت و مانند آن یعنی مثلا هبه نمود اختیار کنند که فدیه در جنایت معلومه گرد در جنایت غیر معلومه از قیمت بنده و آنچه جوهر این جنایت است بروی لازم آید چرا که حق ولی جنایت دوم را که متعلق بذات بنده بود هلاک ساخت کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر جنایت کنند کنیز است پس او را جماع کرد اختیار فدیه او را لازم نگردد بلکه دفع هم میرسد مگر آنکه کنیز را حامله کرده باشد یا باکره بود و ازاله بکارتش نموده کذا فی خزانة المفتین * مسئله * در اصل مذکور است که نکاح کرده دادن کنیز اختیار فدیه نبوده چرا که برد فع

تبرع داده است كذا في الحاوي * مسئله * در منتقی آمده
كه اگر بندهٔ جانی را با وجود علم بجنايت وی يا بی علم
آن به مجنی عليه هبه نمود پس بر مولی هيچ نيايد و اگر آن
بنده را بدست مجنی عليه فروخت پس اگر با وجود علم بجنايت
فروخته است بر وی ديت آيد و اگر نا دانسته بيع نموده
قيمت بنده بر وی لازم شود كذا في المحيط * مسئله * اگر بنده را
با وجود علم بجنايت وی مكاتب ساخت و من بعد آن مكاتب
از بدل كتابت عاجز شد پس اگر تلاش اوليای مقتول در جنايت
پيش از عجز وی است و قاضی حكم بديت كرد و بعد از آن بنده
عاجز گشت حكم قاضی برداشته نشود و اگر عجز مكاتب
پيش از خصومت است مولی را مخير سازد كه وی بنده دهد يا دفع
بنده كند كذا في الكافي * مسئله * اگر بنده مردی را

كشت و من بعد مولی احد هما را آزاد كرد يعنی احدكما حر
گفته اين بنده هم در آن خطاب داخل است پس اختيار
كننده تمام ديت نكرد بلكه اختيار نصف ديت بر وی لازم
شود كذا في محيط السرخسی * مسئله * بنده مردی را
بخطا كشت و مولی در حاليكه علم بجنايت وی

نداشت او را فروخت وصی بعد و مر آخر بدو باز دیگر با وصف علم بجنایت وی باز فروخت پس بر مولی قیمت بنده بسبب بیع اول لازم آید و در بیع دوم بر وی چیزی نیستو اگر آن بنده بعد بیع اول بسبب عیب بحکم قاضی بر مولی مسترد کرده شد وصی بعد در حال علم بجنایت بسا از او را فروخت پس اختیار کننده فدا شد و دیت لازم آید و همچنین حکم است اگر بنده را در حال نادانستگی بجنایت وی هبه کرد و موهوب له وی را قبض نمود بسترد رشبه خود رجوع ساخت وبعد ازان سا جود علم بجنایت او را فروخت کذا فی المحیط

* مسئله * اگر بنده در قبضه مردی جنایتی کرد پس ولی جنایت گفت که این بنده تست و آن مرد جواب داد که این بنده از ان فلان طریق ودیعت نزد من است یا بطور عاریت یا اجاره یا رهن است پس اگر برین دعوی گواهان قایم ساخت حکم دریناسب تا مالک آمدن غایب تا خیر کرده شود و اگر شهود قایم نکرد مطالب بدفع یا فدا گردد پس اگر آن مرد فدیه اش داد و بعد ازان غایب آمد و نمود بنده خود را بی دادن چیزی بگیرد و اگر آن مرد بنده را دفع

نبوده بوده پس غایب را اختیار است اگر خواهد دفع آنبرد را
روادارد و اگر خواهد با شد بنده را بگیرد ارش بسپارد
پس اگر دفع آنبرد را روا داشت پس مر او را اختیار کردن مولا
دفع را از او امر بود و اگر سپردن ارش اختیار نبود
پس او را میرسد که بنده خود را بگیرد و اگر غایب از
مالکیت بنده انکار آورد پس آنچه مرد او ده را ان بنده
از جهل دفع یا فدا کرده بود جایز گردد کذا فی المبسوط

* مسئله * اگر شخصی که بنده جانی منسوب بوی است
اقرار کرد که این بنده از آن دیگریست پس این اقرار
بردو قسم است یا اولا اقرار بجنایت کرد و بعد از ان اقرار
بملک دیگری نمود یا برعکس آن بود و هر قسم خالی نیست
از انکه ملک مقر درین بنده از پیشتر معروف و مشهور بوده
یا مجهول پس اگر اقرار اولا بجنایت کرد و بعد از ان بملک
دیگری و ملک مقر درین بنده مشهور است پس اگر آن دیگر
مقرله در ملک و جنایت هر دو تصدیق وی کرد درین صورت
بمقرله گفته شود که بنده را دفع کن یا فدیه وی بده و اگر
در هر دو تکذیب وی نمود مقر ازین اقرار اختیار کنند که فدیه نکرده

واگر در ملک خود اورا تصدیق نموده و جنایت تکذیب کرده پس
بر مقر اختیار بنده لازم آید واگر اولا اقرار به ملک آن دیگر
من بعد اقرار جنایت نمود پس اگر مقر له در هر دو امر تصدیق
وی کرد خصم ولی جنایت مقر له کرده و اگر در هر دو
به تکذیب نمودی پس آمد پس خصم در جنایت همان مقر بود واگر
در ملک خود اورا تصدیق کرده و در جنایت تکذیب
نمود پس جنایت باطل گردد و همچنان حکم است اگر آن بنده
مجهول الحال باشد و دریافته نمی شود که از آن مقر است
یا از آن دیگری پس مقر مذکور اقرار جنایت اولا کرده
و بعد از آن بملک دیگری یا اقرار بملک آن دیگر اولا نمود و من بعد
بجنایت کذا فی محیط السرخسی * مسئله * در دست مردی
بنده است و معلوم نمی شود که این بنده از آن او یا از آن
دیگر است و صاحب بنده گاهی دعوی ملک خود نکرده و از آن
بنده اقرار آنکه بنده صاحب بنده است در مسموع نشد مگر
آنکه اقرار به بندگی خود می کند پس این بنده جنایتی
کرد و آن شکوا هان با اقرار صاحب بنده به ثبوت رسید و من بعد
صاحب بنده اقرار نمود که این بنده از آن مردی دیگر است و مقر له

اورا دو بین اقرار تصدیق نبوده و جنایت تکذیب کرد پس اگر
جنایت بگواهان ثابت شده باشد بمقر له گفته آید که بنده را
دفع کن یا فدای وی بده و اگر ثبوت جنایت باقرار صبا همی
بود است مقر له بنده را بگیرد و جنایت باطل گردد و بروی
از این جنایت چیزی لازم نآید کذا فی المحیط * مسئله * اگر
بنده جنایت کرد و مولای وی گفت که پیش از این جنایت او را
بدست فلان کس فروخته بودم و فلان نیز تصدیق او نموده
پس بفلان گفته شود که دفع بنده یا فدیه وی اختیار کن و لیکن
فلان تکذیب او کرد بمولی گفته آید که بنده را تو بسپار
یا فدیه اش بده کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مولی مجنی
علیه را مامور ساخت تا آنکه بنده جانی را آزاد کند پس
مجنی علیه آزاد نمود مولی اختیار کننده ارش گردد
بشرطیکه علم بجنایت داشته باشد کذا فی الکافی * مسئله *
در نوادر ابن سماعه مذکور است که هر گاه مولی
باذن ولی جنایت بنده جانی را آزاد ساخت مولی اختیار
کننده گردد و بر وی دیت لازم آید یعنی اذن ولی

جنایت پیش از دفع معتبر نباشد و اعتاق قصاً مقصور نبود ولی

شود پس از جهت احتیار کند بنده برای خود کردید تا آزاد
کرد و اختیار کنند فدیه برای صاحب جنایت شد تا دیت لازم
افتاد کذا فی المحیط * مسئله * اگر مولی بنده جانی خود را هبه
یا بخطا کشت در حالیکه علم بجنایت وی نداشت پس بر قیمت
بنده نقد فی الحال در مال او لازم آید کذا فی الحاوی
* مسئله * اگر آن بنده برا رد ضربی که در وی اثر کرد
ونقصانی در وی پدید آورد در حالیکه از جنایت او آگاه
بود پس مولی اختیار کند فدیه کرده و اگر جنایت او را
نمیدانست پس بر وی هرچه از قیمت نقد و ارش جنایت باشم
کمتر بود لازم آید مگر آنکه که ولی جنایت راضی
شود که بنده ناقص را بگیرد پس آورا دفع کند وضمان نقصان
بر مولی نباید * مسئله * اگر مولی بر چشم او برد تا سفید
گشت در حالیکه از جنایتش آگاه بود و دو من بعد آن
سفیدی پیش از مخاصمت ولی جنایت زایل شد پس مولی دفع
کند یا فدا دهد و اگر درحالت سفیدی چشم خصومت
بمولی بوده شد تا قاضی حکم بضمان دیت بر وی کرد
و بعد از آن سفیدی زایل گشت پس حکم قاضی را نکرده

كذا في الظهيرية * مسله * اگر كنيزي بعهد مردي را كه دو كس ولي خود داشت قتل كرد و مولي با يكي از ان دو ولي ارفرزند كنيز مصالحه نمود پس اختيار كنندهٔ فدا براي ولي ديگر كرد تا اينكه به نصف ديت فديه دهد ودر كتاب الدور مذكور است كه اختيار كنندهٔ فدا نكرده را كه با يكي از انها برسيوم حصه كنيز صلح كرده مولي را دو با قي اختيار است كه دفع كند يا فديه دهد ودر جامع وكتاب الدور آمده كه مولي را خيسار نيست كذا في محيط السرخسي * مسله * در املاي آمده بنده كه درميان دو كس مشترك است جنا يتي كرد و يكي از دو مولي بر شريك خود گواهي داد كه او حصه خود را آزاد كرده است گواهي اين يكي بر ان ديگر جايز نشود واين مولي روقت گواهي هذا خود شي مانع گردد يعني دادن بنده مولي جنايت نمي خواهد پس بروي نصف ديت آيد و بر آن ديگر نصف قيمت * مسله * مردي بنده را ارث گشت بسا خريده نمود پس آن بنده جنايتي كرده واين مولي بعد جنايت وي گفت كه هركه او را فروخته است پيش از بيع

آزادش کرده بود باید رباکه او را معتق نبوده بود پس مولی این
قول با مع دفع بنده را اختیار کننده ادیه کرد کذا فی المحیط * مسئله *
هرگاه بنده جنایت زخم کرد و نیز به جنایت نفس نرسیده بود که
مولی از رحم لیکه علم باین جنایت داشت پیش از بد شدن
زخم آزادش نبود و من بعد زخم شکسته شد تا آن مجروح
بمرد پس مولی اختیار کننده فدا کرده و بر وی دیت آید
* مسئله * هرگاه بنده مردی را مجروح ساخت پس مولی
درین باب مخاصمت کرده شد تا بنده را برای مجروح اختیار
نبوده وارش داد و بعد از آن زخم شکسته شد تا مجروح بمرد
پس در استحسان مولی بخیار نرو مخیر کرده و اینقول از
ابی یوسف رحمه الله و قول محمد رحمه الله است و من بعد
ابو یوسف از استحسان بسوی قیاس رجوع نموده و محمد
رحمه الله استحسان را اخذ کرده مذکور آنکه از ابی یوسف
مرویست که او رحمه الله فرمیان دادن ارش بحکم قاضی
ومیان داده آن بحکم قاضی فرق نبوده گفت وی رحمه الله
که مولی هرگاه ارش بقضای قاضی داده و بعد از آن مجروح
بمرد مخیر بخیار نرو نشود بخلاف آنکه داده ارش بحکم

قاضی باشد که این حیله اختیار کردن دیت از وی بر ضای
خود است کذا فی المبسوط * مسله * اگر مولی با بنده خود
گفت که اگر فلان را بکشی یا تیر بروی افگنی یا سر او بشکنی پس
تو آزاد کردی تا بنده یکی ازینها بجا آورد پس مولی
اختیار کننده فدیه گردد و اگر جنایت بنده ازان جنس
نیست که تمساهن بآن متعلق میگردد باین طور که مولی
بگفت که اگر فلان را بشمشیر زنی تو آزاد شوی تا بنده او
بشمشیر کشت پس بر مولی هیچ تا وان قیمت و نه دیت کذا فی
الکافی * مسله * بنده جنایت کرد پس پسر مولی بطور خبر
گفت که وی آزاد است و من بعد مولی بمرد تا این پسر ش
وارث بنده شد پس آن بنده آزاد شود و بر پسر مولی
دیت آید کذا فی خزانة المفتیین * مسله * کنیزی جنایت
کرده در حالیکه حامله است و مولی چیزی را که در شکم
اوست آزاد ساخت با وجوده آنکه از بن جنایت خبر
داشت پس مولی اختیار کننده فدیه گردد اگرچه طالب
جنایت پیش از وضع حمل یا بعد وضع حمل او آمده
باشد و اگر مولی را علم بجنایت نبود و طالب پیش از وضع

جرم جا نی را اختیار داده شود اگر خواهد از مولا قیمت کنیز حامله را تا وان گیرد و اگر خواسته باشد کنیز حامله را در جنایت وی اخذ کند پس کنیز در ملک مولا باشد و فرزند آزاد بود و اگر طالب بعد ولادت وی حاضر آمد مولا اختیار داده شود اگر خواهد دفع کند و اگر خواسته باشد فدیه دهد و مولا را بر فرزند وی سبیل اختیار نیست کذا فی الظهیریة * مسئله * در نوادر ابن ابی سلیمان از ابن یوسف رحمه الله مرویست که هر گاه مردی حمل را که در شکم کنیز خود است آزاد کرد و من بعد آن کنیز جنایتی نمود و مولا بعوض آن جنایت او را دفع ساخت روا باشد کذا فی المحیط * مسئله * شخصی کنیزی را فروخت و کنیز نزد مشتری فرزندی در مدت کمتر از شش ماه بزاد و من بعد آن فرزند جنایتی کرد پستر بائع دعوت او نمود که این فرزند من است و حال آنکه علم بجنایت او داشت پس بر بائع دیت بجهت اولیای جنایت لازم آید و فتوی بر این است کذا فی خزانة المفتین * مسئله * کنیزی که درمیان دو کس مشترک است فرزندی بزاد و من بعد فرزند مذکور جنایتی کرد و یکی از این دو مولا دعوت او نمود

که این آزاد کرده است با وجود آنکه علم بجنایت او داشت
گفت ابو یوسف رحمه الله که بر وی دیت آید و اگر از جنایت
آن آگاه نبود پس بر وی قیمتش لازم شود کذا فی الظهیریه
* مسله * اگر مولی بار بنده خود گفت که احدکما حر یعنی
یکی از شما آزاد است و پس بعد یکی از آنها مردی را
بخطا کشت پس مولی بنده جانی را برای آزادی تعیین نمود
که مراد از احد شما این بود پس اختیار کننده فدیه گردد
و اگر آن بنده دیگر را برای آزادی معین ساخت مولی در
دفع بنده جانی یا فدای وی اختیار داده شود کذا فی الکافی
و اگر بعد قول مولی احدکما حر هر یکی از آن دو بنده جنایتی
نمود و پس بعد مولی آزادی را در یکی از آنها به تعیین وی بیان کرده
پس در این بنده هرچه فیما بین قیمتش و دیت کمتر باشد بر مولی
لازم آید و بنده دیگر در ملک او باقی است پس به مولی گفته
شود که وی را بسیار یا فدیه ارش جنایت بده و از بیان مذکور
در این بنده اختیار کننده فدیه نگردد و همچنین اگر جنایت
یکی از آنها بریدن دست و جنایت دیگری قتل نفس بود
جواب مختلف نشود کذا فی خزانة المفتیین * مسله * اگر

موال در حال صحت نفس باد و بندهٔ خود که قیمت هر یکی از انها هزار درهم است ا حد کها هر کفت و من بعد یکی از ان دو بنده مردی را بخطا کشت و مولی پیش از ینا بهره پس از هر یکی نصف سار ی آزاد کردد و در نصف قیمت خود هر یکی سعایت کند و برای مجنی علیه در مال مولی قیمت بندهٔ جانی بشرطیکه آن قیمت کمتر از ارش باشد لازم آید و از ترتم مالی کی کرده شود چرا که مرض نیست تا از ثلث اما را اعتبار کنند و مولی هم بتصور بر اختیار کنند دیه نکردد تا دیت دهد و اکر هر یکی از ان دو بنده یکیک مرد را بخطا کشت و با قی مسله بدستور است پس هر یکی در نصف قیمت خود برای مولی سعایت کند و برای هر یکی از مجنی علیه قیمت بندهٔ که بر وی جنایت کرده است در مال مولی لازم آید و مولی از این قول اختیار کنندهٔ دیه نکردد * مسله * هر گاه یکی از دو بنده مردی را بخطا کشت و بعد از ان مولی در صحت خود وا حد کها هر کفت در حالیکه از جنایتش آگاه بود و پیش از بیان این کلام مبهم و فات یافت پس از هر یکی نصف آزاد کردد و در نصف

قیمت خود هر یکی برای مولی سعایت کنند و مولی اختیار کنند که فدیه در بنده جانی گردد و دیت لازم آید وهرگاه اختیار کنند که فدیه شد پس مقدار قیمت وی از جمیع مال مولی بگیرند و هر چه بر قیمت تا دیت کامله افزود باشد از ثلث مال او اعتبار کنند و اگر هریکی از ان دو بنده جنایتی کرد و باقی مسله بحال خود است پس هر دو بنده سعایت کنند بر طریقی که بیان کردیم و مولی اختیار کنند که فدیه در هر دو جنایت کرده لیکن یکدیت کامله و قیمت احد العبدین از جمیع مال وی گرفته آید و انچه بر قیمت تا تمام دیت افزود بود از ثلث مال وی اعتبار کرده شود و بعد از ان هرچه از تمام مال واجب شود وهرچه از ثلث مال لازم آید مجموع آنها درمیان هر دو ولی جنایت با لمناصفه مقسوم گردد چراکه یکی از دیگری اولی نیست هکذا في المحیط * مسله * مردي را دو بنده مسمي بسالم و بزیغ بودند سالم درحال صحت مولی شخصي را بخطا کشت پس مولی احد کما در گفت و من بعد بزیغ مردي دیگر را درحال صحت مولی نیز بخطا قتل نموده پستر مولی پیش از بیان بمرد درینصورت از هریکی نصف

وي آزاد كرده وهريكي ده رنصف قيمت خرد بيكجنايت كند ومولي را ده رمقتول سالم فديه لازم آيد مكر آنكه مقدار قيمت سالم كه بعض ديت است ازجميع مال مولي اعتبار كنند وانچه زيادت قيمت تا ديت كامله نرا كه بوده آز ثلث مال او بگيرند وده رمقتول نرح حديد اس لازم نشود وقيمت نر بع واجب كرده ده از جميع مال گرفته آيد واگر مولا نه مرد ليكن در وقت بيان آزادي برسالم واقع كرده پس اعتبار كنند فداء رمقتول سالم كرده واگر مولا آزادي برنربع افكند بر وقيمت نربع واجب شود كذا في المحيط في الفصل العاشر * مسله * بنده جنايتي كرد ومولا در مرض خود وصيت باعتاق او نيم درحال آنكه ازجنايت او آگاه بود وصيا واريث بعد موت مولي آزادش ساخت پس بروي ديت آيد يا بي طور كه مقدار قيمت بنده از جميع مال مولي وقدر زيادت از ثلث مال وي گرفته شود واگر مولي جنايت را نميدانست پس قيمت از مال او لازم آيد در قول آخير ابي يوسف رحمه الله واين قول زفر رحمة الله است وهچنين معيد ابو الليث در عيون ذكر كرده هكذا في المحيط السرخسي * مسله * هركاه مولي وصيت باعتق

کذا فی المحیط * مسئله * مولی مردی را برای مکاتب ساختن
بندهٔ خود وکیل کرد و آن بنده مخطا کسی را کشت و من بعد
توکیل مذکور مکاتبش نمود خواه از جنایت وی آگاه بوده
یا نبود پس بر مولی قیمت آید و دیت واجب نگردد کذا فی محیط
السرخسی * مسئله * کنیزک بندهٔ جنایتی کرد و ولی جنایت مولای
بنده را از آن خبر داد پس مولی آزادش نمود و گفت که ولی جنایت را
ترا خبر نداده بود تصدیق نکرده ام در این صورت
مولی اختیار کنندهٔ فدیه نگردد و همچنین حکم است اگر مولی
را پیغام گذار ولی جنایت خبر آن داده باشد خواه فاسق
بود یا عادل و اما وقتی که مولی را فضولی اخبار آن نموده
است پس اگر در آن اخبار تصدیق وی کرد و من بعد بنده را
معتق ساخت نیز اختیار کنندهٔ فدیه گردد و اگر در آن
اخبار او را تکذیب نمود یا هیچ از تصدیق و تکذیب
نکرد تا اینکه بنده را آزاد ساخت پس اگر آن مخبر عادل
باشد جواب همچنان است و اگر مخبر فاسق بود بر قول
ابی حنیفه رحمه الله مولی اختیار کنندهٔ فدیه نشود لیکن
بروی بسبب استهلاک بنده قیمتش آید و بر دادنی دوسب و

تا مولی آن را بهجا نب اوسط یعنی ولی جنایت دوم دفع کند و مولی اوسط را چیزی ضمان نده تا آنکاه که ربع قیمت را از ان اول نگرفته باشد واگر مولی بندهٔ مذکور را بجانب اول بحکم قاضی دفع کرده باشد اوسط را اختیار است اگر خواهد تا وان این ربع از مولی بگیرد چراکه بی حکم قاضی بنده را بصاحب خود یعنی بولی جنایت اول سپرده بود واگر خواسته باشد ضمان از آن ولی جنایت اولی اخذ کند پس اگر ضمان از مولی گرفت مولی بران اول که بنده را باو سپرده بود رجوع کند

* مسئله * هرگاه بندهٔ دو کس را بخطا کشت و مولی بندهٔ مذکور را به یکی از دو ولی جنایت اول و دوم بیحکم قاضی سپرد و من بعد همان بنده شخصی دیگر را بخطا کشت پس تر هر اولیا ی جنایات جمع آمدند ودفع بنده را قبول نمودند پس بولی اول که بنده باو سپرده شده بود گفته آید که نصف بنده را بولی مقتول اخیر بسپار ونصف باقی را بر مولی مسترد کن و من بعد مولی این نصف باقی را بجانب اوسط را خیر دفع کند تا آن اخیر بر سد پنجهزار درهم واوسط بر سد ده هزار درهم

دران نصف بگیرند پس این نصف را میان هم و سر منصر
باشد دو ثلث آن برای اوسط و یک ثلث آن بجهت
اخیر بود و بعد ازان مولی سدس قیمت بنده را باوسط
تاوان دهد و آن سدس همان است که ازین نصف بولی
جنایت اخیره سپرد چرا که ثلث نصف سدس سدس می باشد و بر
ولی اول که بنده در دست او بود همان سدس را رجوع سازد
واگر اوسط خواهد این سدس را ازان ولی اول که بنده در دست
او بود بلا واسطه تاوان گیرد علمای عراق از مشایخ
ما حنفیه همچنان میگویند و صحیح نزد من این است که اوسط را
تاوان گرفتن سدس از ولی اول نمیرسد نه درینصورت و نه
درصورت سابق واگر دفع بحکم قاضی باشد حکم آن
نیز همچنین است مگر آنکه مولی باوسط هیچ تاوان ندهد
لیکن سدس قیمت را بران اول که بنده باو سپرده بود رجوع
سازد و وقتیکه از وی گرفت بجانب اوسط دفع کند و بر
قول عراقیان اوسط خودش میتواند که سدس قیمت را ازان
اولکه بنده بسوی او مدفوع بود رجوع کند * مسله * هرگاه
بنده مردی را بخطا کشت و چشم دیگری کور کرد پس مولی

وی را بجانب آن کور ساخته چشم دفع نمود و همان بنده از
دست او شخصی آخر را مقتول ساخت من بعد همه اولیای
جنایات مجتمع شدند و دفع بنده را قبول کردند
پس آن کور چشم ثلث حصه بنده را که در نصف خود
یافته بود بجانب ولی مقتول اخیر دفع نماید و دو ثلث
وی بر مولی مسترد سازد تا مولی با ولیای هر دو مقتول
بسپارد که ولی مقتول اول در ان برسد ده هزار درهم یعنی
برسد دیت کامله بگیرد و ولی مقتول اخیر برسد دو ثلث
دیت اخذ کند پس آن دو ثلث بنده بر پنج حصه مقسوم شود
سه خمس آن برای اول و دو خمس آن بجهت اخیر بود و بعد
از ان مولی برای اول دو خمس از دو ثلث قیمت وی بعوض انچه
این اخیر را ازین دو ثلث تسلیم نموده است تاوان دهد یعنی
چهار جز از پانزده جز و قیمت بنده چرا که دو ثلث پانزده
ده است و دو خمس ده چهار پس چهار جز از پانزده و خمس ان
دو ثلث آن بود و باز مولی تاوان مذکور بر کور چشم رجوع
کند کذا فی شرح المبسوط مترجم گوید که درین مقام
عبارت بسیار سقیم غیر مستقیم واقع شده که حاصل آن به توضیح

کرده شد و ترجمه بعض حیل ترک داده آمد انتهی
* مسئله * اگر گواهان قتل شخصی بخطا بر بنده قایم شدند
و من بعد مولای وی اقرار بقتل دیگری کرد پس باید که مولی
وی را جانب اولیای هر دو مقتول بالمناصفه دفع نماید و من بعد
بعتق بنده برای اول ضامن شود حواله با قرار خود نصف
حق اولی مقرله را مستهلک ساخت و اگر بکشتن شخص سیوم
نیز اقرار نمود پس بنده را بسه حصه با ولیای هر سه جنایت
دفع کند و دو ثلث قیمت او را بجهت اول و سدس قیمتش را
برای دوم ضامن گردد بدلیلی که گذشت کذا فی خزانة
المفتین * مسئله * هرگاه مردی را بنده بود و شخصی
دیگر گفت که مولای وی آزاد اش ساخته است و من بعد همان
بنده ولی آن شخص را بخطا کشت پس بآن شخص هیچ نرسد
بجز آنکه باین اقرار خود او مولی و بنده را بری ساخت و مدعی
دیت بر عاقله شد و قول او بر عاقله بی حجت تصدیق نکرده
شود کذا فی الهدایة * مسئله * هرگاه بنده جنایتی کرد
و ولی جنایت اقرار نمود که این بنده آزاد است پس این مسئله
برسه وجه گردانیده آید یا آنکه ولی جنایت اقرار بحریت

اصلی وی کرد یا بر مطلق حریت وی مقر گشت یا بآزاد ساختن وی او را
اقرار نمود پس اگر اقرار بحریت اصلی وی است برای ولی جنایت ضمان
نباید نه بر بنده و نه بر مولی و همچنین جواب است اگر اقرار بمطلق حریت
باشد و اما اگر اقرار بآزاد ساختن مولی وی را نمود پس دران صورت
پس اگر اقرار کرد که اعتاق پیش از جنایت بود پس جواب
دران مانند جواب در اقرار حریت اصل است و اگر اقرار نمود
که بعد از جنایت او را آزاد ساخت پس این اقرار به برائة
ذمهٔ بنده بود و بر مولی دعوی فدیه لازم آید بشرطیکه دعوی
اعتاق در حالت علم بجنایت بود و اگر می گوید که مولی
از جنایت آگاه نبود که آزاد کرد پس مدعی ضمان قیمت
بر مولی گردد و مولی از مدعی او که ضمان قدر قیمت است
انکار دارد پس قول مولی با یمین او معتبر باشد و بر ولی جنایت
اقامت گواهان لازم آید و اینحکم وقتی است که اقرار ولی
جنایت پیش از دفع بنده باشد و در صورتیکه اقرار از ولی
جنایت بعد دفع مولی بجانب وی بود پس اگر اقرار بحریت
اصلی یا بمطلق حریت است او را بر مولی سبیل دعوی نباشد
و بر بنده نیز مگر آنکه بنده آزاد گردد و هیچ یکی او را بر وی

ولاي نبود و اگر اقرار بآنست که مولي اورا پيش از جنايت آزاد کرده بود پس حکم بآزادي وي نموده آيد وولاي او موقوف باشد کذا في المحيط * مسله * اقرار بنده بجنايت خود وراثبود ومعتبر نباشد خواه بنده ماذون است وخواه محجور عليه وبعد آزاد شدن خود بسبب آن اقرار پس روي نکرده شود کذا في الحاوي * مسله * هرگاه بنده آزاد کرده شد و بعد از ان اقرار نمود که درحالت بندگي جنايتي بعمد يا بخطا کرده بود پس بروي هيچ لازم نايد مگر قصاص درصورت اقرار بقتل نفس از روي عمد کذا في المبسوط * مسله * بنده دست مردي بخطا بريد وبه شد ومولي سبب اين جنايت اورا دفع نمود پستر زخم شکست و از ان بمرد و آن بنده قائم است پس اورا از ان ورثه مجني عليه باشد واگر مولي فديه وي به پنجهزار درهم که تمام دية دست است داد ومن بعد بنده را آزاد ساخت پستر زخم وي شکست ومرد گفت محمد رحمه الله که مولي قيمت بنده خورده شد اگرچه صد درم باشد و پنج هزار فديه را باز گيرد کذا في المحيط * مسله * بنده آزاد کرده شد پس با مردي گفت که

برادر تو را در حالت بندگي خود بخطا کشته بودم و آنرا گفت که تو او برادر حالت آزادي کشته پس قول بنده با جماع فقها معتبر باشد يعني با يمين او وهمچنين اگر با مولاي خود بعد آزادي گفت که مال تو گرفته ام يا دست تو بريده ام در حاليکه بنده بوده ام و مولا گفت ني بلکه اين عمل بعد آزاد شدن کرده پس قول مر بنده را بود با جماع فقهاي ثلثه کذا في الکافي * مسله * هرکه کنيز ي آزاد کرد پستر با وي گفت که دست ترا بريده ام در حاليکه کنيز من بودي وکنيز گفت که دست مرا بريده وقتيکه من آزاد شده بودم پس قول معتبر قول کنيز بوده وهمچنين حکم است در هر چيزي که مولا از ان کنيز گرفته باشد خواه از جنس مال بود يا از قبيل منافع و در اين نزاع بطور مذکور واقع شود پس قول کنيز معتبر است مگر در صورت جماع و کرايه از روي استحسان يعني مولا گفت که با تو جماع کرده ام در حاليکه کنيز من بودي وکنيز گفت که ني بلکه بعد آزادي من جماع کرده يا مولی گفت که ترا اجير ساخته کرايه آن که ماهيانه است گرفته ام در حاليکه کنيز من بودي وکنيز گفت ني بلکه بعد آزاد شدن

مر اجر ساخته اجرت آن گرفته پس دزدی کرد و صورت
قول مولی معتبر شود و این روی استحسان و قیاس حقی رحمه فرق
درمیان این مسئله و مسئلهٔ سابق در هدایه مصرح است در نه
طالب تسلی شود در انجا به بیند و این حکم که مذکور شد
نزد ابی حنیفه و ابی یوسف است رحمهما الله و محمد رحمه الله
گفت که مولی در صورتهای مرقومه هیچ ضامن نشود مگر
در چیزی که بعینه موجود باشد مأمور نشود که بر گیرد رد کند
کذا فی الهدایه * مسئله * اگر شخصی بنده را خرید و قبض نکرد
پس مردی گفت که دست بنده را پیش از خریدن وی بریده بودی
و مشتری گفت که بعد خریدنش بریده ام پس قول مشتری
با یمین او معتبر باشد کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه
بندهٔ دست شخصی بعمد برید و بحکم قاضی یا بی حکم
او بندهٔ مذکور بجنایت وی دفع کرده شد تا آزادش نمود
و بعد آن شخص از همان جراحت زخم دست بمرد پس بنده
بدل صلح از جنایت گردد و اگر او را آزاد نکرده است بر
مولی را گردانیده شود و یا اولیای مقتول گفته آید که این
بنده را بکشید یا از وی عفو کنید کذا فی خزانة المفتیین

* مسئله * هرگاه بندهٔ مردی را کشت و برای او دو ولی است
که یکی از آنها عفو نمود پس بمولی گفته شود که نصف
بنده را بسوی ولی ساکت بسپار یا فدیهٔ وی به نصف دیت بده
و عفو کننده را هیچ نیست کذا فی المحیط * مسئله * بندهٔ
دو کس را بعمد کشت و برای هریکی از مقتولین دو ولی است
که یک ولی هریکی عفو نمود پس مولی نصف بنده را بجانب
آن دو دیگر سپارد یا فدیهٔ وی به ده هزار درهم دهد و اگر
بندهٔ مذکور یکی را ازان دو مقتول بعمد کشت و دیگری را
بخطا و ازدو ولی عمد یکی عفو نمود پس اگر مولی فدا
اختیار کرد فدیه اش به پانزده هزار درهم دهد ده هزار
بجهت هردو ولی خطا و پنجهزار برای آن یکی ازدو ولی
عمد که عفو نکرده است و اگر دفع بجانب آنها اختیار ساخت
بنده را بسه حصه بطریق عول نزد ابی حنیفه رحمه الله دفع
نماید دو ثلث وی برای هردو ولی خطا و ثلث او بجهت یکی
ازدو ولی عمد که عفو نکرد پس آن دو بر سه تمام دیت
بگیرند و این یک بر سه نصف دیت و نزد صاحبین اما بر چهار
حصه بطریق منازعت دفع نماید سه ربع وی برای دو ولی

خطا ویکاه ربع او بجهت یکی ازدو ولی عهد که معلوم است کذا في الکافي * مسئله * اگر بنده دو کس را بخطا کشت وولی یکی ازان دو مقتول از حق خود گذشت پس نصف بنده را بجانب آن دیگر دفع کند یا بدیه وی باش بدیت ده هزار واگر یکی ازان دو ولی دست بنده را برید وقیمت وی هزار درهم است وبعد مولی ویرا بسوی هردو ولی دفع نمود پس برآنکه دست بریده نه هزار وپانصد درهم ازان بنده گیرند چرا که او بریدن دست پانصد درهم خود را وصول کرد وآن دیگر برسد ده هزار درهم اخذ نهاده وآن بنده درمیان هردو ولي برسی وبه سهم مقسوم شود بود ده برای ولی اول و بیست سهم بجهت آن دیگر بود کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر بنده مردی را بعهد کشت وچشم دیگری کور ساخت باید دید که آن کور کردهٔ چشم بعهد است یا بخطا پس اگر بعهد باشد بمولی گفته شود که اگر خواهی بجانب کور ساختهٔ چشم دفع کن واگر خواسته باشی فدیه اش بده پس اگر فدا اختیار کرد فدیهٔ وی به پنجهزار درهم بجهت آن کور چشم دهد وبنده که کور از بن حمایت پاک

گردد و برای ولی مقتول کشته شود و اگر دفع بسوی کورچشم اختیار نبود پس اولیای مقتول بیایند و بنده را کشند و من بنده کورساختهٔ چشم برمولی به هیچ وجوع نسازد و اگر قتل بخطا است مولی درمیان دفع و فدا بجهت هردو صاحب جنایت مخیر شود پس اگر فدا اختیار نبود به پانزده هزار درهم فدیه اش ده هزار برای ولی مقتول و پنج هزار بجهت کورساختهٔ چشم و اگر دفع اختیار ساخت آن بنده میان هردو صاحب جنایت بسه حصه مقسوم کرده دو ثلث وی بجهت ولی مقتول و یک ثلث او برای کورچشم کذا فی المحیط* مسئله* بندهٔ بخطا بندهٔ دیگر را کشت و من بعد برادر مولای خود را قتل نمود و آن برادر را بجز مولای او وارث نیست پس نصف بندهٔ قاتل بسوی مولای آن بندهٔ مقتول دفع کند یا فدیه وی دهد و نصف دیگرش برای مولای او باشد و اگر برادر مولای خود را پیشتر کشته باشد تمام بنده قاتل بجانب مولای بندهٔ مقتول دفع کرده آید یا فدیه تمام داده شود پس اگر برادر مولای خود را اولا کشت وحال آنکه او را دختری نیز بوده سه ربع بندهٔ قاتل بمولای بندهٔ مقتول و یک ربع او

یا ان دختر سپرده شود و اگر شرده و کشتی یکباره باشد و
دختر نیست پس بنده میان شرد و مولی بالمناصفه گردد
کذا فی خزانة المفتیین * مسله * بندهٔ مشترک میان دو
کس مردی را که با شرد و مولی قرابت داشت قتل نمود ویکی
ازان دو شریک از خون او درگذشت نزد ابی حنیفه رحمه الله
تمام خون باطل شود وصاحبین امام گفتند که عفو کننده
قیمی از حصهٔ خود بجانب آن دیگر دفع کند یا نه یه آن
ربع دیت دهد و در بعض نسخه ها مذکور است که قول محمد
رحمه الله در جواب این مسله موافق با ابی حنیفه
بود ومشهور تر آنست که او رحمه الله متفق با ابی یوسف است
واگر بندهٔ مولای خودرا بعمد کشت وا وراد وپسر است که یکی
ازان دو پسر عفو نمود تمام خون وی نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله باطل گردد و قول ابی یوسف درین مقام مانند
قول او درانجا است کذا فی الکافی * مسله * در منتقی
آمده که بندهٔ مردی را بعمد کشت و من بعد مولا ورا آزاد
ساخت پستر یکی از دو ولی خون عفو نمود درین صورت
بندهٔ مذکور در نصف قیمت خود برای کسیکه عفو نکرده

است سعایت کند و بر مولی هیچ نباید کذا في المحیط * مسئله *
هرکه دست بنده خود برید و من بعد مردی وی را غصب نمود
و بنده در دست غاصب ازین زخم بمرد پس بر غاصب قیمت بنده
بحالتیکه دست بریده است آید و اگر مولی دست بنده را
درحالیکه بقبضهٔ غاصب است بریده بود و از ان زخم هم
دست او مرد پس بر غاصب هیچ نباید کذا في الهدایة * مسئله *
محمد رحمه الله در جامع کبیر گفت که مردی سر بندهٔ خود
بزخم موضحه شکست و من بعد او را نزد کسي بهزار درهم
مرهون ساخت وقیمت آن بنده در حال سر شکستگي
هزار درهم بوده در دست مرتهن از همان جنایت مرد پس با
مالیت دین که در وي است بمیرد یعنی دین هم ساقط شود واگر
جنایت از مولی بعد رهن یافته شود مولی استرداد کنندهٔ گردیده
باشد تا اینکه اگر آن بنده در دست مرتهن هلاک شود
از دین او چیزي ساقط نگردد و همچنین اگر جنایت از اجنبي
یافته شود پس در میان جنایت موجوده قبل رهن وجنایت
موجوده بعد رهن حکم جدا گانه بود باین طور که صورت
اول رهن باطل نگرداند و صورت دوم مبطل رهن نگردد .

بر احمد دیت ما خوذه از احنبی قایم مقام مرهون باشد

* مسله * نیز در جامع کبیر گفت که مردی سر بنده ٔ دیگری

بزخم موضحه شکست و آن بنده مریض شد و در بن اثنا

شخصی اورا غصب برد تا در دست غاصب از همان جنایت مرد

پس مولای بنده را اختیار بود اگر خواهد قیمت بنده ٔ مذکور

که بحال صحتش بود از عاقله ٔ جانی در سه سال تاوان کرد

پس بعد ازان بر غاصب بقیمت آن بنده که در روز غصب

وی بود رجوع نماید و اگر خواسته باشد قیمت روز غصب

وی از غاصب فی الحال در مال او تاوان گیرد و ضمان ارش

موضحه و آنچه از نقصان در آن بنده تا وقت غصب غاصب

حادث شده باشد از جانی مواخذه کند و این همه در مال جانی

بود پس اگر غاصب بعد ادای ضمان بجانب مولا او اده

گرفتن ضمان از جانی یا عاقله ٔ وی کند او را نمیرسد و اگر

این بنده مغصوب نشد لیکن مولا او را بعد جنایت بدست

مردی بشرط خیار بایع فاسد ور درو فروخت و در دست مشتری

بمرد پس این صورت همچنان است که از حال غاصب بیان کردیم

و اگر مولا این بنده را از مردی به بیع فاسد فروخت تا در دست

مشتري از ضمان جنايت بيرد پس مولی ضمان ارش موضحه وانچه جراحت او را تا وقت قبض مشتري ناقص کرده باشد از جاني گيرد وانچه بر جاني واجب شد در مال او في الحال بود و بر مشتري قيمت بنده هرچه بروز قبض وي بوده است در مال او في الحال آيد و اگر مولي بنده مذکور را نفروخت وليکن بعوض ديني که بر مولي بود مماثل قيمت ان بنده بود مرهون ساخت و در دست مرتهن از ضمان جنايت مرد پس ان بنده باين بمرد و مرتهن را بر جاني راه مواخذه نبود و راهن بر جاني با رش جنايت وانچه از جنايت نقصان دران بنده تا روز رهن رسيده است رجوع نمايد وگرفتن ضمان قيمت بنده از جاني باطل گرده و اگر قيمت آن بنده زياده تر از دين بود باين طور که قيمتش مثلا دو هزار درهم است و بر دين هزار درهم او را گرو کرده و در دست مرتهن مرد پس حال همچنان است که در صورت مماثلت دين با قيمت بنده ذکر کرديم از ينکه براي مرتهن بر جاني ضمان نايد و مولاي بنده بر جاني نصف ارش موضحه ونصف انچه نقصان دران بنده بسبب جنايت تا وقت رهن رسيده است باز گرداند و اين رجوع در مال جاني بود و نيز مولاي بنده بنصف قيمت وي که در روز موتش بود

وبنصف ارش موضحه وبنصف الچه حفا يتش تا تمن كرده
برعاقلهٔ جاني رجوع كند *مسله* محمد رحمه الله درجامع صغير
كفت كه مردي به بريدن دست بندهٔ ديگري بخطا اقرار كرد
وعاقله اش درين قول او را تكذيب نمودومن بعد بندهٔ مذكور را كسي
غصب كرد كه اقرار بهلك مولايش داشت ودر دست غاصب مرد
پس مولى احتياج دارد اكر خواهد ضمان قيمت بندهٔ او رجاني
در مال او بسه سال كيرد وجاني قيمت بندهٔ مراكه بعد بريدكي
دستش بود بر غاصب در ماله او في الحال رجوع كند واكر مولي
خواسته باشد ضمان قيمت بندهٔ دست بريده از غاصب در مال
او في الحال كيرد وضمان ارش دست بنده كه نصف قيمت وي است از
جاني در مال او اخذ كند وضمان نفس بنده را از جاني نه طلبد وسر او از
آنست كه جاني نقصاني را كه در ان بنده تا زمان غصب رسيده
است مرتاوان دهد اگرچه محمد رحمه الله در كتاب ذكر آن نكرده
اما اين مسله محمول بر انست كه غصب بر فور بريدن دست بوده
واكر بريدن دست بعد باشد وباقي صورت مسله بحال ماند پس كويم
كه مولى مختار است اكر خواهد قاتل بنده را بكشد وبر تقدير
تقدير غاصب مولى را بر اه مواخذه نبود ونه وارثان جاني را

واگر مولی خواسته باشد ضمان قیمت بنده را که بعد بریده گشتن دست وی بوده از غاصب ابتداء گیرد بدین تقدیر مولی را بر قاطع قصاص نرسد لیکن بجهت مولی ارش دست بر جانی در مال او واجب گردد هکذا في المحیط * مسئله * هرکه بندهٔ را غصب کرد پس در دست او جنایتی نمود ومن بعد او را رد ساخت تا در دست مولی جنایتی دیگر بعمل آورد پس مولی آن بنده را بسوی هر دو ولی جنایت دفع کند وبعد ازان نصف قیمتش بر غاصب رجوع سازد تا بجانب ولی جنایت اول سپارد و باز بر غاصب نصف قیمت دیگر رجوع کند و برای خودش نگاه دارد واین حکم نزد ابی حنیفه وابی یوسف رحمهما الله است ومحمد رحمه الله گفت که مولی یک نصف قیمت را بر غاصب رجوع سازد تا برای خودش سالم ماند و بولی جنایت اول هیچ نه دهد واگر آن بنده اولا نزد مولی جنایتی کرد ومن بعد مغصوب شد تا در دست غاصب جنایتی دیگر نمود پس مولی او را بجانب هر دو ولی جنایت بالمناصفه دفع کند و نصف قیمتش را بر غاصب رجوع سازد تا بسوی ولی جنایت اول سپارد و باز بر غاصب رجوع نکند باجماع فقهای

ثلثه كدام الهداية * مسله * هرگاه شخصى شده را
غصب نمود و آن بنده دزد سپ او مردى را كشت و بعد
از ان مرد پس بر غاصب قيمتش براى مولى لازم آيد و مولى
اين قيمت را بسوى ولى جنايت دفع كند پس مولى قيمت
ديگر بر غاصب رجوع سازد و اگر آن بنده نه مرد ليكن چشم
وى كور شد پس غاصب در حالت كورى ش بمولى سپرد و در
دست مولى مردى ديگر را قتل كرد و بعد از ان اولياى هردو
مقتول جمع شدند تا مولى او را عوض هرد و جنايت دفع نمود
پس در مغصوب مولى نصف قيمتش را از غاصب بجهت چشمى
كه بود او كور شده است گيرد و بسوى اولياى مقتول اول
سپارد و هرگاه مولى نصف قيمت را تا اولياى اول سپرد پس آنها
در ين بنده مدفوع نرسند ديگر كه از ان قدر ما خود مستثنى
است گيرند چراكه بعد ر ما خود براى آنها سالم ماند
پس نرسد آن نگيرند بلكه حق نرسد انچه از حقد آنها
باقى است اخذ نكنند و ولى مقتول ديگر نرسد ديت كامله
نگيرد و بعد از ان مولى بر غاصب نصف قيمتى كه اردكرده
بود رجوع سازد و نيز مولى بر صاحبها انچه از حصه بود اولياى

اول را رسیده است یعنی قیمت بندهٔ کور چشم را رجوع کند
و بقیمت آنچه در آن بنده ولی دوم را رسیده است رجوع
نسازد و می بعدا اولیای مقتول اول در آنچه مولی گرفته است
تتمهٔ قیمت آن بنده را تا غایت آنچه در دست اوست باقی
گذارند و سزاوار آنست که این حکم بر قول ابی حنیفه و ابی
یوسف رحمهما الله مخصوص باشد پستر مولی به مثل آنچه
از و گرفته شد بر غاصب رجوع کند کذا فی المبسوط * مسئله *
هرگاه مردی بنده را از شخصی بغصب گرفت و آن
بنده نزد غاصب کسی را بخطا کشت و من بعد مولی و اولیای مقتول
جمع آمدند پس بندهٔ مذکور بر مولی باز گردانیده شود و
از و گفته آید که بندهٔ خود را دفع کن یا فدیه اش بده پس اگر
دفع یا فدا اختیار کرد درین صورت بمبلغی که فیما بین
قیمت بنده و ارش باشد کمتر باشد بر غاصب رجوع سازد و اگر
آن بنده نزد غاصب بزیادت متصله زاید شد مثلا تناور و پهلوان
گشت یا صغری تازه آموخت که موجب ازدیاد قیمتش
شد و مولی دفع وی اختیار کرد پس بنده را با زیادت مذکوره
دفع کند خواه حدوث زیادت پیش از جنایت باشد یا بعد

آزان پس تر مولا بر غاصب بقیمت آن زیادت رجوع نکند اگر
آن زیادت از دست مولا بهمان سبب مستحق شد که آن
بنده نزد غاصب احداث کرده بود یعنی چنانچه بنده بسبب
جنایتی که نزد غاصب بعمل آورده بود از دست مولا رفت آن
زیادت هم از دست او بهمان سبب رفت پس می بایست که غاصب
قیمت زیاده را نیز بمولا باز دهد اما چون آن زیادت نزد
مولا از پیشتر نبود لهذا قیمتش را استرداد نمی تواند کرد و اگر
آن بنده در دست غاصب کور شده و جنایتی نزد او کرده
بود پس درصورتیکه بعد جنایت کور گشت و مولا دفع وی
اختیار نمود پس او را بحالت کورچشم بسوی ولی جنایت
دفع کند پس بعد مولا بقیمت وی که در حال صحتش بود
بر غاصب رجوع سازد و چون مولا قیمت حال صحتش از
غاصب گرفت ولی جنایت از مولا نصف قیمتش گیرد و بعد
ازان مولا باز دیگر نصف قیمت بنده را بر غاصب
رجوع سازد تا قیمت کامله بنده بدست او افتد و اگر
پیش از جنایت کور شده بود و مولا دفع وی اختیار نمود پس
بنده را بهمان حالت کوری بسوی ولی جنایت دفع کند

پس مر مولی را بقیمت آن بنده که در حال غصب وی بود بر غاصب
رجوع کند و هر گاه که آن قیمت گرفت برای مولی سالم
ماند و ولی جنایت را نرسد که ازان چیزی گیرد هکذا
فی المحیط * مسئله * هر گاه مردی بنده را بغصب گرفت
و آن بنده در دست غاصب مولای خود را یا بنده دیگر را
ازان مولای خود بخطا کشت و قیمت بندهٔ مقتول از قیمت
قاتل بیشتر است یا مالی ازان مولای خود مستهلک ساخت
پس بسبب این جنایت غاصب قیمت بنده مغصوب را بمولای
وی ضمان دهد نزد ابی حنیفه رحمه الله و اما جنایت بندهٔ
مغصوب بر نفس غاصب و بر مال او نزد ابی حنیفه رحمه الله
باطل گردد و نزد صاحبین او معتبر باشد و از مغصوب منه یعنی
مولی گفته شود که بنده را بغاصب بسپار اگر غاصب زنده
است و جنایت بر اعضای او است یا بسوی وارثان غاصب دفع
کن یا فدیه اش بدیت بده اگر غاصب مقتول است یا قیمت
مال یا بازگردان اگر مال تلف گشته است هکذا فی الحاوی
* مسئله * اگر شخصی بنده و کنیزی را غصب کرد و هر یکی
ازان بنده و کنیزک غاصب مردی را بخطا کشت پس بعد

است داده شود پس بعد ازین یافت آمد که درین جواب دو
روایت اند را ذکر مولي فدیهٔ غلام اختیار کرد فدیه اش
بده هزار درهم ولي مقتول غلام را و بقیمت کنیز ولي مقتول
را داده بعد ازان بقیمت غلام برغاصب رجوع کند و
در باب کنیز دو قیمت از غاصب بگیرد قیمتي بوقتي که آنچه
با ولیاي جنایت کنیز داده است و قیمت دیگر بجهت غصب
کنیز تا این قیمت بجاي کنیز مولي را بسلامت ماند و این
قول ابي حنیفه است رحمه الله واما بر قیاس قول ابي یوسف
و محمد رحمهما الله هرگاه غاصب قیمت غلام و دو قیمت
در باب کنیز درابد باین طور که یک قیمت کنیز سپرده و دومین
برد سود گرفت پس گو با کنیز در ملک غاصب در آمد
بجهت تقرر ضمان کنیز برو و بمولي گفته شود که یا زده هزار
مقصد از غلام بجانب غاصب سپار یا فدیه اش بقیمت کنیز ده
و مولي هرچه اختیار کند برغاصب بهیچ رجوع نسازد ببرهان
سبب که بیان کرده ام از حکم مبادله و برابري در آنچه هریکي
از آنها برصاحب خود رجوع کند کذا في المبسوط * مسئله * اگر
شخصي بنده را غصب کرد و من بعد او را بکشتن مردي

مسا مور ساخت تا بنده آن مرد را کشت پستر غاصب وي را بجانب مولاش رد نمود و بباز نزد مولا ديگري را خطا قتل کرد و بعد ازان ولي خون اول ازان خون در گذشت پس در ينصورت برمولي لازم آيد که نصف بنده را بجانب ولي آن مقتول ديگر دفع کند يا فديه آن بديت دهد و بر غاصب بهيچ رجوع نسازد واگر پس از عفو ولي اول بنده را بجانب مرد وولي مقتولين دفع نمود ومن بعد ولی اول را باقي حق خود در گذشت پس مولي بر غاصب بنصف قيمت رجوع سازد و هرگاه نصف قيمت گرفت ولي مقتول اول را بران نصف قيمت راه مواخذه نيست چرا که عفو نموده است پس اين نصف براي مولي بسلامت ماند ودر غاصب بار ديگر رجوع نکند کذا في الحاوي * مسله * هرگاه مردي بنده را بغصب گرفت ومولي وغاصب را کنيزي بود يعني سپرده بود من بعد بنده مذکور شخصي را نزد غاصب کشت و آن کنيز بنده را قتل نمود پس بر غاصب قيمت بنده مذکور لازم آيد چرا که نزد او هلاک شد ووقتي که مولي قيمت گرفت آنرا بجانب اولياي مقتول دفع کند پستر غاصب قيمت ديگر

بمولا شد تا بجاي بنده اورا بسلامت مسانت و بعد از بن
بمولا شفقة شود که کنیز خود را که امانت است بجانب غاصب
دفع کن یسا فدا مي وني بقيمت بنده بلکه آنرا انکه غاصب
بسبب اداي ضمان کو يا مالك بنده شد و اگر آن
بنده خودش بسا کشتن مرد حر کنیز را نیز کشت و مولا
دفع اختیار نمود پس آن بنده بر مجموع دیت مقتول و قیمت
کنیز مقسوم گردد بر قول ابی حنیفه رحمه الله تا اولیاي مقتول
از وي آنچه بمقابلهٔ دیت رسیده است گیرند و مولا آنچه
بمقابلهٔ قیمت کنیز افتد اخذ کند و غاصب تتمهٔ قیمت کنیز را
بمولا ضمان دهد و نیز بمولا بر غاصب از قیمت بنده بمثل
آنچه اولیاي مقتول بگیرند رجوع سازد و اما بر قول
ابي یوسف و محمد رحمهما الله مولا از قیمت کنیز خود
هیچ در آن بنده نگیرد و مولا آن بنده را بتمامه بجانب
اولیاي مرد حر دفع کند و بقیمتش بر غاصب رجوع نماید
* مسئله * اگر شخصي کنیزي را غصب کرد و آن کنیز مردي
را بخطا نزد غاصب کشت پس فرزندي زاد تا آن فرزند
کنیز را قتل نمود پس بر غاصب لازم است که آن فرزند

و قیمت کنیز را بر مولی رد کند و من بعد بر او لازم شود
که این صبی را بخواند اولیای مقتول سپار و مار برعاصب
آن رجوع سازند برای توسالم ماند و بعد از ان با وگفت
آمد که این فرزند را بخواست غاصب دفع کن یا فدا ای وی
بقیمت کنیز بده که از انجه سوط شوال شد که از مرهون
بر راهن یا برغلام او یا برمال او جنایتی کرد دادا این
جنایت معتبر باشد جواب علما گفته اند که محمد رحمه الله
این مسئله را در کتاب الرهن ذکر نموده و گفته که جنایت
او باطل گردد و اختلاف را در ان کتاب بیان نکرد
مگر قول مشایخ آنست که انچه در کتاب الرهن مذکور
شده که جنایتش باطل شود قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله
بود واما برقول ابی حنیفه رحمه الله جنایت مرهون بر راهن
بقدر دین او معتبر باشد چرا که بقدر دین بر وی مضمون
است چنانچه در کتاب الرهن گذشت و مرکاه مرهون
جنایتی بر مرتهن یا برمال او کند پس برقول ابی حنیفه این
جنایت هدر و من معتبر نباشد و ابو یوسف و محمد رحمهما الله
گفته اند که اعتبار کرده شود چنانکه در المحیط بفصل دوم

در بیان جنایت مدبر و ام ولد * مسئله * هرگاه مدبر
و ام ولد جنایتی کرد پس هرچه کمتر از قیمت و ارش جنایت
آنها کمتر باشد مولی آنرا ضمان دهد و آن قیمت در ام ولد
ثلث آن قیمتی است که او را در حال قنیت خود بود و در مدبر
دو ثلث همان قیمت او کذا فی السراج الوهاج * مسئله *
مدبری که در میان دو کس مشترک است جنایتی نمود پس
قیمت او بر هر دو مولایش برابر اندازهٔ ملک آنها در وی واجب
گردد و اگر یکی از دو شریک وی را مدبر کرده و من بعد
جنایتی نمود پس نزد ابی حنیفه رحمه الله بر هر دو شریک
قیمتش لازم آید و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله مدبر
کننده نصیب شریک خود را بسبب ضمان دادن مالک شود کذا فی
محیط السرخسی * مسئله * جنایت مدبر بر مولای او در مالش فی الحال
واجب شود تدبیرا قبله مولی او همچنین است حکم ام ولد کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * وقتیکه قیمت مدبر زیاده باشد پس
بر مولی بیش از ده هزار درم ده کم واجب نشود و در این حکم
جنایت وی بر نفس و ما دون نفس برابر بود کذا فی المبسوط
* مسئله * اگر ولی جنایت و مولی در قیمتش بعد مدتی

اختلاف کردند پس ولی جنایت گفت که قیمت او در روز جنایت دو هزار درم بود و مولا با بعد گفت در یصورت قول مولا با یمین او معتبر باشد و ابو یوسف رحمه الله سوی همین مذهب رجوع کرده است هکذا فی الذخیره * مسئله * اگر مدبر بعد جنایت خود بلا فاصله مرد ادر ذمهٔ مولی قیمتش باطل نگردد و همچنین اگر مدبر خود کور کشت بر مولی قیمت کامله وی آید کذا فی الحاوی * مسئله * اگر در مقدار قیمت مدبر بعد موتش اختلاف کردند پس معتبر قول مولا بود و بر ولی جنایت اثبات دعوی خود نکوا شان لازم افتد کذا فی المبسوط * مسئله * مولا قیمت ام ولد را یکبار ضمان دهد پس اگر جنایتی کرد من بعد جنایت دیگر بظهور آمد و ولی دوم در ضمان قیمت شریک اول کرده حواله جنایت دوم پیش از قضای جنایت اول یافته شود یا بعد از ان هکذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر از مدبر جنایات کثیره بوقوع آمد پس قیمت وی در میان اولیای جنایت شامسترک بود و در حکم قرب ر ماندما بین جنایتها و بعد این برابر است پس اگر مدبر مردی را بخطا کشت

وچشمه یشکری کور کرد بر مولای وی قیمتش برای اصحاب
جنایتها برسه حصه لازم آید پس اگر مدبر چیزی بکسب
خود حاصل ساخت یا بطریق هبه اورا کسی داد اصحاب
جنایت را در ان حقی نبود کذا فی شرح المبسوط * مسئله *
هرگاه مدبر دوکس را کشت یکی را بعمد ودیگری را بخطا
پس بر مولی قیمت او برای اولیای خطا لازم آید وبجهت
اولیای عمد کشته شود پس اگر یکی از دو ولی عمد از
خون او درگذشت قیمت مدبر درمیان انها برچهار حصه
بود در قول ابی یوسف ومحمد رحمه الله سه ربع ازان
برای اولیای قتل خطا ویک ربع برای یکی از دو ولی عمد
که عفو نکرده است واما بر قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله
پس آن قیمت درمیان آنها برسه حصه خواهد بود دو ثلث
ازان بجهت اولیای خطا ویک ثلث بجهت یکی از دو
ولی عمد که عافی نیست کذا فی الحاوی * مسئله * قیمت
مدبر برای هریکی از اصحاب جنایت اعتبار کرده شود
بهمان روز که جنایت بران کس واقع شده است وقیمت او
که بروز مدبر کردن بود معتبر نیست پس وقتیکه مدبر مردی را

بحصلا کست و قیمت او برو رقتل آنهز دهزار درهم بود و می بعد دیتش ادر ود تا اینکه یکهزار و پانصد شد بستر مردی دیگر را قتل نمود پس در صورت ولی جنایت دوم پانصد درهم که فصل میان هردو قیمت است از موال بگیرد و می بعد ساقی که هزار درهم است برین و نه حر معسوم شود چرا که هر پانصد را سهمی قرار داده شد پس برای اول بحساب ده هزار درهم ده که کامله بیست سهم بود و برای دوم که یک سهم پانصد از بستر بیا مده بعد بهمان حساب دو رده سهم ساسد پس هزار درهم باقی را بر همان حساب هر دو فریق تقسیم کرده بگیرند کذا فی السراج الوهاج * مسئله * هرگاه مدبر مردی را کست و قیمت او در آن هنگام هزار درهم بود و می بعد شخصی چشم مدبر را کور کرد و پانصد ... تاوان داد پس مدبر مردی دیگر را کست پس دو ... از پس چشم که پانصد درهم یافته شد خاص برای مولی ... اما ی جنایت را در آن حقی نیست و بر مولی هزار درهم که قیمت مدبر بود و جنایتش بر مرد اول بود لازم آید که پانصد از آن مخصوص برای اولیای

اول نیا شد و پانصد باقی مقسوم شود که اولیای هردو را ان بحساب ده هزار دیت کامله که پانصد از ان مستثنی است بگیرند یعنی نوزده سهم از سی و نه سهم و اگر کور کنند که چشم مدبر بنده بود و بسبب این جنایت دفع کرده شد نیز برای مولی بسا شد کذا فی المبسوط * مسئله * هرگاه مدبر مردی را بخطا کشت در حالیکه قیمت او هزار درهم بود و بعد قیمتش افزود تا اینکه برابر دو هزار درهم گشت پس مردی دیگری را بخطا قتل نمود و بعد از ان قیمت او کاست تا اینکه برابر پانصد درهم گردید پس شخص سیوم را کشت در ینصورت بر مولی بده و هزار درم حکم داده شود پس ولی جنایت دوم هزار را از ان بگیرد باقیمانده هزار درم که در پانصد از ان حق اول و حق ثانی مجتمع است حق اول برسد ده هزار درهم و حق ثانی برسد نه هزار درهم پس پانصد میان هردو برنوزده سهم مقسوم خواهد شد نه سهم برای ثانی و ده سهم برای اول باقی ماند پانصد دیگر که در ان حق هر سه مقتول مجتمع است پس در میان آنها برانداره حقوق آنها مقسوم گردد باین وضع که اولیای مقتول

سیوم دران برسد که ضرر ارش بقیمت کامله را ای وقول
دوم برسد که ضراری که اوجه دو بار گرفته اند ازان
مستثنی است و اولیای مقتول اول برسد که ضراری که این
نکما دگرفته اند ازین مستثنی است نکیرند کذا فی
المحیط * مسئله * هرگاه مولی قیمت مدبر را سوای ولی
جنایت دفع کرد و عیبی در وی حادث شد و من بعد مردی
دیگر را بخطا کشت پس اگر این دفع قیمت بسوی اول
بحکم قاضی بوده است دوم را بر مولی سبیل مواخذه نیست
ولیکن پس روی اول بیاید و بعض قیمت مذکوره ازو بگیرد
واگر آن قیمت را بحکم قاضی دفع کرده بود پس در قول
ابی یوسف و محمد رحمهما الله جواب همچنان است و نزد
ابی حنیفه رحمه الله دوم را اختیار است اگر خواهد
نصف قیمت تعاقب اول کند واگر خواسته باشد برای
همان ت دریسی مولی افتد پس وقتیکه از مولی گرفت
مولی آنرا بر او رجوع سازد کذا فی المبسوط * مسئله *
هرگاه مدبر جانی در راه عامه مسلمانان بنا ان مولای
خود برکند تا مردی در وی افتاده بمرد پس مولا قیمت مدبر

بسوي ولي جنايت بحكم قاضي سپرد ومن بعد ديگري در س
چاه افتاد درين صورت ولي جنايت دوم را بجهت نصف قيمت قرين
مولي افتادن آيا ميرسد يا نه پس اين مسئله برچهار اختلاف
است و فقهاي ثلثة اجماع كرده اند براينكه هركاه كننده
چاه يك كس بود پس مولي آنرا بسوي ولي مقتول سپرد
و من بعد ديگري دران چاه افتاده ومرد پس درين صورت دوم
بجهت هيچ چيز بسوي مولي نكند خواه مولي بسوي
اول بحكم قاضي داده باشد يا بي حكم قاضي و نيز اجماع
كرده اند براينكه هركاه مولي قيمت مدبر بسوي ولي مقتول
اول دفع نكرده بود تا اينكه ديگري دران چاه افتاد يا
ديگر برا كشت و من بعد قيمت بجانب اول بمقتضاي قاضي
دفع نمود درين صورت ولي مقتول دوم را ميرسد كه در پي
مولي افتد تا نصف قيمت مدبر از مولي بگيرد پستر مولي با
نصف بر ولي مقتول اول رجوع سازد كذا في ال
نهادن مدبر سنگ را در راه يا راندن يه را بر
كسي يا ريختن او آب را بر راه بمنزلهٔ چاه كندن است
كذا في محيط السرخسي * مسئله * مدبر جنا يتي بخطا

ود و نم بر رسد ده هزار درهم کامل بشکیرد پس آن پانصد
درمیان مرد وشریک برمني و نه سهم مقسوم شود چرا که هر
پانصد ازان دومبلغ دیت که نوزده هزار وپانصد درهم
است سهمي کرده نیده آیند کذا في المبسوط * مسله * محمد
رحمه الله در اصل گفته که هرگاه مدبر مولاي خود را بخطا
کشت پس جنایت او باطل شوه و برو لازم گردد که درقیمت خود
سعایت کند بجهت رد وصیت براي قاتل یعني مدبر کرده زیرا
که تدبیر عبارت از اعتاق بعد الموت بلا عوض است بمنزله
وصیت قیمت او براي خود مي بود وچون وصیت براي قاتل
مانند میراث رد کرده شود سعایت قیمت خود ش براي
اولیاي مولي بروي لازم آید و وقتیکه مدبر مولاي خود را
بعینه کشت پس سعایت در قیمت خود بروي واجب شود ونیز
بروي قصاص آید و هرگاه سعایت وقصاص هر دو واجب شده
و ورثه مولي اختیار دارند اگر خواهند اولا طلب سعایت نموده
قیمتش از وي گرفته پسترش بکشند و اگر خواسته باشند في الحال
بکشند وحق خود هاراه سعایت باطل گردانند پس اشکم
مولي ازاد و پسر بسا شند که چون آن پدر دیکري را زشاید

نیست ولیکن از ایشان عفو از مدبر نبود پس بر [illegible] لازم است
که سعایت در قیمت کامله و نصف قیمت خود نمید سعی در قیمت
کامله بجهت رد وصیت بود میان [illegible] و پسر مشترک باشد
و سعی در نصف قیمت برای کسی که عفو نکرده است مخصوص
گردد کذا فی المحیط * مسئله * مدبر تا جزیکه بروی دین
است مولای خود را بخطا کشت پس بروی لازم است که
سعایت در قیمت رقبه خود برای قرضخواهان نماید و انچه
از دین بروی بعد سعایت باقی ماند برقرار بود و همچنین
اگر بنده ماذون که بروی دین است مولای خود را مجروح
ساخت و پس بعد مولی در حالیکه صاحب فراش است آزادش
نمود پستر از همان زخم وی بمرد و او را مالی سوای آن
بنده نیست بحکم مدبر مذکور رد ارد و اگر این بنده
آنرا بکرد در حالیکه طاقت آمد و رفت میداشت
پس اگر [illegible] الی که اشنه باشد قرض خواهان آن بنده
مختار اند اگر خواهند قیمت بنده از ترکه مولا گیرند
و بجهت بقیه قرض خود در پی آن بنده افتند و اگر خواسته
باشند ابرای ذمه [illegible] خود کنند پس آن بنده شوند و از ترکه

مولی قیمت [illegible] نه و بر آن بقدر برای ورثه مولی ستا
سعایت نیست کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مولی اورا
در مرض خود آزاد کرد و مولی را مالی بجز وی نیست
و وی بعد مولای خود را بخطا کشت پس وی را باید که قیمت
قیمت خود سعایت کند نزد ابی حنیفة رحمه الله قیمتی بجهت
رد وصیت وقیمتی دیگر بجای دیت و نزد ابی یوسف و محمد
رحمهما الله یک قیمت خود سعایت نماید و دیت بر عاقله
مولای وی باشد و همچنین حکم است اگر مولی را مالی
بود و آن بقدر از ثلث مال خارج می شود کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر مدبر مولای خود را عمدا کشت و اورا دو وارث
بود که یکی از ان پسر مدبر است پس بر مدبر لازم آید که
در وقیمت خود سعایت کند قیمتی بجهت رد وصیت وقیمت
دیگر بسبب جنایت کذا فی المبسوط * مسئله * [illegible]
حامله مولای خود را بخطا کشت و بعد موت [illegible] بزاد پس
فرزند وی سعایت در هیچ چیز نکند و اگر مولی را بجز وی
ساخت و وی بعد بزاد پس مولی از همان زخم بمرد مدبره قیمت
خود سعایت نماید و فرزند وی از ثلث مال مولی آزاد شود

كذا في محيط السرخسي * مسئله * هرگاه مدبر يك ميان دو كس مشترك بوده اولا مردي را بخطا كشت و پس بعد يكي را از دو مولاي خود نيز بخطا قتل نمود پس بر مولاي زنده نصف قيمت وي واجب است در مال مولاي مقتول نصف ديگر از قيمت وي لازم آيد پس از آن پنجهزار براي ولي مولاي مقتول ربع قيمتش و بجهت ولي آن مرد ديگر سه ربع آن بود چراكه ولي مولاي مقتول در چيزي كه خود ضامن داده است حقي ندارد زيرا كه جنايت مدبر بر مولاي خود بخطا هدر و باطل است پس آن نصف قيمت كه او داده است براي ولي مرد اجنبي سالم باشد و در نصف ديگر مصاحب و مشارك آن ولي اجنبي كرده پس ولي مولاي مقتول از آن بر ربع پنجهزار درهم دهد و آن ديگر نه بر سه پنجهزار بگيرد تا آن نصف قيمت ميان هردو بالمناصفه بود و بر مدبر واجب است كه در قيمت خود سعايت كند نصف آن براي ورثه مقتول و نصف ديگر از آن بجهت مولاي زنده و اگر مولي را بعد كشته باشد باقي مسئله بحال خود ماند پس بر مولاي زنده در مال مقتول قيمت تامه وي براي ولي قتل خطاي مرد اجنبي

لازم آید و مدبر در قیمت خود سعایت کند که میان هر دو
مولی مشترک باشد و بجهت قتل عمد کشته شود پس اگر یکی
از دو ولی قتل عمد عفو نمود مدبر برای کسیکه عفو نکرده است
در نصف قیمت خود سعایت کند * مسئله * هرگاه مدبر مدبر دیگر را
بعمد کشت و او را دو ولیست که از انها عفو نمود و من بعد مدبر
یکی را از دو مولای خود بخطا قتل نمود پس بر مولای زنده
نصف قیمتش آید که نصف از آن نصف برای ولی مولای مقتول
بود و نصف باقی از آن نصف در میان او و در میان کسیکه
از دو ولی عمد عفو نکرده بود یا اینها صفه باشد و دو مال
مولای مقتول ربع قیمت مدبر برای کسیکه عفو نکرده است
لازم است و بر مدبر در قیمت کامله خود بجهت مولای زنده
و ورثه مولای مرده سعایت کند * مسئله * هرگاه مدبر
هر دو مولای خود را در زمان واحد بخطا کشت پس در قیمت
خود برای ورثه هر دو مولی سعایت نماید بسبب رد وصیت
و برای یکی از آن هر دو مولی بر صاحب خود هیچ نآید
از آنکه جنایت مدبر بر مولای خود بخطا هدر باشد * مسئله
مردی فوت کرد و مدبری گذاشت در حالیکه آنرا

مالي بجز اين مد بر نوست ومي بعد مد بر ... پدرش
پروي لازم است كه هرچه ديها سه قيمتش و اوش حاسا يت
كيتوبا شد در ان سعايت كند وستر آن مد بر براي ورثة
مولاي خود سعادت دارد و ثلث قيمت خود بها يد در قول ابو
حنيفه رحمه الله كذا في المبسوط و نزد ابي يوسف
و محمد رحمهما الله آن مدبر آزاد مد بون به و ثلث قيمت
خود است پس بدل جنايت برء قلد وي باشد و اكر مد برار
ثلث مال مولي خارج ميشود پس جنايت بر عاقله اش باتفاق
فقها مي تلمه بود * مسئله * شخصي اكر مولي در مرض خود
متدة را آزاد كرد پس اين بنده و مد بر در حكم مد كوم برابر اند
مكر آنكه هرده و در حق جنايت بر مولاي خود حكم حد اكانه
دارند جز انكه مد بر در جنايت خطا بر مولاي خود سعايت
نميكند و اين بنده نزد ابي حنيفه رحمه الله بمنزلة مكاتب است
كه بر مولاي خود جنايت كرد و مكاتب در جنايت خطا بر مولاي
خود سعايت مي نمايد پس لازم آن بنده بيش از انكه سعايت
كند بميره و مالي كذاشت و حال آنكه خود بس از ثلث مال مولي
خارج نشده بود و متصور است در مال وي بر چه فيما بين قيمتش

وارث جنایت کمتر باشد حکم کرده شود واگر آن بنده
فرزندی گذاشت پس فرزند وی بیده رانچه که دین وجنایت است
سعایت کند یعنی دین و ثلث قیمت پدر خود بورثهٔ مولی
ادا نماید وبدل جنایتش نیز وهد واگر آن بنده در حصهٔ
وارثان سعایت کرده بود ودر حصهٔ جنایت سعی بعمل نیاورده
تا اینکه بمرد وفرزندی گذاشت پس بر فرزند وی هیچ
نبود ٭ مسئله ٭ اگر مولی یا زادی بندهٔ خود وصیت نمود وبمرد
ومن بعد بندهٔ مذکور جنایتی کرد پس وارثان او مختار اند
اگر خواهند بنده را در جنایت دفع کنند وعتق باطل شود
واگر خواهند فدیهٔ وی بطریق تطوع از طرف خود ادا کنند
بستر ازادش نمایند خواه از ثلث مال مولی خارج شده باشد
یا نه وآن بنده در دو ثلث قیمت خود بجهت حصهٔ ورثه
سعایت کند بشرطیکه از ثلث خارج نشده باشد واگر
وارثان مولی وی را پیش از دفع وفدا آزاد از جانب میت
نمودند محمد رحمه الله اینصورت را ذکر نکرده وفقیه
ابوجعفر گفته که اگر ورثه علم بجنایتش میداشتند پس فدیه
اختیار کردند واگر نمیدانستند پس بهرچه از قیمتش وارش

جنایت کند وی را بنا شد ضامن شود کذا فی محیط السرخسی

* مسئله * ابن مدبره در ولادت پدر قیمت مجموع مادر و فرزند
سه صد درهم است و بعد آن مدبره جنایتی کرد که
مستوعب قیمت مذکوره گردید و مولای وی مرد و مالی
جز آن فرزند نگذاشت پس در صورت مذکوره مدبره و فرزندش
بقدر قیمت خود ها برای ولی جنایت سعایت کنند و ثلث
وارثان نپذیرند و صد درهم که ثلثش قیمت است سعی نمایند
و یکصد درهم برای آن فرزند سالم ماند کذا فی الکافی

* مسئله * مرکاتب مدبر مردی را بخطا کشت و مال نیز
را نیز هلاک کرد پس بر مولی قیمتش برای اولیای مقتول لازم
آید و بر مدبر واجب است که در مال مستهلک سعایت کند و یکی
از دو فریق در آنچه ذکر شده است شریک دیگری نگردد پس اگر
مولی پیش از آن که قاضی حکم بپذیری ادای کرده باشد بمرد
و او را مالی جز آن مدبر نبود پس مدبر در قیمت خود سعایت
کند و اصحاب دین او حقدار تر باشند در قیمت از اصحاب
جنایتش باشند و در صورتی که دین دار زیاده از قیمتش
نبود پس روی سعایت در قدر زاید نیز لازم افتد و اگر دین بر وی

کمتر از قیمتش بباشد پس هر قدر از قیمت که بر مقدار
دین داری وي فاضل شود حق اصحاب جنایت بود و آنرا
را بروي زیاده از قدر مذکور هیچ نیرسد و همچنین است
اگر قاضي حکم بر مولي بقیمت مدبر بجهت اصحاب
جنایت و حکم بر مدبر به سعایت دین پیش از موت مولي کرده
باشد و امام ولد برای اصحاب جنایت در هیچ چیز سعایت
نکند کذا في شرح المبسوط * مسله * اگر مدبر مال دو کس را
مستهلک ساخت و قاضي برای یکي از آن هر دو حکم بسعایت
کرد شرکت دیگري در آن لازم آید و اگر مدبر پیش از
سعایت بمرد آن حکم باطل گردد و اگر مدبر را مالی هبه
کرده شود پس قرضخواهان او حقدار تر بآن مال از مولي باشند
کذا في محیط السرخسي * مسله * اگر مدبر هزار درم
شخصي را هلاک ساخت و مي بعد مولاي وي از ادش نبوده
پس مدبر صاحب دین را ضمان چیزي ندهد و اگر از ادش
نکرد ولیکن مردي مدبر را کشت و تا وان قیمت وي داد
وحال آنکه مدبر پیش ازین جنایتي کرده بود و بعد از آن
مولي بمرد و مالي جز آن مدبر نداشت پس در ینصورت

صاحب دین حق او را بر قربان قیمت از صاحب جنایت باشد کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مردی مدبری را بغصب گرفت تا اینکه در دست وی جنایتی کرد پس درین صورت از قیمت وار را وش هرچه کمتر بود آنرا به مولی تاوان دهد و بر غاصب بآن رجوع سازد هکذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه مردی مدبری را غصب کرد و آن مدبر در حالیکه نزد غاصب است اقرار بکشتن شخصی از روی عمد نمود و گفت که وقت قتل وی نزد مولی بودم یا گفت که نزد غاصب بودم پس این هر دو قول او وی را بر اند در وجوب قصاص برو و در لزوم ضمان قیمتش بر غاصب بجهت مولی از انکه اقرار در حال بودن وی نزد غاصب است و اگر مدبر بسبب همین جنایت بعد رد کردن غاصب بر مولی کشته شد پس بر غاصب قیمت وی بجهت مولی لازم آید و اگر یکی از دو ولی مقتول عفو کرد پس برای آن دیگر هیچ نباید و اگر مدبر در حال بودنش نزد غاصب اقرار بدزدی کرد یا از دین اسلام مرتد شد و من بعد غاصب وی را بر مولی رد نمود و مدبر بسبب ارتداد کشته شد پس بر غاصب قیمت

ویرا لازم آید یا بسبب اقرار دزدی دستش بریده شد پس
بر غاصب نصف قیمت وی واجب شود کذا فی المبسوط
* مسئله * مردی مدبر را غصب کرد وآن مدبر نزد وی جنایتی
نمود پس غاصب ویرا بر مولی باز گردانید ومن بعد بار
دوم باز بغصب گرفت تا نزد وی جنایت دیگر بعمل آورد
پس بر مولی قیمت مدبر لازم آید که میان هر دو ولی جنایت
بالمناصفه باشد بعد ازان بقیمتش بر غاصب رجوع سازد
از نصف آن بسوی ولی اول دفع کند وباز آن نصف را
بر غاصب بار دوم رجوع کند تا برای مولی سالم ماند کذا فی
شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید حسام الدین * مسئله *
هرگاه مدبری را غصب کرد ونزد او جنایتی بعمل آورد
پس غاصب بر مولی ویرا رد کرد تا اینکه نزد مولی جنایت
دیگر نمود پس بر مولی قیمت وی واجب شود که میان اولیای
هر دو جنایت بالمناصفه مقسوم گردد ومولی بعد ادای
قیمتش بسانها نصف قیمت را بر غاصب رجوع سازد وبولی
جنایت اول دهد وباز آن نصف را بر غاصب بار
دیگر رجوع کند واین حکم نزد ابی حنیفه وابی

یوسف رحمهما الله بود و نزد محمد رحمه الله که مولی نصف قیمت وی یعنی آن را رجوع سازد تا برای او سالم ماند * مسله * اگر مدبر نزد مولی اولا جنایت کرد بستر جنایت دیگر نزد غاصب نمود در یصورت مولی قیمتش را تاوان دهد تقسیم شود میان اولیای هر دو جنایت نصفا نصف بود و بعد ازان نصف قیمت را بر غاصب رجوع سازد تا بولی جنایت اول دهد و باز آن نصف را بر غاصب رجوع نکند در قول همهای ثلثه کذا فی الکافی * مسله * هرگاه مدبر مردی را بخطا کشت پستر او را شخصی بغصب گرفت و نزد غاصب مردی دیگر را بعمد قتل نمود و پس بعد غاصب وی را بر مولی باز گردانید پس مدبر در قصاص کشته شود و بر مولی قیمتش برای ولی خطا بعوض جنایتیکه او نزد مولی سر زده بود لازم آید و مولی و قیمتش بر غاصب رجوع سازد پس اگر یکی از دو ولی قتل عمد عفو از قصاص نمود آن قیمت در میان آنها بر چهار حصه مقسوم کرده شود در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالی

یأب ولی قتل عمد که عفو نساخته و سه ربع با ولیای قتل خطا بود در قول ابی حنیفه بر سه حصه قسمت کرده شود بر تهها بطریق

وثمن بعد مولی بر غاصب آنچه صاحب قتل عمد ازو گرفته است
رجوع سازد و آن را بصاحب قتل خطا دهد و اگر نزد غاصب
اولا مردی را بعمد کشت پس تر غاصب او را بمولی باز گردانید
تا اینکه بعد عفو یکی از دو ولی وخون عمد نزد مولی مردی
دیگر را بخطا قتل نمود پس بر مولی قیمتش لازم آید که
درمیان ولی قتل خطا و یکی از دو ولی خون عمد که عفو
نکرده است مقسوم شود چنانچه بیان کردیم بر چهار حصه
یا سه حصه بحسب اختلاف فی فقها پس تر مولی بر غاصب بانداز
آنچه ولی عمد غیر عفو کننده با ازو گرفته است رجوع سازد
و باز بهر سان صاحب عمد عفو نکننده دهد تا اینکه نصف
قیمت تمام شود و من بعد بمثل آن بر غاصب باز رجوع کند کذا
فی المبسوط * مسئله * اگر مدبر نزد غاصب مردی را کشت
پس مولی قیمتش را تاوان داد و بر غاصب بآن قیمت رجوع
ساخت و من بعد مردی دیگر او را غصب کرد تا اینکه نزد او
شخصی آخر را قتل نمود پس ولی هر دو مقتول در این قیمت
مانده شریک شوند و مولی بنصف قیمت بر غاصب دوم رجوع
کند و بسوی اول دفع نماید کذا فی محیط السرخسی * مسئله *

اگر مدبر نزد غاصب مردي را بخطا کشت ومتاع دیگري
هلاک کرد و می بعده مدبر را شخصی بخطا قتل نمود پس
بر عاقلهٔ قاتل مدبر قیمتش براي صاحب دين متاع مستهلک
لازم آید ومر مولي قیمت وي بجهت ولي مقتول بسبب جنایت
واجب شود ومولی آن همه را بر غاصب رجوع سازد * مسئله *
اگر شخصی بندهٔ یا مدبري راغصب کرد تا اینکه نزد او
مالي هلاک ساخت ومی بعد غاصب او را بر مولي باز گردانید
ونزد وی بمرد پس درینصورت اصحاب دين را هیچ نیز
چراکه محل حق ایشان فوت کرد وآن مکسوبات مدبر
یا مالیّت رقبهٔ او بود ومولی را نیز بر غاصب هیچ نرسد
واگر مدبر نزد غاصب پیش از رد وی بمرد پس بر غاصب
قیمتش لازم آید وهرگاه مولی آن را بگیرد بقرضخواهان
دهد و باز بر غاصب مثل آن رجوع کند واگر درصورت
مذکوره مدبر نزد مولي مردي را بخطا کشته باشد پس
قیمتش براى اصحاب دين بر عاقلهٔ قاتل واجب شود که مولی
آن را بگیرد وبایشان دهد و باز مولي بر غاصب آنرا رجوع
سازد * مسئله * اگر مدبر نزد مولي مالي را هلاک ساخت

و من بعد وبرا مردي غصب نبود تا اينكه نزد غاصب
چاهي در راه كند بعد بستر غاصب وبرا بسوي مولي رد كرد
ودرانجا مردي مد برا بخطا كشت و قيمتش بمولي تاوان
داد واصحاب دبس آنرا از مولي ذكر نكنند وبعد از ان
ستوري دران چاه افتاد وهلاك شد پس درينصورت مالك
ستور اصحاب دين راكه قيمت مد بر شكر قند انه بقدر
خرده در ان قيمت شريك شود بستر مولي آن را بر
غاصب رجوع سازد تا با صحاب دين اول دهد واگر
در چاه مردي افتاد و بمرد پس برمولي قيمت مد بر باجهة
ولي آن مردهٔ چاه لازم آيد ومن بعد مولي بر غاصب
آن را رجوع كند كذا في المبسوط * مسله * اگر مد بر
غاصب را يا مملوك او را يا كسي راكه غاصب وارث وي
مي شود كشت پس آن خون باطل گردد كذا في محيط السرخسي
* مسله * اگر مد بر مشترك را يكي از دو مولاي او
از دست مولاي ديگر غصب نبود پس نزد او مردي را بخطا
كشت و من بعد غاصب وبرا باز گرد انيد تا اينكه بعد
شخصي ديگر را قتل كرد كه دوولي كذا شت ويكي از انها

غارن را معاف ساحب پس در این صورت برابن هردو مولاي مدبر قیمت کامله بشرکت لازم آید که شد ربع آن بصاحب قتل خطا دهند ور بعن برابی یکی ارد وران عهد کد عفو ساخته بُسانند و بعد ازان مولای غیر غاصب بر مولای غاصب بسه ربع نصف قیمت مدبر رجوع کند و آن مقدار نصف که خودش برای ولي خطا داده بود بیشتر ازان مبلغ با ولي خطا از ثمن قیمت مدبر دهد و خودش بر غاصب بآن ثمن رجوع نماید کذا في شرح المبسوط * مسئله * مدبر کرد ذمی در همه احکام مذکوره همچو مدبر کرده مسلمان بود و جنایت او بر مولایش باشد مگر آنکه حکم بروی بسعایت قیمت خودش کرده شود وقت اسلام وي تا اینکه حکم او مثل حکم مکاتب کردند و همچنین است حکم مدبر کرده حربي مستامن مگر آنکه هرگاه او در دار الاسلام مدبر کند و بسا در دار الحرب رجوع نماید و من بعد بگرفتاري مسلمانان آن مدبره خودش بنده کرده شود پس مدبرش آزاد کردد و ولاء او برای مسلمانان باشد و تاوان نیز هیچ بري و اگر مدبرش بعد گرفتاري او جنایت کرد

هكذا في المحيط السرخسي * مسله * هركاه ام ولد مولاي
خود را بعهد كشت پس اگر ويرا فرزندي ازمولاي نبوده
بروي قصاص لازم شود وسعايت قيمت خودش بجهت آزادي
بروي نايد و اگر ويرا فرزندي از مولي باشد پس قصاص
بروي واجب نگردد ومي بعد رتها م قيمت خود سعايت
كند كذا في المحيط * مسله * هركاه ام ولد مولاي خود را
بعهد كشت درحاليكه از و حامله است و فرزندي نداردپس بروي قصاص بالقتل نايد پس اگر فرزندزنده زاد
سعايت قيمت بروي براي همه وارثان مولي واجب شود
واگر فرزند مرده زاد قصاص بروي لازم آيد پس اگر
مردي بر شكمش زد و فرزند مرده انداخت درين صورت
غره بران مرد بود و ام ولد را از ان غره ميراث رسد و بعوض
مولي كشته شود و مي بعد حصه وي كه از غره اش رسيده
بود ميرات براي اولاد مولاي وي باشد زمحروم الميراث ازوي
نگردند از انكه آنها وي را بسبب حقي كشته اند كذا في
المبسوط * مسله * هركاه ام ولد مولاي خود را ومردي اجنبي
را بعهد كشت واو را فرزندي از مولاي خودش نيست ويكي

از دو زان مولی ویکی از دو ولی مرد اجنبی با هم از او ن
در گذشتند پس درین صورت برام ولد نصف قیمت خود
برای دو ولی مرنگ که باقی اند لازم آید در مال وی واجب
شود نه در مال مولی واگر این هر دو عفو کنند بتعاقب یکد یگر
از خون در گذشتند ام ولد بر سه ربع قیمت خود سعایت کند
باتفاق ائمه ثلثه اما این سه ربع نزد ابی حنیفه رحمه الله
برسبیل عول و مضاربت و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله
بر طریق منازعت مقسوم شود و تخریج این مسئله بر طریقه
منازعت اینست که ربع قیمت منجمله نصفی که واجب برای
یکی از دو ولی مولی است از حق یکی از دو ولی اجنبی تعلق
ندارد پس برای او سالم بی منازعت باشد و ربع قیمت که
زاید بران نصف واجب است از حق یکی از دو ولی
مولی علاقه ندارد پس بجهت یکی از دو ولی اجنبی
سالم ماند و ربع قیمت که باقی از ان نصف ماند منازعت
هر دو دران برابر است و میان هر دو با تمامه باشد
پس نصیب هر یکی از آن دو ولی غیر عفو کننده سدس قیمت
ام ولد بود و تخریج مسئله برسبیل عول و مضاربت این است

كه دو نصف قيمت كه واجب بجنبت او لا بود دو حق ممتنع شد نه حق مولي در تمام آن وحق آن ديگر در نصف آن پس هر يكي بر مقدار حق خود بگيرد تا آن نصف در ميان ايشان اثلاثا بود و ثلث آن براي يكي از دو ولي [illegible] و ثلث آن نصف براي يكي از دو ولي مرد اجنبي او مستحق ربع ديگر هم بود و ربع عبارت از سدس و نصف سدس است پس وقتيكه اين را با نصيب سابق او آميختند حق او ثلث قيمت و نصف سدس آن گرديد * مسئله * هرگاه ام ولد مولاي خود را كشت در حاليكه فرزندي ازو داشت وپس بعد مرد اجنبي را نيز قتل نمود وآن اجنبي زاد و ولي بود كه يكي از ايشان از خون در گذشت پس در اين صورت ام ولد در قيمت خود سعايت كند باين طور كه دو ثلث آن براي وارثان مولي و ثلث آن براي آن ديگر نزد ابي حنيفه رحمه الله ونزد ابي يوسف و محمد رحمهما الله سه ربع آن بجهت ورثه مولي و يك ربع براي آن ديگر واگر ورثه مولي بحكم قاضي پيش از عفو يكي از دو ولي اجنبي تمام قيمت گرفته باشند پس وارثان اجنبي را ميرسد

که مشارکت دوان قیمت نمایند وپس زوجي ام ولد کنند
خوراکه هیچ انچه بروي بود ادا نبود هرچنين حکم است
در صورت کرفتن انها بحکم قاضي نزد ابي يوسف ومحمد
رحمهما الله وا ما نزد ابي حنيفة رحمه الله درنه ا جنبي
اختيار دارند خواه ورثه مولي کيرند وخواه ام ولد
مواخذه کنند واکر ورثه مولي بعد عفو آن ديکر کرفته باشند
پس صحيح آنست که غير عفو کنند ه خوار است خواه ورثه
مولي بحکم قاضي کرفته باشند يابي حکم او نزد ابي حنيفه
رحمه الله وصاحبين فرق کرده اند در ميان داد بحکم
قاضي وبي حکم او هکذا في محيط السرخسي * مسله *
وقتيکه مدبر وام ولد وبنده ومکاتب جمع شده نه تا مردي
را کشتند پس هريکي از انها ربع نفس را هلاک ساخت لهذا
بمولاي بنده کفته شود که ويرا دفع کن يا فديه اش ربع
ديت بده ومکاتب در انچه کمتر باشد خواه قيمتش وخواه
ربع ديت سعايت کند وبر مولاي مدبر وام ولد نيز هرچه
کم باشد قيمت وربع ديت کمتر است لازم آيد کذا في المبسوط *
* فصل سيوم * در بيان جنايت مکاتب واقرار او بجنايت

خود * مسئله * هرگاه مکاتب جنایتی که موجب مال است
بعمل آورد پس آنچه از آن واجب گردد بر ذات وی
باشد نه بر مولای وی این مسئله بی اختلاف در میان
علمای ما است کذا فی الذخیره * مسئله * وقتیکه مکاتب
جنایتی بخطا کرد بروی لازم آید که هرچه در میان
ارش خود و قیمت خودش که بروز جنایت است کمتر باشد در آن
سعایت نماید کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مکاتبی
که قیمت او ده هزار درهم یا بیشتر از آن است مردی را
بقتل آورد پس باید ده هزار درهم که ده درهم از آن
مستثنی است سعایت کند کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * هرگاه مکاتب و ولی جنایت در قیمتش که بروز
جنایت بود اختلاف کنند پس معتبر قول مکاتب باشد هکذا
فی الحاوی چرا که او منکر زیاده است و قول منکر با سوگند
او معتبر بود و همچنین اگر چشم مکاتب کور کرده شده
و مکاتب گفت که جنایت کرده ام بعد از آن که چشم
من کور کرده شد پس قول معتبر قول وی بود کذا فی شرح
* مسئله * آنچه از جنایت مکاتب اولی بالذات

بر قول ابي حنيفه و محمد و قول آخر ابن ابي يوسف
رحمة الله را حب بود دعوا ست يعني که ملاقبه بولي جنايت
سپرده شود و عسا و کيست آن را خيبر سوي مال بيکي از ين
سه - ورتا شد يا حکم قاضي بمال يا صلح کردن طرفين بر
مال يا حاصل شدن پاس از دفع وي بسبب ارادي ياسبب
مردن شخص کشته ملکه برای بدل کتابت و اقي بود
پس هر که مکاتب جنايت پيش کرد و ا بدل کتابت عاجز شد
و در بندگی باز کشت اکر عجز وي پيش از حکم قاضي بمال
و قبل از مصالحه طرفين بر مال بوقوع آمده مولي حکم
بدفع يا فدا کرده شود و اکر عاجز شدن وي پس از حکم قاضي
بمال يا بعد از صلح بر مال اتفاق افتاد مکاتب در صورت
فروخته کرده شود و دفع نکرده شود در قول ابي حنيفه و
محمد رحمهما الله و بر قول آخر ابي يوسف رحمه الله هکذا في
المحيط * مسئله * و چيکه جاکير بر مکاتب حکم بمال کند
پس اين مال دين بر وي کرده و از رقبه اش ساقط شود
و پيش احکم دين قائم اين بود هکذا في الحاوي * مسئله *
هر که مکاتب جنايات متعدده کرد و مرده مولا نشود

ازادش نبود پس هرچه قیمتش کمتر است از قیمت او و ارش جنایت
نسبت بیکدیگر کمتر بود در مکاتب دین واجب الذمه شود
پس اگر قاضی حکم باداي آن بروي داد تا بعض اولیاي
جنایت را ادا نموده این عهد وي جایز بود و دیگران
دران قدر موديٰ شریک نشوند واگر هنوز حکم بروي بجنایت
نشده بود تا عاجز شد و پس بعد مولي با وجود علم جنایت وي
ازادش نمود پس مولي اختیار کنند و فدا کرده و اگر علم
بجنایتش نداشت ازاد نمودن هلاک کنده رقبه اش
شد تا اینکه بر مولا قیمت او واجب گردد کذا في المبسوط
* مسئله اگر مکاتب مردي را کشت و هنوز حکم جنایت
بروي نشده بود تا عاجز شد و بر وي دین دیگر هم هست پس
درینصورت بعوض جنایت دفع کرده شود و نزد ولي جنایت
در دین فروخته کرده و اگر مولي فداي وي داد باز دین
وي او را فروخته شود کذا في محیط السرخسي * مسئله *
اگر مکاتب جنایتي دیگر بخطا کرد پس اگر پیش جنایت بردوم
قاضي حکم نمود بود که بجهت جنایت برا ول هرچه قیمتش
از ارش و قیمتش کمتر است ادا سازد درینصورت باندازه

الجد براي اول حكم شد بروي بجهت دوم نيز لازم آيد كذا في الذخيرة و هم چنين جوابست در هر جنايتي كه پس از حكم قاضي بحساب سابق آن را تعول آرد كذا في المبسوط * مسئله * اگر قاضي حكم بروي بجهت اول نكرده بود تا اينكه جنايت ديگري ظهور آورد پس بروي واجب شود كه هر دو قيمتي قيمتش و مجموع ارش هردو جنايت نصف بيكي اگر كمتر بود براي اول ودوم سعايت كند و آن مال درميان هردو مشترك باشد واين قول ابي حنيفه و محمد است رحمهما الله و قول آخر ابي يوسف رحمه الله نيز بود كذا في الذخيرة * مسئله در هر جنايت قيمت مكاتب كه در روز جنايت وي است معتبر شود و افزوني قيمت پس از جنايت معتبر نگردد و اگر مكاتب مردي را بخطا كشت و جاهي در راه كنده بود و مكاني در راه احداث نموده و پس مرد ديد در چاه افتاد و مرد پس قاضي بروي حكم بقيمت بجهت كسيكه در چاه افتاد بجهت ولي مقتول كرد و سعايت بشركت ميان هردو نمود پس سبب آنچه در راه احداث ساخته بود شخصي هلاك شد و مرد

درینصورت این شخص بر شریک اینها دران قیمت گردد
وهمچنین اگر در چاه مردی دیگر افتاد و بمرد واگر بعد از
حکم قاضی بقیمت چاهی دیگر در راه کنده بود وانسانی
دران افتاد و مرد پس قاضی حکم بروی بقیمت دیگر
کند واگر در چاه اول اسبی افتاد و تلف
گردد به قیمت اسب بروی دین شود پس سعایت
دران نماید بهر مبلغی که رسد و آنها شریک مالک اسپ
دین قیمت باشند کذا فی المبسوط * مسئله * هرگاه
مکاتب مردی را بخطا کشت درحالیکه قیمت او هزار درهم
است و هنوز حکم بروی بعجزی نشده بود که مرد دیگر را
بخطا قتل نمود و درین هنگام قیمتش دو هزار درهم شده
بمنزله مرافعه بسوی قاضی بردند پس درین صورت قاضی
حکم بر مکاتب بسعایت دو هزار درهم کند که هزار درهم
ازان مختص بولی مقتول دوم شود ومقدار هزار اول که
وقت جنایت اول موجود بود درمیان ولی مقتول اول و دوم
برقدر حق آنها مشترک گردد بحق ولی مقتول دوم در
نه هزار بود چراکه یکهزار بوی رسیده است وحق ولی مقتول

اول ده هزار پس آن هزار موجود وقت جنایت اول بر
نوزده سهم مقسوم شود ده سهم از آن برای اول و نه سهم برای
دوم پس آنچه از سعایت مکاتب حاصل شود نصف آن
مخصوص به دوم بود و نصف دیگر در میان اول و دوم بر قدر
حق هر یکی بر نوزده سهم تقسیم نموده آید کذا فی المحیط

* مسئله * مکاتب در حالیکه قیمت او ده هزار درهم
است مردی را بخطا کشت پس کور چشم شد و من بعد مرد
دیگر را بخطا قتل نمود در حالیکه قیمت او هزار درهم گشته
پس درینصورت بروی به ده هزار درهم حکم کرده شود که
یکهزار از آن برای اول است باقیها نه هزار موجود وقت
جنایت دوم که در میان هر دو بر قدر حق آنها مقسوم
کرده و حق اول ده نه هزار درهم است و حق دوم ده
هزار پس نه هزار موجود میان هر دو بر نوزده سهم قسمت کرده
شود نه برای اول و ده بجهت دوم کذا فی محیط السرخسی

* مسئله * مکاتبی مردی را بخطا کشت پیشتر مردی دیگر را
بخطا مقتول ساخت تا اینکه بروی یکی از این دو جنایت حکم
کرده شد و من بعد مکاتبی اجیر را بخطا قتل کرده پس درینصورت

نصف خیرتی که حکم بآن کرده شد حق کسی است که حکم بزای
او نفاذ یافت باز برای مقتول سیوم بنصف قیمت آن بنده
علی الخصوص بلا شرکت دیگری حکم نموده شود ونیز بنصف
قیمت دیگر حکم کرده آید تا درمیان کسیکه حکم برای او
نشده ومیان مقتول سیوم بسه حصه مقسوم شود دو ثلث آن
برای مقتول اوسط وثلثی از ان بجهت مقتول سیم کذا فی
المبسوط * مسئله * هرگاه مکاتب دو کس را بخطا کشت
برای ولی یکی از ان هردو بنصف قیمت وی حکم کرده شد
وولی مقتول دوم غایب است باز مردی دیگر را قتل نمود
ومی بعد عاجز شده در بندگی باز گشت پس مولی درمیان
دفع وفدا مختیر داده شود پس اگر دفع اختیار کرد محمد
رحمه الله ذکر نموده که نصف بنده بسوی ولی مقتول
سیوم سپرده گردد وباز این نصف بنده بجهت ادای نصف
قیمت که برای ولی مقتول اول بحکم قاضی لازم آمده است
فروخته شود ونصف دیگر این بنده درمیان ولی مقتول
سیوم ومقتول میانگی برقدر حق انها قسمت کرده آید وحق
هر دو ده هزار درهم است وحق سیوم در پنجهزار پس

این نصف مشغول بحصه هر دو پسر سه حصه بود و ثلث آن
نصف بجهت دوم و ثلث دیگر از آن برای سوم باشد واگر
مولی فدای اختیار نمود فدیه دوم بدهد هزار درهم و هم
و همچنین برای سوم و بدهد او حصه دریم و سوم پاک کردو
و برای اول نصف قیمت بنده دین بر ذمه همین بنده بماند
پس با مولی گفته شود که دین او ادا نمود و آیه یا بنده برای
فروخته کرد پس اگر مولی دین بنده را ادا نکرد تا
اینکه فروختنش واجب شد علما گفته اند که همچنین بنده در
دین خود فروخته شود نه نصف وی بخلاف آنکه این
برای دوم حکم بنصف قیمت میشد و مولی بجهت آن دو
دیگر فدیه میداد پس درین صورت وقتیکه مولی دین بنده
ادا نمیکرد تا اینکه فروختن وی بعوض دین واجب میگشت
نصف بنده فروخته میشد و تمام و کمال او در معرض بیع
نمی آید کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه مکاتب
مردی را بخطا کشت و آن مقتول را دو وارث است و قاضی
برای یکی از آن هر دو بنصف قیمت بر مکاتب حکم کرد
و برای وارث دیگر هیچ حکم ننمود و باز مرد دیگر را

گذشت و بعد از آن وارث دوم آمد و خصومت بسوی قاضی
برد در حالیکه این بنده هنوز مکاتب است پس برای او بسه
ربع قیمت حکم کرده شود و اگر مکاتب عاجز شد و آن
بیانکه که میان وارث دوم است آمد پس بدرستیکه
چهارم حصه بنده بسوی او دفع ساخته آید یا مولی بنده
بفدیه اش بنصف دیت دهد کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر مکاتب جنایتی کرد پس بمرد و مالی نگذاشت
جنایت باطل گردد خواه قاضی بروی حکم کرده باشد
یا نکرده باشد کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هر گاه
مکاتب جنایتی کرد و بمرد پس اگر پیش از آنکه قاضی
بحکم بروی بجنایت کند عاجز بمرد و صد درم گذاشت
و بدل کتابت او بیشتر از آن است جنایت باطل گردد
و صد درم که گذاشته است برای مولی بود و اگر بعد
از حکم جنایت بروی بمرد پس آنچه گذاشته است جنایت
از آن ادا کرده شود و اگر مال وافی بدل کتابت گذاشته
مرد خواه پیش از آنکه قاضی حکم بروی بجنایت کرده
یا بعد از آن پس جنایت باطل نشود تا اینکه اول بدل جنایت

اين ادا كند پس تبرع بدل كتابت و من بعد اگر چيزي
ميراند حق وارثان مكاتب بود اين حكم و مسئله است چه بر
مكاتب دين سواي بدل جنايت نباشد و اما هرگاه بر مكاتب
دين ديگر سواي جنايت بود و مالي كه وفاي ديون و جنايت
و بدل كتابت كند نگذاشته است پس اگر به حكم قاضي
بر وي بجنايت مرد ولي جنايت پس از همه قرض خواهان
مزدور ديون بر جنايت مقدم نكرده شوند پس ابتداي
به ديون كند پس به بدل كتابت و من بعد اگر چيزي بر
آمده براي وارث مكاتب باشد و اگر قاضي بر وي حكم
بجنايت نكرده بود تا بمرد پس ديون بر جنايت مقدم
داشته آيد و اين همه آنچه ذكر كرديم وقتي است كه مكاتب
مالي وفا كننده به مجموع دين و جنايت و بدل
كتابت گذاشته باشد سوال و اما اگر مال وافي به بدل كتابت
نبود و جز ديون و جنايت وفا نكند پس آيا جنايت
باطل گردد جواب اگر قاضي حكم بجنايت پيش از موت
وي كرده نباشد جنايت باطل نگردد و لازم مكسوب او
چه ديون و جنايت هم ادا كرده شود و اگر قاضي حكم بجنايت

نموده است پس جنایت باطل شود و دیون از کسب او ادا ساخته اید هکذا في المحیط * مسئله * اگر مکاتب بمرد و پسری گذاشت که درحال مکاتب بودنش از کنیزوی تولد یافته و بر مکاتب دینی و بدل جنایتی بود خواه قاضی حکم بآن جنایت کرده است یا نه پس در ینصورت پسرش در دین و جنایت و بدل کتابت همه سعایت کند و جبر بر بدایت ادای چیزی از امور مذکوره نکرده شود پس اگر پسر بعد از حکم جنایت بر وی عاجز گشت و در بندگی باز گردانیده شد فروخته گردد و بهای او در میان قرضخواهان و اصحاب جنایت بقدر حصه های هر یک مقسوم شود و اگر پیش از حکم بجنایت عاجز شد جنایت بطلان پذیرد و او در دین فروخته شود و اگر مادر پسر بوقت مردن مکاتب زنده بود و دینی بر ذمه مکاتب نیست خواه حکم بجنایت بروی شده باشد یا نه پس بر مادر و پسر لازم آید که فیما بین قیمت مکاتب و ارش جنایت نسبت بیکدیگر هر چه کمتر است در ان سعایت کنند و بدل کتابت نیز دهند پس اگر یکی ازین مادر و پسر پیش از حکم جنایت بر آنها

فيما بعد از آن مردي را بخطا كشت حكم بودي بقيمتش براي ولي مقتول حال كرده شود دعواى انچه بران ضرر بجهت ولي جنايت مكاتب بود و اگر بعد ازين ضرر بوما در پسر از بدل كتابت عاجر شد نذر در بند كي باز گشتند ضرر بكي ازيشان بر جنايت خاص خود فروخته گردد پس اگر از بهاي وي چيزي بيفزايد آن افزوني حق ولي جنايت مكاتب باشد كذا في المبسوط * مسله * كنيز مكاتبه جنايتي كرد بستر فرزندي بزاد و من بعد از بدل كتابت عاجز شد و در بندگي مولى باز آمد و هنوز حكم بجنايت نشده بود درينصورت مكاتبه تنها بسوي ولي مقتول دفع كرده شود و اگر حكم جنايت بر مكاتبه شده بود و من بعد فرزند آورد خودش فروخته كرده پس اگر بهاي او در جنايت وفا كرد بهتر و اگر نه فرزند او نيز فروخته شود كذا في محيط السرخسي * مسله * اگر مكاتبه بمرد و صد درهم با فرزنديكه در حال كتابت آن را زاده بود گذاشت و بردمه خود دينى داشت و مقتول لي را بخطا كشته بود بخواه حكم جنايت بر وي شده است يا نه پس درينصورت بر پسر

او حکم بسعایت در بدل کتابت وجنایت کرده شود وآن
مال در میان اهل جنایت وصاحب دین بر قدر حصه ها
مقسوم کرده شود واگر پسر نیز قرضی کشید وجنایتی بعمل آورد
تا بر و حکم بآن نبوده شده واز پیشتر دین ماد ر وجنایت
وی بموجب حکم قاضی برذمه او نیز هست پس بر پسر لازم
بود که در هر یک ازین امور سعایت کند واگر عاجز گشت ودو
بعد کی باز آمده در دین جنایت خاصه خود فروخته شود پس
اگر از بهای او چیزی برآن فاضل افتد در دین ماد ر و
جنایت او بقدر حصه ها داده آید و اگر پیش از آنکه حکم
بجنایتی بروی شده باشد عاجز شد پس مولای او بعوض
آن جنایت او را دفع کند یا فدیه اش دهد وهرگاه
دفع اختیار کرده بین خاص او تا بع وی شود تا در این فروخته
کرده نه در دین ماد رخود وجنایت او لیکن اگر از
بهای وی چیزی بیفزود صاحب دین ماد ر وجنایتش را
بران سبیلی نباشد واگر مولی فدیه اش داد پسر بسبب
فداء از جنایت پاک شد پس در دین خود فروخته شود
واگر چیزی از بهای او باقی ماند در دین ماد ر وجنایتش

داده آید کذا فی شرح المبسوط * مسئله * مکاتبی

سه کس را بحصاص گشت و ولی یکی از ایشان حصه بدل خلاص

خود بهمه برسترد مکاتب عاجز شد پس در بعضی صورت سوم

حصه آن بنده مر این مولی سالم ماند و در ثلث وی را مولی

دفع کند یا بیدهد کذا فی المحیط السرخسی * مسئله *

هر گاه مکاتب مردی را بعهد کشت و او را دو ولیست که

یکی از ایشان عفو نمود مکاتب برای آن دیگر در نصف

قیمت خود سعایت کند کذا فی المبسوط * مسئله * بنده

میان دو کس مشترک است یکی از ایشان حصه خود را بر این

شرط که دیگر مکاتب ساخت و من بعد بنده مذکور جنایتی

کرد پس آن بنده مکاتب در نصف خود بنصف مال

جنایت سعایت کند و شریک دیگر هر چه نیابد پس نصف

قیمت بنده و نصف ارش کمتر باید برای ولی جنایت مهیا

دهد بشرطیکه آن بنده بدل کتابت ادا نکرده باشد کذا فی

محیط السرخسی * مسئله * هر گاه بنده میان دو کس

مشترک بود یکی از ایشان حصه خود را بی حکم شریک خود

مکاتب ساخت پس آن بنده جنایتی بعمل آورد و من بعد

بدل کتابت ادا نبود تا آزاد گشت پس در ینصورت مکاتب حکم کرده شود که هرچه قیمتش نصف قیمتش ز نصف ارش جنایت کمتر بود ادا نماید وکسیکه حصه خود مکاتب نساخته است نصف آنچه از مکاتب گرفته شده از شریک خود گیرد و شریک آنرا بر مکاتب رجوع کند و نیز آن کس که مکاتب نکرده اختیار دارد اگر خواهد حصه خود آزاد نماید واگر خواسته باشد از ان بنده طلب سعایت کند واگر خواهد از شریک خود تاوان گیرد و وقتیکه یکی ازین خصال بعمل آورد و قبض نمود پس هرچه قیمتا بین نصف قیمت مکاتب و نصف ارش جنایت کمتر باشد وی برای ولی جنایت تاوان دهد و همچنین حکم است اگر بنده را مکاتب باذن شریک خود نموده باشد مگر آنکه برین تقدیر تاوان حصه شریک بر مکاتب کننده نیست در قول ابی حنیفه رح و اگر مکاتب پیش از آزادی خود در جنایت خطا صحبت نموده شد تا بنصف ارش وی حکم قاضی برو نفاذ یافت و می بعد از بدل کتابت عاجز گشت پس نصف وی یعنی نصیبی که احد الشریکین آن را مکاتب ساخته در ادای آنچه حکم قاضی برو شده

فروخته کرد دو شریک دیگر گفته شود که نصیب خود را بولی نصف جنایت دفع کن یا فدیه اش بنصف ارش آن به کدام اختیار وی * مسئله * هر گاه یکی از دو شریک حصه خود را مکاتب ساخت پستر آن مکاتب بنده را خرید که بعد شرا جنایتی بعمل آورد در مین بعد مکاتب بدل کتابت ادا نمود ه

آزاد شد و مالک کتابت کنند ه در مکاتب وعبد جانی اونها نه پس مکاتب و شریکی که کتابت نکرد ه است اختیار دارند اگر هر دو خواهند بنده جانی را بسوی مجنی علیه دفع کنند و اگر خواسته باشند فدیه اش به بیت دهند و اگر این بنده جانی بسر مکاتب بود ه نزد او از کنیزش متولد شده بسا شد پس برین بنده جانی لازم است که در هرچه فیما بین نصف قیمتش و نصف ارش جنایت کمتر بود سعایت نماید و در شریکی که مکاتب نساخته هیچ باید تا اینکه آزاد سازد یا طلب سعایت کند و مین بعد هرچه کمتر باشد خواه نصف قیمتش و خواه نصف ارش جنایت آنرا ضمان دهد و اگر این بسر جنایت بر بدر خود کند و مین بعد پدر بدل کتابت ادا نماید تا آزاد گردد پس برین بسر نصف قیمت خودش آید که در این قیمة

براي شريکي که مکاتب نساخته سعايت کند و بر مکاتب
در نصورت ضمان نيست بخلاف مادرش چرا که مکاتب
نصف قيمت وبرا بجهت شريکي که مکاتب نکرده است ضامن
شود کذا في المبسوط * مسله * اگر کنيز مشترک زا بين اثنين
شريک خود مکاتب ساخت و آن کنيز فرزندي بزاد پس شريک
ديگر حصه خود را که درآن فرزند است مکاتب نمود
ومن بعد فرزند بر مادر يا مادر بر فرزند جنايتي کرد دربنصورت
بر هر يکي از ينها سه ربع قيمت مقتول لازم آيد نزد
ابي حنيفه رحمه الله کذا في محيط السرخسي * مسله * هرگاه
کنيزي ميسان دو کس مشترک بود که يکي حصه خود را
از ان مکاتب ساخت پستر کنيز فرزندي بزاد ومن بعد از وي
مالبت ادا فرود يا بسبب عيبي گم شد و با زافزود پس باداي
بدل کتابت آزاد گشت و شريک ديگر ضمان گرفتن از
مکاتب کننده اختيار کرد دريمصورت نصف قيمت کنيز را
که بروز آزادي وي بود ضمان گيرد و نيز شريکي که مکاتب
نکرده است او را ميرسد که از پسرد ر نصف قيمت خود ش
طلب سعايت کند * مسله * اگر يکي ازدو شريک حصه

خود را از کنیز مشترک که مکاتب ساخت ومن بعد فرزند می آورد پس شریک دیگر حصه خود از فرزند مکاتب نمود وبعد ازان فرزند بر مادر یا مادر برفرزند جنایتی کرد که بمرتبه نفس نرسید بلکه کمتر از نفس بود وبستر هر دو ادای بدل کتابت نمودند تا آزاد شدند وهرد و مولی موسر اند پس درینصورت کتابت کننده فرزند را میرسد که از کتابت کننده مادر نصف قیمت کنیز گیرد واگرخواهد طلب سعایت از کنیز کند واگرخواهد آزادش نماید ومکاتب کننده مادر را نمیرسد که برشریک خود در حصه فرزند تاوان گیرد کذا في المبسوط * مسئله * بنده که میان دو کس مشترک است چشم یکي از ینها کور ساخت ومن بعد مولای کور چشم حصه خود را مکاتب نمود وبا زبنده مذکور او را بزخم دیگر مجروح کرد تا ازان زخم بمرد درینصورت این مکاتب در آنچه في ما بین نصف قیمت وربع دیت کمتر است سعایت کند وبر مولائی که مکاتب نساخته نصف قیمت بنده برای وارثان مقتول لازم آید مگر آنکه اگر بنده مذکور بدل کتابت ادا ساخت وآزاد گشت برین مولای نصف قیمت واجب نشود تا وقتی که حصه

اش بطور ضمان از شریک خود یا بسعایت از ان بنده بوی وصول نکرد کذا في محیط السرخسی * مسله * هرگاه بندهٔ در میان دو کس مشترک بود و یرکی ازین هردو مولي جنايتي كرد باين طور که چشم اورا کور ساخت یا دست او برید و من بعد مولاي دیگر در حالي که علم بجنايت داشت نصف حصه خويش بدست شريك خود فروخت و باز بنده بروي جنایت دیگر نمود بستر مولائی که ربع بنده را یعني نصف حصه خود را فروخته بود همان ربع باز خرید و مولی جنی علیه آن بنده را بر حصهٔ خود از ان مكاتب نمود بستر بروي جنایت دیگر بعمل آورد و بعد ازان بدل کتابت ادا ساخته آزاد گشت و مولي از همه این جنایات بمرد پس بر مکاتب کمتر از نصف قیمت خود را از ربع دیت لازم آید و بران مولي که مکاتب نکرده بود سدس و ربع سدس دیت شریک خود و کمتر از نصف قیمت بنده واز سدس و ربع سدس دیت واجب شود كذا في المبسوط * مسله * بندهٔ که در ملك زيد وعمر بشركت است برعمر جنایتي كرد ومن بعد عمر مذکور باوجود علم بجنايتش مکاتب نمود بستر جنایت دیگر بروي بعمل آورد باز زید اورا مکاتب

مساحت وبعداران جنایت سیوم بردو اثر بوقوع آمد تا ذراع شهد این جنایت شاهد بسکه که متداخل دو نصف دارد وهر نصفی ارو نصف نفس را بسه جنایت حقیقی که در حکم دو جنایت است تلف ساخت اما نصفی که نصیب مجنی علیه است نصف نفس را بجنایتش پیش از کتابت خود که آن باطل است و بدو جنایت بعد از کتابت تلف کرد و موجب این دو جنایت اخیره یکی است که بر ذات مکاتب آید و آن کمتر از نصف قیمت او و ربع دیت باشد و اما نصفی که در حصه غیر مجنی علیه است پس نصف نفس را نیز بدو جنایت پیش از کتابت و یک جنایت بعد از کتابت تلف نمود و حکم هر دو جنایت اولی وجوب مال بر مولی است پس آنچه قیمت نصف قیمتش و ربع دیت کمتر بود بر مولا لازم آید و جنایت اخیره که در مقدار مال واجب مانند اولی است بر گردن مکاتب بود و اگر جنایت بر اجنبی کرد و من بعد یکی از دو مولی با وجود علم بجنایتش مکاتب ساخت و باز بر آن اجنبی جنایت نمود بستر مولی دوم در حال آگاهی از جنایت او مکاتبش کرد

وباز جنایت سوم بر وی بعمل آورد تا اینکه اجنبی آن
همه این جنایت ها بمرد پس نصف بنده که در حصه مولای
اول است نصف اجنبی را بسه جنایت که در حکم دو جنایت
اند تلف ساخت و مولای اول در جنایت اولی اختیار کننده
او بربع دیت کرده و موجب دو جنایت باقیه بر مکاتب
بود که آن کمتر از ربع دیت واز نصف قیمت اوست و
نصف دیگر که در حصه مولای دوم است دو جنایت یعنی
از مکاتب خود واقع کرده و حکم هر دو یکی است که
آن وجوب بر مولی بود پس کمتر از نصف قیمتش وربع دیت
بر وی لازم آید و بر مکاتب نیز بجنایت سوم بین کمتر از
نصف قیمت او واز ربع دیت واجب شود واگر هر دو مولای
علم بجنایت بنده در حالت کتابتش نداشتند هرچه فیمابین
قیمت او ونصف دیت کمتر است آنرا ضمان دهند و بر
مکاتب نیز کمتر از قیمت او واز نصف دیت لازم گردد
کذا فی الکافی * مسئله * مردی نصف کنیز خود را
مکاتب ساخت و آن کنیز فرزندی بزاد وبعد فرزندش
جنایتی بعمل آورد پس وی در نصف جنایت خود سعایت کند

ونصف جنایت بر مولی بود وچون دفع بسبب کتابت سابق متعذر شد بروی نصف قیمتش لازم آید واگر مولی کنیز را بعد جنایت در پسر بد آزاد ساخت نصف در پسر بد هم آزاد گردد وبرای مولی در نصف قیمت خود سعایت نماید ونصف جنایت بر در پسر بد بود وهم چنین حکم جنایت است اگر مولی فرزند را آزاد سازد مگر آنکه اینجا سعایت بر در پسر بد نیست واگر مولی هیچ یکی را از فرزند ومادر آزاد نساخت وآنها بر ادای جنایت نکردند لیکن یکی مرد یگری جنایت نبود در ینصورت بر هریکی از جنایت خود باعتبار آنکه در نصف مکاتب اند کمتر از قیمت خود واز نصف دیت لازم آید ونیز بعد نصف جنایت بر مولی بود چراکه نصف هر یکی مملوک او است که بسبب کتابت سابق ضایع ساخت وقابل دفع نگذاشت ونصف جنایت بر جانی برای مولی بود بجهت آنکه نصف مجنی علیه مملوک او بغیر کتابت است پس بعض جنایت در مقابلهٔ بعض دیگر مقاصه گردد ومولی ومکاتب را باهم دادنی دیعتند واگر کنیز جنایتی کرد وپیش ازانکه قاضی حکم جنایت بروی نماید بمرد وهیچ نگذاشت پس

فرزندش بجای وی در نصف جنایت و بدل کتابت سعایت کند و بر مولی نصف جنایت آید و برابر است درین باب اگر حکم قاضی بر کنیز بجنایت شده باشد یا لی واگر فرزندش بعد ازان جنایتی کرد پس از عاجز شد و حکم بجنایت صادر بر وی شده بود پس آن مال مقضی به برو ان جنایت مادرش دین در نصف رقبهٔ وی بود مگر آن که مولی را میرسد که در جنایت خودش دفع سازد و اگر خواهد فدیه اش دهد پس اگر مولی فدیه اش داد نصف وی در دینی که بر مادرش بود فروخته گردد و اگر مولی دفع نمود پس او را در بن دین فروختن نتواند کذا فی شرح المبسوط * مسئله * هرگاه مکاتب اقرار بجنایت عمد یا خطا کرد بر وی لازم گردد و اگر قاضی بجنایت خطا از اقرارش بر و حکم کرده بود و من بعد عاجز شد خون مقتول باطل گردد نزد ابی حنیفه رحمه الله بنابر آنکه مکاتب اگر اقرار بجنایت موجبهٔ مال کند نزد ابی حنیفه بعد عجز ماخوذ بآن نشود خواه آن مال بسبب حکم قاضی بر وی دین شده باشد یا نه و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله ماخوذ بآن جنایت

گردد و در آن فروخته شود بشرطیکه بحکم قاضی دین او رد
شده باشد و اگر مولی آنرا ذکر کرده ضامن گردد خواه حکم قاضی
بجنایت شده باشد یا نه کذا فی محیط السرخسی و اگر غلام
مشترک یکی بدل کتابت ادا نموده تا آزاد گشت پس بدل جنایت
مجروح را ضامن گردد کذا فی الحاوی * مسئله * اگر مکاتب
مردی را عمدا کشت و من مقدار نفس خود در مالی مصالحه
کرد پس این جائز است و مال صلح لازم گردد تا اینکه آنرا
بدل کتابت عاجز شود و وقتیکه پیش آنرا ادا نمود بدل صلح عاجز شد
مولی او رد نموده و باطل کرد در قول امام اعظم رحمه الله و در قول امام
ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مال لازم است که در عوض
آن فروخته شود کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مکاتب
مردی را بخطا کشت و اقرار بجنایتی کرد در مکاتبه شیئی لازم نباشد
خواه فرق کرده شود در اثر ادا شده باشد یا از بدل کتابت عاجز شود
پس اگر در ربه نمود و مال و کشته بدل کتابت کذا ست
در مسائل وی حکم بر حد که کمتر است از دیت و کتابت بوده
آنست و اگر در بند مادر خود اقرار بجنایتی ساخت ثابت
کرد پس اگر مادر بود مروی کمتر است از دیت و کتابت

لازم شود و در صورتیکه فرزند بعد اقرار عاجز شد بروی هیچ
لازم نساید واگر بعد جنایت ما در اداکرده یا شد و
می بعد عاجز گشت مال او مقر له مسترد نکرده شود و اگرما در
پر پسر خود اقرار بجنایتی کرد پستی پسر بخطا کشته شد
و مادر قیمتش گرفت در بنصورت آنچه مادرش اقرار کرده
در قیمت مذکوره ادا نبوده آید و همچنین اگر مادر
بر پسر خود اقرار بدیتی ساخت و در دست پسر مالی هست
بر بروی دینی دیگر نیست پس اقرار مادر بدین در مال
مکسر بسب وی جایز بود کذا فی محیط السرخسی * مسله *
هرگاه پسر مکاتب مردی را بخطا کشت و من بعد مکاتب
پسر خود را دیحسا لیکه او بنده بود قتل نمود ومردی دیگررا
نیز کشت پس بر مکاتب قیمت پسر آید که دران اولیای مقتول
دیگر دیت و اولیای مقتول پسر بقیمت پسر حصه رسد گیرند
کذا فی المبسوط * مسله * جنایت مکاتب بر مولی وجنایت
مولی بر مکاتب در صورت خطا بمنزلهٔ جنایت اجنبی است
در جانب موا خذه و اما قتل عمد پس بر مولی قصاص نیست
اگر مکاتب خود را کشته باشد و قیمتش لازم آید و اگر

مکاتب مولاي خود را بعد قتل کرده باشد قصاص او گرفته
شود و جنایت مولي بر بندهٔ مکاتب خود یا بر مال وي و
جنایت مکاتب بر بندهٔ مولی یا مال او ضمان قدر که
بر اجنبي لازم آید بر هر یکي ازیشان لازم گردد کذا في
الحاوي * مسئله * هر بندهٔ که بر مکاتب مکاتب شود
یعني مکاتب او را مکاتب سازد پس او در حکم جنایت و
در اندازهٔ لزوم سعایت بمنزلهٔ مکاتب است و همچنین
ام ولد مکاتب که فرزند وي از وي زاد کذا في المبسوط
* مسئله * جنایت بندهٔ مملوک مکاتب مانند جنایت
بندهٔ حر است مگر آنکه هرگاه مکاتب بدین اختیار گرد
وفداي او قیمت بنده بر یا دت داشته باشد درین اختیار
نبود و قیمت بنده او رس بها ست بیسر است نزد امام
ابي حنیفه رحمه الله صحیح بود و نزد صاحبین امام صحیح
نباشد کذا في محیط السرخسي * مسئله اگر مکاتب
دیتي بر خود گذاشته نبرد و بندهٔ تاجر مرگ اشت که بروي
دین دیگر است پس بنده درین جا مین خود فروخته شود
و اگر آن بهاي او مي بعد خیري باقي ماند در دین مکاتب

فروخت گردد واگر دینی بر بنده نبود ولیکن جنایتی نبود
ومکاتب را بجزوي مال دیگر نیست پس مولی اختیار
داده شود اگر خواهد باتفاق همه قرضخواهان بر
جنایت او رادفع سازد وقرضخواهان را در ان حقي نبود
چراکه هرگاه برضای آنها بسوي ولي جنايت سپرده شد
آنها را بروي سبیل مطالبه نماند واگر خواسته باشد فدای
وی بدیت دهد ومن بعد در دین قرضخواهان فروخته گردد
واگر بر بنده نیز دین باشد پس مولای وی مخیر بود اگر
خواهد او را دفع کند ودین او در پس وی رود که بعوض
آن فروخته شود وقرضخواهان مکاتب را در ان هیچ
نبود واگر خواسته باشد فدای وی دهد ومن بعد بنده
در دین خاص خود فروخته گردد پس اگر چیزی بیفزاید
حق قرضخواهان مکاتب باشد کذا في المبسوط * مسئله *
بنده که سر آزادی بشجه موضحه شکست پستر مولای وی
مدبرش نمود وباز بشجهٔ موضحه سرهان آزاد شکست
ومن بعد مولایش مکاتب ساخت وباز شجهٔ موضحه دیگر
بروجهل آورد وبعد ازان بدل کتابت ادا نموده آزاد شد

وبا زمرش شکست ومرد اجنبی نیز بر سر شبان مضروب زخم دیگر زد واز همه این ضربتها بمرد ومولی او جنایات بنده خود آگاه است پس درین صورت بر عاقله اجنبی نصف دیت آید ونصف دیگر مقتول را بنده بچهار جنایت تلف کرد که احکام آنها مختلف اند واعتبار کرده شوند پس حکم جنایت اول دفع یا فدا است وحکم جنایت دوم وجوب قیمت او بر مولی بود وحکم جنایت سیوم وجوب قیمت بر مکاتب است وحکم جنایت چهارم وجوب بر عاقله باشد پس این نصف چهار حصه گشت ومجموع هشت سهم شد که چهار سهم ازان اجنبی تلف ساخت وچهار را بنده با تلاف آورد ومولی اختیار کننده سهم اول بسبب مدبر ساختن گشت درحالیکه علم بجنایتش داشت پس ثمن دیت بسبب سهم اول بر مولی لازم آید ودر سهم دوم امتناع دفع وی از فعل سابق بر جنایت است یعنی از مدبر نمودن پس اختیار فدا بسبب آن ثابت نگشت وثمن قیمت بر مولی بابت این سهم دوم واجب شد مگر آنکه ثمن دیت از ثمن قیمت کمتر باشد که برین تقدیر ثمن دیت لازم آید در جنایت سیوم از مکاتب حاصل شد پس هرچه قیمتش

ثُلُثِ دیت و ثُلُثِ قیمت نسبت بیکدیگر کمتر است یا بثلث سہم سِوُم بر مکاتب لازم آید و جنایت چہارم جنایت آزاد است پس دیت بر عاقلہ اش باثلث سہم چہارم را اجب شد و اگر مولی مدبر نگردد باقی مسئلہ بحال است پس بر عاقلۂ اجنبی نصف دیت آید و اما نصف دیت مقتول پسہ جنایت تلف گشت پس این نصف سہ حصہ شود و مجموع شش سہم گردد کہ سہ از ان بجنایت اجنبی تلف شد و سہ دیگر از جنایت بندہ با تلاف آمد پس بر مولی شش حصہ دیت از جنایت اولی بندہ لازم گردد و بر مکاتب کمتر از سدس قیمت و از سدس دیت و بر عاقلہ سدس دیت واجب شود کذا فی الکافی * باب چہاردہم * در بیان جنایت بر مملوکان * مسئلہ * ہرگاہ مردی بندہ را بخطا کشت بر وی قیمت بندہ آید پس اگر قیمتش دہ ہزار درہم یا بیش از ان باشد بروی بدہ ہزار درہم دہ کم حکم کردہ شود و آن بر عاقلہ تا تا در سہ سال بود و این قول ابی حنیفہ و محمد است رحمہما اللہ و در کنیز و قتیکہ قیمتش بدیت زن کہ پنجہزار درہم است تر اید باشد پنجہزار درہم ده کم دادہ شود و در ہدایہ آنست کہ پنجہزار درہم دہ

حکم واین ظاهر الروایت است کذا فی السراج الوهاج

* مسئله * اگر مردی بنده را که قیمت وی بیست هزار درهم است غصب نمود ودردست او هلاک شد قیمت وی مر ملک که بده واجب گردد بالاجماع کذا فی الهدایه مرحوم نوید که ذکر این مسئله درین باب بتقریبی است بنا برا ظهار تخالف حکم دربیان جنایت وغصب انتهی * مسئله * اگر بندهٔ ماذون مدیون رابکسی خطا کشت برای مالک خون تاوان نده شد مگر یک قیمت را ومن بعد مولی آن قیمت بقرضخواهان رساند کذا فی الکافی * مسئله * در نوادر این سماعه آمده که مردی بو بندهٔ بستهٔ سرپیهی بار کرد وشخصی دیگر بروی دو بستهٔ سرپیهی بار نمود وهریکی ازین بار بی اذن مولی بود وبنده از رهبه این ثقل بمرد پس برصاحب یک بسته سرپیهی سووم حصه قیمتش آید وبرصاحب دو بسته سرپیهی دو ثلث قیمت وی بود واین قول ابی حنیفه است رحمه الله کذا فی المحیط * مسئله * درهر جنایتی که مر بنده های مملوک بخطا در مادون نفس واقع شود عاقله دیت آن نه هد اگرچه جنایت کننده آزاد بود وهرگاه جنایت بهرتبهٔ

نفس رسد عاقله دیت وی در سه سال دهد کذا فی شرح المبسوط
* مسله * اما در جنایت بر اعضای بنده ابی حنیفه رحمه الله
گفت هر عضوی از آزاد که در ان دیت است در بنده قیمت
کامله او واجب شود وهر جزوی از آزاد که در ان نصف
دیت بود در وی از بنده نصف قیمت آید مگر وقتیکه قیمت
بنده ده هزار درهم یا بیشتر باشد ده درهم یا پنج کاهیده
کرده و نزد ابی یوسف ومحمد رحمهما الله قیمت حالت
صحتش کرده شود در ینحال که بجنایت ناقص شده است
نیز تقویم نموده آید پس قدر تفاوتی میان هرد و قیمت واجب
گردد و این روایت ابی یوسف از ابی حنیفه رحمه الله نیز
هست کذا فی محیط السرخسی اینحکم وقتیست که از رفتن آن عضو
منفعتی مقصوده فوت شود و آن مانند چشم و دست و امادر
عضوی که مقصود بان زینت است همچو گوش و دو ابرو
مماثل آن پس همچنین جواب است در قول اول ابی حنیفه
رحمه الله ود رقول آخر او آنست که اندازه جواب سابق
نکرده شود و نقصان بروی لازم گردد کذا فی المحیط * مسله * در
جنایت دست بنده نصف قیمت بنده آید و بر مبلغ پنجهزار

درهم بنج کم نا فزوده شود کذا في الهداية واين قول مخالف ظاهر الروايت است ودر مبسوط آمده که نصف قيمت بنده تا بهر مبلغي که برسد واجب شود در جواب صحيح کذا في الکفاية وهکذا في النهاية والکافي * مساله * هر جنايتي که در حق آزاد بجهت آن ارش مقدر نيست پس در بنده برجوع در حکومت نقصاني قيمت آيد کذا في السراجية * مساله * هشام گفت که از محمد رحمه الله پرسيدم از حال مرکان دو چشم مملوک و قتيکه مردي آنها را برکند پس خبر داد مرا بروايت امام ابي حنيفه رحمه الله که گفت در مرکان چشم مملوک و در رد ابروي او و در دو گوش او قدر نقصان هر يک آمد واين قول من وقول ابي يوسف است رحمهما الله گفت روايت امام ابي حنيفه رحمه الله در باب ريش محفوظ ندارم لکن در موي سر او پياده دارم که مولاي بنده اگر خواهد او را بجاني سپارد و قيمتش گيرد واگر خواسته باشد بنده را سپارد و قدر نقصان از جاني مواخذه کند و در اصل کتاب آنست که در موي سر بنده وريش او حکومت عدل است و بسايد ابن قول اخر ابي حنيفه است رحمه الله جنا نچه قد مربي

انرا بیان کرده و مرویست از حسن بروایت از ابی حنیفه رحمه الله که در گرش بنده و بینی او دریش او وقتی که دریده نقصان قیمت آید چنانچه محمد رحمه الله گفت بر قول که قد وری آنرا ذکر نموده و در کتاب مختلفات از ابی یوسف و محمد رحمه الله مرویست که در ینصورت نقصان قیمت آید و هیچکس قول ابی حنیفه رحمه الله ذکر نموده و محمد آمده که فتوی برهمین قول است کذا فی الذخیره * مسله * اگر موی مرغول بنده که مرد سیاه رو بجای ان موی سفید رست بر جانی قد ر نقصان لازم آید و طریق شناختن نقصان در ینصورت این است که بسوی قیمت بنده در حالت صرف جعد و بسوی قیمت وی در حال بی جعد نظر کرده شود بلکه طریق شناختن نیست مختصرا بنگه بجانب قیمت بنده در حالیکه پیچهای موی وی سیاه رسته و بجانب قیمتش در وقتی که پیچهای موی او سفید رسته نگاه کرده آید کذا فی الظهیریه * مسله * هر که دو چشم بنده را کور کند پس اگر مولی خواهد بنده خود را بوی سپارد و قیمتش گیرد و اگر خواسته باشد بنده را نزد خود نگهدارد و درین حال

او را از نقصان حقی نبود نزد ابي حنيفه رحمه الله و ابو يوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که اگر خواهد بنده را نگاه دارد و قدر نقصان وي گيرد و اگر خواهد بنده را بجاي وي سپرد و تضمين وي واحده قيمتش نمايد كذا في الهداية * مسله * ابو حنيفه رحمه الله گفت که مردي چشم بنده کور ساخت و بنده ارعارضه سواي کور کردن چشم مرد پس بر کور کننده هيچ نبود و اگر ارعارضه نمرد ليکن کسي او را کشت بر کور کننده قدر نقصان لازم آيد و محمد رحمه الله گفت که در هر دو صورت ضمان نقصان کرده شد كذا في محيط السرخسي * مسله * هرگاه مردي هر دو چشم بنده کور ساخت و مي بعد مردي ديگر دست او بريد پس بر کور کننده قدر نقصان کردنش آيد و بر قاطع دست نصف قيمت بنده در حاليکه هر دو چشم او کور بود واجب شود و ابو يوسف رحمه الله روايت کرده که اين حکم استحسانيست بر قول ابي حنيفه رحمه الله كذا في الذخيرة * مسله * در فتاوي اهل سمرقند مذکور است که دو کس هر دو دست بنده را در زمان واحد بريدند يکي دست راست و ديگري دست چپ پس بر هر يکي از آنها قيمت بنده در حاليکه وي مشرف

دست بریده شدن است آید و این مسئله حجت بر مسئله دیگر باشد و آن این است که شخصی بجانب بنده تیر انداخت و پیش از آنکه تیر بوی برسد مردی یکی او را کشت پس بر قاتل قیمت بنده برحا ایکم تیر بروی آنکه انداخته شود وبا ونرسد لازم اید کذا فی المحیط * مسئله * بنده دست بریده بر دفا کا دمردی پا بی او را از هر جانب برید پس انچه از عیباش در قیمت بنده دست بریده نقصان شد آن مر دضمان دهد و اگر پا بی او را از جانبی دیگر قطع نمود نصف قیمت بنده دست بریده را ضامن شود برهمین قیاس اگر بایع بعد عقد بیع دست بنده را برید نصف بهای او ساقط گردد و اگر مبیع بنده دست بریده بود و بایع دست دیگر برید آنچه نقصان قیمت اعتبار کرده شود وبقدر نقصان از بهای وی که بر عهده مشتری است ساقط نمود آید تا اینکه اگر سیوم حصه قیمت ناقص شد سیوم حصه بها کم کرده شود و همچنین حکم است اگر بجای بریدن دست کور نمودن چشم باشد کذا فی الظهیر تاشی * مسئله * اگر بنده دست بریده بود و مردی دست دیگرش قطع نمود پس بر قاطع دست دوم نقصان

قیمت آن بندهٔ دست بریده آید کذا فی الظهیریة * مسئله *
در منتقی از امام ابو حنیفه رحمه الله مرویست که مردی دست راست
بندهٔ شخصی برید و مردی دیگر دست چپ او جدا کرد
وآن هر دو در یکدم بمرد پس بر قاطع اول نصف قیمت آید
و بر قاطع دوم نصف از قیمت بندهٔ دست بریده ناقص کرده لازم
شود و آنچه از دو بهر پس عند امام باقی ماند بذمه هر دو قاطع
بود و این قول ابو یوسف است رحمه الله کذا فی المحیط * مسئله *
اگر مردی دست بندهٔ که قیمت او هزار درهم است برید و بعد
از بریدن قیمتش ناقص گردید و هنوز زخم به نه شده بود
تا قیمت او هزار درهم گشت چنانچه پس از قطع بود پس مردی
دیگر پای او را جدا نمود که بعد دست جدا کرده از هر دو زخم بمرد
پس اول ششصد و بیست و پنج درهم ضامن دهد و دوم شش صد
و پنجاه درهم را ضامن شود اگر قیمتش در حالیکه دست بریده
بود برابر دو هزار درهم گردید پس بر قاطع پا یکهزار
و پانصد درهم و بر قاطع دست ششصد و بیست و پنج درهم آید
هکذا فی محیط السرخسی * مسئله * در نوادر داود بن
رشید مذکور است که مردی دست بندهٔ برید و بعده [illegible]

بحساب قاطع دست و ولی در قیمت وی که بروز قطع بود اختلاف
کرده شد پس قاطع گفت که قیمت او در روز بریدن دست هزار
درهم بود و بر من پانصد درهم می آید و مولای بنده قیمتش
دو هزار درهم گفت و در روز خصومت انها با هم قیمت وی
پس موجود بر بنده کشی دست هزار درهم است و اگر درست دست
بودی بعد دو هزار درهم افزودی پس درینصورت قول ... قول
قاطع است با سوگند او پس اگر قاطع آنرا تاوان نداد
تا آنکه فاسد شد و رسید تا اینکه بسرایت زخم دست بنده
بمرد بر قاطع آرش دست و نفس هر دو آید پس آرش
دست بر طبق قول قاطع قیمتش بود و اما آرش نفس پس
هیچ یکی ازینها بران تصدیق نکرده شود لهذا اقل قیمت
نفس بنده را که در روز تلف وی بود ضمان دهد یعنی
بر قاطع اش یکهزار و پانصد درهم بود که من جمله آن
پانصد دیت دست است کذا فی المحیط مترجم گوید که
درین مسئله با وجود آن نسخه اصلاح اغلاط اصل کتاب بقدر
وسع کرده شد تا هم بنظر عدم انطباق بر اصول مسائل
نقصها باقی است انتهی مسئله و شرحه موضحه باید بیستم

حصه قیمتش بود مگر وقتیکه برارش موضحه آرا دریابد باشد
که درین صورت برابر نها فرود ه شود بلک نصف درهم
ازان نموده آید کذا فی المضمرات * مسئله * در نوادر
ابن سماعه از محمد رحمه الله مرویست که شخصی دست بنده
دیگری برید یا سر بنده دیگری شکست و پس بعد مولی ویرا فروخت
بستر بسبب عیب بحکم قاضی بر مولی رد نموده شد یا بمرد دیگر
بخشید و باز بحکم قاضی پس از حکم آن در هبه رجوع
کرد و بعد ازان بنده بسبب جنایت بمرد پس درین صورت
مولای بنده بر جانی بقیمت کامله اش رجوع نماید * مسئله *
در نوادر بشر از ابی یوسف رحمه الله روایات نموده که اگر
دست کنیزی بخطا بریده باشد و مولایش بدست مردی بشرط
خیار خود یا بشرط خیار مشتری فروخت و پس بعد بیع بجهت
خیار نه شکست و کنیز بر مولی باز گشت و از شهان زخم تزداد
بمرد پس بر قاطع قیمت کامله وی آید و اگر برید ن دست
بعمد باشد قصاص از روی استحسان مندرج گردد کذا فی
المحیط * مسئله * هرگاه مولای یا دو بنده خود گفت که
احد کما حر یعنی یکی از شما آزاد است و پس بعد هرد و سر

شکسته شد و پس از شجه ها مولی عتق را به تعیین دو
یکی از ایشان بیان کرد پس در این صورت ارش آن هر دو
بنده برای مولی بود و در حق شجه هر دو مملوک اعتبار کرده
شوند و اگر هر دو را مردی یکبار در یک زمان کشته
دیت آزاد و قیمت بنده واجب گردد و مجموع در میان مولی
و وارثان ایشان بالمناصفه باشد و اگر قیمت هر دو مختلف است
بر قاتل نصف قیمت هر یکی و دیت آزاد لازم آید مانند
صورت اول مقسوم شود و اگر قاتل هر دو را بر سبیل تعاقب
کشت بر قیمت اول برای مولای وی و دیت دوم بجهت
ورثه اش واجب شود و اگر هر یکی را مردی جداگانه
در زمان واحد کشت قیمت دو مملوک بر قاتلان لازم
افتد و در میان مولی و ورثه هر یکی از بنده ها بالمناصفه
باشد پس نصف قیمت هر یکی مولی بگیرد و نصف دیگر برای
وارثان او گذارد و اگر هر دو قاتل ایشان را بر سبیل تعاقب
کشتند پس بر قاتل اول قیمت آن بنده برای مولی وی و بر
قاتل دوم دیت آن بجهت وارثان وی واجب گردد و اگر
معلوم نشد که کدام یک از قاتلان اول کشت پس بر هر یکی

از بها قیمت بنده ولد خود غرم آید و قیمت مولی را دهد
ابنده سبب سهمیں . ده شکدا فی الدمی * مسأله * مردی
هرگز چشم بنده را کور ساخت و مردی دیگر پای آن بنده
یا دست وی برید و به شد و جمه پس از هر دو مرد سار ده
بعد و ریافته دپس بر هر دو جانی قیمت بنده که حصه راجع
مرد د حصه از کور کننده و یک حصه بر قاطع و بنده را بهر دو
از مولی بگیرند و بر هر دو ان ابتدا از میان هر دو مسک
بسا شد هرگاه بنده را جراحتی کند او کس دیگر جراحتی در وی
جراحت اینکس دعوی و جراحت آن کس در عضوی دیگر
که همه قیمت بنده را مصرف کرد پس هر دو را یابی
قیمتش را مر او را ارش جراحت خود هاتا ران سه د
و مولی بنده را بها دمی ایشان دفع میزد و بر هر دو سان اسدار
در میان هر دو مشترکت باشد و اگر بنده از هر دو جراحت علاجه
بمرد و جراحت بر سبیل خطا است پس بر هر یکی از ایشان ارش جراحت
ما حصل و قیمت بنده ضامن مخروم آید و اوجوه
نفس نصف قیمت کامله اش باقیمانده بر هر دو جانی واجب شده بود اگر
دانسته شد که یکی از این دو جراحت سابقتر از دیگری است که آنکه

بنده از هر ... قوت گشتند پس بر جراحت کننده اول
ارش جراحت ... از قیمت بندهٔ صحیح لازم آید و بر جارح
دوم ارش جراحت او از قیمتش درحالیکه مجروح
اول است واجب شود و بعد ادای ارش هرد و جراحت هرچه
از قیمتش باقیماند بر هرد و نصفا نصف آید و اگر بنده
هرد و زخم بهی یافت و زخم دوم مستغرق قیمت اوست
و زخم اول مستغرق آن نیست پس بر جانی اول ارش جراحت
او آید و بر جانی دوم قیمت بنده درحالیکه مجروح بزخم
اول است واجب شود و مولی بنده را بجانی دوم بسپارد
واگر زخم اول باین صفت است که مستغرق قیمت او میشود
نه دوم پس بر جارح دوم ارش جراحت خود بود و بر
جارح اول ارش جراحت خویش آید چرا که بنده بجانب
او سپرده نمیگردد کذا فی المحیط * مسئله جنایت مرد
آزاد بر مدبر مانند جنایت او بر بندهٔ مملوک است
تا اینکه اگر مدبر را آزادی قتل نماید بر عاقلهٔ او قیمت مدبر
لازم آید و اگر دست مدبر ببرد نصف قیمتش را تاوان
دهد مگر اینکه هرد و یعنی مدبر و بندهٔ مملوک در یک

دو هزار را که بجزیه ضرب است و بر عاقله اش اگر جنایتش
خطا است کذا في المبسوط * مسئله * مردي سر بنده
ديگري بشجهٔ موضحه شکست پس مولاي وي مدبرش نمود
و باز همان سرشکن موضحه ديگر بعمل آورد پس مکاتبش
ساخت و باز او شجهٔ ديگر زد پس بنده مکاتب بدل کتابت
ادا نموده آزاد گشت و باز همان کس شجهٔ ديگر رسانيد
و آن بنده از همه آن زخمها بمرد پس دريصورت جاني
بسبب شجهٔ اول بيستم حصه قيمت بنده صحيح را ضامن شود
و نقصان قيمت بنده تا حدوث جنايت دوم نيز تاوان بدهد
و بسبب شجهٔ دوم بيستم حصهٔ قيمت او براي حالي که مدبر
سرشکسته است ضامن شود و نيز تاوان نقصان قيمت تا حدوث
جنايت دهد و بسبب شجهٔ سيوم بيستم حصه قيمتش در حالي
که مدبر و مکاتب و سرشکسته بدو شجه است ضمان دهد
و نقصان قيمت تا حدوث عتق و ثلث قيمتش تا وقت موت نيز
برد... د و بسبب شجهٔ چهارم ثلث ديت را ضامن گردد
...ي شجه که بعد عتق است ذمه دار ارش و نقصان قيمت نشود
کذا في الکافي و اصل آن حکم اين است که مدبر نمودن

بعد جنایت سرایت رحم را ساقط نکند آن سرایت

... بجان برجانی کرده و عتق و کتابت ...

... سرایتش را باطل ... تا اینکه برجانی جهان سرایت

... الی محیط السرخسی * باب پانزدهم * در بیان

معنی والی عبارت از قسم ها کی است که تقسیم کرده شود

بر اهل محله که مقتول در میان آنها یافته شد کذا فی

الکافی وسبب قسامه یافتن مقتول است در محله یا انچه

در حکم محله بود از خانه یا موضعی که قریب است از

شهر ... که آواز از اتحاد رسیده شود کذا فی

الهدایة * مسئله * هرگاه مقتولی در محله قومی یافته شد

و ولی مقتول بر تمام اهل محله دعوی کرد که آنها صاحب

او را عمدا یا خطا کشته اند و اهل محله انکار کردند پس

پنجاه مردم از آنها سوگند داده شوند هر مردی باین

طور بخدا که من نکشته ام و نکشتند او را میدانم و

سوگند داده شوند باین وضع بخدا که ما نکشتیم ...

واختیار در معین کردن پنجاه کس که فلان و فلان وفلان

باشند بسوی ولی مقتول است پس طوریکه اهل ...

بر پنجاه مرد ... شند و اگر اهل محله کم از پنجاه کس
بوند سوگند بر بعضی از آنها مکرر داده شود تا عدد
پنجاه سوگند تمام گردد پس اگر آنها سوگند خوردند
و قاتلی را نشان ندادند که قصاص از وی گرفته شود در نصورت
اهل محله تاوان دیت دهند و اگر از سوگند نکول
کردند محبوس داشته شوند تا اینکه سوگند خورند و
مدعی سوگند نداده شود بر اینکه اهل محله صاحب او را کشته
اند خواه ظاهر حال گواه مدعی باشد یا این جهت
که در میان مقتول و اهل محله عداوت نهانی
بود یا ظاهر حال گواه مدعی نباشد بسبب آنکه در میان
مقتول و میان اهل محله عداوت ظاهره نبود پستر بعد انکه
دیت بر عاقله اهل محله واجب شود در سه سال نه بر ذوات
آنها فقط و اگر مدعی دعوای قتل بر بعضی از اهل محله بی تعیین
آنها کرده باشد پس همچنان جواب است که دیت
و قسامه بر اهل محله واجب شود و همچنین جواب است
از روی استحسان در صورتیکه دعوی بر بعض اهل محله
نماید و اگر دعوای خون بر یکی از غیر اهل محله

بباید پس مر اهل محله دیت و قسامه واجب کردد ومدعی را گفته شود که آیا برانچه دعوی کنی گواهان داری پس اگر گفت آری گواهان قایم سازد ومدعای خودرا بآن گواهان ثابت کند واگر مدعی را گواهان نباشد مدعی علیه یک سوگند قسم داده شود وحلف به پنجاه سوگند نرود باید* مسئله اولیای مقتول را میرسد که از اهل محله واهل بلده وقبیلهٔ که مقتول در میان آنها کشته شده صالحان ایشان را از برای حلف برگزینند وتعیین صالحان قبیله از روی استحسان است پس اگر در محله از صالحان پنجاه مردم یافته نشدند ولی مقتول اراده کرد که سوگند را بر صالحان تکرار کند تا عدد در پنجاه تمام گردد یا او را انکار میرسد یا متمم سازد با صالحان روستائی محله اعمرکه پنجاه مردم بوی تمام شوند محمد رحمه الله این سخن را ذکر نه کرده دیگری گفته و مرویست از دو سیر روایت اصول که ولی مقتول را تکرار سوگند بر صالحان نمی رسد ولیکن اختیار کند از باقی ماندکان تا پنجاه مردم تمام شود چنانکه فی المحیط * مسئله * ولی مقتول میرسد که اختیار کند برای حلف جوانان ودانشمندان را ومیرسد

کدام اختیار کند ان صالحان را کذا في الکافي * مسئله * اختیار ... ولی مقتول راست نه امام را که والی ملک است کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله * در قسامه صبي و مجنون داخل نشوند و نابینا و ... در قسامه و کافر در قسامه داخل کردند کذا في السراج الوهاج * مسئله * زنان و بندگان از مکاتبان و غیر ایشان در قسامه داخل نشوند و مصنف البعض در قول ابي حنیفه رحمه الله مانند مکاتب است کذا في المبسوط و قتیل آن کسی است که در وی اثر کشتن یا شد و میت آنست که در و اثر کشتن نبود کذا في الذخیره * مسئله * اگر مرده که در وی اثر کشتن نیست یافته شد پس بر اهل محله قسامه و دیت نباید و اثر یا این طور راست که در وی زخم یا نشان زدن یا گلو فشردن باشد یا خون از چشم او یا گوش او بر آمده است کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر خون از دهان بیرون شد پس اگر از شکمش بسا لا بر آمده قتیل ... از سر او فرود آمده قتیل نباشد کذا في المحیط * مسئله * اگر خون از ذکر او یا دبر او بر آمده باشد قتیل نبود کذا في الاختیار شرح المختار * مسئله * اگر

بدن مقتول یا اکثرا زنصف بدن او یا نصف بدن او که سرش با آن نیز هست در محله یافته شود پس براهل محله قسامه و دیت آید و اگر نصف بدن او شگافته در طول یا فته شد یا کم از نصف که با آن سر است یا دست او یا سر او یافته گردید پس براهل محله درین صورت هیچ نبود کذا في المبسوط *مسله * اگر بچهٔ نوزاده تام الاعضا یا ناقص الاعضا که در وي اثر ضرب نیست در انجا یافته شد براهل محله هیچ نیست و اگر نشان ضرب باشد و در خلقت خود تمام است قسامه و دیت برانها واجب گردد و اگر ناقص الخلقه است برانها هیچ نا ید کذا في الکافي * مسله * اگر بنده یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد یا آنکه در بعض قیمت خود سعایت میکند در محلهٔ قتیل یافته شد براهل محله قسامه آید و قیمت بر عاقله هاي انها در سه سال واجب گردد کذا في المحیط * مسله * اگر ستور رجال رایه مقتول یا فته شد پس در ان هیچ نیست کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * ساکنان محله در قسامه با مالکان زمین داخل نشوند نزد ابي حنیفه و محمد رحمهما الله کذا في التبیین * مسله * قسامه براهل خطا یعني مالکان

قدیم بوده نه بر خریداران حال اگرچه از آنها یکی باقی
مانده باشد واین قول محمد و ابی حنیفه رحمه الله بود واگر
از مالکان قدیم یکی هم باقی نمانده یا بین طور که
همه ها تمیز خود فروختند پس قسامه بر خریداران که
مالکان اینجا آمده نه بر ساکنان دیگر نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله هکذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر مقتول
در محله خراب که دران هیچ یکی نیست یافته شد و نزدیک
وی محله آباد آن است که دران مردم بسیار اند قسامه
و دیت بر اهل محله آباد واجب گردد کذا في محیط السرخسی
* مسئله * هرگاه جماعتی بشمشیرها ملتقی شوند و بعد تفرق
برداشتند کی قتیلی واگذارند پس قسامه بر اهل محله باشد
مگر آنکه اولیای مقتول دعوی بر آن جماعت یا هر یکی
معین از آنها نمایند که درین صورت بر اهل محله هیچ نبود
و بر آن جماعت نیز تا آنکه گواهان قایم نسازند چیزی
ثابت نشود کذا في الکافي * مسئله * اگر مقتول در خانه
مردی یافته شد پس دیت بر عاقله اوست و قسامه برو و بر قوم
او باشد اگر آنها حاضر اند و در صورتیکه قوم او غایب باشند

پس قسامه بر صاحب خانه بود و سوگند ها بروي بتکرار گرفته آيد تا عدد پنجاه تمام شود واينحکم نزد ابي حنيفه ومحمد است رحمهما الله هکذا في الهداية * مسله * هرگاه مقتول در خانهٔ يکي از نوحريد اران زمين محله يافته شد پس بروي قسامه وديت برعا قله اش بود حنانچه اگر در محله اهل خطهٔ قديم مي بودند ومقتول در خانه آنها يافته ميشد قسامه برصاحب خانه وديت برعا قلهٔ وي لازم آمدي و باقي اهل خطه از ان قسامه وديت بري ميبودند کذا في المحيط * مسله * اگر ولي مقتول بريکي معين از اهل محله دعوي کرد ودو شاهد از اهل محله بروي گواهي دادند شهادت آنها مقبول نکردند باتفاق ائمه ثلثه کذا في السراج الوهاج * مسله * هرگاه مردي مقتولي را در محله يافت وولي مقتول بريکي از غير اهل آن محله دعوي کرد که او قاتل است ودو گواه از غير اهل آن محله براي مدعي بآن گواهي دادند پس شهادت آن هردو کس مقبول شود واهل محله از قسامه وديت بري کردند وابو يوسف ومحمد رحمهما الله گفته اند که گواهي آن دو کس درحق حکم بقتل بر مدعي عليه مقبول شود کذا في الذخيرة

پستر گفت ابویوسف رحمه الله که اگر اختیار کرد ولی دو شاهد را
از جمله کسانیکه طلب سوگند از ایشان نبود پس آن دو کس را
سوگند دهد باین طور بخدا که ما نکشته ایم فقط و محمد
رحمه الله گفت که سوگند داده شوند باین وضع بخدا که ما
نکشته ایم اورا و نه قاتل اورا سوای فلان کس میدانیم کذا
في الکافي * مسله * در نوادر مذکور است که هرگاه
مقتولی در محلهٔ یافته شد و اهل محله گمان بردند که مردی
از ینها اورا کشته است و ولي بریکی معین از ینها دعوي نکرده
پس قسامه و دیت بر اهل محله آید پستر اختلاف است که
چگونه سوگند خورند نزد ابي حنیفه و محمد سوگند خورند
باین طور بخدا که ما اورا نکشته ایم ونه قاتل اورا سوای فلان
کس میدانیم واین قول احوط است و فتوي برین است کذا في
محیط السرخسي * مسله * اگر مقتولي در محله یافته شد
واهل محله دعوي کردند که فلان کس اورا کشته است نه اینها
و برین دعوي گواهان از غیر محلهٔ خود حاضر آوردند این شهادت
روا بود واهل محله را براءة از قسامه و دیت حاصل شود خواه
ولي مقتول دعوي بران کرده باشد یا نه کذا في الذخیره * مسله *

در نوادر هشام گفته که شنیدم محمد را رحمه الله که میگفت
هرگاه مقتولی در محله یافته شد و اولیای مقتول بر اهل محله دعوی
کردند و اهل محله گواهان قایم ساختند بر اینکه فلان کس کشته
آن مردی از غیر محلهٔ ایشان است یا بر آنکه او مجروح آمده
تا درین محله افتاده مرد گفت محمد رحمه الله که اهل محله از دیت
بری شوند و اگر اولیای خون دعوای قتل بر مردی معین کردند
وگواهان برین دعوی قایم ساختند و مدعی علیه گواهان
آورد که فلان کس کشته که مردی دیگر است گفت محمد
رحمه الله که این گواهان قبول ندارم کذا فی المحیط
* مسئله * هرگاه مردی در قبیلهٔ مجروح شد و از آنجا
او را بسوی اهل وی نقل کردند و از همان زخم بمرد پس
اگر تا زمان مردن صاحب فراش بود قسامه و دیت بر آن
قبیله آید و اگر صاحب فراش نبود پس در این صورت ضمان
دیت و قسامه نیست و ابویوسف رحمه الله گفت که در
هر دو صورت ضمان و قسامه در آن نیست و بر همین تخریج
است هرگاه مجروحی بر پشت انسانی یافته شد که او را
محمول کرده تا خانه اش برد و بعد یکروز یا دو روز بمرد

پس اگر تا وقت مردن صاحب فراش بود ضمان بر کسیکه
حامل او بوده است لازم آید همچنانکه اگر بر پشت او مرده
باشد و اگر آن مجروح امد و رفت میکرد پس بر حامل او
شیئ نبود و درین مسله نیز ضمان خلاف ابي یوسف است
رحمه الله کذا في الکافي * مسله * اگر مردي در محلهٔ
یا قبیلهٔ زخمي گردید وا زا نجا برد آمده شد و در محلهٔ
دیگرا زهمان زخم بمرد پس قسامه و دیت بر اهل محلهٔ است
که در آن مجروح شد کذا في محیط السرخسي * مسله *
در جامع گفته که محلهٔ یا مسجدي است که سه قبیله آنرا
ساخته یکي ازانها بکرین وایل که آنجا هشت بیست کس اند
و دیگري بني قیس که آنها سي کس اند وسیومي بني تمیم
که آنها پنجاه کس اند و درین محله یا درین مسجد مقتول
یافته شد پس دیت بر قبایل مذکوره بسه حصه واجب شود
بر هر قبیله سیوم حصه آن و همچنین حکم است اگر در یکي
ازین قبایل جز یک کس دیگري نبا شد پس بر عاقلهٔ آن کس
ثلث دیت آید و بران دو قبیله دو ثلث دیت واگر مردي
از غیر این دو قبیله با شد مگر انکه او حلیف یکي ازین دو

قبیله است پس دیت بر هر دو قبیله بالمناصفه آید و بر قول ثانی
حلیف هیچ نبود ونیز در جامع گفته مسئله ایست که سه تن او
آنرا ساختند ومسجدی در راهی بنا کردند و مردی ازغیر
این سه قبیله خانه های یکی ازین قبایل خرید تا اینکه داخل
قبیله فروشنده هیچ یکی نماند و من بعد مقتولی در محله
یا در مسجد یافته شد پس دیت بر سه حصه بود ثلث آن بر
عاقله خریدار بود و دو ثلث آن بر دو قبیله باقی واگر
خریدار از خانهای قبیله سوم مردی یکی ازین دو قبیله
باشد بود پس دیت بالمناصفه برین دو قبیله باشد واگر
مردی ازغیر این سه قبیله خانه های دو قبیله خرید وباقی مسئله
بحال خود است پس دیت بالمناصفه بود نصف آن بر عاقله
مرد خریدار و نصف دیگر بر عاقله قبیله باقیه واگر مردی ۲
ازغیر این قبایل خانه های هر سه قبیله یکجا خرید ومن بعد
خانه های یکی را ازین قبایل بدست قوم دیگر فروخت
پس دیت بر عاقله مشتری اول است تا اینکه یک خانه
ازین خانه ها برای او باقی بود و اگر آن خریدار خانه
ها را یکی را ازین قبایل بدست کسانیکه مالکان

آنها بود نه فروخت یا با ایشان اقاله نبوده یا بسبب عیب
بی حکم قاضی بر ایشان رد کرده بود و در محله یا در مسجد
مقتولی یافته شد پس دیت بر عاقله آن خریدار بود و اگر
رد بر ایشان بسبب عیب بحکم قاضی بود پس بر عاقلهٔ خریداران
نصف دیت آید و بر عاقلهٔ کسانیکه بر آنها رد کرده شده
نصف دیگر کذا فی المحیط * مسئله * اگر مقتولی در بازار
یا در مسجد جماعت یافته شد دیت در بیت المال بود بشرطیکه
بازار برای عامهٔ مسلمین یا برای پادشاه باشد و اگر مملوک
قومی بود پس قسامه و دیت بر آنها آید و مراد بمسجد
مسجد جامع است یا مسجد جماعت که در بازار برای
عامه مسلمانان می باشد و اگر مقتول در مسجد محله
بود پس دیت بر اهل محله آید کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر مقتولی در شارع اعظم یافته شد پس
در آن قسامه نبود و دیت بر بیت المال آید هکذا فی الکافی
* مسئله * اگر مقتولی در مسجد حرام یافته شد پس
دیته بر بیت المال بی قسامه آید کذا فی المحیط * مسئله *
اگر مقتول در زمینی یا خانهٔ که بر اشخاص معلوم وقف

است یا فته شد پس قسامه و دیت بر ان اشخاص بود و اگر
آن جا نه در مین وقت پر مسجد است پس در حکم آنست
که مقتول در مسجد یا فته شد تا اینکه بر اهل محله
قسامه و دیت واجب گردد کذا فی محیط السرخسی
* مسله * اگر مقتول در وقت مسجد یافته شد دیت
در بیت المال بود کذا فی المحیط و حاضر قسا دریں مساله
مسئله آنست که مراد از مسجد در اینجا مسجد
مخصوص اهل محله باشد و مراد از مسجد دریں مسله
مسجد جامع است یا مسجد جماعت که در بازار برای
عامهٔ مسلمانان بود پس وقت هر مسجد حکم آن
مسجد دارد * مسله * هرگاه مقتول در دهی یافته شد که
اصل ملک آن دیهه برای قوم مختلف است و دران جماعت
مسلمانان و کافران اند پس قسامه بر اهل دیهه بود
مسلم و کافر از آنها دران حکم برابر اند و من بعد دیت
بر آنها معروض گردد پس آنچه از دیت بر مسلمانان
رسد بر عاقلهٔ آنها باشد و آنچه اهل ذمه را رسد پس اگر
برای آنها عاقله باشد دیت بر عواقل آنها است و اگر نه پس

در اموال آنها بود کذا في المبسوط * مسله * اگر مقتولی در محله مسلمانان یافته شد در آنجا قومی از آنها فرود آمده است پس دیت بر سوگند دیگر قبیله شود کذا في محیط السرخسي * مسله * اگر مقتولی میان دو دیه یا قبیله یا دو کوچه یافته شد پس قسامه و دیت بر یکی که نزدیکتر از این دو دیه و دو کوچه بجانب مقتول بود لازم آید این حکم وقتی است که آواز هر دو دیه بسوی موضعی که مقتول در آن یافته شد میرسد و اگر آواز نرسد پس بر یکی از این هر دو دیه هیچ نبود کذا في فتاوی قاضیخان * مسله * در منتقی آمده که هرگاه مقتولی میان دو دیه یافته شد که زمین و کوچه هایی آن هر دو دیه مملوک قومی است که آن زمین و کوچه ها را فروختن می توانند پس دیت بر همه در وُس آنها بود گفت صاحب منتقی که این قول محمد است رحمه الله و نیز در منتقی آورده که هرگاه مقتولی در زمین دهی یافته شد و آن زمین بسوی خانه هایی دیه دیگر نزدیکتر است پس اگر آن زمین که مقتول در آن یافته شد مملوک است پس ضمان بر صاحب ملک بود و اگر مملوک کسی نیست پس دیت بر نزدیکترین هر دو

از بایع و مشتری بود دیت بر عاقلهٔ صاحب بیع آید خواه بایع باشد خواه مشتری این حکم نزد ابی حنیفه است رحمه الله و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که اگر در شرا خیار نیست پس دیت بر عاقلهٔ مشتری است و اگر در آن خیار است دیت بر عاقلهٔ کسی است که خانه بسوی وی باز گردد کذا فی الکافی * مسئله * هرکه در دست وی خانه بود مرده مقتولی در آن یافته شود عاقلهٔ وی دیت دهد تا اینکه گواهان قائم شوند بر اینکه این خانه ملک صاحب قبضه است کذا فی خزانة المفتین * مسئله * هرگاه در خانهٔ مردی مقتولی یافته شد و آن خانه خاندان و غلامان وی و دیگر مردم آن را ساکن بودند پس تمامه دیت بر صاحب خانه بود نه بر آنها کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن الاستیعابی * مسئله * اگر در زمین مملوک مشترک مقتولی یافته شد پس تمامه بر مالکان بود و دیت بعدد رؤس مالکان بر عاقل آنها بار کرده شود نه بعدد حصه های هر یک تا اینکه اگر برای یکی از دو شریک سوم حصهٔ خانه بود و دیگری را دو ثلث آن پس دیت بر عاقل هر دو شریک بالمناصفه آید و همچنین حکم است اگر مقتول در نهر مشترک

میان گروه ها ی مختلف یافته شد کذا فی الذخیره * مسئله *
در جامع گفته که خانه مملوک یازده کس باشد ده از ایشان
از اولاد بکر بن وایل اند و یکی از بنی قیس و در خانه
مقتولی یافته شد پس دیت آن بر یازده سهم بوده ده جزو از آن
بر عاقله بنی بکر بن وایل و یک جزو بر عاقله بنی قیس و همچنین
خانه میان یک کس از بکریان و دو کس از قیسیان بر سه حصه
بود و مقتولی در این خانه یافته شد پس دیت بر عاقل آنها بر سه حصه
آید و اینکه مذکور شد قول محمد رحمه الله است که از ابی حنیفه
رحمه الله روایت کرده و از ابی یوسف رحمه الله برخلاف
آن مرویست چرا که در خانه که میان یک تمیمی و دو همدانی
مشترک است و مقتولی در آن یافته شد او رحمه الله گفت که
بر تمیمی نصف دیت است و بر دو همدانی نصف دیت گفت
که این دیت نیست مگر بر عدد قبایل بمنزله مقتولی که در میان
دو دیه یافته شد که اوراز آن هردو دیه در قرب برابر است
پس بر اهل هر دیه نصف دیت آید و بسوی عدد مردم هرده و
دیه نظر نکرده شود و همچنین ابو یوسف رحمه الله در خانه
که میان یک تمیمی و چهار همدانی مشترک است و مقتو

در آن یافته شد گفته که دیت مرد بر هر دو قبیله بالمناصفه بود و نزد محمد رحمه الله دیت بر پنج حصه واجب شود کذا في المحیط * مسئله * در منتقی از محمد رحمه الله مرویست که دو کس در یک خانه اند که با آنها هیچ یکی نیست پس یکی از آن مرد و کس مقتول یافته شد گفت ابو یوسف که آن دیگر را ضامن دیت کرده انم وگفت محمد رحمه الله که ضامنش نگردانم شاید که آن یکی خود را کشته باشد کذا في الخلاصه * مسئله * هرگاه مقتول در خانه که میان سه کس مشترک است یافته شد پس قسامه بر عواقل همه آنها بر سه حصه مقسوم شود و ثلثه پنجاه در حق کسر بر عاقله هر یکی که ولي مقتول خواهد قرار دهد یعني پنجاه سوگند را هرگاه سه حصه کرده شد شانزده شانزده بر هر عاقله مقسوم شد وکسر دو سوگند که باقی ماند باختیار ولی مقتول است بر هر عاقله که خواهد مقرر سازد واو را نمیرسد که تمام پنجاه سوگند را بر عاقله یکی از این سه کس اختیار کند کذا في المحیط * مسئله * اگر مردي در خانه خود مقتول یافته شد پس بر عاقله او دیت برای ورثه اش میآید نزد

ابو حنیفه رحمه الله وصاحبین او گفته اند که بر عاقله اش دیت
نیست ومشایخ در وجوب قسامه بر عاقله اش بر قول ابی حنیفه
رحمه الله مختلف شده اند وشمس الائمه سرخسی اختیار
کرده که قسامه درینجا واجب نشود * مسئله * اگر مکاتبی
در خانهٔ خود مقتول یافته شد پس خون او هدر وباطل است
بالاجماع کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر مکاتبی
در خانهٔ مولای خود مقتول یافته شد قیمت وی بر مولی
بتاجیل در سه سال آید که از ان بدل کتابت وی ادا کرده شود
وحکم بآزادی او نموده آید وآنچه باقی ماند میراث
او برای وارثانش بود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله *
اگر مقتولی در خانهٔ مکاتب یافته شد پس بروی لازم آید
که در آنچه از قیمت وی واز دیت مقتول کمتر باشد سعایت
در سه سال کند وحاکم آنرا مستعجل نگرداند کذا فی
الظهیریة وآیا بر مکاتب قسامه واجب شود محمد رحمه الله
این را در کتاب ذکر نکرده وشک نیست که بر قول ابی
حنیفه ومحمد رحمهما الله واجب گردد واما بر قول ابی یوسف
رحمه الله مشایخ مختلف اند بعضی از آنها گفته اند که بر او

قرط الخیزوی واجب نشود و بعضی قایل اند باآنکه قسامه

بر وی آن واجب گردد کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه مولای

پیش خانه ٔ مکاتب خود مقتول یافته شد بر وی لازم است که

خود را نجات دهد با قیمت وی و دیت مولی که بر بود عصابت

اند کذا فی السراج الوهاج * مسئله * هرگاه بنده در خانه ٔ

مولای خود مقتول یافته شد در آن هیچ قیست و شایخ

کفته اند که این حکم وقتی است که دین بر بنده نباشد پس

اگر آن بنده مدیون است مولی چیزی را که بر بوده

ضامن گردد خواه قیمت بنده باشد و خواه دین کذا فی

المحیط و همچنان حکم است اگر بنده جنایتی کرد و من بعد

در خانه ٔ مولای خود مقتول یافته شد کذا فی الظهیریه

* مسئله * اگر شخصی در خانه بنده ٔ ماذون که تجارت

مقتول یافته شد شیخ الاسلام در شرح خود نوشته که اگر دین

بر وی نبود قسامه بر مولای او و دیت بر عاقله اش قیاسا

و استحسانا واجب شود پس اگر بر وی دین باشد همچنان

جواب است نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله و همچنان

نزد ابی حنیفه رحمه الله از روی استحسان کذا فی

الذخیره * مسئله * اگر مردی در خانهٔ بنده ماذون
خود مقتول یافته شد قسامه و دیت بر عاقلهٔ مولی بود خواه
بنده مدیون باشد یا نباشد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * بندهٔ مرهون در خانهٔ راهن یا مرتهن مقتول
یافته شد قیمتش بر صاحب خانه آید نه بر عاقله کذا فی خزانة
المفتیین * مسئله * اگر مقتولی در خانهٔ کسیکه شهادت
او برایش مقبول نیست یافته شد مانند پدر در خانهٔ پسر یا زن
در خانهٔ شوهر خود یافته شد پس درین صورت قسامه و دیت
آید و محروم از میراث نبود کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر مقتولی در خانهٔ زنی در شهر یافته شد
و از عشیرهٔ آن زن یعنی گروه او درآن شهر هیچ یکی
نیست پس سوگند ها بر زن مکرر کرده آید تا اینکه
پنجاه سوگند اداء شود و من بعد دیت بر قبیلهٔ که نزدیکترین
قبایل نسبت بآن زن است مفروض کرده شود و این قول ابی
حنیفه است رحمه الله و قول محمد و قول اول ابی یوسف بود رحمهم الله
کذا فی شرح المبسوط و اما اگر عشیرهٔ آن زن در شهر
حاضر باشند زن با آنها در قسامه داخل کرده شود کذا فی

الکفایة * مسله * اگر مقتولی در ده یافته شد که ملک زن است یا قتله شد پس نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله بر ان زن قسامه آید سوگندها بروی مکرر داده شود و بر عاقله اش دیت بود و عاقلهٔ زن نزد یکتر بن قبائل بسوی او در نسبت باشد متاخران از اصحاب ما گفته اند که زن با عاقله در تحمل دیت شریک شود در ین مسله کذا فی الکافی

* مسله * اجماع کرده اند ائمه ثلثه بر ین که هرگاه مقتولی در خانهٔ کودکی یا قتله شد بر ان کودک قسامه نبود و نیست مگر آنکه قسامه و دیت بر عاقله او واجب گردد واجماع کرده اند برین که هرگاه در خانهٔ مجنون یا قتله شد قسامه بر مجنون نباشد مگر قسامه و دیت بر عاقله اش بود کذا فی الذخیرة

* مسله * اگر مقتولی در دیهی یا خانهٔ که ملک یتیمان است یا قتله شد پس اگر در ان جماعت بالغی باشد قسامه بر وی و دیت بر عاقلهٔ آنها ست و اگر در انها بالغی نیست قسامه و دیت هردو بر عاقلهٔ آنها بود کذا فی محیط السرخسی * مسله * هرگاه مقتولی در خانهٔ ذمی یا قتله شد قسامه بر وی بود پنجاه سوگند بتکرار بر وی داده شود پس وقتیکه قسم خورد

اگر عاقله براي او باشد و در ميان خود هاعقل يعني ديت ميدهند
ديت برعاقلهٔ او آيد و اگر او را عاقله نيست ديت در مال او
واجب شود كذا في الذخيره * مسله اگر مقتولي در خانهٔ
پسر و دختر خود يافته شد و آن خانه ميان هردو بالمناصفه
است و هريكي دعواي قتل بر شريك خود كرد پس پسر را ثلث
ديت بر عاقلهٔ دختر است و عاقله دختر همان عاقلهٔ پسر
بود و دختر را سدس ديت برعاقلهٔ برادر خود است و اگر
پسر دعواي قتل بر شوهر خواهر خود نمود او را هيچ نبود كذا في
خزانة المفتين * مسله * در مجموع النوازل مذكور است
كه اگر مردي در خانهٔ پسر خود مقتول يافته شد و پدر
پيش از موت خود در حالت زندگي بودن گفته بود كه مرا
فلان اجنبي كشته است پس عاقلهٔ پسر من از ديت بري شوند
مگر آنچه بر ذات پسر از حصهٔ ديت ميرسد بشرطيكه از اهل
عطا باشد بروي باطل نگردد و پنج درهم بود يا كمتر از ان و نيز
در مجموع النوازل آمده هرگاه مهمان در خانهٔ ميزباني
مقتول يافته شد ديت بر صاحب خانه بود نزد ابي حنيفه
رحمه الله و ابو يوسف رحمه الله گفت كه اگر مهمان مرخانهٔ

قاصده نزول کرده باشد دیت وقسامه تا یده وراکر

مختلطا ست بدا مغیره ن یعنی باهم در یک بیت اند پس

برویدیت وقسامه بود * مسئله * اگر شخصی درخانهٔ

وارث خود مقتول یسافته شد ومقتول را وارثی دیگر

جز او نیست پس عاقله وارث او را دیت نه دهند کذا في

خزانة المفتیین * مسئله * در کاه در نهری که آب دران

جاریست مردي مقتول یافته شد پس اگر آن نهر بزرگ

است مانند فرات ومثل ان و آبش مقتول را جاري میکرداند

یعني میبرد وموضع شروع بر آمدن آبش یعني سرچشمه اش

در دار الحرب بود پس خون او باطل کرده خواه مقتول

درمیانهٔ آب جاري باشد یا در کرانهٔ آن واگر موضع

شروع بر آمدن آب نهر در دار الاسلام است دیت آن بر

بیت المسال واجب شود واگر مقتول بر کرانه از کرانه هاي

نهر بند است که آب او رانمی برد پس دیت بر نزدیکترین

قریات بود واین حکم وقتي است که نزدیکترین قریات

بسوي این کرانه بحیثیتی باشد که اهل دیه اواز را

از اینجا بشنوند ودر صورتیکه اواز از ینجا شنیده

نمي شود مر اهل ديه هيچ واجب نگردد بلكه وجوب
آن در بيت المال است واگر نهر خورد باشد كه درملك
چند قوم معلوم است پس قسامه بر مالكان نهر وديت
بر عاقلهٔ آنها واجب شود هكذا في الذخيره و فرق درميان
نهر خورد و بزرگ آنست كه در كتاب الشفعه شناختي
پس هر نهري كه استحقاق شفعه بسان حاصل شود
خورد بود و هر نهريكه استحقاق شفعه بسبب آن پيدا نگردد
مانند فرات وجيحون بزرگ باشد كذا في فتاوي
قاضي خان * مسئله * اگر مقتول در كشتي يافته شد پس
قسامه بر كساني است كه در آن باشند از سواران
و ملاحان و اين كلام شامل است همه ارباب كشتي
را تا اينكه ديت بر مالكان كه در آن كشتي اند و بر ساكنان آن
و بر كشندگان آن همه واجب شود و مالك و غير مالك
درين حكم برابر است و گردون در حكم مانند كشتي
بود كذا في الهدايه * مسئله * مقتولي بر ستوراست
كه همراه آن راننده از پس يا كشنده از پيش يا سوار بود
پس ديت وي بر عاقلهٔ آن همراه است نه بر [illegible]

واگر رانندهٔ کشنده وسوار همه در ینصورت جمیع باشند دیت بر همه اینها بود و شرط نیست که آن همه مالک ستور باشند بخلاف خانه که اگر مقتول در آن یافته شود دیت بر مالک آن فقط بود و اگر همراه ستور هیچ یکی نیست پس دیت وقسامه بر اهل محله ایست که مقتول بر ستور در میان آنها یافته شد کذا فی التبیین* مسله * اگر ستوریکه بر وی مقتول است در میانهٔ دو ده یکه زد پس قسامه و دیت بر نزدیکترین آنها بود بعضی گفته اند که این حکم محمول است برصورتیکه آن ده بجیثیتی بود که از مقام مقتول آواز باهل ده میرسد واگر آن ده بجای است که آواز بمردم آن نمیرسد پس بر آنها هیچ نیاید کذا فی الکافی * مسله * اگر مقتول در دشت زمینی یافته شد پس اگر آن دشت ملک کسی است قسامه ودیت بر مالک و بر قبیله اش بود واگر ملکهٔ هیچ یکی نیست پس بر تقدیریکه ازان شهر یا از شهرهای دیگر آواز شنیده میشود پس قسامه بر اهل شهر است وبر تقدیریکه آواز شهری که ازانجا شنیده نمیشود پس اگر مسلمانان را در آن دشت منفعت

هیزم کشی وکرد آورپی کاه وگواه باشد دیت بر بیت المال بود واگر منفعت مسلمانان از ان انقطاع دارد خون وی باطل گردد و همچنین حکم است اگر مقتول در بیابانی یا نقه شد که در قرب آن آبادی نیست کذا فی محیط السرخسی * مسله * در منتقی گفته که هرگاه مقتول بر جسر یا بر قنطره یعنی بر پل خورد یا بزرگ یافته شد دیت بر بیت المال است و نیز در منتقی است که هرگاه مقتول در وسط شده قی مدینهٔ ابی جعفر یافته شد پس آن بمنزلهٔ شارع اعظم است یعنی قسامه نبود و دیت بر بیت المال آید کذا فی المحیط * مسله * اگر مقتول در لشکری یافته شد که در دشت مباح غیر مملوک کسی فرود آمده اند پس اگر در خیمه یا در خرگاه یافته شد قسامه و دیت بر کسانی است که در ان سکونت دارند و اگر مقتول بیرون از خیمه هسا است ولشکر یان بطور قبایل متفرق کرده اند دیت بر قبیله است که مقتول در ان جماعت یافته شد و اگر ما بین دو قبیله یافته شد دیت بر نزدیکترین آنها است واگر در قرب هر دو برابر باشد دیت بر هر دو بود هکذا فی التبیین واگر

لشکریان باهم آمیخته مجموع در یک مکان فرود آمده انده
پس اشکر مقتول در خیمه یا خرگاه یکی از انها یافته
شد دیت بر صاحب خیمه بود و اگر بیرون خیمه ها یافته گردد
پس بر تمام اهل لشکر آید کذا فی المحیط * مسئله * اگر
لشکر در زمین ملک کسی باشد پس قسامه و دیت بر وی
بود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر لشکر با
با دشمنان حرب کرد از کافران اند ملاقی شدند و از هم جدا
گشته مقتولی مسلمانان و اگذاشتند پس بر این مقتول قسامه
و دیت نبود اگر چه قاتلش معلوم نکرده که کدام
گروه اند وهمچنین اگر هر دو گروه مسلمانان باشند
لیکن یکی ازین دو گروه باغی اند و دیگری عادل وازهم جدا
گشته مقتولی از گروه عدل واگذاشتند در بین مقتول قسامه
و دیت نباشد کذا فی المحیط * مسئله * اگر مقتولی در زندان
یافته شد پس دیت بر بیت المال بود و بر قول ابی یوسف
رحمه الله قسامه و دیت بر زندانیان است کذا فی الهدایة
* مسئله * هرگاه خانه خالی از مردم کذاشته شد
خالی که مقفل است ودران مقتولی یافته گردید پس قسامه

و دیت مر عاقلهٔ صاحبخانه بود و این قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد است رحمهم الله کذا فی المحیط * باب شاردهم *
در بیان معاقل معاقل جمع معقله است و آن بفتح میم وضم قاف یعنی دیت بود کذا فی الهدایة عاقله گروهی که عقل بدهند ای ددت ادا نمایند پس دیت را عقل ومعقله نام کذارند جرا که عقل در لغت بمعنی امساک وبند کردن است و دیت خونها را از ریختن امساک کند کذا فی الکافی * مسله * عاقلهٔ مرد اهل دیوان او باشند نزد علمای ما کذا فی المحیط و اهل دیوان عبارت از اصحاب رایات ولسکریان اند که نامهای آنها در دیوان نوشته شد کذا فی الهدایة یعنی دیوان بمعنی دفتر سلطانی است پس نوکران پادشاهی که نامهای آنها در دفتر بحیث تحریر عطای سلطانی مرقوم است اهل دیوان باشند * مسله * و قتیکه قاتل از اهل دیوان و نوکران پادشاهی بود پس لشکر غازی وسپاهی پیسته باشد وا ورا در دفتر ی اسب که برات روزی او را بجا می شود تا مقاتله با اعدا نمایند پس عاقلهٔ او کسانی باشند که در دفتر او شریک اند

ازجهات شارع یاں واگر نویسنده است وا رواد قتر یست که از انجا

روزي دا ده میشود پس عاقله اوکسانی باشند که از دفتر

نویسنده کان روزي یسا بند بشرطیکه با هم نصرت یکدیگر

یا بن جهت مي کنند و اگر قاتل را د فتر نباشد یعني از نوکران

پسا د شاهي نبود عاقله اش مددکا ران اویند پس اگر نصرت

او بمردم محله ها وکوچه ها است با ز دیت بر آنها افتد واگر

قاتل از مردم دیهه بساشد و نصرت او بآن مردم است دیت

بر آنسا با ز کرد ه شود کذا في المحیط * مسله * حاصل

آ نیست که در باب دیت نصرت کردن یکد یگر وقایم بودن

بعضی بکا ر بعض آ خر اعتبا ر کر د ه میشود چراکه قصور

قاتل بقوت انصارخود است پس گویا آنها نیزد ر ترک محافظت

او تقصیر وا ر اند لهذا مخصوص بدیت شوند تا با ند یشه

ضمسا ن مال در آ یند محافظت او نما یند و قوتش بد هند

پس انصا ر قاتل عساقله او با شند بنابران اگر مردم محله

یا بسا زا ر یا ن یا مر د م د یهه با قرابتیان باین صفت باشند

که اگر یکي را ا ز ینها امري د ر پیش آ ید دیگران با او د ر

کفایت مهم او قیام نما یند پس آنها عاقله یکدیگر اند و اگر

یابی صفت نباشند عاقله نیستند پس اسباب عاقلهٔ قاتل متناصران
و مددکاران او از اهل دیوان اند و من بعد متناصران
او از اهل عشیره و قبیله و بعد ازان متناصران او از
اهل محله یا بازاریان کذا فی الذخیرة * مسله * اگر بعض
اهل دیوان بعض دیگر را نصرت نمی کنند پس عاقلهٔ او
عشیرهٔ اش از جانب پدر او باشند کذا فی المحیط * مسله *
دیت بر عاقله در سه سال تقسیم کرده شود و از هر یکی در
هر سال گرفته نشود مگر یک درهم یا یک درهم و سیوم حصه
درهم و از تمام دیت در مجموع سه سال بر هر یکی زیاده
بر سه درهم یا چهار درهم ما خوذ نشکرد د پس اگر قبیلهٔ او
برای گرفتن تمام دیت گنجایش نکنند نزدیکترین قبایل
از روی نسبت با آنها ضم کرده شود پس اگر کفایت کرد
بهتر و اگر نه همچنان ضم کرده شود الاقرب فالاقرب پس اقرب بر
دیگر بر ترتیب عصبات یعنی برادران پستر پسران آنها پستر
اعمام پستر پسران آنها و اما پدران و پسران قاتل پس بعضی
گفته اند که در دیت داخل شوند و بعضی از علما قایل اند
باینکه آنها در دیت شریک نشوند کذا فی الکافی فرع

* مسله * زوج عاقلهٔ زوجه نباشد وهمچنین زن عاقلهٔ زوج نباشد و پسر عاقلهٔ مادر نباشد مگر آنگاه که شوهر از قبیلهٔ پدر زن بود کذا في المحیط * مسله * پستر قاتل نیز یکي از مردم عاقله شمرده شود پس هر قدر که بر یک کس از عواقل لازم آید مانند آن بر وي نیز از دیت لازم آید نزد علماي ما کذا في المبسوط * مسله * بر زنان و اطفال خورد از جملهٔ کسانیکه انها را در دیوان سلطاني عطاي مقرر است دیت نایه چرا که دیت بر اهل نصرت است و از زنان و صبیان نصرت نبود و بر همین قیاس اگر قاتل خردش طفل صغیر یا زن بود بر وي از دیت هیچ نایه کذا في الکافي مترجم گوید صحیح آنست کدا گر قاتل زن یا صبي یا مجنون بود که در دیت خود دش نیز شریک عاقله باشد کما في الزیلعي * مسله * از بندگان و کنیزان و مجانین دیت نگرفته شود کذا في المحیط * مسله * اگر مردم عاقله یعني اهل دیوان کمتر باشند با بن مرتبه که نصیب هر یکي زیاده تر از چهار درهم گردد پس دیوان دیگر که نزد یکتر بابن عاقله باشد بآنها ضم کرده شود و هر دیوانی که از دیوان هاي

این شهر بسوي عاقله اقرب باشد در ضم ارد دیوان ابعد اولي بود کذا في محیط السرخسي * مسئله * نزد یکتر ین دیوانهاي متعلقه این شهر بسوي دیوان قاتل آنست که صاحب آن دیوان دست گرفته صاحب دیواني بود که قاتل دران است بستر هر گاه اقرب دیوانهاي متعلقه ازین شهر بسوي وي ضم کرده شد و کفایت نکرد ابعد دیوانها ازدواوین متعلقه این شهر نیز باوي ضم کرده شود و آن دیوانیست که صاحب آن دست گرفته صاحب دیواني که قاتل دروي است نباشد و نیست صاحب آن مگر دست گرفته والي ملک و می بعد وقتی که ابعد دیوانها بسوي او ضم کرده شد کما ز کفایت نکرد عشیره قاتل از حساب پدرش بسوي وي آمیخته شوند

تا دیت کامل کرده و بر هر یکي زیاده از چهار درهم نیفتد واگر درین شهر دیواني باشد که سوي دیوان قاتل اقرب است مگر اینکه اینها از قاتل قرابت نداړند بلکه اجانب اند و دیواني دیگر باشد که از دیوان قاتل ابعد است مگر اینها عشیره قاتل از جانب پدر اند پس درین صورت اقرب دیوانها بسوي دیوان قاتل ضم کرده شود اگرچه اینها اجانب باشند کذا في

ذاحيط * مسله * هرگاه دو دیوان در قرب برابر با شند یکی از عشیرهٔ قاتل از جانب پدر است و دیگری از جانب مادر پس دیوان عشیرهٔ پدری بسوی وی ضم کرده شود ونسب آبا کی از روی ترجیح معتبر گردد و ه را ول امر ترجیح بقرب دیوان معتبر است پس وقتی که در قرب دیوان برابر باشند ترجیح به نسب اعتبار کرده شود کذا فی محیط السرخسی * مسله * از ابی جعفر منقول است که جنایت کننده هرگاه از اهل دیوان باشد و اقربای او را نیز دیوان ها است پس دیت او بر همان اقربای او باشد که در دیوان او شریک اند پس اگر و ا نکرده دیت بر همه آید یعنی جمیع اقربای او خواه از دیوان او باشند یا از دیوان دیگر واگر جنایت کننده خود شی دیوانی نباشد ولیکن اقربای او را دیوانها است دیت او بر کسانی بود که نزدیکتر بن اقربای قاتل بسوی وی از اهل دیوان اند پس اگر گنجایش نکرد بر همه اقربای وی از اهل دیوان آید واگر قاتل دیوانی نباشد لیکن بعض اقربای او را دیوان در شهرا ست و بعض دیگر را دیوان نیست و آن بعض دیگر ساکنان دیهه اند پس دیت ه شود اگر قاتل نیز ساکن دیهه

است دیت برهمان اقارب وی آید که ساکنان ده اند
پس اگر گنجایش نکرد بر همه اقارب وی آید یعنی
کسانیکه ساکنان ده اند وکسانیکه از اهل دیوان
ساکنان شهر اند و انچه از اقارب وی فاضل افتد در مال
وی آید و اگر قاتل ساکن شهر است دیت برهمان اقربای
او بود که از اهل دیوان ساکنان شهر اند و اگر گنجایش
نکند در مال او آید و برعاقلهٔ او که از اهل ده اند و
دیوان ندارند واجب نگردد و اگر قاتل را دیوان نباشد
ونه اقربای او را پس دیده شود اگر تناصر او باهل
حرفه‌ها ست دیت بر آنها آید و انچه فاضل افتد در مال
او بود و اگر تناصر او با هل محله است دیت بر اهل محله
آید و فضل بروی و اگر تناصر او بشهر است دیت براهل
شهر بود کذا في المحيط * مسلم * کسانیکه از اهل بادیه
و مانند آنها دیوان ندارند مدار عاقله آنها بر نسبها
بود اگرچه منازل ایشان باهم دور افتد وبادیه‌ها مختلف
باشند کذا في المبسوط * مسئله * اگر بدوی در شهر نزول کند
و اورا مسکن در شهر نباشد اهل عطای دیوانی از دیت

و مذهب صحیح همین است كذا في النهاية * مسئله * شمس الائمه حلوایی ذکر کرده که متاخران اختلاف دارند بعضی از آنها گفته اند که عجم را عاقله نیست و این قول فقیه ابوبکر بلخی و ابوجعفر هندوانی است چراکه عجم نسبهای خود را محفوظ نداشته اند و فیما بین خودها نصرت یکدیگر نمی کنند و آنها را دیوان نیست و برداشتن جنایت از غیر برخود در حق عرب بخلاف قیاس دانسته شد از انکه ایشان نسبهای خود ضایع نکرده اند و فیما بین خودها تناصر می دارند پس عجم در حکم بایشان ملحق نشوند و بعضی گفته اند عجم را عاقله بود وقتی که تناصر کنند و معاقله یا بعضی بجهت بعض دیگر بعمل آرند مانند کفشگران و رویگران در شهر مرو و دربخشا یان کلاها و بنجارها پس هرگاه یکی بخطا کشته شد دیت واجب گردید اهل محله قاتل و مردم دیه قاتل عاقله اش باشند و همچنین طلبه علم و این اختیار شمس الائمه حلوایی و بیشتری از مشایخ است گفت قاضی خان رضی الله عنه که شیخ امام اجل استاد ظهیر الدین اخذ میکرد بقول فقیه ابی جعفر چراکه اعتبار

بتناصر روا بود و اجتماع کفشگران و طالبان علم و اهل آنها
برای تناصر نمی باشد پس آنها را تحمل دیت از خیر خود
ها لازم نباید كذا في فتاوى قاضيخان * مسئله * اهل
شهر از اهل شهر دیگر عقل نه دهند بشرطیکه هر اهل شهر را دیوان
علحده باشد و اگر تناصر آنها باعتبار قرب یکی در مسکن
است پس اهل شهر قاتل از اهل شهر دیگر بسوی او
نزدیکتر اند كذا في الهداية * مسئله * دو برادر اند از
یکی به رومادر که دیوان یکی از آنها در کوفه است و دیوان
دیگری در بصره پس هیچ یکی از این هر دو عقل از طرف دیگری
نه دهد بلکه عقل از هر یکی اهل دیوان او دهند كذا في المبسوط
* مسئله * اهل هر شهر از جانب اهل سواد و قریات متصله
حدود آنها دیت دهند و کسیکه خانه او در بصره است و دیوان او
در کوفه دیت از او اهل کوفه دهند كذا في الكافي * مسئله *
هر گاه مردی بخطا کشته شد و بعشریی قاضی مرافعت
نبردند تا اینکه سالها گذشت و من بعد مرافعت بجانب او
وی برده شد پس قاضی حکم بدیت بر عاقله اش کند در سه
سالیکه محسوب از روز حکم و می شوند پس اگر عاقله

با دیه اند لاحق با هل دیوان شود دیت از انها تحول نگردد
کذا فی الکافی * مسئله * هر گاه بعد دیه مردی را از
اهل کتان شهر بخطا کشت پس بروی صد شتر دیه بدیه
عشیره و قوم وی آید که شناسندگان او آنرا برای وی جمع
سازند وولی خون مامور بخروج جانب آنها گردد تا شتران
را از ان جماعت دریابد آنرا استیفا نماید کذا فی المحیط
* مسئله * اگر مردی از اهل بادیه جنایتی کرد و حکم
بآن نکرده شد تا اینکه امام وی را با قومش نقل نمود
و ضمه را از اهل عطا کرد انید و عطای ایشان دینار ها
مقرر ساخت و بعد از ان مرافعت بسوی قاضی بردند پس
حکم بر آنها بر دنانیر کرده شود نه بشتران کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر حکم بر آنها بصد شتر نموده شد پس امام
قاتل را با قوم او بسوی عطا نقل فرمود و عطای آنها دنانیر
مقرر گردانید پس آن قوم ماخوذ بشتران یا بقیمت آنها
شوند و اگر انها را مالی بجز عطا نبود قیمت شتران
از ین عطا باشد گرفته شود خواه کمتر باشد آن قیمت یا بیشتر
کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مردی از اهل عطای مصر

کوفه جنایتی کرد وحکم به دیت آن بر عاقله اش نموده شد
ومی بعد [illegible] دیگر از اهل بادیه با اهل شهر که آنها را
دیوان [illegible] اقوم جانی در عطای سلطانی ملحق شد
پس این مورد [illegible] با اهل عطای قدیم دیت دهند ودر چیزیکه
داده شد یا هنوز داده نیست شریک آنها شوند اما چیزیکه
اهل عطای قدیم پیش از لحوق ایشان ادا کرده اند دران
داخل نکردند کذا فی الظهیریة * مسئله * هر که اقرار بقتل
خطا نمود ومرافعه بسوی قاضی بعد سالها برد ند پس بروی
حکم بدیت در مال وی در سه سال کرده شود واین سه سال
را از روز حکم محسوب سازند واگر قاتل و ولی جنایت باهم
بر این قول تصادق کردند که قاضی بلده که احکم دیت بر
عاقله او در کوفه بسبب گواهان نموده است وعاقلهٔ آن
مرد ورا تکذیب کردند پس بر عاقله هیچ نبود و بر قاتل در
مال او هم چیزی نباشد مگر آنکه قاتل را با عاقله عطای
باشد [illegible] هنگام اقرار دیت بقدر حصه اش لازم گردد
کذا فی الکافی * مسئله * بر معاقل مذکور است که
گواهان بر قتلی که موجب دیت بر عاقله باشد نزد غیبت

معاقله مقبول نکرد ند کذا في الظهيرية * مسئله *
مردي نزد قاضي اقرار کرد که فلان کس خطا کشته ام
من بعد ولي مقتول کواهان قايم کرد بر اين مدعي عليه
ديگر او را کشته است پس اين شهادت رد کرده شود و حکم
بديت بر عاقله اش نبود زيرا که اقرار مدعي عليه بقتل مانع
قبول اين کواهان نشود چرا که آنچه باقرار مدعي عليه
ثابت نبود کواهان آن را ثابت کردند يعني ديت بر عاقله
قاتل ونظاير اين مسئله بسيار اند کذا في فتاوي قاضي خان
* مسئله * اگر بعد اقرار قاتل ولي گفت که کواهان را
نمي دانم پس مر احکم بديت بر قاتل در مال او کن و قاضي
حکم ديت در مال مقر نمود و من بعد ولي جنايت کواهان
يافت پس خواست که ديت را تحويل بجانب عاقله کند او را
اين تحويل نرسد و اگر ولي بقاضي گفته باشد که در
حکم ديت بر مال مقر تعجيل مکن شايد کواهان بيابم پس قاضي
در حکم تاخير کرد و من بعد کواهان يافته شد ند درين صورت
براي ولي حکم ديت بر عاقله مقرر کرده شود کذا في المبسوط
* مسئله * عاقله بنده معتق قبيله مولاي او باشند واز مولي

الولا زت مولاي وي را قبيله خود ديت دهد كذا في الكافي

* مسئله * هركاه زني كنيزرا آزاد كرده بعيتهم و پس بنده مردي

شهوادني را شوهرداى آن بنده پسري زايد عاقله پسر عاقله

مادرش بود و اگر آن پسر جنايتي كرد وقاضي حكم بديت آن

برعاقله مادرش كرده بود تا اينكه پدرش آزاد گشت پس

قاضي ولاي پسر را بجانب موالي پدرش تحويل كند و پس بعد

حكم بديت جنايتي كه پيش از عتق پدرش بود بر

برعاقله مادرش شايد و از آنجا تحويل نبايد و هيچ

اگر آن پسر جنايتي پس از آزادي پدر وكند بود و بعد

آزادي پدرش مردي را زان جا افتاد پس حكم در معامله

وقتي كه حكم بديت كرده بود عاقله مادرش باشد بشرطيكه

آن جنايت كننده بالغ بود واگر طفل صغير باشد حكم در

معامله پدرش بود كذا في المبسوط * مسئله * اگر شخصي

عقد موالاة با مردي بست و بعد كسي را بخطا كشت

موالاة او را و تحويل جانب ديگري پس از اداي

ديت پيدا در صورت ديت بران ديگر بود كذا في محيط

السرخسي * مسئله * مردي حربي اسلام آورد و [illegible]

بدار الاسلام عقد موالات با مسلمانی بست و من بعد جنایتی
نبود پس عاقلهٔ کسیکه موالاة با او نموده است از جانب
وی دیت دهند و بعد از آن اورا نمیرسد که ولای خود را
بعد جنایت متحول بسوی دیگری گرداند پس اگر آن عاقله
از دیت داده بودند پس احکم بدیت نشده بود تا اینکه
پدر او از دار الحرب اسیر شد و مردی ویرا خرید و آزاد
کرد پدر در ینصورت پدر ولای پسر را بجانب خود کشید پس
عاقله مولی الموالاة بر عاقله موالی پدر بچیزی از آنچه داده
اند رجوع نکنند و همچنین اگر پسر پیش از آنکه پدر
وی اسیر شود چاهی کنده بود و مردی در ان چاه بعد آزادی
پدرش افتاد پس دیت آن بر عاقلهٔ مولی الموالاة
بود نه بر عاقلهٔ پدرش کذا فی المبسوط * مسئله * ذمی
اسلام آورد و موالاة با کسی نکرده بود تا اینکه مردی را
بخطا کشت و هنوز حکم بدیت نشده است که با مردی
از بنی تمیم عقد موالاة بست و من بعد جنایتی دیگر نمود
پس حکم هر دو جنایت بر بیت المال کرده شود و موالاة
او باطل گردد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر آنکه مسلم

چنانچه کسی که بر ستور یا مردی سوار شده بود و می بعده در این
چاه شخصی افتاد پس دیت آن در ... او بود ...
او و دیت ده هزار درهم ... مگر آنکه حد مثلی یا مسکین ...
انداخت و مشی از رسیدنش به آن مرد افتاده است و می بعد آن
حد مثل یا مسکین افتاد و مردی را بکشت پس دیت هر دو بر بیت المال
واجب می شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر زنی مسلمانی
آزاد کرده شخصی تیمم جنایتی کرد یا جنایتی کند و هنوز حاکم
بجنایت نشده بود تا مرتده شد و بدار الحرب لاحق گشت
بستر اسیر کرده آمد و مردی او را بخرید او را آزاد کرد
و می بعد در آن چاه مردی افتاد و بمرد پس حکم آنکه دیت
آن جنایت بر مولی قدیم کرده آید کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر مردی از اهل بادیه چاهی در راه کنده پس امام وقت
آن اهل بادیه را بسوی شهر منتقل نمود پس در این شهر جا
متفرق شدند و از اصحاب عطایا گشتند و می بعد در آن
چاه آدمی افتاد پس دیت بر کسانی بود که عاقله آن بادیه
نشین در وقت افتادن آدم در چاه باشند کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر شخصی در حالیکه از اهل عطا بود چاهی

گشته پس بستر امام عطاي اورا باطل ساخت و بجانب عشيرة نسبي اورا باز گردانيد و تا زمانيكه از برادران عشيرة باهم قتل ميكردند و من بعد مردي در آن جا داشتند پس ديت بر كسانيكه بود كه عاقلة آن شخص هر روز وجوب مال باشند يعني عشيرة او نه اهل عطا كذا في المبسوط * مسئله * پسري كه زوج و زوجه بروي ملاعنه كردند عاقلة مادرش از وي ديت دهند چرا كه پسري پدر منتسب نيست پس اگر عاقلة مادر ديت از وي دادند و من بعد پدرش دعوت نسب كرده درينصورت عاقلة مادر بانچه داده اند برعاقلة پدر رجوع نمايند در سه سال كه محسوب اند از روزيكه قاضي براي عاقلة مادر حكم برعاقلة پدر كرده است و همچنين اگر مكاتبي مالي كه وفاي بدل كتابت كند گذاشته وفات يافت و او را پسري از ادا زني كنيز آزاد كردهٔ بني تميم است و مكاتب بندهٔ مرد شخص اني بود و آن پسر هنوز بدل كتابت پدر ادا نكرده كه جنايتي ازو واقع شد پس عاقلة مادرش از جانب او ديت دادند و من بعد بدل كتابت ادا كرده شد پس درينصورت عاقلة مادر ديت را برعاقلة پدر رجوع نمايند

ازهمچنین مردی کودکی را بکشتن شخصی مامور ساخته تا آن کودک قتل نمود وعاقله کودک ضمان دیت دادند پس عاقلهٔ صبی دیت را بر عاقلهٔ آمر رجوع نمایند بشرطیکه امر او بگواهان ثابت شده باشد واگر امر آن نه بگواهان بلکه باقرار او ثابت شود عاقلهٔ کودک بر آن نبرده در مال او رجوع سازند در سه سال که محسوب اند از روزیکه قاضی حکم باسترداد دیت بر آمر یا بر عاقله اش نموده است که ا فی الکافی * مسئله * اگر عاقلهٔ صبی وعاقلهٔ آمر در شروع کار باهم مجتمع شوند قاضی حکم بدیت برای ولی جنایت بر عاقلهٔ کودک کند و برای عاقلهٔ کودک بر عاقلهٔ آمر نماید پس هر قدر که ولی جنایت از عاقلهٔ کودک چیزی بگیرد عاقله کودک از عاقلهٔ آمر همان قدر مواخذه کند واگر پسر ملاعنه مردی را بخطا کشت وقاضی حکم بدیت بر عاقلهٔ مادر نمود تا ثلث دیت ادا ساختند ومن بعد پدر پسر دعوت نسب کرد پس عاقلهٔ پدر وعاقلهٔ مادر هر دو حاضر شدند در ینصورت قاضی برای عاقلهٔ مادر حکم به ثلثی که آنها ادا کرده اند بر عاقلهٔ پدر فرماید ومبدأ گرفتن عاقله مادر در سال اینده نسبت بسالی

که اهل جنایت دران گرفته اند قرار دهد وگرفتن زاید بر ثلث از عاقلهٔ مادر باطل گردانند پس بآن دو ثلث باقی بر عاقلهٔ پدر حکم نباید در دو سال که بعد ازین سال آینده اول اند وانچه ولی جنایت از عاقلهٔ مادر گرفته از وی ستردند نه شرد و نیز ولی جنایت را نمیرسد که در سال اول بعد حکم از عاقلهٔ پدر چیزی استیفا کند چراکه درین سال عاقله پدر ثلث دیت را با عاقلهٔ مادر خواهند داد و بر همین قیاس بسر مکاتب بود کذا فی المبسوط * مسله * مسلمان عاقله کافر نبود و از جانب وی دیت نه دهد و همچنین کافر از مسلمان دیت نه دهد و کفار فیما بین خود ها دیت از یکدیگر دهند بشرطیکه عاقله بودن در بین آنها باشد اگرچه ملتهای یکدیگر مختلف بود کذا فی المحیط فقها گفته اند این حکم وقتی است که در میان کفار بمختلف الملل عداوت نهایان نباشد اما وقتی که عداوت ظاهر بود مانند یهود ونصاری سزاوار آنست که بعضی از بعض دیگر دیت نه دهند و همچنین از ابی یوسف رحمه الله مروی است کذا فی الکافی * مسله * اگر عاقلهٔ یکدیگر

بود پس در دیوان آنها نیست پس دیت در مال جنایت کننده
واجب شود و هرگاه عاقله در دیوان آنها باشد اما جانی
عاقله ندارد نیز دیت در مال وی واجب گردد و در مال
بیت المال لازم نباشد کذا فی المحیط * فصل * وقتیکه قاتل خطا را
عاقله نباشد دیت در مال او واجب گردد و همچنین عمد
محض هرگاه موجب دیت بسبب عذری شود در مال جنایت
کننده واجب گردد خواه جنایت در نفس باشد یا در
ما دون نفس و جنایت خطا در هردو صورت موجب دیت
بر عاقله بود و شبه عمد در نفس موجب دیت بر عاقله است
و در ما دون نفس بر جنایت کننده واجب گردد اگرچه
به مبلغ دیت کامله رسد چرا که شبه عمد در ما دون نفس
اعتبار نکنند و عمد شمارند کذا فی الخلاصة * مسئله * کمتر
از بیستم حصه دیت بر عهدهٔ عاقله نبود و بیستم حصه دیت
یعنی پانصد درهم وانچه بران افزود باشد عاقله آنرا تحمل
کند کذا فی الکافی * مسئله * هرچه واجب شود بعهده که دران شبهه
راه یافته است مانند قتل پدر پسر را و بسبب صلح نمودن از جنایت
بر مال و بجهت اقرار کردن بقتل خطا بر ذات خود یا هرچه

اگرچه ارش شجهٔ موضحه است یا انچه بجنایت بنده واجب کرده این همه بر عاقله نبود بلکه در مال جانی لازم آید ور عبد بر مولای بود کذا في محیط السرخسي * مسئله * از جنایت بنده ومدبر وام ولد عاقلهٔ مولی هیچ دیت نه هند کذا في المبسوط * مسئله * انچه باقرار جنایت کننده لازم آید دیت آن عاقله نه هند مگر انکه که تصدیق وي نما یند هکذا في الهدایة * مسئله * اما حکومت عدل اگر کمتر از ارش موضحه است یا مساوي آن یعني پانصد درهم پس عاقله تحمل آن نکنند واگر زیاده بر آن است روایتي در ینصورت از اصحاب ما حنیفه نیامده ومتاخران از علما در ان اختلاف دارند شیخ الاسلام گفت صحیح آنست که عاقله آنرا متحمل نشوند واما عاقله تحمل آن نکنند بي اختلاف در میان علما کذا في المحیط * مسئله * هر دیتی که موجب آن نفس القتل بود بي مصالحه قاتل وولي مقتول خواه در خطا یا در شبه عمد یا در عمدي که جاي شبه است پس آن در سه سال بود بر هر کدام که واجب شود در هر سال یک

ثلث دیت و شش کسی که اقرار بقتل خطا کرده دیت در مال او در سه سال آید و اگر مصالحه از جنایت بر مالی کرده شود پس در مال جانی کسه فی الحال آید مگر آنکه اجل مشروط بود قدوری رحمه الله تعت هر جزوی از دیت که بر عاقله یا در مال جانی واجب شود پس آن جزو در سه سال بود در هر سال سیوم حصه آن جزو صورتش جماعتی ده کس مردی را بخطا کشتند پس بر عاقله هر یکی از آنها دهم حصه دیت در سه سال آید و شش اگر بعمد کشتند لیکی یکی از آنها پدر مقتول است پس در مال هر یکی دهم حصه دیت در سه سال بود کذا فی الذخیره * مسئله * هرگاه سیوم حصه دیت نفس یا کمتر از آن از فعل جنایت کسه واجب شود در یک سال بود و آنچه زاید بر ثلث تا تمام شدن دو ثلث باشد در سال دوم آید و آنچه زاید بر دو ثلث تا تمام دیت بود در سال سوم آید کذا فی الهدایه * باب ششم * در بیان مسائل متفرقه * مسئله * در نوادر هشام از ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله مروی است که مردی کشته شد پس شخصی آمد و دعوی کرد که ابن بنده یکی

است و گواهان قایم نمود تا آنها گواهی دادند که کشته
مقتول بنده این بود و من بعد او را مکاتب ساختم پس امروز
آزاد است درین صورت اگر مقتول را وارثی
پیدا شد پس برای آن وارث حکم بقصاص در عمد
و بدیت در خطا داده شود و اگر او را وارثی
نبود برای مولای وی قیمتش در عمد و خطا دهانیده آید
کذا في المحیط ۞ مسئله ۞ شخصی مردی را زخم عمدا جراحت
رسید و مستمر مجروح بر اصرار کرد که گواهی داد که فلان
کس او را نکشته است و من بعد مجروح از آن زخم بمرد پس
آیا این گواهی دادنش صحیح باشد علما گفته اند که
این مسئله بر دو وجه است یا آنکه زخم رسانیدن فلان کس
نزد مردم و قاضی معلوم باشد یا غیر معلوم پس اگر معلوم بود
این گواهی از وی صحیح نباشد و اما در وقتیکه زخمی کردن
فلان کس معلوم و مشهور نزد قاضی و مردم نیست گواهی
مجروح صحیح گردد پس اگر ورثه اش بعد از این گواهان
قایم کنند بر آنکه فلان کس او را مجروح ساخته این گواهان
مقبول نشوند کذا في الذخیرة ۞ مسئله ۞ مردی مجروح

شد پس گفت فلان کس مرا کشته است ومن بعد بمیرد پس
وارث او گواهان برمردی دیگر قایم کرد که او کشته
است گواهان وی مقبول نباشد * مسئله * مردی زخمی
شد وگفت که فلان کس مرا مجروح کرد ومن بعد بمیرد پس
پسر او گواهان برمردی دیگر قایم نمود که او بخطا زخمی
کرده است گواهان او مقبول شود کذا فی الظهیریه * مسئله *
هرگاه دو سوار یکدیگر را صدمه دادند وهر یکی از آنها
دیگری را پامال کرد [illegible] پس درصورتیکه این صدمه
دادن بعمد [illegible] بود و آنها [illegible] هر یکی
دیت [illegible] واجب گردد واین حکم از روی استحسان
است وآنچه [illegible] هر یکی را [illegible] و مولای آنها
صاحب خود [illegible] واگر یکی آنها [illegible] دیگری بنده
است بر عاقله مقتول آزاد قیمت بنده واجب شود پس آنرا
وارثان مقتول آزاد بگیرند چرا که آن قیمت اگرچه حق مولای
بنده است اما [illegible] آن واگذ [illegible] مولای بنده
لازم می آید [illegible] تلف شد وحق مقتول آزاد در آنچه
از دیت بر عاقله قیمت را [illegible] باطل گردد و درصورتیکه

ضد مه دادن هریکی بعهد است پس اگر هردو آزاد اند بر عاقلهٔ هریکی ازانها نصف دیت دیگری واجب گردد واگر هردو بنده اند هردو جنایت بسبب مقاصات باطل شوند واگر یکی آزاد و دیگری بنده است بر عاقلهٔ آزاد نصف قیمت بنده و بر بنده نصف دیت آزاد در رقبهٔ وی لازم آید پس هرکاه بنده بمیرد خود ش رفت اما بدلی او نصف خود گذاشت که آن نصف قیمت او بر عاقلهٔ آزاد است پس ولی آزاد مقتول از عاقلهٔ آزاد مقدار نصف قیمت بنده منجمله نصف دیت بگیرد و حق او در زیاده از ان باطل گرد د وهمچنین حکم است اگر هردو کس پیاده روباشند و باهم صدمه دهند کذا فی الخیط فی الفصل الثامن عشر * مسئله * اگر سواری عقب سیر کننده آمد و آوراصدمه داد پس آن سوار جانی خودش هلاک شد بر سیر کننده ضمان نباید و اگر سیر کننده هلاک شد پس ضمان وی بر کسی است که در عقبش آمد وهمچنین حکم دردو کشتی بود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * دو سوار باهم صدمه خوردند یکی میرفت و دیگری ایستاده بود وهمچنین مرد پیاده رو وایستاده باهم صدمه خوردند

پیش بر سوار رود و پیاده روکفاره آید و بر ایستاده
* نبود و وارث گردد کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر دو کس رسنی را دو از کشیدند
تا گسسته شد پس هر دو افتادند و مردند امام محمد رحمه الله
اگر هر یکی از آنها بر قفای خود افتاد خون هر یک باطل گردد *
و اگر بر روی افتادند و مردند بر عاقله هر یکی از آنها دیت
دیگری واجب شود و اگر یکی بر قفا و دیگری بر روی افتاد پس
خون کسیکه بر قفا افتاده است رایگان رود و بر عاقله او
خون کسی که [illegible] افتاده است لازم آید و اگر مرد اجنبی
آن رسن را ببرید تا آن دو [illegible] افتادند و مردند پس بر
عاقله اجنبی دیت هر یکی از آن دو کس واجب گردد کذا فی
الذخیره * مسئله * ابن سماعه از محمد رحمه الله روایت
کرده که آزادی با خود شمشیری داشت و بنده با خود
عصا تا که هر دو ملاقی شدند و هر یکی دیگری را زد تا
اینکه کشت پس هر دو مردند و در یافت نشد که کدام از آنها
ابتدا ضرب کرده بود پس درین صورت [illegible] و مال

آزاد [illegible] آید و نه بر مولای بنده چرا که هرگاه [illegible]

بر آزاد صاحب شمشیر بسبب قتل عبد می آمد بسبب شبهٔ
عدم بدایت ساقط شد ومتعذر بوجوب قیمت بنده در مال
او گرئید بنده بر قتله اش و متحقق وارثان آزاد را بجنایت
بنده صاحب عصا که مرتکب شبه عمد است می‌چهل دیت
مطالبه قیمتش بر مولای وی بود پس بسبب مقاصات از طرفین
ذمه داری وارثان آزاد ومولای بنده شد و ساقط شد
و مطالبه از جانبین نهاند واگر شمشیر بدست بنده و عصا بدست
آزاد بود پس بر عاقلهٔ آزاد نصف قیمت بنده آید و بر ذاتی
وارثان آزاد و بر مولای بنده ... که از بنده
صاحب شمشیر که ... عمد است ... بشبهه
ساقط شد اما ... دیت در مال وی آید نه بر مولای که
بعد ازادی خود ادا خواهد کرد واگر بدست هر یکی از انها عصی است
قاید یگر را زدند و شجه موضحه کردند پس مردند و معلوم نه
که بدایت ضرب از کدام کسی بود پس در ینصورت بر عاقلهٔ آزاد
قیمت بنده صحیح برای مولای وی باشد و مي بعد بمولای گفته شود
که بنده او قیمت بنده ء قیمت شجه را بجا نمید ولی آزاد بسپارد
چرا که بنصف دیت آزاد بسبب موت بنده از مولای او ساقط

شده و این حکم از روی استحسان است کذا فی الاحیا * مسئله
بر دست مردی گرفت پس آن مرد دست خود کشید تا
شکست درین صورت اگر دست وی برای مصافحه گرفته
باشد بران شخص ارش دست نیاید و اگر بسختی گرفته بود
پس آن مرد متأذی شده دست از وی کشید تا شکست بآن رسید
ارش دست را ضمان دهد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر
مردی دست دیگری گرفت و آن دیگر دست خود کشید پس دست
کشنده افتاد و بهر دو درین صورت دیده شود که اگر آن مرد
دست وی گرفت تا مصافحه کند بر وی هیچ نیاید و اگر گرفته بود
تا یا فشار دهد آنرا پس بر وی آید از آنکه تا دست کشیدن گیرنده
دست ضامن دیت آن گردد و اگر دیت آن گیرنده شکسته
پس کشنده دست ضمان ندهد کذا فی السراج الوهاج
مسئله * اگر مردی شخصی را بقوت گرفت تا دیگری او را
کشت پس مرتکب قتل کشته شود و آن گیرنده در زندان
محبوس بوده آید و معاقب گردد کذا فی الظهیریة * مسئله
هر که مردی را بقوت نگاه داشت تا دیگری آمد و دزاه
وی گرفت پس تاوان درا هم بر گیرنده آن آید نه بر دزد علیها

شانه برنگاه دارنده مرد کذا في المحيط * مسله * مردی بر جامه انسانی نادانسته نشست پس چون صاحب جامه برخاست جامه اش از نشستن آنمرد بروی پاره شد پس درینصورت نصف جامه را تاوان دهد کذا في خزانة المفتيين * مسله * مردی بر دیگری داخل شد پس آنرا برای نشستن بر بالین خود اذن داد وآنمرد بروی نشست تاکاه در پهلوی بالین شیشه پر از روغن بود که نمیدانست پس شیشه شکسته خورد در روغن ریخت و بالین دریده درینصورت آنمرد بالین نشین روغن را و هرقدری را تابالین که دریده وضایع شده تاوان دهد واکر شیشه زیر چادری باشد که در روی پنهان کرده بود و به نشستن بروی ماذون ساخت پس بر نشیننده تاوان نیست واکر اورا برای نشستن بربامی اذن داد پس پاوی بزمین فرو شد و بر مملوک اذن دهنده افتاد درینصورت نشیننده ضمان بدهد فقیه ابو الليث گفت که بعض مشايخ ما گفته اند که بر نشیننده در مسله بالین تاوان نیست چنانچه در مسله چادر گذشت وفي رحمه الله گفته این قول نزد یکتر بقیاس است و ما بهرچه

اخذكنيم الذخيرة * مسله * دراجازات قدوري
است كه هركاه مردي جماعتي را بسوي خانه خود
دعوت كرد پس بر بساط وي گذر كردند يا بر او
نشستند تا دريده شد ضمان ندهند و اگر ظروف او را
وجامه را كه مثل او گسترده نمي شود پي سپر كردند ضامن
شوند و اگر ظرفي را دست بدست خود گردانيدند تا
شكسته شد در ان نه هند و اگر شخصي شمشير بگردن
حمايل كنان بود پس آن شمشير بالين را دريد ضامن نگردد
كذا في المحيط * مسله * در متفرقات فقيه ابي جعفر مذ
در ... پس مهمان را حكم
كرد كه بر وساده او نشيند تا نشست ... ساده
صاحب خانه بود كه از نشستن وي مرد پس مهمان ... طفل را
مي گردد و اگر زير وساده مملوك صغير صاحب خانه
است ضمان ندهد و اگر زير وساده طرفي از شيشه از اين
ديگري بود پس جواب دران مانند جواب در طفل است
كذا في الذخيره * مسله * شخصي به يكري را در حالت
خفتن وي قصد كرد پس خون از رو روان شد تا اينكه بمرد

از وقصاص لازم آید کذا في القنية * ... * در منتقی

آمده که مردی گفت فلان را کشتم و نکرده و خطا

... محمد رحمه الله گفت مستحسن میدارم که دیت

آن بالان در مال قاتل مقرر کرده شود کذا في الذخيرة

* مسئله * در فتاوی بروایت از خلف گفت که اسد بن عمرو

را سوال کردم از حال کسیکه دیگری را بدیت یا بیا ی

خود زند و از ان بمرد گفت که این شبه عمد است وحسن گفت

اینچنین حکم وتثبیت کرد اجماع و مد اومت بر زدن

نمود تا مضروب بمرد و اما اگر او وا ... زاجري زد که از مثل

آن خوف مرگ ن ... ... مرد پس این قتل خطا

... ابو الليث ... گفت که قول اسد بسوي من محبوب

تر است ... محيط * مسئله * در منتقی بروایت از محمد

رحمه الله گفت در حال کسیکه قصد کرده بود که دیگری را

بشمشیر زند پس مضروب شمشیر بدست خود گرفت و صاحب

شمشیر تیغ از دست وي کشید تا انگشتان آن مرد را برید

گفت محمد رحمه الله که اگر بریدن از مفصلي باشد که سوا ي

بند هاي دست است پس بر کشنده دیت آید واگر بریدنش از

لایت دو مال آن هر دو آید چرا که انچه برهر یکی آید
آنها واجب شود از ارش موضحه کمتر است کذا في القنية
له * هرگاه شخصی برمکاتب مردی جنایت نمود
ومی بعد مکاتب بدل کتابت ادا کرد و آزاد شد پس سرایت
زخم باطل نگردد و برجانی قیمت مکاتب بود نه دیت و
اگرچه مکاتب آزاد شده مرد کذا في المحیط * مسله * مردی
در خانه خود آتش افروخت پس خانه همسایه اش سوخت
ضامن نگردد بشرطیکه افروخته باشد آتشی را که مثل آن
می افروزند شیخ الاسلام همچنان ذکر نموده و شمس الائمه
سرخسی بیان کرده که در هر صورت ضمان نده کذا في
الفصول العمادیة * مسله * درفتاوای اهل سمرقند مذکور
است که هرگاه شخصی در تنور القدر هیزم انداخت که
تنور آن را متحمل نمی شود پس خانه وی را سوخت و بسوی
خانه های دیگران تجاوز نمود تا آنها را نیز سوزانید
ضامن گردد کذا في المحیط * مسله * شخصی پسر خود را
مامور ساخت تا آتشی برای وی در زمینش افروزد پس
همچنان کرد و آتش بسوی زمین همسایه وی تجاوز نمود

مردی را کرد اند پس پدر میان دعوی کرد آنچه
امروی صحیح بود اینجا فعل پسر بسوی وی استعمال کرد
چنانچه اگر پدر آتش بدست خود میل افروخت ...
القنیة * مسئله * در منتقی گفت که مردی برای وی دو کس
بر مردی دیگر گواهی دادند که او پسر این را که فلان
نام دارد بکشت و گواهان دیگر برای همین مرد بر همین مرد
شهادت دادند که او پسر این را که فلان است قتل نمود
اما این است که این نام پسر دیگر وی بود نه سوای پسر ...
گواهان اول نام او کرده بودند و بعد گواهان اول مرئی
شدند و گواهان ... پس مشهود علیه
بسوی مشهود له سپرده شد تا او را ... کشد و
له گفت که من ترا بعوض پسری که ...
الله میکشم و بعوض پسر ... گواهان قتل او به
... کنم ... قول مشهود له
بعد کردن قصاص شنیده نآید و اگر مشهود له گفت که دو پسر مرا
که گواهان قتل او مرئی شده اند بکشته بلکه پسر دیگر مرا
قتل کرده بعد این قول مشهود علیه را در قصاص کسب پس

بر مشهور دلِه دیت لازم آید از روی استحسان کذا فی المحیط

* مسئله * در کنز الرؤس آمده که شخصی اندرون درخانه مردی نگاه کرد پس صاحب خانه چشم او را کور ساخت دریننه پرت اگر بر کنار ساختن تا گریختن او رنمودن چشم وی ممکن نبود صاحب خانه ضامن نشود و اگر ممکنش بود ضامن چشم گردد و اگر سر خود در اندرون در داخل نمود پس صاحب خانه بروی تیر ی انداخت تا چشم او را کور ساخت صاحب خانه ضامن نشود باجماع هرسه امام کذا فی القنیة * مسئله * در منتقی بروایت حسن بن ابی مالک از ابی یوسف رحمه الله مجتهد که از ابی حنیفه رحمه الله در باب اخوین لاب یعنی دو برادر اعیانی یا علاتی مرویست که یکی ازان دو برادر بر مردی دعوی کرد که او پدرش را بروز عید قربان از سال گذا ئی در مکه کشته و برادر دیگر نیز بران مرد دعوی نمود که او پدرش را بهمان روز در کوفه قتل نموده و هردو برادر گواهان قایم کردند یا برادر دیگر بر مردی دیگر دعوی نمود و هرد و گواهان قایم ساختند پس برای هر یکی ازان دو برادر بنصف دیت حکم کرده شود

كذا في المحيط * مسئله * اگر چهار كس مردي را بيفشند تا از زدن آنها دندان مصروب افتاد و دندان ديگر او شكست پس اگر وا بيستن آنها در زدن دانسته شود ديت بر و واجب گردد و اگر ندانسته شد هيچ بر آنها نآيد كذا في القنية * مسئله * در منتقي بروايت از ابي يوسف آمده در باب كنيزي كه پسر مردي را بعهد گرفت پس مولاي كنيز بسوي پدر مقتول او را سپرد تا انكه پدر مقتول وطيش نمود و فرزندي زاد پستر مولاي كنيز گفت كه كنيز را بتو سپرده بودم تا او را بكشي و پدر مقتول گفت ني بلكه بامن مصالحه از خون بر اين كنيز كرده بودي پس در ينصورت پدر مقتول عقر كنيز را بمولي باز دهد و فرزند وي بنده بود و داشتن كنيز پدر مقتول را سبيلي نباشد كذا في ا[illegible] * مسئله * اگر شخصي جامه را پيچيد و بر سر مردي بزد تا انجه موضحه او را كرد قصاص سنجه واجب گردد و اگر از ان زخم بمرد قصاص لازم نايد مترجم گويد مسئله هذا ايضا

عن المحيط با علاي العيون در باب اول كذ ست اين صورتيست كه قصاص در سبب واجب گردد و در مسبب او نايد و بر عكس اين

بعد الحمد و الصلوٰة میگوید بندهٔ سرا سر جنایات نجیم الدین ملقب بقاضی القضات که این رسالهٔ ایست در باب تعزیرات مستخرجه از کتب معتبرهٔ فقهیه با حوالهٔ این استنباطات باید دانست که تعزیر عبارت است از تادیب غیر مقدر بوجه شرعی و مفوض برای مودب و آن گاهی بحبس باشد و گاهی بسیلی زدن و کوشمالیدن و جوب زدن و سخن درشت گفتن و نگاه قاضی بسوی جانی بترش روی کردن نیز بود کذا فی النهایة وتعزیر باخذ مال نزد ابی یوسف رحمه الله سلطان و قاضی را جایز است لیکن نه آنکه مال او را برای خود یا بیت المال بگیرند چنانچه متوهم ظالمان است

پس تعزیر اشرف الاشراف مانند علما و سادات علویه با علام
است فقط بایں طور که قاضی آنرا بگوید که بمن خبر رسیده
که تو مرتکب چنین کار میشوی پس بایں سخن منزجر گردد
و تعزیر اشراف مثل امرا و دهقانان است با اعلام وکشیدن
تا در قاضی با مخاصم و تعزیر اوساط الناس چون بازاریان
و دهقانان داراین با اعلام وکشیدن و حبس نمودن و تعزیر مردم
ادنی بسایں همه معه حبس و بضرب نیز کنند فی النهایة
وظاهر کلام دلالت برآن میکند که هر چند تعزیر موقوف برای
قاضی است اما نزدیک قاضی را که تعزیر غیر مناسب نماید
و باید که در تعزیر اندازه عظم جرم و صغر آن مرعی دارد
و ملاحظهٔ قدر تحصیل مضروب در حال ضرب فرونگذارد که
* مسئله * تعزیر بر دو قسم است حق الله و حق العبد قسم
اول واجب است بر امام و نایب او و ترک آن روا نباشد مگر
آنکه منزجر شدن جانی قبل از اقامت تعزیر دریافت نماید
و دریں قسم تعزیر بعد دعوای مدعی و شهادت یک گواه متصور
است چرا که در حقوق الله دعوی در کار نیست هر یک مدعی
شاهد دیگر میتواند شد و قسم دوم موقوف بر دعوی است

ولهذا اقسامت نکند آن را مگر کم حاکم وثبات بشهی شود بگواهی دو مرد یا یک مرد ودو زن عادل نگر حقوق العباد وای محتاج است که درین قسم ادراد دعوی و شهادت علی الشهادة شبهه جاری است بخلاف قسم اول کذا فی المحور الرائق

قاعدهٔ کلیه درین باب آنست که هرکسی که مرتکب فعل منکر غیرمشروع گردد و مستوجب دم را بغیرحق بقول و فعل موذی ایذا دهد تعزیر بر وی واجب شود کذا فی شرح الطحاوی والبحر الرائق والعالمگیری * فائده * پوشیده نماند که بعض علماء درین اصل کلی ارتکاب فعل منکر را پیدا میزید مردم را باین صفت که در جزای آن تعزیر شرعی نباشد مقید کرده اند تا موجبات حدود وقصاص را از آن خارج کرده اند اما جمهور اکثر فقها تعرض باین قید نکرده اند ارتکاب فعل منکر و ایذای مردم را مهر تبهٔ اطلاق وعموم کذاشته اند تعالی موجبه حدود وقصاص را نیز درین شامل داشته اند اقتدا بریشان وجهیم الله آنست که تعزیر حقا لله در محل حدود وقصاص نیز مدار بر آن حاکم را میرسد اگر مصلحتی دران بیند و آنچه در کتب فقه بتصریح هم دریافت میشود چنانچه صاحب شد اند

در باب زناي كه از بكر صادر شود جمع كردن تغريب يعني اخراج از شهري بشهري ديگر با حد زنا بطريق تعزير وسياست تجويز داشته وگفته كه تغريب كه آن را امام وقت براند از آنكه مصلحت داند پس نزد علماي ما جلد يعني تازيانه زدن بطريق حد برد وتغريب كه آنرا نفي نيز گويند بطريق سياست باشد و شافعي رحمه الله مجموع جلد وتغريب را حد بكر مي شمارد وقول پيغمبر عليه السلام را البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام محمول بر همين معني ميسازد ودر نهاية شرح هدايه تغريب را بحبس تفسير كرده قال في البحر الرايق وهو احسن واسكن للفتنة من نفيه الى اقليم آخر لانه بالنفي يعود المفسد لاكما كان وصاحب كفايه ميگويد كه اين تغريب كه بطريق سياست است مختص بزنا نيست بلكه در هرجنايت جايز ومفوض برأي امام است انتهى پس ظاهر شد كه جمع كردن تغريب خواه عبارت از حبس وخواه از اخراج باشد با حد ود ديگر وقصاص اعضا وديت بشرط اقتضاي مصلحت حاكم وقت جايز بود * سوال * اگر كسي توهم كند كه قصاص از حقوق العباد باشد پس چگونه جمع شود با تغريب كه حق الله مفوض

بدراي امام است * جواب * گویم درقصاص نیز حق الله است لیکن حق العبد غالب قال ابو المکارم في شرح مختصر الوقاية واما القصاص ففيه حق الله تعالى ايضا لكن الغالب فيه حق العبد و البرة للغالب وانچه در فتاواي عالمگيريه مذکور است که اگر مولاي غلام خودرا قتل نمايد تعزير بدو واجب گردد نيز مبني بر حق الله است چراکه درکاه قصاص ردمت که استيفاي آن حق مولى است بسبب آنکه شخص واحد طالب بالكسر ومطالب بالفتح نمي تواند شد ازو ساقط گرديد برحکام تعزيرش حقا لله واجب آمد ونيز صاحب بحر الرائق از فتاواي ظهيريه نقل ميکند که سارق درکاه دست بريده شود ودرحبس داشته آيد تا آنکه توبه کند پس اين کلام نيز دليل است برجواز جمع ميان حد سرقه وتعزير حبس نظر بر مصلحت امام و ايضا در بحر الرائق مي گويد ظاهر کلام در اين مقام آنست که سياست فعلى است که صادر مي شود از حاکم بجهت مصلحتي که آنرا مي بيند اگرچه دليلي بران ازجنس احيا وارد نشده باشد * تفريع * دربعض صور تهاي قتل عمد که قصاص بسبب عذري ساقط شود

و حکم دیت از مال قاتل است چنانچه قتل والد ولد خود را یا در شبه
العمد جائیکه قاتل عاقله ندارد و ادای دیت بر نفس وست
اگر قاتل مفلس باشد حاکم ادای این دین خطیر را مدار
برا کتساب جد بعد قاتل نزد برادر افلاس او موافق حکم شرع
خواهد داشت و بر بی ثقه بر مقصود از وجوب دیات که
انزجار قاتل است بضرورت تا خیر جابل مضر اهد شد پس
در چنین صورت اگر والی وقت مصلحت بیند و تعزیر قاتل
باحبس مناسب وجز آن با دیت مثل غرة الاداجمع سازد
او را میرسد * تفریع آخر * همچنین اگر قصاص و دیت از قاتل
بسبب عفو اولیای مقتول ساقط شود حاکم بنظر حفظ البلد تعزیر بحبس
وغیر آن میتواند که بجا آرد * تفریع آخر * و نیز
که وصول تیکه صبی و رقتل از قاتل نزد حاکم بثبوت رسد و قصاص
بسبب عدم استجماع شرایط استیفای آن از وی مرتفع شود مانند
آنکه اولیای مقتول دعوی نکردند و یا بعد دعوی برای استیفای
قصاص هنگامی حاضر نشده نزد حاکم هر نوع زجری وسیاستی
که مناسب داند اجرای آن می تواند * مسئله * تعزیر
و ضرب که اکثر آن سی و نه تازیانه است نزد امام اعظم رحمه الله

حر اسکه مبلغ تعزیر از حد کمتر میباید و ادنی حد در
یعنی حد عبید در حد قذف چهل تازیانه بود پس یک تازیانه از ان
ناقص کرده شد و نزد ابی یوسف رحمه الله اکثر ان در عبید
سی و نه تازیانه و در حر هفتاد و پنج و بروایتی یکم هفتاد
و نه بود و اقل تعزیر بضرب سه تازیانه است و بعض مشایخ
گفته اند که اگر انزجار نزد قاضی بضرب یک تازیانه
حاصل شود اکتفا بران میتواند کرد کذا فی البحر الرایق
* مسله * گفته اند که در سه موضع تعزیر با اضرب و اپهوتیه
اکثر رسانند یکی در ار تکاب شخص فعل حرمی را که کمتر
از جماع است با زن اجنبیه مثل تقبیل و لمس و دوم در سرقه
که در بعد جمع متاع پس از اخراج ان گرفتار آید سیوم در شتم
بکلامی که حد قذف در ان واجب بود و بعد رجی ساقط
کردد حنانچه بگوید یا زانی در حق عبد و ذمی پس هر و
استحسان تعزیر کرده شوند بضرب سی که جز حد بالای آن
نیست و بروایتی از ابی یوسف آمده که در قبله و لمس
حرام رسانیدن تعزیر تا بصد تازیانه جایز است اما این قول
خلاف روایات مشهوره است و در حدیث آمده من بلغ

حداً في غير حد فهو من المعتدين * مسئله * حبس بعد ضرب
نیز جایز است اگر مصلحتی در آن باشد و تقدیر مدت
حبس راجع بحاکم است * مسئله * در تعزیر ضرب به تشدید
می باید چرا که در حد تخفیف است پس در وصف تغلیظ
کند تا مقصود فوت نشود و علما میگویند اشد ضرب
در محل تعزیر است پس‌تر در حد زنا پس‌تر در حد شرب
پس‌تر در حد قذف * مسئله * کسی که امام او را حد زد
یا تعزیر کرد اندر آن سبب بمیرد پس خون او هدر است
و چنانچه در امام نبود بخلاف زوج وقتیکه زوجه خود را
بسبب ترک زینت یا ترک اجابت هنگام خواهش او برای
فراش یا بسبب ترک نماز یا خروج از خانه تعزیر کند که
درین صورتها اگر زن بمیرد بر زوج ضمان لازم آید پس ظاهر
شد که در هر ضربی که بآن مامور از جهت شارع باشد
بر ضارب بموت مضروب ضمان نیست و در ضربی که ماذون
و طریق اباحت بود نه وجوب بود بمرگ مضروب
ضمان لازم گردد چراکه اباحت ضرب مقید بشرط
سلامت است * مسئله * بدانکه اباحت ضرب زوج زوجه را

را مقطوع بریدن عضو وحمار کافی نیست بلکه در ارتکاب زنا
بر معصیتی که حد مقدر در آن نباشد زوج را تعزیر زن میرسد
وهمچنین مولی را بر غلام خود کذا فی البحر الرائق ودر عالم
گیری است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسائه
ادب میرسد * مسئله * تعزیر بر صبیان نیز معتبر وواجب
در حق العباد چنانچه در قصه کشتن مراهقی که عالم را دشنام
دهد بر تعزیر است واما در حق حق الله چنانچه در زنای صبی
یا شرب او یا در سرقه او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا فی
البحر الرائق * مسئله * اگر شخصی شهادت گواهان تعزیر
کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد وپس
بعد گواهان عبد یا ذمی بر آیند ویا از شهادت بر گردند
مر مضروب بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفه
رضی الله عنه وبر قول صاحبین از ضمان است کذا فی العالمگیری
نقلا عن محیط السرخسی * مسئله * هر که بگوید دیگری را یا کافر
ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحال آنکه او از این صفات بری
است معزر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن
قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا احمق ویا لوطی

ویا من یعمل عمل قوم لوط ویا من یلعب بالصبیان ویا آکل الربا و
یا شارب الخمر ویا دیوث ویا مخنث ویا قحبة ویا زندیق
ویا قرطبان و یا ماوی الزوانی و یا ماوی اللصوص تعزیر
کرده شود * مسئله * بعضی در قول یا کافر گفته اند که
تعزیر نکرده شود تا آنکه بگوید یا کافر بالله چرا که نداء
مومن را کافر بالطاغوت خوانده پس این کلام محتمل است
کذا فی الحمادیة * مسئله * اگر بگوید یا تیس یا حمار یا
کلب یا حیه یا ذیب یا ثور یا خنزیر معزر نگردد مگر آنکه در حق
اصحاب عظمت گفته شود چنانچه از ابن جعفر هندوانی
رحمه الله در قول یا کلب منقول است * مسئله * اگر بگوید
یا ابن حجام تعزیر کرده شود و بر قول یا حجام معزر نگردد
صاحب بحر الرائق در وجه فرق نوشته که در قول اول
تکذیب بسخن ظاهر نیست که پدرش مرده بود پس سامعان
محمول بر صدق کنند و این معنی موجب ننگ مشتوم گرده
بخلاف قول ثانی که صفت و حال او شاهد است و کذب ظاهر
پس موجب عیب نباشد مولف رساله میگوید که این فرق
در عرف ما خالی از اشکال نیست وظاهر او چه فرق آن

است که قول این حجام نسبت او است بسوی بد رزیل الی رذه والی معنی موجب ننگ بود وقول یا حجام در عرف محمول بر معنی دون همت است چنانچه در شرح وقایه گفته کالحجام ونحوه یراد به دنیی الهمة وکلمه دون همت برمردم اوساط شاق نبود والعلم عند الله سبحانه * مسئله * همچنین قاتل یا ولد الحرام را تعزیر نکنند بر طبق روایت مشهور چرا که بر معنی نطفه حالت حیض که وطی دران حرام است محمول تواند شد اما بر بحر الرایق می گوید که تعزیر با او سزا وار است زیرا که این سخن در عرف بمعنی ولد الزنا است پس بسبب عدم تصریح حد قذف واجب نشود لیکن موجب لحوق ننگ گردید * مسئله * در مسائل شتم تقیید بآنکه مشتوم مسلمان باشد اتفاقی است زیرا که اگر شتم کند مسلم ذمی را نیز معزر گردد بسبب آنکه مرتکب معصیت شد کذا فی فتح القدیر و منقول است از قنیه که اگر بگوید یا کافر در حق یهودی ومجوسی قائلش آثم شود ودر صورتیکه این سخن بر آن لها شاق باشد معزر نیز گردد چرا که مرتکب شد نعالی را که موجب گناه است کذا فی البحر الرایق * مسئله

باید دانست که مسائل مذکوره مقصود بر حرف نه انیست بلکه اگر بر سبیل اخبار گوید انت فاسق یا انت منافق یا فلان فاسق نیز تعزیر کرده شود * مسئله * اگر ادعا کند شخصی بر دیگری بدعوی که موجب تکفیر او ست و مدعی از اثبات آن عاجز باشد پس اگر صدور این کلام از روی وجه دعوی نزد حاکم شرع است بر وی هیچ مواخذه نرسد و اگر صدورش بر وجه شتم است و انتقاص در حقش بود معزر بطریق مذهب گردد کذا فی الفتاوی السراجیة ضابطه در این مقام که از زبان احکام جمیع الفاظ شنام مستنبط گردد این است که مدار تعزیر با لشتم بر ایذای لسانی است بکلیا تیکه موجب لحوق عار و عیب بمشتوم گردد و وجه تنقیص در آن نمود خواه از جنس اخبار باشد و یا از قبیل ندا و انشا و این معنی مختلف است باختلاف اشخاص مقول لهم پس انتساب نمودن فعل ناپسندی شخصی که از آن نسبت حد قذف بر قائل نیاید چنانچه منسوب الیه عبد یا ذمی باشد موجب تعزیر است و همچنین نسبت افعال ننقیانیه محرمه در شرع که اهل عرف وقت فعل با ستتار و اخفای آن می کوشند مثل سرقه و خیانت و تقبیل زن اجنبیه

و معانقهٔ آن و شرب خمر و اکل ربا و لواطت و بنا بدادن زانیات
و لصوص و حرز آن سبب لحوق عار بر یکی از اشراف
و اوساط و ادانی میگردد پس قائل آن در هر کس که گوید
مستحق تعزیر است مگر اینکه آن شخص معروف باین
نسبت باشد چنانچه در مشهور بزنا یا لص گفته شود که صدور
این کلمه موجب لحوق عار با نسبت و نسبت قبایح خلقیه
غیر اختیاریه مثل بلادت و بد خلقی و پستی و مرتبی که مکتفی
یا احمق و یا کلب و یا قرد بطوریکه بجای اراده گفته در حق اشراف
مثل عالم و علوی و مرد صالح موجب تعزیر است
از ملاحظهٔ این کلمات بایکدیگر باک ندارند و از شنیدن در حق
خود هم مضایقه نکنند سبب تعزیر نبود و همچنین نسبت افعال
اختیاریه بر یکی غیر محرمه در شرع مثل حجامت و دباغی
و کناسی در حق مردم سر دسته لیکن موجب لحوق عار است
پس قائل بآن در حق ایشان معزر گردد و در باب آنچه که
مقصود از مثل یا حجام و یا دباغ خسیس و دون مرحله است
و مردم ماری که با فعال خست و دنائت تحرکراند پس استهزاء
این الفاظ متأذی نمیشوند و اما نسبت افعال اختیاریه محرمه

که ارباب عرف باستنا د آن گوشش نکنند و از اعلان بسا کی ندارند و انتساب بآن موجب ننگ نمی شمارند مثل بازیدن نرد و شطرنج و سرود گوئی در حق هیچ یکی سبب تعزیر نبود چرا که از گفتن مثل یا لاعب النرد و یا مغنی معنی قصد قایل الحاق عیب در حق مقول له باعتبار عرف نیست و در شتم قصد قایل معتبر است و لهذا اگر نزد قاضی نسبت سرقه بسوی کسی کند و از اثبات آن عاجز باشد مستحق تعزیر نبود از انکه مقصود ... مال خود است نه الحاق عیب بدیگری فافهم * مسئله *

د) شاتم مروی است از امام محمد رحمه الله در حق شخصی که مردم را دشنام می دهد که اگر آن شخص صاحب مروت است پند و نصیحت کرده آید و اگر مرتبه او فروتر است حبس کرده شود و اگر شتام است مضروب و محبوس کرده حاصل کلام آنکه تعزیر شاتم مختلف باختلاف حال او است پس اگر صاحب مروت یعنی دین دار و صالح است طلب قاضی وکشیدن تا در خود و پند دادن تعزیر و سبب ا نرجا ر در حق او بود و در صورتیکه صاحب صلاح نباشد پس اگر چه در شتم لازم بر سبیل اتفاق است اکثر ... مناسبتش کلاه

و اگر شتام و خود کر بد ادن د شنام بد یضرب وحبس فرد و
سزا وار آید کذا یفهم من البحر الرائق * مسله * وجوب
تعزیر بشتم موقتی است که تا دلائل اثبات جرم یکه گفته است
حاضر ما سد پس اگر بشهود اثبات تواند کرد تعزیر شکنند
کذا في البحر الرائق * مسله * هرکه دیگریرا یا فاسق
گفت پس اثبات فسق او بگواهان برای دفع تعزیر از نفس
خود اراده کرد گواهان او مسموع نخواهند شد چراکه
شهادت بر مجرد فسق مقبول نیست بخلاف آنکه یا زانی گفت
و زنای او بگواهان ثابت کرد که این شهادت بسبب اثبات
حد شرعي مقبول گردد و اگر اثبات فسق او در ضمن دعوی
که خصومت در ان صحیح است کند چنانچه بگوید که این
قدر مال از من برشوت گرفته پس مرا باز دهد گواهان
او مقبول شوند و تعزیر نکرده کذا في القنیة و صاحب بحر
الرائق گوید شهادت بر فسق مقبول نیست و میکه بیان
آن نکنند و اگر آن فسق را بچیزیکه متضمن اثبات حق الله
یا حق العباد است تفصیل نماید پس آن شهادت مقبول است
چنانچه مردی را یا فاسق گفت پس هرکاه مرا نعت

شخص حاکم را حبس این نیرسد بخلاف الکه واحد چه گ
ویا د و مستور الحال کواه باشند که د ریصورت حبس
او روا است لهذا در حد و د و قصاص حبس نکنند تا اینکه
د و کس یا واحد عدل کواهی دهند * مسئله * اگر
مردی بر د یگری دعوای د سام فاحش یا ضرب نماید
و اظهار کند که گواهان من در شهر حاضراند از مدعی
علیه کفیل بالنفس تا مدت حضور گواهان گرفته آید
پس حاکم را باید که از مدعی علیه کفیل بیوعا سه روزه
بگیرد کذا فی العالمگیری * مسئله * کسیکه د ر مجلس
شرب شاربان حمر بر سبیل اختلاط حاضر شود معزور گردد
اگر چه شرب نکرده باشد و همچنین حیثیعا ن در نفسه
ثواب اگر چه مرتکب شرب نباشد و همچنین هر که بر
... را شراب بنوشاند نیز استحقاق تعزیر دارد
... مسلمان بفروختن شراب و بخوردن ربا معزر
و محبوس شود و همچنین مغنی و مخنث و نوحه گر تعزیر
کرده شوند و محبوس داشته آیند تا اینکه توبه کنند
کذا فی النهر الفایق * ... * زنده با رد یعنی تقوا ...

نزد مقصود از ان ربا ونهايش بود نيز موجب تعزير است
چنانچه در رواقيت مروي است كه در زمان عمر بن الخطاب
رضي الله عنه شخصي در بازار مدينه خرماي افتاده
يافت پس آنرا ذكر قند در كوچه ها ميگشت و به تكرار اين
سخن كه كم كنند كه اين خرما كيست مي پرداخت و بر مردم
ميفهمود شخصا او از بين كلام اظهار زهد وورع ودياتت خود
بر خلق بود عمر رضي الله عنه كلام او شنيد و بيرادي او
وسهد بسرش زده اش زد وگفت بخور اي خنك كه اين ورع
مغضوب نزد خداي تعالي است كذا في الصادية * مسله *
اگر مقيم در مساه رمضان افطار روزانه بروجه تعمد كنند
به تعزير رسانيده شود بلكه اگر خوف اعادة افطار باشد ديگر
از و بساشد محبوس كرده آيد كذا في العالمگيري نقلاعن
الشافية * مسله * هر كه دختر برا طبا نچه زند ويا
دستار او در بازار از سرش برافكند معزر شود * مسله * كسيكه
قربت يا بهيمه كند ويا بشهره زوجه خود وطي بزني اجنبية نمايد
به تعزير رسانيده شود وهمين حكم دارد زني كه بر ذات خود
بوزنه را قادر كند * مسله * اگر شخصي را دوي برهاندي

باشد و از زنا نیاساید و ازین جهت اهل قرابتش را معیرحقت و
بدون کفالت بدست طالبان کرفتار کرده اند وطالب آنها را
پابزنجیر کرده اند و محبوس نهاده و بضرر رسانیده اند و استدلال
که آنها صاحب عصمت اند پس تا آنها این امور را نزد
قاضی باثبات و تصحیح رسانند درین صورت بر موقع این جماعه
تعزیر واجب شود کذا فی التاتارخانیة نقلا عن الفقیه ابی
احمد * مسئله * شخصی زوجهٔ دیگری را و یا دختر صغیره او را
بمکر و حیله از خانه اش بر آورد و او را بمردی بزنی داد
گفت امام محمد رحمه الله که این کس را حبس شود بعد تعزیر
تا آنکه آن زن را کرد آمد و یا بمیرد کذا فی العالمگیریه
* مسئله * مروی است از ابی یوسف رحمه الله که اگر مردی طفل
صغیر را بطریق سرقه برد و یا از دست او مسروق کردید
و موت و کشته شدن او ظاهر نشد دران مرد ضمان نیست اما
مد او اسیر شود تا وقتیکه آن طفل را بیارد و یا حال
او آگاهی دهد کذا فی الحاویه * مسئله * علا مح
که اقرار و تحسین کفار حرت مولوی نیاید و باوجود آن حواشش
گرد و جتی جود ارود ا   سبب تعمت جود مستحق تعزیر

است کذا في العالمگیري * مسله * اگر شخص سارقي مشهور را بر حالتیکه مشغول بسرقه نبا شد و بعدا جنبي ببرود دریا بگیر نه را قتل او نرسد بلکه سزا وار آن است که او را گرفتار کرده نزد حاکم وقت رساند و حاکم بدوام حبس او تا هنگام ظهور آثار توبه اش فرمان بدهد چرا که حبس برای زجر مشروع است کذا في الحمادیة نقلا عن الکبری * مسله * مردم واهل فساد و کسانیکه ... کنند مسلمانان را محبوس داشته آید تا ... آثار توبه از انها ظاهر شود و مراد از دعار مردمانند که اتلاف اموال یا نفوس مردم و یا هردو را قصد میکنند پس اگر خوف بر مردم از انها در نفس و مال باشد ... نه تا ظهور آثار توبه داشته شوند کذا في التاتارخانیه * مسله * کسانیکه مردم را از معتبرات و مخدرات مثل بنج و جوز ماثل برای رفتن عقل آنها سقی میکنند پستر مال آنها میگیرند محبوس کرده شوند و بعقوبت شدید ... اذاده آید تا ... آنها ظاهر گردد و تا وان چیزهایکه از مردم گرفته باشند ... کذا في

الهدایة * تعزیر بقتل * مسئله * از امام ابو یوسف رحمه الله
مروی است که هرگاه امام وقت خناق را بگیرد ویا اقرار او
بشنود و یا علامت خناقان و متاع مردم نزد او یافته شود
میرسد که حکم بکشتن زدن و بردار کشیدن او کند و همچنین
کسانیکه بهیچ مشهور اند اگر حال آنها ظاهر شود و قطع می کند
در آن هیچ است و متاع مردم نزد آنها یافته شود امر این مفوض
بر رای امام است و در کشتن چون بیاهد غالب رای آمده در
محیط است که اراقت دم با اکبر رای یعنی بظن غالب جایز باشد
لهذا اگر مردی سلاح پوشیده در خانه شخصی در آید و کرد
دلا و بکهان دوی افتد که برای قتل من آمده است
صاحب خانه را کشتن آن نبرد میرسد کذا فی الحمادیة
* مسئله * قتل مکابران بظلم وصاحب مکس و اعونه
وساعیان بفساد وقطاع الطریق مباح است وقاتل آنها مثاب
گردد کذا فی البحر الرایق نقلا عن المجتبی مکس عبارت
از عشر است پس صاحب مکس کسی را گویند که بحیله عشر
وراه داری بزور تلاف مال مردم میکند واعونه که
آنرا اصحاب الغراکب نیز نامند کسانی باشند که جزیه

وشرائج را حیله ساخته متاع خلق بغارت می برند امام ابن
الفلاحی ناصحی قتل کسیکه بر روی زمین سعی بفساد میکند
وشر بین الناس می اندازد وبسوی سلطان رفع وبسازد مشروع
گفته و از بعض مشایخ بخارا منقول است که قتل
ظلمه در دار الاسلام بجهت دفع شر انها مباح بود ودفع شر
واجب باشد وبنابر این پیغمبر علیه السلام فرمود که پنج حیوان
از موذیات اند که در حل وحرم بقتل رسانیده شوند چرا که
حکایت آنها با اذا غالب است زاغ وغلیواز وموش و
کژدم ومار ودر روایتی کلب عقور آمده وظالم مذکور
حکم این پنج دارد ونهی بیغی که قتل باغیان و قطاع الطریق
برای دفع شر انها مباح است اگرچه حکم بکفر انها نمیکنند
پس ظالم مثل بور از این قبیل پنداشته آید کذا فی الصحایف دیگر
* مسئله * خناق و ساحر کشته شوند چرا که هر دو ساعی
بفساد در ارض اند وتوبه آنها مقبول نیست فقیه ابو اللیث
گفت که اگر توبه پیش از گرفتار شدن کنند قبول کرده آید
وهرگاه که گرفتار شوند و پس بعد توبه نمایند کشته کرده
وتوبه انها قابل قبول نیست مولف رساله گوید که مرا

از ساحر در اینجا مرتکب عملی است که جشم زخم وقتل مردم
وتفریق میان زن وشوهر باین عمل میکند پس اگر این
افعال از و مشهود عدول ویا باقرار او ثابت شود بسبب
افساد واضرار سزاوار قتل است واگر حاکم دفع سرایت
جراعت مذکوری بدوام حبس مصلحت بیند نیز رواست
* مسئله * هرگاه شخصی مردی را با زن اجنبیه مشغول
بزنا بیند پس اگر داند که بآواز کردن وزدن آلتی که بجز آن
سلاح نیست مثل چوب وخشت متزجر میشود قتل او روا
نبود واگر داند که سبیلی برای انزجار او نیست کشتنش
روا باشد ودر صورتیکه زن مطاوع غیر مکره باشد قتل او
نیز جایز است کذا فی التبیین نقلا عن الامام الهندوانی و
در منیه آمده که اگر مرد دیگری را با زوجه خود یا با یکی از محارم
خود مشتغل بزنا بیند ومطاوعت ورغبت از جانب مزنیه نیز
دریابد قتل مرد وزن هر دو رواست واز فتاوای حمادیه
ظاهر میشود که اگر کنیز خود بیند نیز همین حکم است * فایده *
صاحب بحر الرایق آورده که از اطلاق دریافت شد که درمیان
اجنبیه وزوجه ومحارم فرقی است پس بیننده را درصورت

زن اجنبیه قتل حلال نیست مگر بشرط عدم انزجار باواز
و ضرب دف و رباب زوجه و اقوام خود قتل هرگونه زن را مست
و آواز و ضرب مشروط نبود * مسئله * زنی که بر شوهر خود
سه طلاق محرم کرده باشد و گواهان بر اثبات طلاق
نزد قاضی ندارد و بنوعی از شوهر خود مخلصی نمی یابد و بر منع
قربتش با وی هیچ وجه قادر نمی شود آن را کشتن شوهر در
وقتی که اراده مباشرت با وی کند مباح بود و عبد الله بن
مبارک از امام ابی حنیفه روایت می کند که اگر زن
حرام مضطر است و خوف الهی دارد او را روا باشد
که بمقاتله از شوهر پیش آید و رفع ظلم و اثم از خود نماید
و بعضی از علما گفته اند که درین صورت اگرچه زن را
کشتن شوهر بکارد و غیر آن مباح است اما چون احتمال دارد
که زن دروغ باب تصدیق نکرده شود و مدعی بقصاص گردد
باید که بزهر قتل نماید پس مرد چنانکه مرتکب حرام
باستقرار بود مقتول باختفا نیز گردد کذا فی الکنیسا دیه
* مسئله * اگر در پی شخصی دزد را که نقب
در خانه اش می زند پس قتل او و سنگ و تیر انداختن بر و

صاحب خانه را روا است و تقدم بر تعدی و تصویت لازم نبود
این چنین از امام اعظم رحمة الله مروی است و ابو یوسف رحمة الله
گفته که اولا تحذیر نماید پس اگر نگریزد انگاه
و می کند واگر دزد دید که در حانه ات در آید و توحوف
آن داری که ساید با وسلاحی بود که از ان بر تو رمی و ضرب
نماید پس تیر او می ورحا نرا است و تحذیر ضرور نیست * مسئله *
همچنین گفت ابو یوسف رحمة الله که اگر دزدی داخل
خانه شد و سلاح نداشت و صاحب خانه جرد را
می شناسد که اگر بحمله در نیاید بر گرفتن او قوت دارد
اما خوف است که بعض متاع خانه را گرفته بگریزد پس دست
نماید پس ضرب و قتل او روا است * مسئله * میلی در خانه
شخصی یافته شود و صاحب خانه گفت که این دزد است که
برای گرفتن مال من آمده بود او زدم و او را کشته ام پس
اگر در مقتول آثار دزدان یافته شود و او پیشتر متهم بدزدی
باشد مروی است از امام ابو حنیفه رحمة الله که بر صاحب
خانه هیچ مواخذه نمی رسد و در بعض روایات دیگر
وجوب دیت بر معول قصاص آمده * مسئله * دزدی اند روی

كذا في محيط السرخسي و همچنين اگر وطي كرد مردي
كنيز پسر خود را يا وطي كرد كنيز مكاتب خود را يا كنيز بنده
خود را كه ماذون به تجارت و قرضدار بود يا وطي كرد
غازي كنيزي را كه از مال غنيمت بود بعد از آوردن در
دار الاسلام پس در ين صورتها زنا نخواهد بود بسبب
شبهه ملك يمين * مسئله * اگر وطي كرد شخصي زني را كه در
نكاح آورده بود بغير از شاهدان يا وطي كرد كنيزي را
كه در عقد آورده بود بي اجازت مولاي آن كنيز يا
وطي كرد بنده زني را كه در عقد آورده بود بغير
اذن مولاي خود يا وطي كرد مردي كنيزي را كه در نكاح
آورده بود برسر زن آزاد پس در ين صورتها زنا نخواهد
بود زيرا كه شبهه ملك نكاح است و همچنين اگر وطي كرد
پسر كنيز پدر خود يا پدر را بگمان اينكه آن كنيز حلال است
او را زنا نمي شود از براي شبهه اشتباه كذا في الكافي *
و ركن زنا التقاي ختانين است يعني جمع و يكجا شدن نوره مرد
با فرج زن و مختفي شدن حشفه يعني فسا يا شدن سر ذكر
زيرا كه بدين قدر ثابت مي شود دخول كردن و وطي نمودن

وشرط زنا آن است که عالم باشد بحرمت آن تا اینکه اگر عالم بحرمت آن نباشد واجب نمی شود بسبب شبهه کذا في محيط السرخسي

* مسئله * ثابت می شود زنا نزد حاکم در ظاهر بشهادت چهار گواهان که گواهی دهند برو بلفظ زنا نه بلفظ وطي و جماع کذا في التبيين

* مسئله * هرگاه شهادت دادند چهار شخص بر مردي بزنا در یک مجلس پس قاضي سوال خواهد کرد از ایشان که زنا چه چیز است و کجا زنا کرده است پس وقتیکه بیان کردند چیزیراکه زنا است در حقیقت و گفتند دیدیم مانند میل در سرمه دان در آن وقت خواهد پرسید قاضی گواهان را از کیفیت و چگونگی زنا بعد ازان هرگاه بیان کردند کیفیت زنا را خواهد پرسید از ایشان وقت زنا را پس چون بیان کردند وقت زنا را که بسبب آن تقا[illegible] عهد نمیشود یعنی مدت یکماه از وقت زنا تا ادای ش[illegible] ایشان نگذشته باشد خواهد پرسید از شاهدا[illegible] ی وا که با و زنا نموده است بعد ازان خواهد پرسید [illegible] کان زنا بعد ازان چون بیان کردند مکان زنا را و قاضی شاهدان را عادل میداند در ثبوت

خواهد پرسید از زنا کننده که محصن هستی یا غیر محصن
پس اگر گفت زانی که من محصنم یا شهادت دادند
شاهدان بر محصن بودن او در صورتیکه زانی خود انکار
کرد بعد از ان در صورت اقرار زانی با حصان خواهد پرسید
حاکم او را از معنی احصان پس اگر وصف کرد احصان
را بوجهی که می باید سنگسار خواهد کرد قاضی او را واگر
وصف نکرد احصان را زنا کننده وحالانکه ثابت
شده بود احصان او بگواهی گواهان در یتصورت
خواهد پرسید قاضی شاهدان را از معنی احصان پس هرگاه
بیان کردند احصان را بوجهی که باید واجب می شود
رجم زنا کننده واگر گفت زانی که من غیر محصنم ونیز
شاهدان گواهی بر احصان او ندادند تا زیانه زده
خواهد شد واگر نمی شناسد قاضی شاهدان را ... در یتصورت
قید خواهد کرد زانی را تا وقتیکه ظ... ر ش... د عدالت
شاهدان کذا فی المحیط # مسئله # ... گواهی
دادند چهار کس بر مرد هی بزنا پس ... کرده شدند
شاهدان از کیفیت زنا وحقیقت آن وگفتن شاهدان که

زیاده بران چیزي نخواهم گفت و بنصورت سهادت ایسان مقبول نخواهد شد لیکن حد نیست برای شاهدان بسبب کامل بودن عدد ایسان و برای که کامل وتمام بودن عدد شاهدان مانع است از واجب شدن حد بر آنها چنانچه اگر شهادت دهند بران زنا چهار زن یا برا که درینصورت هم نیست کامل بودن عدد حد واجب نمي شود و همچنین اگر بیان کردند بعضي از شاهدان کیفیت و ماهیت زنا را و بعضي ذکر بیان ساختند درینصورت اقامت حد کرده نخواهد شد برزاني ونه برشاهدان کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * ثابت مي شود زنا بالاقرار زنا کننده کذا في البحرالرائق * مسله * اعتبار نبوده نمیشود اقرار زنا کننده نزد غیر قاضي که او را ولایة و اختیار نیست در اقامت حد ها پس چند که اقرار چهار مرتبه کرده باشد تا هم یک قبول نبوده نخواهد شد شهادت واشان بران اقرار زیرا سبب اینکه نزد غیر قاضي کرده است کذا في التبیین * مسله * ضرور است که اقرار صریح باشد و کذبش ظاهر نبوده پس جدا زدن

نخواهد شد مرد کنک اگر اقرار کرد بنوشتن یا باشاره
و همچنین قبول نبود ه نمی شود شهادت بران کنک
بسبب احتمال این که دعوی کنند مرشبهه را کذافی النهر
الفائق * مسئله * اگر شخصی اقرار کرد که زنا کرد
با زنی کنک یا زنی اقرار کرد که زنا نمود با مردی
کنک درینصورت حدی نیست بر هیچ یکی ازان هردو
کذا فی فتح القدیر و همچنین اگر اقرار کرد مردی
بزنا پس ظاهر شد مجبوب یعنی آلت مردی بریده یا
زنی اقرار کرد بزنا پس ظاهر شد که و تقار است یعنی
راه جماعش بسته است یا بطور که زنان خبر دادند پس
از حد زدن که رتقاء است و نیز ضرور است که تکذیب
نکند اقرار کنندهٔ زنا را دیگری ازان مرد و زن تا اینکه
اگر اقرار کرد مردی بزنا و زن نسبت به دروغ کرد
او را یا زنی اقرار کرد بزنا و مرد نسبت به دروغ
کرد و یرا پس بر هرد و حد نیست نزد امام اعظم رحمه الله
کذا فی النهر الفایق و ضرور است که زانی در حال
هوشیاری باشد تا آنکه اگر اقرار کرد حالت مستی

حد رده نخواهد شد كذا في البحر الرائق * مسئله *
اكراه وحد منع ممكنه صحيح بودن اقرار را وموجب
شبهه ميكردد در حق ربي كذا في خزانة المفتين * مسئله *
اقرار آنست كه اقرار كند بالغ وعاقل بر خود برسا
چهار مرتبه در چهار مجلس خود كذا في الهداية و بعضي
فقها گفته اند اعتبار كرده خواهد شد چهار مجلس مقر
واول اصح است كذا في السراج الوهاج وهمين صحيح
است كذا في شرح الطحاوي * مسئله * اختلاف مجلسهاي
اقرار كننده بر ما شرطاست نزد ما كذا في الشمني
پس اگر اقرار كرد چهار مرتبه در يك مجلس در ينصورت
آن اقرار بمنزله يك اقرار است كذا في الجوهرة
النيرة * مسئله * اگر اقرار كرد در هر روزي يكمرتبه،
يا اقرار كرد در هر ماهي يكمرتبه پس حد رده خواهد
شد كذا في الظهيرية واختلاف مجلس آنست كه بازگرداند
او را قاضي هر مرتبه كه اقرار كند پس برود تا آنكه غائب
شود از نظره قاضي بعد از ان بيايد واقرار نمايد كذا في الكافي
* مسئله * سزاوار است براى امام كه بازدارد اقرار

کننده را از اقرار و اظهار نباید کراهت را و بفرماید بدور کردن اقرار کننده ـ کذا في المحيط * مسئله * چون اقرار کرد چهار مرتبه نظر نماید در حال او قاضي پس اگر در یافت که مقر صحیح العقل است و از ان مردم است که چسا منکر است اقرار او خواهد پرسید او را قاضي از زنا یعني باینکه زنا چه چیز است وچگونه است آن زنا و با که زنا کرده و کجا زنا کرده از برای احتمال شبه در امور مذکوره کذا في محیط السرخسي * مسئله * بعضی گفته اند که نخواهد پرسید قاضي زنا کننده را از زمان زنا چرا که قدیم شدن وکهنه شدن زمان شهادت را منع میکند نه اقرار را واصح آنست که خواهد پرسید زمان را چرا که احتمال دارد که زنا کرده باشد در وقتی که کودک بوده است وچون بیان کرد اینهمه را وظاهر گشت زنای او خواهد پرسید او را قاضي از احصان او پس چون گفت که محصن است خواهد پرسید او را از احصان بیاهو یعني احصان چه چیز است پس اگر وصف کرد احصان را بشرطهائی که دارد حکم نماید قاضي برجم آن زنا کننده کذا في التبیین

* مسئله * اگر گفتند اقرار کنند که من محصن نیستم و شاهدان گواهی دادند که او محصن است رجم خواهد کرد امام کذا في المحيط * مسئله * سنت است تلقین نمودن قاضی زنا کننده را باین قسم که شاید تو بوسه داده باشی یا که شاید تو در بغل گرفته باشی یا شاید که تو بشبهه وطی کرده باشی و گفته است در اصل که گوید قاضی که شاید تو در نکاح آورده باشی آن زن را یا وطی کرده باشی این را بشبهه و مقصود آنست که تلقین کند او را چیزی که دفع کند آثار را و کذا في البحر الرائق * مسئله * اگر گواهی دادند چهار گواه بر مردی بزنا پس اقرار کرد زنا کننده یکبار قبول کرده نخواهد شد و نزد محمد و ابی یوسف رحمهما الله حد برده نخواهد شد و همان اصح است کذا في الکافي این اختلاف در وقتی که اقرار بعد از قضا شده اما اگر اقرار پیش از قضا باشد پس ساقط می شود حد باتفاق علما کذا في فتح القدیر * مسئله * چهار مرد گواهی دادند بزنا دیگری بزنا پس اقرار کرد آن مرد بعد از شهادت ایشان پیشتر انکار کرد

ورحم نکرده خواهد شد و تا ریسانه زده خواهد شد کذا في الایضاح * مسله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردی بشهادت شاهدان واو محصن است یا غیر محصن پس همچنکه قائم کرده شد برا و بعض حد که گریخت پس تعاقب او نموده شد پیاده های قاضي وآوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد بر و باقی حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في العتابیه * مسله * ذمی و بنده ذمی اقرار زنا مثل مسلم آزاد نند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا في المبسوط للامام السرخسی * مسله * شرط نیست حاضر شدن مولا در اقرار بنده بزنا و شرط نبوده شده است حضور مولا وقت شهادت بر زنا خواه که میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین * مسله * اگر اقرار کرد حصی یعنی بیضه بریده بزنا و شاهدان گواهی دادند بر و بزنا حد زده خواهد شد و همچنین است عنین یعنی نامرد کذا في فتاوی قاضیخان * مسله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسله * اگر

شخصی اقرار کرد که زنا کرده است بزن دیوانه یا بصبیه که
جماع نبرده می شود مثل او پس لازم است بر وی حد و اگر
اقرار کرد زنی که زنا کرده است با مردی دیوانه یا با کودکی
پس حد نیست بر آن زن کذا فی الایضاح * مسئله * هرگاه
اقرار کرد مردی که زنا کرده است با زنی که نمی شناسد او را
حد زده خواهد شد آن مرد و همچنین اگر اقرار کرد که زنا
کرده است با فلان زن و آن زن غایب ست حد زده خواهد شد
از روی استحسان کذا فی فتح القدیر * مسئله * گفته است
محمد رحمه الله در جامع صغیر که مردی اقرار کرد چهار مرتبه
که زنا کرده است با فلان زن و آن زن میگوید که در نکاح
آورده است مرا یا آنکه اقرار کرد زن بزنا بفلان مرد
چهار مرتبه و آن مرد میگوید که در نکاح آورده ام آنرا
پس حد نیست بر یکی از آنها و بر آن مرد لازم است که مهر
بدهد کذا فی المحیط * مسئله * علم قاضی حجت نیست در حد ها
باجماع صحابه اگرچه قیاس تقاضا میکند اعتبار علم

قاضی را کذا فی الکافی فصل در بیان چگونگی حد ها را اقامت آن
هرگاه واجب شد حد و زنا کننده محصن است رجم خواهد کرد

او را قاضي سنگ تا اينكه بميرد و بيرون نرسد و زنا كنند و برا
قاضي بزميني وسيع كذا في الهداية مسئله احصان رجم
آنست كه زاني آنرا دو بالغ و عاقل و مسلم بباشد و در
نكاح آورده باشد زني آنرا ودر را بنكاح صحيح و دخول كرده
باشد بآن زن و هردو در صفت احصان هم باشند كذا في
الكافي پس محصن نخواهد شد بسبب خلوتي كه واجب ميكند
مهر وعدت را و محصن نمي شود بسبب جماعي كه در نكاح فاسد
كرده است و نه بسبب جماع در نكاح صحيح وقتيكه
گفته باشد مرد زن خود را ان تو چنانكه شانه
طالق يعني پيش از نكاح گفته است كه اگر دو نكاح آرم
ترا پس تو مطلقه هستي چراكه طلاق واقع مي شود آن زن را
بمجرد عقد پس وطي آنمرد آن زن را بعد ازين عقد زنا ميشود .
ليكن بسبب اين قسم زنا حد واجب نميشود از براي شبه اختلاف
علما و همچنين حد واجب نمي شود اگر در نكاح
در آورد مردي مسلم زن مسلمه را بغير از شاهدان
و دخول كرد بآن زن كذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئله *
معتبر در دخول ايلاج است در قبل يعني دخول دادن اندام نهاني زير

وهو چيزي كه واجب ميكند غسل را و شرط كرده شده است صفت احصان
به مرد مسلمان وزن مسلمان در وقت دخول تا اينكه اگر دو بنده
در حالت بندگي وطي بنكاح صحيح شد بعد ازان
آزاد شدند محصن نخواهند شد وهمچنين اند كافران وهمچنين
محصن نميشود مرد اگر زن نكاح آورد كنيز را يا صغيره
يعني دختر نابالغه را يا زن ديوانه را وطي كرد يا نها
وهمچنين اگر مسلمان در نكاح آورد زني را از اهل كتاب
يعني يهود و نصارى وطي كرد بان زن وهمچنين اگر شوهر
موصوف بود بيكي ازين صفتهاي مذكوره وآن زن [illegible] بود
وعاقله وبالغه ومسلمه بود باين طور كه اسلام آورد
پيش از اينكه وطي كرده باشد آن زوج او كه كافر
است وبعد از اسلام آوردن وي وطي كرد باوي زوج
او قبل از انكه جدا كرده شد قاضي
در ميان آنها پس آن زن محصن نمي شود بساين
مدخول كذا في الكافي * مسئله * اگر دخول كرد بان زن بعد از
مسلمان شدن وبعد از آزاد شدن وبعد از هوش آمدن وي محصن
ميشود وشرط كرده نميشود عفت وپاكدامني وي از زنا در اين

احصان رجم كذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئله *
اگر در نكاح آمېرد زن از ادني مسلمه بود و مرد محصن ازو
پس مرتد شدند هر دو با هم باطل ميشود احصان هر دو پس وقتيكه
مسلمان شدند بر نميگردد احصان ايشان تا آنكه دخول كند
مرد با آن زن بعد از اسلام كذا في فتح القدير * مسئله *
اگر مرتد شد مردي بعد از وجوب حد و بعد از آن مسلمان شد
تا زيانه زده خواهد شد و سنگسار نكرده خواهد شد
و همچنين تا زيانه اين بي زن شده هرگاه و احصان ايشان تا زيانه بود
پس از مرتد شدن كذا في العتابية * مسئله * اگر زايل شد
احصان از آنكه ثابت شده بود بسبب جنون و اصلا آنست عقل
پس وقتيكه بعوض آيد احصانش عود ميكند و بر دا نيست
ابو يوسف رحمه الله احصانش عود نمي كند تا آنكه دخول كند
با زن بعد از آنكه بهوش بيايد كذا في البحر الرائق
* مسئله * ثابت مي شود احصان با قرار يا بشهادت دو مرد
يا يك مرد و دو زن كذا في خزانة المفتيين * مسئله * اگر انكار
كرد مرد دخول را بعد از وجود جميع شرائط پس اگر آورد
زن از وي بچه را در مدتيكه ممكن است كه از آن مرد باشد

پس گردانیده خواهد شد آن مرد وطی کنند را از وجوه شرع کذا فی التبیین * مسله * شهادت بر احصان مانند شهادت بر مال است که ثابت می شود بشهادت بر شهادت کذا فی الایضاح * مسله * زنا کننده اگر بندهٔ مسلمان برای ذمی است پس شهادت دادند دو کافر ذمی که مولای او آزاد کرده است آن بنده را پیش از زنا و مستحق شد جمیع شرائط احصان را قبول نموده نمی شود شهادت آنها کذا فی الکافی * مسله * زن مرد بیحرکا را اقرار کرد که خود کنیز است پس آن مرد زنا کرد رجم کرده خواهد شد و اگر زن اقرار کرد بکنیز بودن پیش از آنکه دخول کند مرد با آن زن و بعد از آن زنا کرد مرد با وی رجم نموده نمی شود از روی استحسان * مسله * مردی نکاح کرد زنی را بغیر از ولی پس دخول کرد بآن زن ابویوسف رحمه الله گفته است که مرد محصن نمیشود باین نکاح چرا که این نکاح غیر صحیح است قطعاً از جهت اختلاف علما و اختلاف اخبار در این نکاح کذا فی مبسوط السرخسی * مسله * سزاوار است از برای قاضی که بپرسد شاهد انرا از احصان که احصان چه چیز است پس اگر گفتند در آنچه وصف

بکردند که در نکاح آورد زن آزاد را ودخول کرده بآن
پس بر قول ابي حنیفه وابي یوسف رحمهما الله اکتفا کند
قاضي بقول شاهدان که دخول کرد بازن خلاف کرده است
محمد رحمه الله و اتفاق کرده اند علما بر اینکه قاضي اکتفا
نخواهد کرد بقول شاهدان اگر گفتند که مس کرد آن زن
را یا لمس کرد آن زن را واجماع کرده اند علما بر اینکه
اکتفا خواهد کرد قاضي بقول شاهدان اگر گفتند که جماع کرد
بآن زن و یا متعه کرد بآن یعني مجامعت کرد و در بقالي مذکور است که
اکتفا کند قاضي بر گفتن شاهدان که غسل کرد از ان زن کذا في المحیط
* مسله * اگر گفتند شاهدان که آمد نزد آن زن یا نزدیک
شد بآن زن اکتفا نخواهد کرد قاضي باین قول کذا في المبسوط
لشمس الایمة السرخسي * مسله * در منتقي روایت کرده است ابراهیم
از محمد رحمه الله که اگر خلوت کرد مردي بازن خود بعد از ان
طلاق داد آن زن را پس گفت مرد که وطي کردم من آن زن را
و گفت زن که وطي نکرد مرا پس مرد محصن میشود باقرار خود
و زن محصن نمي شود از جهت انکار خود و همچنین اگر دخول کرده
بآن زن و طلاق داد آن زن را و گفت آن مرد که آن زن آزاد نه

ومسلمان است وزن گفت که من نصراني بوده م كذا في المحيط

* مسلد * اگرجماع كرد در دبر زني شخص نخواهد شد كذا في المضمرات * مسلد * مستحب است مرامام راكه حكم كند جماعت مسلمين رابراي حاضرشدن در اقامت رجم كذا في الشمني

* مسلد * سزاوار است ازبراي مردمان كه صف بكشند وقت رجم مثل صفهاي نماز وهرگاه كه سنگ انداخت جماعتي بازپس گردد آن جماعت وپيش آيند ديگران پس سنگ زنند كذا في البحر الرائق والسراج الوهاج * مسلد * باك نيست هرشخصيكه سنك مي زند زاني را قصد كند بقتل او مگر وقتيكه كه ذا راحم محرم او باشد چراكه مستحب نيست ازبراي آن كه قصدكند در قتل آن زاني كذا في فتاوي قاضي خان * مسلد * هرگاه واجب شد رجم بشهادت واجب است ابتدا برجم از شاهدان بعد ازان از امام بعد ازان از ديگر مردمان تا اينكه اگرخود را باز دارند شاهدان از ابتدا نمودن برجم ساقط خواهد شد حد از مشهود عليه يعني از زنا كننده و شاهدان را حد نخواهند زد چراكه سنگ نزدن ايشان دلالت صريح نيست كه از شهادت خود برگشته اند كذا في فتح القدير وهمچنين

ساقط می شود حد هر گاه امتناع نمود از ابتدا در سنگ زدن یکی از شاهدان کذا فی التبیین * مسئله * و بیک شبه شاهدان با مرگ یکی از ایشان ساقط می کند حد را و همچنین حد ساقط می شود هر گاه که غائب شدند همه شاهدان یا یکی از ایشان در ظاهر الروایت * مسئله * همچنین ساقط می شود حد به پیش آمدن چیزی که بیرون می کند شاهدان را از اهلیت شهادت چنانکه اگر مرتد شد یکی از شاهدان یا کور شد یا گنگ شد یا فاسق شد یا قذف کرد یعنی حد زده شد و فرقی نیست در این عارضها که پیش از قضای قاضی باشد یا بعد آن قبل از اقامت حد * مسئله * اگر بود بعضی از شاهدان دست بریده یا بیمار که قادر نیست ... انداختن و حاضر شدن در جای رجم سنگ را هدا ندا حت او و اقامت و اگر بریده شد دست شاهدی بعد از شهادت ساز د اسده حوا هد شد اقامت حد یعنی حد نخواهند زد کذا فی فتح القدیر گفته است ابو یوسف در آخر که موت شاهدان و غیبت آن باطل نمی کند حد را و همین اخذ می کنیم ما کذا فی الحاوی

* مسئله * هرگاه که باشد مشهود علیه غیر محصن پس گفته است خانم تنی ... قامت حد باید کرد بر زنا کنندها در موت شاهدان و غیبت ایشان و باطل می شود حد در جائی که سوای غیبت و موت شاهدان باشد کذا فی غایة البیان * مسئله * اجماع کرده اند علما براینکه در جمیع حدها سوای رجم واجب نیست ابتدا از شاهدان و نه از امام هکذا فی الذخیرة * مسئله * قاضی هرگاه امر کرد مردم را برجم زانی گنجایش هست ایشان را که سنگ بزنند زنا کننده را هرچند که بچشم خود ندیده باشند ادای شهادت را و روایت کرده است ابی سماعه از محمد رحمه الله که این در وقتی است که قاضی فقیه باشد وعادل باشد اما اگر قاضی فقیه باشد غیر عدل یا عدل غیر فقیه گنجایش ندارد ... سنگ بزنند زنا کننده را تا آنکه بچشم خود دیده باشند ... شهادت را کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر زنا کننده خود مقر بود ابتدا خواهد کرد بسنگ زدن آن امام بعد از ان مردمان و غسل داده خواهد شد و کفن پوشانیده خواهد شد و نماز گذارده خواهد

پس بلند کند او را ضارب بالای سر خود و گفته
گفته اند که مد آنست که کشد *
بعد از زدن و اینچه که مذکور شد چه کرده نمی شود
چراکه زیاده است در مستحب کذا فی الهدایة
* مسلة * می زنند تازیانه را متفرق در جمیع بدن او
سوای فرج و روی و سر کذا فی العنایة * مسلة * جمع
نموده نمی شود میان رجم و جلد در محصن و در جلد و جلای
وطن در بکر و اگر امام مصلحت بیند حکم به تعزیب نماید
بقدری که داند و این که هست تعزیر و سیاست است نه حد
مخصوص نیست این سیاسه بزنا بلکه جائز است در هر جنایتی
و اختیار در این بدست امام است کذا فی الکافی و تعبیر
کرده است تعزیب را در نهایة بحبس و این احسن است زیرو
تشاند گفته است از اخراج او بسوی اقلیم دیگر کذا فی
البحر الرایق و هکذا فی التبیین * مسلة * هرگاه واجب شود
بر مریض حد اگر حد رجم باشد اقامت کرده خواهد شد
بر او در حال و اگر تازیانه باشد اقامت حد نمی کنند
تا اینکه از بیماری به در و صحت کامل بیاید مگر

[illegible] که نا امیدی از به شدن او حاصل شده
باشد [illegible] بر این هنگام حد می زنند بر او و کذا في الظهيرية
مسئله * اگر مرد بنحوی باشد که امید داشته نمی
شود بزایل شدن او و ماننده شل یا آنکه مزاج ضعیف
الخلقة پیدا شده یعنی پیش از مدت وضع زائیده پیدا شده
پس نزد ما حد زده خواهد شد دفعة یعنی عثکال که در آن
صد شمراخ باشد و صد و [illegible] که بر یک بار زده می شود و هر یک
از شمراخ و شمراخ بالکسر شاخ خرد از شاخهای درخت خرما
و عثکال بکسر عین خوشه خرما و بر آن شمراخ است که گفته شد
ضرور است که در این هنگام بهایم نمرده شود تا شاخهای خرما
کذا في فتح القدير * مسئله * زنان نفسا را بعد انقضا مدت
حد بر ایشان بزنند و زن مریض اند و حایض را نزنند تا صحیح
البدن است تا آنکه از طاهر کشیده نمی شود بیرون
آمدن او از حیض کذا في الظهيرية * مسئله * زن حامله
هر گاه زنا کرد حد زده نمی شود در حالت حمل خواه حد او
تازیانه باشد خواه رجم لیکن حبس نموده می شود
حامله اگر زنای او بگواهان ثابت شده باشد تا آنکه

زوطی بکه موجب حد نیست * مس

موجب حد است آن برسا ست

* مسله * اگر حرام محض کرد میمی شود حد

واگر را یافت دران شبهه را شود حد کدا فی

فتاوی قاضیخان * مسله * شبهه چیزی است که مشابه

بثابت یعنی مشابه حلال است وحال آنکه در واقع

ثابت نیست وآن بر چند قسم است یکی شبهه در فعل است

وآن نامیده می شود به شبهه اشتباه وآن آنست

که گمان برده شود غیر دلیل حل را دلیل وآن شبهه

اشتباه متحقق میشود در حق شخص که مشتبه

شود بر او حق شخصی که مشتبه نیست در و ضرور

است از مرتبه ظن برای تحقق پس اگر دعوی

کرد که او حلال گمان کرده آن را حلال است بر وی

حد زده نمی شود واگر دعوی نکرد حد زده می شود

وقسم دوم شبهه در محل است ونامیده می شود بشبهه حکمیه

وآن دلیل حل در

بر مانعی پس اعتبار نموده میشود

مسله * اگر دعوی کرد بکی از آن ... شنده ظن را یعنی گفت گمان کردم که برمن حلال است و دعوی کرد ظن را دبکری حد زده نمیشود هر دو را تا آنکه اقرار کنند هر دو که میدانستند حرمت را کذا فی الکافی * مسله * اگر یکی از ان دو غایب بود پس گفت آنکه حاضر بود دانستم این را که برمن حرام است حد زده می شود حاضر کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله * اگر وطی کرد کنیز برادر ... کنیز عم خود را و گفت گمان بردم که آن کنیز حلال است برمن حد زده خواهد شد و همچنین حکم است در جمیع محارم سوای قرابت ولاد کذا فی الکافی و همچنین حکم است هرگاه که وطی کرد کنیز ذات محرم زن ... کذا فی السراج الوهاج * مسله * اگر وطی کرد کنیز برادر ... یت کرفته بود لازم می شود بروی حد اگر چه گفته که گمان ... م آن کنیز مرا حلال است کذا فی محیط السرخسی و همچنین حد میزنند اگر وطی کرد کنیزیرا که باجاره گرفته بود برای خدمت و کنیزی را که بامانت نزد او بود کذا فی السراج الوهاج

اشتنه میان او ... آن غیراو * مسله * هرگاه آزاد کرد
یک ... شریک ... پس اگر ضامن شد آنرا که کننده از
برای شریک خود ... زان جماع کرد بآن کنیز حد زده نمیشود
و اگر جماع ... کرد بآن کنیز آن شریک دیگر
که آزاد نکرده است حصه خود را حد زده خواهد شد
و اگر آن کنیز سعایت کرده است پس اگر وطی کرد با وی
معتق حد زده خواهد شد و اگر وطی کرد با وی
شریک دیگر حد زده نخواهد شد کذا فی
خزانة المفتین و همچنین است جواب درجایی که
اگر جمیع کنیز ام ملک او بود و آزاد کرده است نصف
آن کنیز خود را پس وطی کرد بآن کنیز حد نیست بروی در
قول هر علما کذا فی المحیط * مسله * اگر آزاد کرد کنیز
خود را در حال وطی کردن بعد از آن بیرون آورد و باز
دخول کرد در همان مجلس حد زده نخواهد شد کذا فی خزانة
المفتین * مسله * اگر مرتد شد آن زن و حرام شد بران مرد یا
حرام شد آن زن بر آن مرد بسبب جماع مادر زن یا حرام شد
آن زن بسبب جماع دختر یا حرام شد آن زن بسبب مطاوعت پسر

آنمرد بستر آن مرد جماع کرد بآن زن وگفت که ظننت انها علي حرام یعني دانستم که آن زن برمن حرام است حدي نیست بر آن مرد وهمچنین اگر در نکاح آورد پنج زن در یک عقد یا در نکاح آورد زن پنجم را که چهار زن در نکاح داشت یا در نکاح آورد خواهر زن خود را یا در نکاح آورد مادر زن خود را پس جماع کرد آن زن را یا در نکاح آورد زني را بي محضر حد واجب نمي شود در این صورت ها اگر چه گفته باشد که دانستم این ها که برمن حرام اند کذا في فتاوي قاضي خان * ... اگر وطي کرد مرد جاریه از غنیمت آرندگان کنیزي را که از مال غنیمت بود پیش از قسمت بعد از ان که بیرون آمده بود غنیمتهای بسوي دار الاسلام پس حدي نیست برو اگر چه گفته باشد دانستم که آن زن برمن حرام است وهمچنین حد نیست بر واگر در دار الحرب هم وطي کرده است کذا في السراج الوهاج وشبهه در عقد زن در وطي محرمي است که در نکاح آورده است آن زن را پس حدي نیست برو نزد ابي حنیفه ولکن درد رسانیده میشود از روی عقوبت یعني تعزیر کرده میشود اگر علم بحرمیت آن

داشته باشد و نزد صاحبین حد زده میشود اکثر عالم
بود بحرمت و اکثر حدی نوست برا وکذا في الکافي
وبرهمین رفته است فقیه ابواللیث رحمه الله و برهمین است
فتوي کذا في المضمرات * مسله * گفته است استیجابی که
صحیح قول ابي حنیفه است رحمه الله کذا في النهر الفایق
* مسله * منکوحه غیرو زنی که در عدت غیراست وزنی
که سه طلاق گرفته است بعد از نکاح مثل محرم است اگر چه
نکاح مختلف فیه بود یعني علما اختلاف کرده اند که آن
درست است یا نه مثل نکاح بغیر از شاهدان یا نکاح بغیر از
ولي پس حد بر وندوست از روي اتفاق از جهت تمکن شبهه نزد
همه فقها وهمچنین اگر در نکاح آورد کنیزی را بر زن
آزاد یا در نکاح آورد زن مجوسیه را یا در نکاح آورد
کنیزی را بغیر از دستوري سید آن یا در نکاح آورد بنده بغیر
اذن سید خود پس حد نیست برا وا تفاقا کذا في الکافي
* مسله * هر که وطی بود بملک نکاح یا بملک یمین وحرمت
بسبب عارض شدن امر پیشت پس این وطی باعث حد نمیشود
مانند وطی کردن با زن حائض و زن نفساء وزن روزه دار

وزن محرم کرا حرام بسته است وزنیکه وطی نموده شده بشبهه و وطی زنیکه مظاهره کرده است بآن زن ... که گفته که انت علی کظهر امی یا با زنیکه ایلا کرده است بان زن یعنی گفته است بزن خود که این مدت با تو مضاربت و مباشرت نخواهم کرد و همچنین کنیز مملوکی ... که محرم باشد برو بسبب رضاع یا بسبب مصاهرت یعنی بسبب خویشی زن یا باعتبار اینکه محرمی از ان زن در نکاح آنمرد بود یا آن زن محرمی یعنی آتش پرست بود یا آن زن مرتده بوده اگرچه علم بحرمت داشته باشد کذا فی المحیط * مسئله * باجاره گرفت زنی را که زنا کند بآن زن یا جماع کند بآن یا گفت مزد بآن زن که بخذی هذه الدراهم لاطاک یعنی بگیر این درمها را تا وطی کنم با تو یا گفت مکنی بکذا یعنی قادر کن مرا بر نفس خود باین مبلغ پس آن زن قادر گردانید حد زده نخواهد شد و زیاده کرده است در کتابی که نام او نظم است و لها مهر مثلها یعنی میرسد آنرا که بگیرد کابین مثل خود را و رنج داده میشوند آن مرد و زن از روی عقوبت و حبس نموده میشوند تا آنکه توبه کنند و گفته اند صاحبین

که جو نزده شو اهند شدچنانچه اگر داده باشد زن را مالي بخلاف آن صورت که گفته باشد شد جي هذه الدراهم لا تمتع بک چراکه متعه سبب اباحت بود دراينجا پس شبهه باقي ماند کذا في التمرتاشي * مسئله * اگر گفت شخصي امهرتک کذا الا زني بک يعني مهر دادم ترا اين قدر تا زنا کنم بتو حد واجب نمي شود کذا في الکافي * مسئله * کنيز مردي هرگاه جنايت عمد اکرد پس مرد زنا کرد بآن کنيز ولي جنايت حدي نيست برو نزد همه علما واگر جنايت بخطا بود پس زنا کرد بآن کنيز ولي جنايت گفته است ابوحنيفه رحمه الله که برآنمرد حد است خواه صاحب کنيز بدهد کنيز را بزنا کننده يا اختيار کند فديه را وگفته اند صاحبين رحمهما الله که اگر اختيار کرد صاحب کنيز دفع را يعني کنيز را بعوض جنايت بداد بولي جنايت که زاني است حدي نيست برو واگر اختيار کرد فداي را بروي حد است * مسئله * هرگاه که بوسه داد مردي زن بيگانه را از راه شهوت يا نظر بسوي فرج او کرد از راه شهوت بعد از ان در نکاح آورد مادر آن زن را يا آن زن را پس دخول کرد بآن حدي نيست بروي اگرچه

شکفت دانستم که آن زن بر من حرام است در قول ابوحنیفه
رحمه الله و باطل نمی شود احصان آن مرد باین وطی تا آنکه
حد زده خواهد شد قاذف آن مرد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * هرگاه بوسه داد مردی مادر زن خود را یا دختر
زن خود را یا بوسه زد زنی پسر شوهر خود را یا بوسه داد پدر
شوهر خود را تا آنکه حرام شد آن زن بر آن شوهر خود
بعد از آن شوهر آن زن جماع کرد با آن زن حدی نیست بروی
هر چند که گفت دانستم که بر من حرام است هکذا فی التاتار
خانیة * مسئله * بدرا صل است که اخرس یعنی گنگ مواخذه
کرده نمی شود بحد زنا و نه بهیچ یک حدی از حدها
اگرچه اقرار کرد یا شارت یا بکتابت یعنی نوشتن یا گواهی
دادند شاهدان بر زنا بر آن گنگ * مسئله * شخصیکه
دیوانه می شود و بهوش می آید هرگاه زنا کرد در وقت
هوش مواخذه نموده خواهد شد بحد پس اگر گفت زنا کرده ام
در حالت دیوانگی حد زده نخواهد شد مثل بالغی که هرگاه
گفت که زنیت و انا صبی یعنی زنا کردم در حالی که کودک
بودم کذا فی المحیط * مسئله * شخصی که زنا کرد

در دار الحرب یا در … الیغی بعد از آن آمد بجانب ما حد تره نهی شود کذا فی الهدایة * مسله * گر داخل شد سریه یعنی پاره از لشکر در دار الحرب پس زنا کرد مردی از ایشان حد زده نمی شود و همچنین امیر لشکر اقامت حدود و قصاص نمی کند کذا فی الکافی * مسله * اگر خلیفه غزا کرد یعنی به کافران جنگ کرد بنفس خود یا امیر شهری که اقامت حد می نمود بر اهل مصر خود با لشکر خود برای غزا پس اقامت حد و دو قصاص خواهد کرد بر لشکریان خود در دار الحرب واین وقتیست که زنا کرده باشد در لشکر او ما اشکر لاحق شد با اهل حرب و زنا کرد اقامت حد بر و نکرده خواهد شد علما گفته اند که جز این نیست که آن امیر اقامت حد خواهد کرد در لشکر خود در وقتیکه خاطر جمع دارد از آن مرد یکه اقامت حد می کند بر وی که مرتد نشود ولا حق نشود بکافران و اگر می ترسد از آن که مرتد شود یا لاحق شود بکافران پس اقامت حد نخواهد کرد بروی تا آنکه برآید امیر از دار الحرب و داخل شود بدار الاسلام

کذا في الظهيرية * مسله * ذمي مرکاه زنا کرد بزن حربية مستامنه واجب مي شود حد براين ذمي باتفاق علما کذا في الغياثية وهمچنين اگر زنا کرده بآن زن حربي مستامن مردي مسلمان حد زده مي شود کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * حدي نيست بر مستامن زمستامنه نزد ابي حنيفه رحمه ورحمهما الله مگر حد قذف يعني حد دشنام * مسله * اگر قادر گردانيد بر نفس خود زن مسلمان يا زن کافر مستامن را پس نزد ابي حنيفه رحمه الله حد زده مي شود زن مسلمان وزن ذميه ونزد محمد رحمه الله حدي نيست بر هيچ يک و نزد ابي يوسف رحمه الله حد خواهند زد همه را کذا في العتابية * مسله * ذمي زنا کرد بعد از ان مسلمان شد اگر ثابت شد زنا بر ان ذمي باقرار وي يا بگواهي مسلمانان دفع کرده نخواهد شد از ان ذمي حد و اگر ثابت شده است بشهادت اهل ذمه پس مسلمان شد حد قايم کرده نمي شود بر وي کذا في البحر الرايق * مسله * اگر زنا کرد مرد صحيح با زن ديوانه يا با زن صغيره يعني زن خورد سال که جماع کرده ميشود مثل او حد زده خواهد شد آن مرد و اين باتفاق

قلراماست كذا في الهداية و همچنين اگر زنا كرد شخصي بزني كه خوابيده است واجب مي شود برو حد هكذا في محيط السرخسي * مسله * اگر زنا كرد كودكي يا ديوانه يا زن عاقله درحاليكه راضي باشد آن زن پس حد نيست بر كودك و ديوانه بالاخلاف و آيا حد زده مي شود آن زن يا نه پس برقول علماي ما رحمهم الله حد زده نمي شود آن زن * مسله * هرگاه زنا كرد كودك بصبيه پس حد نيست بر ان هردو و بر ان مهر است * مسله * اگر اقرار كرد كودك بزنا لازم نمي شود اورا هيچ چيز بسبب اقرار * مسله * اگر زنا كرد كودكي با زني كه بالغ بود پس برد بكارت او را و آن زن كراهيت مي نمود كودك ضامن خواهد شد مهر را بخلاف آنكه اگر زن رضامند بود و اما صبيه هرگاه بخواند كودكي را بسوي خود و زنا كرد كودك با آن دختر و بكارت وي برد پس لازم مي آيد بر آن كودك مهر * مسله * كنيز هرگاه طلب كرد كودكي را و زنا كرد كودك با آن ضامن مي شود مهر را كودك كذا في الذخيرة * مسله * اگر قادر كردانيد زني

نفس شود ترا ببرسد من که خوا بیدارم واجب نمی شود
بران فرد حد کذا في محیط السرخسي * مسله * اذا
شخصی اکراه وجبر کرد بروی سلطان تا آنکه زنا کرد
پس حدی نیست مر او را بوحنیفه رحمه الله اول می گفت که
حد بیاید زد بعد ازان بر گشت ازقول اول خود و گفت
که حد زده نمی شود اگر چه اکراه و جبر کند او را غیر
سلطان وگفته اند ابویوسف و محمد رحمهما الله که حد
زده نمی شود کذا في فتح القدیر و بر همین است فتوی کذا في
السراجیه * مسله * زن اگر اکراه وجبر نموده شود
بعد ازان قادر کرد انده بر خود حد زده نخواهد شد
باتفاق علما و معنی مکره این است که کراهیت داشته
باشد تا وقت ایلاج و اگر اکراه نموده شود تا اینکه
نخواهد بود قادر کرد انده بر خود قبل از ایلاج مطاوعه
خواهد بود کذا في خزانة الفتاوی * مسله * اگر زنا
کرد مردی که اکراه کرده با زنیکه مطاوع یعنی رضامند
بود حد زده میشود آن زن مطاوعه پیش ابی حنیفه رحمه الله
کذا في فتح القدیر اگر وطی کرد مردی با ام ولد پسر

شود پس گفت دانستم که آن کنیز بر من حرام است حد نی
نیست بر و لیکن آنست که حد هرگاه ساقط شد از یکی از ان
هر دو زانی از برای شبهه ساقط شد از دیگری بجهت شرکت
فعل چنانچه وقتیکه دعوی کند یکی از ان هر دو نکاح را
و دیگری انکار کند * مسئله * هرگاه حد ساقط شد از
جهت قصور فعل پس باید دید اگر قصور از طرف زن بود ساقط
خواهد شد حد از زن و ساقط نمی شود حد از ان مرد چنانچه
اگر زن صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او یا زن
مجنونه و یا زن مکرهه و یا زن خوابیده و اگر قصور از جانب مرد
بود ساقط می شود حد از ان هر دو کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * اگر در نکاح آورد مردی زن پدر خود را
بعد مرگ پس زائید فرزندی از ان مرد گفته است فقیه
ابو بکر بلخی که اگر اقرار کرد چهار مرتبه در مجلسهای مختلفه
وطی را حد زده می شوند زن و مرد هر دو و ثابت نخواهد شد
نسب پسر و گفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله که این قول ابی
یوسف و محمد است رحمهما الله و بهمین اخذ می کنیم ما
* مسئله * مردی زنا کرد با زنی مرده اختلاف کرده اند

هاما دران گفته است اهل مدینه کہ حد زده خواهد شد و گفته اند اهل مصر کہ تعزیر کرده خواهد شد و حد زده شد و گفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله کہ بهمین اخذ می کنیم ما * مسئلہ * مردی زنا کرد با کنیزی کہ مملوک دیگری است و کشت اورا بسبب جماع در اصل مذکور است این امام محمد رحمه الله کہ لازم آید برزنا کننده قیمت آن کنیز و ذکر نکرده است درین مسئله خلاف را و ابو یوسف رحمه الله را مالی روایت کرده است از ابو حنیفه رحمه الله کہ لازم آید بر آن قیمت و حد هرد و نیز گفته است ابو یوسف رحمه الله کہ بر او قیمت است فقط و حدی نیست بروی و همین صحیح است کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر زنا کرد با زنی آزاد پس کشت آن را بسبب جماع واجب می شود بر زنا کننده حد با دیت با جماع فقها کذا فی التبیین * مسئله * اگر جماع کرد مردی بزن آزاد بعد از آن کشت آن زن را بخطا تا آنکه واجب شد دیت واجب می شود حد چرا که آن زنا و قتل خطا هر دو بسبب مختلف واجب شده اند کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر جماع کرد با زنی بیگانه

بر غیر فرج حد زده نخواهد شد از جهت شبهه و تعزیر
کرده خواهد شد و اگر وطی کرد با زنی زنده بر آن پس
بچه او را طی کرد یا طفلی حد زده نمی شود نزد ابی
حنیفه و محمد الله ولیکن تعزیر کرده خواهد شد و در زندان
کرده خواهد شد تا آنکه توبه کند و نزد صاحبین حد زده
می شود بجهت زنا بین تا زیانه زده خواهد شد اگر محصن
نیست شود و رجم کرده خواهد شد اگر محصن باشد * مسئله *
اگر وطی کرد بر بهیمه * یا کنیز خود کرد یا با زن خود
آن زن بنکاح صحیح باشد یا فاسد حد زده نمی شود یا تفاق
علما کذا فی الکافی * مسئله * اگر عادت کرده است لواطت را
خواهد کشت او را امام خواه محصن باشد خواه غیر محصن
کذا فی فتح القدیر * مسئله * حدی نیست بر وطی کنند بهیمه
نزد ما کذا فی الکافی * مسئله * شخصی که سپرده شد
او را غیر زن او و گفتند زنان که آن زوجه تست پس وطی کرد
آن مرد بان زن حد نیست بر آن مرد لیکن مهر واجب است
بر وی چرا که انسان فرق نمی تواند کرد میان زن خود
و میان غیر آن در اول مرتبه مگر بخبر و این خبر واحد کفایت

میکنند درا مورد بن و ند و معاملات و برای شرعی اگر
آمده کنیزی و گفت در ستاده است مرا مولای من بسوی تو
پس به حلال است وطی آن کنیز او را وی اعتبار بر قول وی
و ثابت می شود نسب بسرا گر بزاید آن را آن زن منکوحه
واجب می شود بر آن زن عدت وحد زده نمیشود قاذف
اویعنی کسیکه دشنام دهد او را بزنا کذا فی غایة البیان
* مسله * مردی در خانه خود یافت زنی را یا در شب
تاریک و برای وی زنی قدیم است پس مجامعت کرد بازنی که او را
در جامه خواب خود یافته بود و گفت که گمان بردم که آن زن
من است علما گفته اند که قبول نکرده خواهد شد قول او و حد
لازم است بر وکذا فی فتاوی قاضیخان گفته است ابو
حنیفه رحمه الله که اگر مردی یافت در خانه خود زنی را پس
جماع کرد با آن زن و گفت که گمان برده بودم که آن زن من
است لازم است بروی حد اگرچه نابینا بود کذا فی السراج الوهاج
* مسله * اگر نابینا بخواند زن خود را پس اجابت نمود غیر
زن او و مجامعت کرد بآن زن گفته است محمد رحمه الله که واجب
است بر او حد و اگر اجابت نمود آن زن بیگانه و گفت که منم فلانه

زن یعني نرین ثوبین جماع کرد بآن زن حد زده نشود اهدشه واگر
مود ... نکه ... خواهدشه قولا ودر بن صورت
شیب ... ري قاضي ... مسله * مردي حلال کرد کنیزي
خود را بدیگری پس وطي کرد دیگر بآن کنیز حدي نیست بر او
کذا في محیط السرخسي * مسله * سکران یعني مست هرگاه
زنا کرد حد زده مي شود وقتیکه بهوش آید کذا في السراجیة
* مسله * هرگاه که خرید شخصي کنیزي را به بیع فاسد وجماع
کرد باوي پیش از قبض یا بعد از قبض حدي نیست بر این مشتري
واگر فروخت یا کیع کنیز شود را بشرط خیار ووطي کرد
آن کنیز را مشتري یا آنکه خیار از براي مشتري بود
پس وطي کرد آن کنیز را بایع پس حد زده نخواهدشد
خواه علم داشته باشد بحرمت یا نداشته باشد کذا في
فتاوي قاضیخان * مسله * گفته است محمد رحمه الله
در اصل که اگر غصب کرد کنیزي را وزنا کرد بآن کنیز
وضامن شد قیمت آن کنیز را پس حدي نیست برو
فرد هیه علیا * مسله * اگر زنا کرد بآن کنیز بسته
غصب کرد آن کنیز را وضامن شد قیمت آن را پس ضامن ...

قول ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله حد ساقط نمي شود كذا في المحيط
* مسئله * مردي در بستر خود خفته بود پس آن زن وي بجست
بر بالاي آن مرد تا آن مرد حاجت خود را روا
مي شود بر آن زن و مرد حد كذا في الظهيرية * مسئله * هركاه
شخصي زنا كرد با كنيزي بعد ازان خريد آن كنيز را مذكور است
در ظاهر الروايت كه حد زده خواهد شد نزد همه علما وهمچنين
حد زده خواهد شد اگر زنا كرد با زني آزاد بعد ازان نكاح
آورد وهمچنين ذكر كرده است شيخ الاسلام در شرح
كتاب الحدود * مسئله * هركاه شخصي زنا كرد با زني
بعد ازان گفت خريده بودم آن را حد نيست بر وي خواه
آن زن آزاد بود يا كنيز * مسئله * هركاه زنا كرد با
كنيزي پستر گفت كه خريده كردم او را و صاحب آن كنيز
كه شرط خيار دارد گفت دروغ ميگويد نفروختم من آن كنيز را
گفته است ابو حنيفه رحمه الله كه نيست حد بر وي وهمچنين
حدي نيست بر وي اگر گفت خريدم آن كنيز را بوصفي معين
بشرط اجل كذا في المحيط * مسئله * زن آزاد هركاه
كه زنا كرد با بنده بعد ازان خريد آن بنده را پس حد زده

مي شود آن ... في فتاوي قاضيخان * مسئله *
... زنا ... بعد از ان دعوي كرد كه خريده
... كنيز را ... دعوي كرد كه
بخشيده است او را و تكذيب او كرد مسلمان
كنيز با آنكه گواهي بدادند شاهدان كه آن شخص اقرار
كرده بزنا بعد از ان دعوي كرد نزد قاضي هبه را يا بيع را
دفع كرده مي شود از ان زنا كننده حد كذا في المحيط
* مسئله * اگر زنا كرد شخصي با زن بزرگ سال پس افضا
كرد يعني هر دو راه آن زن را يكي كرد پس بايد ديد اگر
آن زن مطاوع بود آن را بغير دعواي شبهه پس بر آن هر دو
حد است و هيچ چيز لازم نيست بر آن مرد در افضاي آن
زن بسبب رضاي وي بزنا و مهر نيست آن زن را از جهت
وجوب حد و اگر آن زن دعواي شبهه دارد پس حدي نيست
بر آن مرد و چيزي لازم نيست بر وي بسبب افضا و واجب
مي شود بر آن مرد عقر يعني مهر مثل * مسئله * اگر زن مكرهه
بود بغير دعواي شبهه پس بر آن مرد حد لازم است نه بر آن
زن و مهر نيست براي زن بعد از ان ديده شود در افضاي

وی پس اگر نمی تواند که بول را نگاه دارد لازم است بر
آن مرد دیت آن زن تمام و کامل و اگر آن زن می تواند
که نگاه دارد بول را ضامن خواهد شد آن مرد و خواهد
ادا ثلث دیت را یعنی سوم حصه خون بها را پس اگر آن زن
مرد دعوای شبهه دارد حدی نیست بر آن مرد و بعد از آن
اگر بول بند می شد پس لازم است بر آن زناکننده ثلث دیت و
مهر واجب می شود در ظاهر الروایت و اگر بولش بند نمی
شود پس بر آن مرد لازم است دیت کامله و واجب نمی
شود مهر نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و اگر زن
صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او پس حکم آن زن خورد
سال مثل حکم زن بزرگ سال است در آنچه ذکر کردیم مگر در
حق ساقط شدن ارش برضای آن زن بزرگ سال بخلاف زن
خورد سال که برضای او ارش ساقط نمی شود و اگر زن صغیره
بود که جماع کرده نمی شود مثل او پس اگر بولش بند می شود
لازم خواهد آمد بر آن مرد سیوم حصه دیت و مهر کامل و حدی
نیست بر آن مرد و اگر بول آن زن بند نمی شود ضامن
خواهد شد تمام دیت را و ضامن نخواهد شد مهر را نزد

ابی حنیفه وا [illegible] [illegible] الله کذا فی التبیین * مسئله

شخصی [illegible] [illegible] را بوطی واجب نمی شود حد بالا

خلاف عمر * مسله * [illegible] ست بوطی زن آن کنیزرا

واجب می شود حد ونصف قیمت واگر زن آزاد بود واجب می

شود حد ودیت بلاخلاف علیها کذا فی العنایة * مسله * هر

چیزیکه مرتکب آن شد امام که فوقی او امام دیگر نیست

وآن چیز از ان جنس است که واجب می شود بار تکاب آن حد مثل

زنا وسرقه وشرب خمر ودشنام داد ن مواخذه نموده نمی شود بآن

مگر بقصاص و مال پس امام هرگاه کشت انسانی را یا تلف کرد

مال انسانی را مواخذه کرده خواهد شد بچیزیکه تلف کرده

است ویرا واگر محتاج باشد قاضی بسوی منعه یعنی بسوی لشکر

پس مسلمانان لشکراند پس قادر خواهند شد بر استیفا سی

آن از امام پس افاده کرد این کلام وجوب را کذا فی

الکافی * باب چهارم در شهادت بزنا ورجوع از آن شهادت

* مسله * قبول نموده نمی شود شهادت برزنا مگر

شهادت چهار مرد آزاد که مسلمان باشند کذا فی شرح

الطحاوی * مسله * اگر شهادت دادند برزنا کمتر از چهار د

گردد این قسم که شهادت داد یک شخص یا دو شخص یا سه شخص قبول نبود نمی شود شهادت وحد زده می شوند شاهدان را حد قذف نزد علمای ما * مسئله * هرگاه حاضر شدند چهار مرد در مجلس قاضی که شهادت دهند بر مردی بر زنا پس شهادت دادند یک کس یا دو یا سه وامتناع نمود باقی پس کسیکه شهادت داده است حد زده می شود حد قذف نزد علمای ما کذا فی المحیط * مسئله * اگر گواهی دادند سه کس ازشاهدان بر زنا وچهارم گفت که دیدم آن هردو را در یک لحاف پس حد زده نمیشود مشهود علیه یعنی زناکننده وحد زده می شوند هرسه شاهدان وشاهد چهارم حد نیست براو مگر وقتیکه گفته باشد اولا که گواهی می دهم که زنا کرده است با آن زن بعد از ان تفسیر کند زنا را بانچه ما گفتیم در این هنگام حد زده خواهد شد کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * اتحاد مجلس شرط است از برای صحت شهادت نزد ما تا اینکه اگر شهادت دادند در حالیکه متفرق اند یعنی یکی در یک مجلس ودیگری در مجلس دیگر قبول نموده نمی شود شهادت آن شاهدان

[illegible] كذا في الكافي * مسئله * مروي است
[illegible] نشسته بودند در موضع شهود
پس برخاستند يكي بعد از ديگر [illegible] شهادت دادند پس شهادت
آنها جايز است * مسئله * اگر شاهدان بيرون
بودند از مسجد پس داخل شد يكي از آنها و شهادت داد
و بيرون رفت بعد از ان داخل شد ديگري و شهادت داد
و بيرون رفت چون داخل شد يكي بعد ديگري و شهادت
داد خبر لكن در نقول هم شد شهادت آنها كذا في فتاوي
قاضي خان * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو شاهد
بر مردي بزنا و شهادت دادند دو شاهد ديگر براقرار
آن مرد بزنا حدي نيست بر مشهود عليه يعني برزنا كننده
و نه بر شاهدان و اگر شهادت دادند سه كس از ايشان بزنا
و شهادت داد چهارم براقرار آن مرد بزنا پس بر ان سه كس
از شاهدان حد است كذا في الظهيرية * مسئله * اگر
شهادت دادند كه زنا كرده است با زني كه شاهدان نمي
شناسند آن زن را حد برده نخواهد شد كذا في الهداية
پس اگر گفت در صورت مذكوره مشهود عليه يعني زنا كننده

زنی که شهادت دادند بر او بزنا آن زن [illegible] بوده است بکر پس بر زن حد
زده نخواهد شد چرا که شهادت واقع شده است برغیر موجب
حد ولیکن بطلان زنا کنیم زیرا نیست کذا فی فتح القدیر
* مسئله * چهار کس گواهی دادند بر مردی که زنا کرده *
است با زنیکه نمی شناسیم آن زن را بعد از آن گفتند که
زنا کرد با فلان زن حد زده نمی شود آن مرد و نه شاهدان
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی که زنا کرده
است آن مرد با این زن معین پس شهادت دادند دو کس از
ایشان که زنا کرده در بصره و شهادت دادند دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرد با این زن در کوفه حدی نیست بر آن مرد و نه بر
زن در قول علما و حد زده نخواهند شد شاهدان
نزد ما از روی استحسان * مسئله * اگر شهادت
دادند چهار کس بر مردی که زنا کرد با این زن پس
دو کس از ایشان شهادت دادند که زنا کرده است
با این زن در این خانه از این سر خانه و دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرده است در این خانه دیگر از این سر قبول
کرده نخواهد شد شهادت آنها * مسئله * اگر شهادت دادند

چهارکس بودند [illegible] شهادت دادند دوکس از ایشان
[illegible] با [illegible] وشهادت دادند دوکس
دیگر از ایشان که زنا کرد [illegible] زن روز شنبه یا شهادت دادند
دوکس از ایشان که زنا کرد با آن زن در بالاخانه این سرا
وگواهی دادند دوکس دیگر از ان شاهدان که زنا کرد
آن مرد با آن زن در پایین خانه این سرا یا شهادت دادند
دوکس از ایشان که زنا کرد آن مرد با آن زن در خانه فلان
که این است وشهادت دادند دوکس دیگر از ایشان که زنا
کرد آن مرد با این زن در خانه این مرد دیگر پس حد نیست
بر مشهود علیه درین همه صورتها ونه بر شاهدان نزد ما
کذا في فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه شهادت
دادند چهار کس که آن مرد زنا کرد با این زن در بصره وقت
طلوع آفتاب در فلان روز از فلان ماه که از فلان سال بود
وچهار دیگر شهادت دارند که آن مرد زنا کرد با آن زن
در کوفه در همان وقت که ذکر نموده شد بعینه پس
حدی نیست بر آن مرد وکذا في النهر الفائق * مسئله *
اگر شهادت دادند دوکس که آن مرد زنا کرد با آن زن در

گوشهٔ این خانه وشهادت دادند دو کس دیگر که زنا کرد
با آن زن در گوشهٔ دیگر از آن خانه حد زده خواهند شد آن مرد
و آن زن هر دو از روی استحسان و این از برای آن است که احتمال
دارد که ابتدای زنا در یک گوشه خانه بود وانتهای آن در
گوشهٔ دیگر باشد و این وقتی است که خانه کوچک باشد چرا که
احتمال دارد با نچه ما گفتیم اما اگر خانه بزرگ باشد
پس حد زده نمی شوند * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بر شخصی بزنا پس شهادت دادند هریکی از این چهار کس
که آن مرد زنا کرد بفلان زن قبول کرده خواهد شد شهادت
آنها و حد کرده خواهد شد شهادت هریکی از ان ها بزنا یکه
شهادت داده است با آن زن با صاحب آن شخص کذا فی الکافی
* مسئله * اگر گواهی دادند دو شاهد که آن مرد زنا کرد
با آن زن در یک ساعت از روز وشهادت دادند دو کس دیگر
که آن مرد زنا کرد با آن زن در ساعت دیگر پس قبول کرده
نمی شود این شهادت گفته اند علما که این در وقتی است که
شهادت دادند آن دو شاهد دیگر در ساعت دیگر که ممکن
نیست موافقت میان آن دو ساعت باین قسم که شهادت دادند

دو شخص که زنا کرده در یک ساعت از روز پنجشنبه و شهادت
دادند دو کس دیگر که زنا کرد با آن زن در ساعتی از روز
جمعه یا شهادت دادند آن دو کس دیگر بر یک ساعت دیگر
از روز پنجشنبه یعنی که متحد نمی شود زنا تا آن ساعت اما
اگر ذکر کردند آن دو شاهد ساعت دیگر را که متحد می شود
زنا تا آن ساعت قبول نموده می شود شهادت آنها * مسئله *
گفته است محمد رحمه الله در اصل که چهار کس گواهی دادند
بر مردی به زنا پس شهادت دادند از آن دو کس که
آن مرد بجبر زنا کرد با آن زن و آن راضی نبود و
شهادت دادند دو کس دیگر که آن زن رضامند بود
گفته است ابو حنیفه رحمه الله که دفع میکنم حد از جمیع ایشان
یعنی از مرد و زن و شاهدان * مسئله * اگر
شهادت دادند چهار مرد بر شخصی که زنا کرده است
با آن زن و گواهی دادند سه از آن شاهدان که آن زن
رضامند بود و شهادت داد چهارم که آن مرد بزور و بجبر زنا
کرد با آن زن پس بر قول ابی حنیفه رحمه الله اقامت حد کرده
نمی شود بر هیچ یک کذا فی المحیط * مسئله * اگر

شهادت دادند سه کس از شاهدان بزنا کردن و جبر و یکی
برضامندی زن پس حدی نیست بر هیچ کدام نزد ابی حنیفه
رحمه الله کذا فی محیط السرخسی * مسله * هر گاه شهادت دادند
چهار شخص بزنا و اختلاف کردند در زنی که زنا کرده شده است
با آن زن یا اختلاف کردند در مکان زنا یا اختلاف کردند
در وقت زنا باطل خواهد شد شهادت آنها ولیکن حدی نیست
بر شاهدان نزد ما کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسله * اگر اختلاف کردند شاهدان در جامه که
زانی در بر داشت یا در جامه زانیه در هنگام
زنا یا اختلاف کردند شاهدان در رنگ جامه یا در رنگ
زنا کننده یا در درازی و کوتاهی زنی که با آن زنا کرده شده
است و یا اختلاف کردند شاهدان در فربهی
ولاغری آن زن ضرر نمی رساند چرا که شاهدان اختلاف
کرده اند در چیزی که احتیاج نداشتند به ذکر آن چیز
و همچنین اگر شهادت دادند دو کس از شاهدان که آن مرد
زنا کرد با زن سپید رنگ و دو کس دیگر که آن مرد زنا
کرد با زن گندم گون ضرر نمی رساند چرا که این هر دو

ورنگ بایکدیگر شبیه اند پس اختلاف نبود در شهادت بخلاف سپید وسیاه رنگ چراکه اختلاف درمیان دو رنگ ظاهر است * مسئله * اگر شهادت دادند دو شاهد که آن مرد زنا کرد بزن حبشیه و دو شاهد دیگر گواهي دادند که آن مرد زنا کرد با زن خراسانیه یا دو شاهد گواهي دادند بزن کوفیه و دو دیگر بزن بصریه ویا دو شاهد گواهي دادند که زنا کرد بزن حره ودیگران گواهي دادند که زنا کرد با کنیزیا دو شاهد گواهي دادند که زنا کرد با زن بالغ ودو دیگر گواهي دادند که زنا کرد با زن نابالغ قبول کرده نخواهد شد شهادت آنها کذا في التمرتاشي * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس که آن مرد زنا کرده روز نحر یعني روز عید اضحی در مکه با فلان زن وشهادت دادند چهار شاهد دیگر که آن مرد کشت فلان کس راهمان روز در کوفه قبول نموده نخواهد شد شهادت هیچ یک از شاهدان وحدي نیست بر شاهدان زنا پس اگر حاضر شدند یکي از دو فریق وشهادت دادند و حکم کرد حاکم بگواهي آنها بعد از ان شهادت

داده‌اند دیگران پس شهادت آنها باطل است واقامت حد نکرده خواهد شد بر شاهدان زنا اگرچه آنها فریق دیگر بوده‌اند کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي

* مسئله * اگر شهادت دادند بر مردی که زنا کرد با فلان زن و آن زن غائب است پس حد زده خواهد شد آن مرد کذا في فتح القدير * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بزنا بر زنی پس دیدند او را زنان وگفتند که این باکره است حدی نیست بر مرد و زن و نه بر شاهدان کذا في الكافي و همچنین اگر گفتند زنان که آن زن رتقا است یعنی و اندام نهانش بسته است یا گفتند که قرنا است یعنی در فرجش عضوی است سخت مانند شاخ که مانع جماع است حدی نیست بر همه کذا في فتح القدير

* مسئله * اگر شهادت داده بر مردی بزنا و آن مرد مجبوب است یعنی آلت مردیش بریده شده است پس حد زده نمیشود او و اونیز حد زده نمیشود شهود را کذا في التبيين * مسئله * چهار کس گواهی دادند بر مردی بزنا پس آن مرد را مجبوب یافتند بعد از رجم پس دیت آن بر شاهدان است

وهمچنين نيست واگر مشهوده عليه زن بود پس ديدند او را زنان پس او از رجم وگفتند كه آن عذرا يعني باكره است پس ساقط شد از ايشان و تقاذف است پس ضمان نيست بر شاهدان و نه حد * مسئله * چهار كس گواهي دادند بزناي مردي وشهادت دادند چهار مرد ديگر بر شاهدان كه همان شاهدان كساني هستند كه زنا كرده اند با آن زن قبول نبود شهادت خواهد شد شهادت هيچكدام و نه اقامت حد كرده خواهد شد بر هيچ يكي از دو فريق شاهدان نزد ابي حنيفه رحمه الله ونزد صاحبين حد زده خواهند شد شاهدان اول از جهت ثبوت زناي ايشان بحجتي كه آن شهادت چهار كس داده است پس كشتند شاهدان اول فاسق واگر گفتند فريق دوم يعني شاهدان دوم كه آن فريق اول زنا كرده اند با آن زن وساكت شدند واجب ميشود بر ايشان حد چرا كه اين شاهدان دوم گواهي داده اند بزناي ديگر نه بر زنائي كه شهادت داده اند بآن زنا فريق اول كذا في محيط السرخسي * مسئله * اگر شهادت دادند چهار كس بر مردي وزني بزنا وشهادت دادند چهار كس ديگر بر شاهدان كه همان شاهدان زنا كرده اند بآن زن ونيز شهادت دادند چهار كس ديگر بر

شاهدان درم که همان شاهدان دو مرتبه زنا کرده اند بآن زن حدی نیست بر ایشان نزد ابی حنیفه رحمه الله و نزد صاحبین حد زده خواهند شد مرد و زن و فریقا و سط از شاهدان حد زده خواهند شد حد زنا کذا فی التبیین و اگر شهادت دادند بعضی از شاهدان بر بعض دیگر بزنا لیکن شهادت دادند که حد زده شده اند در قذف و باقی مسئله بحال خود است حد زده خواهند شد مرد و زن بشهادت اولی کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر گواهی دادند بزنا و شاهدان بنده بودند یا کفار یا محدود بحد قذف یا نا بینا پس واجب نمی شود حد بر زنا کننده و واجب میشود بر شاهدان حد قذف کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر مردی بزنا و یکی از شاهدان بنده بود یا محدود بحد قذف پس شاهدان حد زده خواهند شد و حد زده نخواهد شد زنا کننده کذا فی الهدایة و اگر آن بنده آزاد کرده شد و همان شاهدان باز اعادهٔ شهادت کردند حد زده خواهند شد مرتبهٔ دیگر

چرا که رد شهادت اول حد رد بعد قذف شده بودند پس شهادت
آنها مقبول نخواهد شد و همچنین بندگان هرگاه شهادت دادند و حد
زده شدند و بعد از آن آزاد نموده شدند و اعادهٔ شهادت کردند
حد زده نخواهند شد مرتبهٔ دوم بخلاف کفار که اگر شهادت
دادند بر مسلمانی بزنا بعد از آن اسلام آوردند و گواهی دادند دیگر مرتبه
دیگر حد زده نخواهند شد * مسئله * از محمد رحمه الله نقل
است که اگر زده شد زانی قدری از حد پس ظاهر شد که یکی از
شاهدان بنده است پس شهادت دادند چهار شاهد دیگر حد زده
نمی‌شود آن زانی چرا که آن حد باطل شد کذا في العتابية * مسئله *
اگر یکی از چهار شاهد مکاتب بود یا کودک یا نابینا
حد زده خواهند شد همه شاهدان سوای کودک پس اگر
بعد از رجم کردن زانی دانسته شد که یکی از شهود بنده یا مکاتب
یا کودک بود حد زده نخواهند شد شاهدان
و دیت در بیت المال است و اگر رجم نه تازیانه بود
حد زده خواهند شد اگر طلب کند زنا کننده
حد را و اما ارش ضرب پس آن رایگان است در قول ابی
حنیفه رحمه الله کذا في الایضاح * مسئله * بنده که

بعضش آزاد است ملتزمه مکاتب است نزد ابي حنيفه رحمه الله وجايز نيست شهادت از براي مکاتب كذا في المبسوط الشمس الائمه السرخسي * مسله * اگر شهادت دادند شاهدان وايشان فاسق معلوم الحال بودند يا ظاهر شد كه ايشان فاسق اند حد نزده نخواهند شد كذا في الكافي * مسله * اگر دعوي كرد مشهود عليه كه يكي از شاهدان بنده است پس قول او مقبول است تا آنکه ثابت شود كه آن آزاد است كذا في التاتارخانية * مسله * مردي دشنام داد مردي را بزنا بعد از ان گواهي داد بر دشنام دهنده با سه نفر ديگر كه آن مرد مقذوف زاني است در اينصورت اگر مقذوف دشنام دهنده را نزد قاضي برده است بعد از ان شهادت داد دشنام دهنده تبرك كرده نخواهد شد شهادت او واگر نزد قاضي نبرده بود دشنام دهنده را و شهادت داد قبول كرده خواهد شد شهادت او كذا في محيط السرخسي * مسله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغير كه چهار كس گواهي دادند بر مردي بزنا و آن مرد

بعض نبوده وحد نزد او را امام بعد از آن ظاهر شد که
شاهدان بنده بودند یا کافر یا حد خورده در قذف
و آن نزد یک کننده مرد از زنا نه یا مجروح شد از آن
گفته است ابوحنیفه رحمه الله پس ضمان نیست بر قاضی
ونه در بیت المال کذا فی المحیط * مسئله * هر گاه
حد زده شد شخصی بسبب شهادت چهار شاهد
بر زنا پس مجروح شد از حد یا مرد از جهت تازیانه ها و درد
او حد را بستی از او ظاهر شد که بعضی از شاهدان
بنده بودند یا کافر یا حد خورده در قذف
... خواهند شد باتفاق علما گفته
است ابوحنیفه رحمه الله که هیچ چیز لازم نیست بر ایشان
ونه در بیت المال کذا فی فتح القدیر * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بر زنا و آن مرد محصن بود یا شهادت
دادند بر زنا و بر احصان آن پس رجم کرد او را امام بعد
از آن دریافت که یکی از شاهدان بنده یا مکاتب
یا محدود در قذف بود پس دیت او بر قاضی است و رجوع
خواهد کرد قاضی این دیت را به بیت المال باتفاق علما

و اگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بر لا قبل

* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا پس جماعتی تزکیه ایشان کرد و گفت که ایشان آزاد و مسلمان و عادل اند بعد از آن ظاهر شد که آن شاهدان بنده بودند یا کافر یا محدود در قذف پس اگر باقی مانند مزکین بر تزکیه خود و رجوع نکردند از آن تزکیه ولیکن گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد همه علما و رجم میشود ضمان در بیت المال نزد همه علما و هرگاه برگشتند از تزکیه و گفتند که ما شناختیم و دیدیم ایشان را بنده یا کافر یا محدود در قذف مگر تعمد کردیم در تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا محدود در قذف اند اختلاف کرده اند علما در این صورت گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر مزکین و واجب نیست در بیت المال و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که نیست ضمان بر مزکین و واجب می شود ضمان در بیت المال و این اختلاف وقتی است که ظاهر شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا محدود شده اند

بر دشنام زنا اما هرگاه ظاهر شود که ایشان فاسق بودند و بر
گشتند مزکیان از تعدیل ایشان و گفتند که می شناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند [illegible] بعدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن مزکیان [illegible] ضامن شوند و این وقتی
است که گفته باشند مزکیان که آن شاهدان آزاد
و مسلمان و عادل اند و اما اگر گفتند که عادل اند و سوای آن
چیزی نگفتند پس از آن ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر مزکیان کذا فی المحیط * مسئله * فرقی
نیست میان این [illegible] صورت که هرگاه گواهی دهند
[illegible] و گویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر دادند باین طور که آن آزادانند کذا فی النهایة
ضمان نیست بر شاهدان و حد زده [illegible] شهود حد قذف
کذا فی الکافی * مسئله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از آن اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر آن شاهدان حد پس اگر
[illegible] نزد ایشان را قاضی تا آنکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بر آن مرد بزنا جایز است شهادت آنها

و اقامت حد نکرده خواهد شد بر مشهود علیه یعنی بر زانی
کسیکه بشهادت این چهار کس رجم کرده خواهد شد بر
شاهدان اول حد قذف است کذا فی المبسوط لشمس الائمة
السرخسی و هرگاه برگشتند شاهدان از قول خود بعد از آنکه
زنی کننده مجروح شده باشد بسبب تازیانه یا مرده باشد
بسبب آن ضامن نخواهند شد نزد ابی حنیفة رحمه الله
اصلا نه ضامن ارش و نه ضمان نفس و نزد صاحبین ضامن
خواهند شد ارش جراحت را اگر نمرده باشد مجروح و
ضامن میشوند دیت را اگر مرده است کذا فی غایة
البیان * مسئله * چهار کس شهادت دادند بر زنی
غیر محصن پس تازیانه زد او را قاضی پس جراحت
رسانید ویرا تازیانه بعد از آن برگشت از قول خود
یکی از شاهدان ضمان نخواهد داد واجب ارش
جراحت را و همچنین اگر مرد از تازیانه ضمان نیست
بر هیچکدام نزد ابی حنیفة رحمه الله نه بر کسیکه برگشته
از قول خود و نه بر بیت المال و نزد صاحبین ضمان خواهد
داد کسیکه برگشته است از قول خود کذا فی السراج الوهاج

* مسئله * اگر حد زنا کننده تازیانه بود پس تازیانه زد قاضی اورا بشهادت شاهدان بعد ازان برگشت یکی از شاهدان حد زده خواهد شد آن کس که برگشته است باجماع فقهاء کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه حد زده شد مشهود علیه وباقی مانده بود یک تازیانه که برگشت یکی از شاهدان حد زده خواهد شد همه شاهدان حد قذف ودفع کرده خواهد شد از مشهود علیه آنچه باقیمانده است از حد * مسئله * اگر رجم کرده شد زنا کننده بامر مردمان وشاهدان پس ثابت کرده بود که برگشته بعضی از شاهدان حد زده خواهد شد شاهدان حد قذف کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر شهادت چهار کس بر مردی بزنا حد زده نخواهد شد آن مرد پس اگر آمدند اصول وشهادت دادند بر آن مرد بزنا بعینه نیز حد زده نخواهد شد وحد زده نمیشوند فروع واصول کذا فی الکافی وهمچنین قبول کرده نمیشود شهادت غیر ایشان کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر مردی

بزنا با مالکی و گواهی دادند چهار مرد دیگر بزنای
آن مرد با زن دیگر پس رجم کرده شد آن مرد بعد از آن
برگشتند آن هر دو فریق از شهادت ضامن خواهند شد
دیت آن مرد را باتفاق علما و حد زده خواهند شد حد
قذف آن شاهدان نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما
الله کذا فی الشافی * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بر مردی بزنا و احصان بعد از آن برگشت یکی از
شاهدان پس اگر برگشت پیش از حکم قاضی حد زده
خواهد شد حد قذف کسیکه برگشت [illegible] خود [illegible]
علما و حد زده خواهند شد باقی نزد ما و
از شهادت بعد از حکم قاضی پیش از جاری شدن حکم
حد زده خواهد شد هر یکی که برگشت از شهادت در قول
علما و حد زده خواهند شد باقی نزد ابی حنیفه رحمه الله
و ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر وی و اگر رجوع
کرد بعد از حکم قاضی و اجرای آن حد زده
خواهد شد راجع و حدی نیست بر باقی در قول علما و بر
راجع ربع دیت است در مال وی در یک سال در قول

جلها كذا في فتاوى قاضيخان وهمچنين وقتيكه برگرده
يكي از شاهدان حد زده نخواهد شد وتاوان خواهد داد
ربع ديت را كذا في الكافي * مسئله * اگر برگشتند
همه شاهدان بعد از حكم قاضي واجراي آن حد زده
خواهند شد همه ها نزد ما وديت لازم خواهد شد در اموال
آنها كذا في فتاوى قاضي خان واگر دشنام زنا
داد شخصي همان مرجوم را حد زده نخواهد شد براي
اينكه ذكر كرديم ما كه برگشتن شاهد بعد از قضاي قاضي
عمل نمي كند در حق غير آن كذا في المحيط * مسئله *
هرگاه گواهان شهادت دادند بآزادي مردي وبزناي او پس رجم
كرده شد آن كس بعد از ان برگشتند شاهدان ضامن خواهند
شد قيمت را از براي مولاي وي وديت لازم براي وارثان
آن عبد وحد زده خواهند شد ان شهود كذا في التاتارخانية واگر
برگشتند از شهادت عتق ضامن نخواهند شد چيزي را چراكه
شاهدان احصان ضامن نمي شوند بسبب برگشتن كذا في خزانة المفتيين
* مسئله * اگر شاهدان پنج بودند بعد از ان برگردد
يكي از شاهدان از قول خود اجراي حد خواهد شد

ور مشهور ذخیره بشهادت باقي گواهان كذا في الايضاح

٥ مسله * اگر شهادت دادند پنج کس بر مردي بزنا
واحصان پس رجم کرده شد بعد ازان برگشت یکي
از شاهدان پس چیزي لازم نیست بر راجع پس
اگر برگشت دیگري تاوان خواهند داد این هر دو کس که
برگشته اند ربع دیت را وحد زده خواهند شد این هر دو
كذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسله * هرگاه که
برگردد از شهادت سیاه آخر بعد این دو کس تاوان
خواهند داد ربع دیت را واگر ... پنج کس معا
تاوان خواهند داد هریک پنجم حصه دیت را كذا في

٥ مسله * در منتقي مذکور است که پنج ... شهادت
دادند بر مردي بزنا آن مرد غیر محصن است پس تازیانه
زده شد قاضي براي حد بعد ازان در یافت شد که یکي از این
پنج محدود ست در حد قذف یا بنده است بعد ازان برگشتند
ان هر چهار شاهدان حد زده خواهند شد آن
شاهدان وحد زده نخواهد کسیکه بنده است یا محدود ست
در حد قذف زیرا که این شخص قاذف است وشهادت

داده‌اند چهار شخص بر متذوف که زنا کرده‌است و بسببه
آن حد زده‌اند آن متذوف را ... گواست
که اثر گواهي دادند چهار مرد بر ... بار زنی بر مردي بزنا
و آن مرد غیر محصن بود و حد ... شد بعد ازان برگشتند
همه حد زده خواهند شد مردان نه زنان پس اگر رجوع
کردند قبل زدن حد دریصورت حد زده خواهند شد مردان
و زنان هردو کذا في المحیط * مسله * اگر رجم نموده
شد مردي بشهادت شش کس و برگشتند دو کس ازان
شاهدان پس چیزي ... لازم نیست بران هردو شاهد پس
... سوم از شاهدان تاوان خواهند داد ربع دیت
و حد زده خواهند شد کسانیکه برگشته در قول
ابیحنیفه و ابي یوسف رحمهما الله پس اگر شهادت دادند
آنها که برگشته اند به بنده بودن یگي ازانها که باقي مانده
اند واجب میشود ربع دیگر از دیت در بیت المال پس
اگر برگشتند دو کس از شش گواهان وشهادت دادند
به بنده بودن دو دیگر ازان باقي مانده جایزاست و ربع
دیت بر رجوع کننده کان ست و ربع در بیت المال و اگر

گواهی دادند بر بودن سه کس از باقی ماندگان حال
نیست * مسئله * اگر رجم کرده شد شخصی بشهادت
هشت نفر بر یک زنا یا بشهادات هر چهار کس برای علیحده
بعد از آن برگشتند چهار کس از آن هشت نفر پس تاوان
و حدی نیست پس اگر برگشت پنجمی تاوان خواهند داد
آنها که برگشته اند ربع دیت را در میان خود و حد زده
خواهند شد در قول صاحبین کذا فی خزانة المفتین والعتابیه
* مسئله * اگر رجم کرد او را قاضی به گواهی که مرده بودند
یا بگواهی یک مرد و دو زن پس اگر گفت قاضی که گمان
بردم این شهادت جایز است پس دیت در بیت المال است
و اگر گفت دانستم که رجم به شاهدان جایز
نیست پس دیت لازم است بر قاضی و اگر رجم کرد زنا
کننده را باقرار او یک مرتبه ضامن نخواهد شد قاضی در
همه حال کذا فی العتابیة * مسئله * اگر گفتند شاهدان
مردی و زنی را در غیر مجلس قاضی که گواهی میدهیم ما که
شما هر دو زانی هستید و آوردند گواهان آن هر دو را پیش
قاضی و شهادت دادند بزنا برای هر دو و گفتند آن زن و مرد

نزد قاضی که شاهدان ما را زنا کننده گفته پیش
از آنکه پیدا گردد ما را نزد تو و پیش ما برین معنی شاهدان
هستند درین صورت قبول نبوده آنچه خواهد شد شهادت آن
مرده و ساقط نخواهد شد شهادت شاهدان بسبب بیگواهی
آنها هر دو و حد زده خواهند شد مرد و زن کذا فی
المبسوط لشمس الائمه السرخسی * مسئله * گفته است محمد
رحمه الله در جامع صغیر مروی است که گواهی دادند
بر او چهار کس از پسران او و پدران او و پدر زن او ابن عم
او بزنا و آن مرد محصن بود و شاهدان عادل بودند پس
حکم رجم کرد قاضی بران مرد درین صورت هرگاه که
قاضی اراده رجم آن زانی خواهد نمود حکم خواهد
فرمود شاهدان را که اول ایشان سنگ بزنند پس اگر سنگ
زدند ابن اولاد پدر خود را و نرسانیدند سنگ را بر مقتل
زانی و چنان زدند که موجب هلاک زانی نگشت و من بعد دیگران
سنگ زدند و بر مقتل او رسانیدند بعد از آن بر گشت
یکی از شاهدان از گواهی خود پس تاوان خواهد داد
رجوع کننده چهارم دیت را از مال خود در مدت سه سال و این

چهار دیه سیم تاوان خواهد شد میان وارثان آن مرحوم
و میان این دو رجوع کنند تاوان خواهد شد از دیه مراجع
یک حصه او از دیت مد و تاوان خواهد داد باقی را
اگر حصه آن راجع و نا قصد بربع دیه گفته اند علما
که راجع تاوان نخواهد داد چهارم دیه را مگر وقتی
که بگویند او را آن گواهان که رجوع نکرده اند که پدر ما
را ما کرده است چنانکه شهادت داده ایم دیده ایم آن را
و تو ندیده ای و شهادت بباطل دادی تاوان واجب خواهد شد
درین حالت باتفاق همه علما را ما شرکاء کنند راجع را آن باقی
شاهدان که تو ندیدی زنا کردن پدر را و کاذب شدی در رجوع
پس تاوان نخواهد داد راجع و تاوان خواهد شد حد قذف
بر او نزد همه علمای ما مگر در صورتیکه کیان یکدگر گواهی دادند
یا او انکار کنند رجوع حد قذف را بر پسر آن زانی که برگشته
است از شهادت پس نپرسد این باقی را که خصومت نمایند
با راجع در قذف پس بعد از آن دیه شود اگر باشد مرحوم را
هر یا حد یا پسر دیگر سوای این شاهدان پس میرسد هر
کسی را از اینها که خصومت کنند با راجع در حد قذف

را خطر مرحوم را فرزند یک نبود و نه فرزند چه

و بعض شاهدان را فرزند بود دیده شد اگر این کس

فرزند راجع است پس نمیرسد او را که مخاصمت کند با پدر

خود در حد قذف واگر باشد این فرزند یکی از فرزندان

گواهان که رجوع نکرده اند پس میرسد این فرزند را حق

استیفاء حد از رجوع کنند و این همه که ذکر کردیم

وقتی است که شاهدان رجم کرده اند مشهود علیه را و نه

کشته اند او را و اما وقتی که رجم کردند و کشتند او را

پس بر گشت یکی از آنها از گواهی خود و وارث

نیست میّت را سوای این شاهدان پس مسئله بر سه وجه

است یکی آنکه گفتند باقی شاهدان راجع را که

دروغ گفتی در برگشتن خود از گواهی و راست گفتی

در شهادت خود دوم آنکه گفتند باقی شاهدان که

پدر ما زانی بود ولیکن تو نه دیده بودی زنای او را یا

گفتند که نمی دانم که تو دیده ای زنای پدر را یا نه

و پدر ستیکه شهادت دادی باطل سوم آنکه گفتند باقی

شاهدان راجع را که زنا نکرده بود پدر ما و تو دروغ گفتی

پس شهادت ندادند چهار کس از ایشان برادر خود که زنا کرده است با زن پدر ایشان پس این مسئله از چند حال خالی نیست یا آنکه زنا کرده است بآن زن پدر ایشان یا دخول نکرده است و یا آنکه مادر این شاهدان زنده است یا مرده و یا آنکه پدر ایشان تصدیق آنها کرده یا تکذیب یا آنکه گواهی دادند که آن زن رضامند بود از پسر در زنا یا گواهی دادند که نارضامند بود از جانب برادر مشهود علیه بزنا پس وقتی که شهادت دادند که برادر ایشان زنا کرده با آن زن و آن زن مذکوره رضامند بود با وی و این زنا پیش از دخول پدر بود بآن زن پس اگر مادر شاهدان زنده بود قبول نبوده نخواهد شد این شهادت خواه پدر تصدیق شاهدان کند یا تکذیب وانکار کرده باشد مادر گواهان یا دعوی کرده باشد پس اگر مادر شاهدان مرده باشد و پدر دعوی کند آنرا قبول نبوده نخواهد شد شهادت و اگر انکار کرد قبول نبوده خواهد شد شهادت و اگر چنین بود که دخول کرده باشد پدر ایشان با زن مذکوره پس اگر باشد آن زن رضامند بزنا و مادر گواهان هم زنده باشد درین صورت شهادت گواهان مقبول نخواهد شد

برا مرا ست که دعوی کند پدر ایشان بزنا انکار نباید ولیز مادر ایشان دعوی کند یا انکار و اگر چنین بود که مادر کرا شان مرده باشد پس اگر دعوی کند پدر ایشان بزنا مقبول نحواهد شد این شهادت و اگر انکار نماید قبول کرده خواهد شد و این همه که گفتیم وقتی است که شهادت داد ندکه پدر ایشان زنا کرده است بآن زن در حالی که زن مذکوره راضی بود و اما اگر شهادت دادند که آن زن مذکوره راضی نبود پس اگر بود مادر ایشان مرده قبول نبوده خواهد شد شهادت آنها در همه حال خواه دعوای زنا کند پدر یا نه و حول کرده باشد پدر بآن زن یا نه پس اگر مادر ایشان زنده بود در این صورت اگر پدر دعوی کند قبول نبوده خواهد شد شهادت ایشان و اگر پدر انکار کند قبول نبوده نحواهد شد خواه مادر انکار کند یا دعوی و در هر موضع که قبول نبوده خواهد شد شهادت ایشان اقامت نبوده خواهد شد حد زنا بر برادر شاهدان که مشهود علیه است و بر زن وقتیکه راضی باشد کذا فی المحیط

* مسئله * هر گاه شهادت دادند چهار کس نصرانی برد

* مسله * هرکاه مست شده مردي ار بنج اختلاف کرده اند علما در وجوب حد بروي وصحيح آنست که حد زده نخواهد شد * مسله * کسيکه مست با شد از غير خمر مثل شرابهاي که ساخته مي شوند از خرما و انگور ومويز حد زده نخواهد شد * مسله * شرابيکه ساخته شده است از آب انگور هرگاه که جوش زند وغليظ شود وکف نيندازد پس اگر بنوشد ويرا انساني ومست شود حد زده نخواهد شد در قول ابي حنيفه رحمه الله وحکم اين قسم آب انگور حکم عصير است نزد ابي حنيفه رحمه الله اما آن شرابي که ساخته شده است از دانها وامثال آنها که مانند گندم وجو وارزن وآلو ومانند آنها مادامي که شيرين باشد حلال است خوردن آن کذا في فتاوى قاضي خان * مسله * کسيکه مست شد از نبيذ حد زده خواهد شد * مسله * حد زده نخواهد شد مست تا آنکه دانسته شود که آن شخص مست شده است از نبيذ وخورده است آنرا برضا مندي کذا في الهداية *مسله* کسيکه خورده درد شراب يعني ته نشين آن حد زده نخواهد شد تا آنکه مست شود * مسله * شخصي که

شود که منصف یا مثلث را مست شد حد زده خواهد شد
واگر مست شد از نبیذ شهد یا برنج یا از گندم یا از شیر
رماک یعنی از شیر اسپ مادیان حد زده نخواهد شد
کذا فی السراجیة * مسئله * اگر آب میخته شد شراب
بچیزی از مایعات مثل آب وشیر وزوغن وغیر آنها وخورد
آن را شخصی پس اگر شراب غالب بود وخورد از ان
یکقطره حد زده خواهد شد واگر شراب کمتر از آب بود
حلال نیست خوردن آن وحد زده نخواهد شد تا مست نگردد
کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * حد زده میشود
شارب نبیذ خرما وخمر اگرچه یکقطره از ان خورده باشد
هشتاد تازیانه کذا فی الکنز ومتفرق زده خواهد شد تازیانه
بر بدن او چنانچه در زنا است واحتیاط کرده می شود در زدن
تازیانه از روی وسر چنانچه در زنا وبرهنه کرده خواهد
شد شارب خمر در روایت مشهوره واگر بنده باشد پس حد
او چهل تازیانه است * مسئله * شخصی که اقرار کرد
بخوردن شراب ونبیذ خرما بعد ازان از گفته خود
برگشته حد زده نمی شود کذا فی السراج الوهاج * مسئله *

مردمي حدمي نيست بخوردن هيچيك قسم از شرابها * مسئله *
هرگاه آورده شد نزد امام مردي كه شراب خورده
است و دو شخص بر وي گواهي دادند پس گفت آن مرد
كه خبر كرده نشدم بر خوردن شراب تا متحمل كرده
خواهد شد بر وي و التفات نكرده خواهد شد بگفته او و فرق
است ميان اين مسئله و ميان آن مسئله كه هرگاه كه دعوي
كرد مشهود عليه بزنا يعني زنا كننده كه در نكاح آورده است
آن زن را پس حد زده نخواهد شد چراكه در اينجا
ادعا مي كند چيزي را كه موجب حد است چراكه فعل
يعني وطي سبب نكاح زنا نمي باشد و در اينجا بعد از اقرار
معدوم نمي شود سبب و آن شرب خوردن شراب است
و اين جا زنيست مگر ساقط كننده حد پس ثابت نخواهد
شد مگر باثبات شبه بر اين اقرار كذا في الظهيرية

باب سيم در حد قذف * قذف در شرع دشنام دادن
بزناست * مسئله * هرگاه شخصي دشنام بزنا داد مردي
شخص يا زني محصنه را صريح بزنا باين طور كه گفت
زنا كردي يا گفت يا زاني و طلب كرد مقذوف حد قذف را

آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان و عفیف باشد یعنی جماع نکرده باشد زنی را بزنا یا بشبهه یا بنکاح فاسد نه عمر جوید کذا فی شرح الطحاوی پس باطل حو اشد احصان مقذوف بسبب هر وطی حرام که در ملک او نباشد برا بر است که موطوءه یعنی وطی کرده شده کوچک باشد یا بزرگ یا کنیزی بود که حق غیر در آن باشد یا در عدت باشد از سه طلاق یا از طلاق بائن یا آنکه وطی کرد کنیز را بعد از ان دعوی کرد که خریده بود وی را یا دعوی کرد نکاح آنرا یا وطی کرد کنیز را که بشرکت بود و یا وطی کرد زنی را بعد ازیا جماع کرد بزن پدر یا زنا کرد در وقتیکه کافر بود یا زنا کرد در دار الحرب یاد ر جنون خود یا وطی کرد کنیز خود را که حرام شده بود برو همیشه بسبب همشیر خوارگی همچنین است در خزانة المفتیین و همین صحیح است کذا فی التبیین * مسئله * اگر خرید کنیزی را که جماع کرده بود بآن کنیز پدر او یا خود جماع کرده بود با مادر آن کنیز در هر دو صورت با کنیز مذکور جماع کرد پس دشنام بزنا داد او را شخصی حد نیست بر دشنام دهنده باتفاق علما * مسئله *

اگر خريد كنيزي را كه مساس كرده بود ما در آن كنيز يا دختر آن كنيز را بشهوت يا نظر كرده بود بسوي فرج مادر آن كنيز يا فرج دختر آن كنيز بشهوت يا نظر كرده بود پدر آن خريدار يا پسر او بسوي فرج آن كنيز بشهوت و جماع كرد آن خريدار كنيز مذكور را گفته است ابو حنيفه رحمه الله كه زايل ميشود احصان آن خريدار و حد زده خواهد شد قاذف او و گفته اند ابو يوسف و محمد رحمهما الله كه زايل مي‌شود احصان او و حد زده نخواهد شد قاذف او و همچنين خلاف است هرگاه نكاح كرد زني را بهمين صفتها كه مذكور شد و جماع كرد بآن زن كذا في الظهيرية * مسئله * اگر قذف كرد شخصي مردي را كه جماع كرده كنيز خود را كه مجوسي بود يا مزوجه يا خريده شده بود بشراي فاسد جماع كرد زن خود را كه حايض بود يا جماع كرد زني را كه ظهار كرده بود بآن زن يا جماع كرد زني را كه روزه فرض داشت او و از روزه آن زن آگاه بود يا جماع كرده كنيزي را كه مكاتبه بود پس لازم است بر وحد كذا في فتح القدير * مسئله * در منتقي مذكور است شخصي

که در نکاح آورد زن را پس زنرا بعد از چهارم روز وطی
کرد بآن زن پس حد نیست بر قاذف * مسئله * اگر
وطی کرد مسلمان که زن خود را که مرتد شده بود حد زده
نخواهد شد قاذف او * مسئله * مرد زن مدبره مذکور
است که اگر جماع کرد مشترکه خود را که آن کنیز
در عدت زن دیگر بود در صورت حد زده نخواهد شد
قاذف او کذا في المحیط * مسئله * هر گاه شخصی
در نکاح آورد کنیزی را پس آن را آزاد کرد و در نکاح آورد
و خواهرش را یا در نکاح آورد دختری را بعده آن را در نکاح
عقد پس جماع کردن بآن عقدهای فاسد ساقط می کند احصان
را و همچنین ساقط میکند هر گاه در نکاح آورد زنی را پس
جماع کرد بآن زن بعد از آن دانست که آن زن حرام
بود بسبب مصاهرت یعنی خویشی که از جانب
زن است و این قول ابی حنیفه و محمد است
رحمهما الله کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
* مسئله * مردی جماع کرد کنیز پسر خود را و حامله کرد
آن کنیز را یا نکرد حد زده نخواهد شد قاذف او

گفته است ابو یوسف رحمه الله هر کسی که دفع کرده شود حد
از وی و لازم کرده شد بر وی مهر و ثابت گردانیده شود نسب
فرزند از ان مرد پس من حد خواهم زد قاذف آن مرد را
و همچنین اگر شخصی در نکاح آورد کنیز مردی را
بغیر اذن آن مرد و دخول کرد بآن کنیز پس حد میزنم
من قاذف آنرا کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر در نکاح
آورد زنی را بغیر از شاهدان یا در نکاح آورد زنی را
در حالیکه میدانست که آن زن شوهر دارد یا میدانست
که در عدت از شوهر دیگر است یا در نکاح آورد زنی
ذی رحم محرم را یعنی زنی را که حرام بود بر وی و او حرمت
آن میدانست پس جماع کرد بآن زن حدی نیست بر قاذف
او و اگر کرد چیزی ازینها بغیر از علم گفته است ابو یوسف
رحمه الله حد زده خواهد شد قاذف او کذا فی الجوهرة النیرة *
مسئله * ذمی هرگاه در نکاح آورد زنی را که حلال
بود در دین او مانند نکاح زنیکه ذات رحم محرم او
بود بعد از ان مسلمان شد ذمی مذکور پس دشنام بزنا
داد او را شخصی پس درین صورت اگر دخول کرده است

یا آن زن بعد از اسلام حد نیست بر قاذف او واگر دخول کرده در حالت کفر پس هیچنین است بر قول صاحبین ونزد ابوحنیفه رحمه الله واجب میشود حد بر قاذف او کذا في شرح الطحاوي

* مسئله * اگر مالك شد شخصی دختر و خواهر را پس جماع کرد هردو را حد زده خواهد شد قاذف او کذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسئله * هرگاه که دشنام داده شد زنی بزنا وحال آنکه آن زن محدود بود بعد زنا پس حد نیست بر قاذف آن زن ویا باشد بآن زن علامت زنا وعلامت زنا آن است که قاضی ملاعنه کرده باشد میان زن وشوهر و بریده باشد نسب را از پدر ولا حق کرده نیده باشد نسب را بان زن یا آمده زنی وهمراه خود پسری داشت که پدر او معلوم نبود پس حد نیست بر قاذف آن زن پس اگر دشنام داده شود پسر بزنا واجب می شود حد بر دشنام دهنده آن را اگر قاضی ملاعنه کرده بود میان زن و مرد در حالیکه فرزند نبود یا فرزند بود ولیکن قطع نسب نکرده ویا آنکه قطع نسب کرده بود مگر اینکه شوهر بر گشت از قول خود وخود را دروغ گو کرد ولا حق کرد قاضی

نسبت آن فرزند را بپدر پس دشنام بزنا داد مردی آن
زن را در این صورتها واجب می‌شود حد بزنا بزنا قذف آن زن
کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * هرگاه گفت شخصی
بزن خود یا زانیه پس زن گفت من نیم بلکه تو خود زانی
خواهد شد زن و لعان نیست میان هردو و اگر گفت شخصی
بزن اجنبیه که یا زانیه پس گفت زن مذکور که زنا کردم
من با تو حد زده نخواهد شد مرد بلکه حد زده خواهد
شد آن زن و اگر گفت زن خود را یا زانیه پس گفت آن
زن که زنا کردم من با تو پس درین صورت حد لعان نیست و
همچنین نیست حدی بر زن * مسئله * اگر گفت زنی اولا
شوهر خود را که زنا کردم با تو بعد از آن شوهر دشنام بزنا
داد آن زن را حد لازم نخواهد شد بر هیچکدام از ایشان
کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت شخصی زنی را که
زنا کرد با تو شوهر تو پیش از آنکه در نکاح بیارد ترا پس
قاذف است و اگر گفت که زنا کرد با تو بانگشت خود لازم
نمیشود بروی حد کذا فی التاتارخانیه * مسئله * اگر
گفت مردی که گواهی میدهم من که تو زانی هستی و گفت

محصنه بود حد زده خواهد شد چراکه قذف کرده است آن زن محصنه را کذا في التمرتاشي * مسله * هرکاه دشنام بزناده غلام مراهق را یعني طفلی را که نزدیک ببلوغ بود پس دعوي کرد آن طفل بلوغ را بسبب سن یا باحتلام حد زده نخواهد شد قاذف بگفتن آن طفل كذا في المحيط * مسله * اگر گفت مردي را یا زانیه پس حد واجب نمي شود بروي وابن قول ابي حنيفه و ابي يوسف رحمهما الله است كذا في شرح الطحاوي وابن استحسان است كذا في المحيط * مسله * اگر گفت مرد را که یا زانی بغیرها پس واجب مي شود حد نزد شمام هر هشده بزنا با جماع * مسله * اگر گفت مردي را که زنا کردي تو واجب میشود حد بر قاذف كذا في شرح الطحاوي * مسله * شخصي گفت غير خود را که زنأت في الجبل وگفت اراده کردم صعود جبل را ودحالت حالت غضب بود تصدیق کرده نخواهد شد وحد زده خواهد شد نزد ابي حنيفه وابي يوسف رحمهما الله كذا في فتح القدير واگر تمدد نکرده بود بآن لفظ صعود در جبل راحد واجب نمي شود

يا جماع كذا في النبيي واگر گفت زنـأت على الجبل حد زده نخواهد شد يا جماع كذا في المضمرات واگر گفت زنأت على الجبل در حال غضب بعضي فقها گفته اند كه حد زده نخواهد شد وبعضي گفته اند كه حد زده خواهد شد وهمين بهتر است كه في فتح القدير واگر گفت زنيت في الجبل حد زده خواهد شد باتفاق علما كذا في شرح الطحاوي * مسئله * اگر گفت يا زاني بيـ زه بجاي يـا مذكور است در اصل بلا اختلاف پس كه هرگاه گفت قصد كردم صعود را بر چيزي تصديق نكرده خواهد شد وحد زده خواهد شد كذا في المحيط نقل كرده است ابراهيم از محمد رحمه الله كه مردي بخواند كنيز خود را پس جواب داد او را زني كه آزاد بود و آنمرد نديد آن زن را پس گفت يا زانيه بعد از ان گفت گمان بردم كه كنيز من است گفته است محمد رحمه الله حد خواهم زد من آن مرد را وتصديق ا نخواهم كرد كذا في محيط سرخسي * مسئله * اگر ... ت غير خود را كه زنيت وفلان معك يعني زنا كردي وحال ... كه فلان شخص با تو بود قاذف خواهد شد هر دو را واگر ... ت قصد كردم كه فلان شخص

شاهد بود تبید یقیا کرده محصور شده شد کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیه وهذا معنا و بکلمه هذا اشارت کرد بسوی شخصی که این مرد با بود زن زنا کننده بود پس قاذف حرا شد بود دوم را و هرچند اینست اگر گفت دوم را که اینکه معنا یعنی مرد ویسپک تو با آن زن بودی کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیه و فلان معنا پس آن مرد دشنام داده است مادر را و را وفلان را اگر گفت فلان معک یعنی در جا لیکه فلان با تو بود قذف نخواهد شد و اگر گفت زینت و هذا معک یعنی زنا کردی و این شخص با تو بود با گفت لفظ معک را پس آن کس قاذف حرا شد بود آن مرد و را کذا فی حر المغنی * مسئله * نقل کرده است از ابی سماعه از ابی یوسف رحمه الله که هر گاه گفت شخصی دیگر مرا که یا ابن الزا هذا معک کمه است ابو یوسف که این همه کلام واحد است پس آن دشنام دهنده قذف نیست دوم را * مسئله * اگر گفت مرد مرا که یا زانی و هذا معک در یتصورت قاذف شوا شد هر دو را امرو پس از ابی یوسف رحمه الله که

حضرت ... بزنا پس حکم کرد قاضی بشهادت ایشان بعد ازان
مسلمان شد مرتد از زن گفته است محمد رحمه الله که باطل
می شود حد ازان مرد و پس اگر بعد از آن مسلمان شد تک
شاهدان [illegible] بر آنها اعاده آن شهادت
باید و اگر شهادت ادا کنند بر مرد و مرده و [illegible] پس حکم کرد حاکم
کرد حاکم بشهادت ایشان و مسلمان شد یکی از دو مرد
یا یکی از دو [illegible] ساقط شود حد [illegible]
آورده است [illegible]
کس دیگر کذا فی المبسوط [illegible] الائمة السرخسی * مسئله
گفته است محمد رحمه الله که هرگاه آورد مشهود علیه بزنا
چهار شاهد [illegible] بر یک شاهد [illegible] ازان شاهدان
که شهادت داده اند بزنا [illegible] مشهود علیه [illegible]
که یکی از شاهدان [illegible] است [illegible] پس
قاضی شاهدان [illegible] پرسید [illegible] شاهد را که [illegible] شخص
[illegible] است [illegible] پرسیدن قاضی [illegible] است که اگر [illegible]
[illegible] اگر شده یا شده از سلطان یا [illegible] و باطل [illegible]
گرفته [illegible] شهادت شاهد [illegible] اگر حاصل شده است [illegible]

بر یابی بودن امام پس آن حد باطل نخواهد گردید اما چ
بود را پس ضرور است که قاضی بپرسد شاهدان را از این
شخص که حد زده است را گفتند آن مرد شاهد که حد زده
است او را قاضی فلان شهر و نام آن قاضی بردند پس گفت
مشهود علیه بحد قذف که من شاهد می آرم بر اقرار آن
قاضی که حد زده است مرا او جدی از شاهدان قذف
تعیین وقت نکرد پس قاضی حکم خواهد کرد ببودن آن شاهد
محدود بحد قذف و باز نخواهد ماند قاضی از حکم کردن
بر مشهود علیه یعنی بر شاهدی که او محدود بحد قذف است
بسبب بینه اقرار پس اگر شاهدان تعیین وقت کردن حد کرده
و شهادت دادند باینطور که قاضی فلان شهر حد زده
است او را در سال چهار صد و پنجاه و هشت مثلاً پس مشهود
علیه بحد قذف گواه کرد را بر آنکه آن قاضی مرده
بود در سال چهار صد و پنجاه و پنج یا گواه کرد را بر آنکه
آن قاضی غائب بود در ولایت سمرقند مثلاً در سال چهار
صد و پنجاه و هشت پس قاضی حکم خواهد کرد به بودن
آن شاهد محدود بحد قذف و التفات نخواهد کرد

٦

بجانب شاهد آن محدود بقذف مگر اینکه ظاهر
آن محدود بحد قذف یعنی شاهد زنا امری مشهور باشد
باین طور که مرور قاضی بیش از وقتیکه شهادت دادند شاهدان
یا قامت حد قذف در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد
در میان مردمان که میدانند آن را هر یکی از
کوچک و بزرگ و عالم و جاهل و نیز بودن قاضی
در سر زمین فلان در وقتی که شهادت دادند شاهدان
یا قاضی متحد در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد
باین طور که میدانند آن را هر خرد و بزرگ و هر عالم
و جاهل پس در این هنگام حکم نخواهد کرد قاضی بنبودن
آن شاهد زنا محدود بحد قذف و حکم خواهد کرد بر مشهود
علیه بحد زنا کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه دعوی
کرد مشهود علیه بزنا که این شاهد محدود است در حد
قذف و نزد او شاهدانند برین دعوی مهلت خواهد
داد اورا قاضی تا وقتیکه برخیزد از مجلس خود بغیر اینکه
بگذارد این مرد را پس اگر آورد شاهدان را فبها و اگر
نه خواهد زد قاضی بر وحد را پس اگر اقرار کرد که

شاهد ان ارحاضر نستند در شهر وطلب مهلت کرد از قاضی
برای چنده روز تا شاهدان در شهر بیایند مهلت نخواهد
داد قاضی او را واگر دعوی نکرده مشهود علیه چیزی را
لیکن بیاهد که رانیده مردی دیگر بر بعضی از شاهدان که
دشنام داده است بزنا او را پس قاضی حبس خواهد کرد
آنمرد او خواهد پرسید از شاهدان قذف پس هرگاه ترکیه کرده
شوند گواهان قذف ونیز شاهدان زنا ابتدا خواهد کرد
قاضی بحد قذف وساقط خواهد شد از این زنا کننده
حد زنا وهمچنین اگر دشنام زنا داد شخص از شاهد
زنا مردی را از مسلمانان در حضور قاضی پس اگر حاضر
شد مقذوف ومطالبه کرد دشنام دهنده را بحد قذف
اقامت حد قذف کرده خواهد شد بر او وساقط خواهد شد
حد زنا واگر نیامد مقذوف تا که طلب کند حد قذف را
اقامت حد زنا کرده خواهد شد بر این زنا کننده وقتیکه
قایم کرده شد حد زنا بستر آمد مقذوف وطلب کرد حد
قذف را نیز حد زده خواهد شد برای طلب وی وهمچنین
است اگر بود بجای رامی یعنی دشنام دهنده بزنا دردی

یا شهادت چیز دیگر بود از حقوق عباد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * اگر گواهی دادند چهار شخص بر مردی بزنا پس کشت آن زنا کننده را مردی بعمد یا بخطا بعد از شهادت شاهدان پیش از تعدیل آنها واجب می‌شود بر قاتل قصاص در صورت عمد و دیت در صورت خطا و همچنین است اگر کشت زنا کننده را شخصی بعد از تزکیه شاهدان و پیش از حکم قاضی برجم کذا فی الکافی چنانچه واجب می‌شود ضمان نفس زنا کننده بدین دو مسله همچنین واجب می‌شود ضمان اطراف زنا کننده یعنی دست و پای وی تا آنکه اگر برید انسانی دست وی را یا کور کرده چشم وی را تاوان خواهند داد او را کذا فی المحیط * مسله * و اگر حکم کرد قاضی برجم کردن زنا کننده پس کشت او را مردی بعمد یا بخطا دیت و قصاص نیست بر قاتل وی کذا فی الکافی چنانچه واجب نمی‌شود ضمان نفس زنا کننده بدین مسله همچنین واجب نمیشود ضمان اطراف یعنی دست و پای او * مسله * و اگر برگشتند شاهدان از شهادت خود بعد از آنکه کشت زنا کننده

وامردی بعد حکم قاضی برجم لازم نیست چیزی برقاتل كذا في المحيط * مسئله * اگر کشت او را بعد از حکم قاضی بعد از این در آمد نه شاهدان بندة یا کافر و یا محدود در قذف پس قیاس این است که قصاص واجب شود بر قاتل و در استحسان واجب میشود دیت در مال او در مدت سه سال * مسئله * اگر آن مرد کشته باشد باین اراده سنگسار کردن بعد از این شاهدان بندة برآمدند پس دیت در بیت المال است چرا که قتل او بحکم امام است بخلاف آنکه کشته باشد او را بشمشیر چرا که دریں صورت امر امام را بجا نیاورده است کذا في الكافي * مسئله * اگر گواهی دادند شاهدان بر مردی و گفتند که گواهی میدهیم ما که آن مرد جماع کرده است با این زن و نگفتند که زنا کرده با این زن پس شهادت آنها باطل است و همچنین اگر شهادت دادند که آن مرد جماع کرد با این زن یا طلب تحقق کرد از و نیز حد نیست بر شاهدان كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * اگر گواهی دادند گواهان بر مردی بزنا و گفتند که

که ما بقصد کرده نظر کردیم قبول خواهد شد شهادت آنها
کذا في الهداية * مسئله * اگر گفتند شاهدان که قصد کرده
نظر کردیم از برای لذت یافتن قبول نخواهد شد شهادت
آنها باجماع کذا في فتح القدير * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بزنا پس اراده کرد امام که
حد بزند آن زنا کننده را پس افترا کرد مردی از
شاهدان بر بعضی از ایشان پس ترسید مقذوف
که اگر طلب کند حق خود را در قذف باطل شود
شهادت ایشان پس طلب نکرد حق خود را گفته است محمد
رحمه الله که جایز نیست شهادت ایشان بر زنا و حد زده
می شود مشهود علیه کذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا و شهادت
دادند دو کس دیگر بران زانی باحصان و حکم کرد قاضی
برجم وی پس رجم کرده شد آن زانی بعد ازان بر آمد که شاهدان
احصان بنده یا آنکه از شهادت خود بر گشتند و مجروح بسنگ
شده بود آن زنا کننده لیکن نمرده بود هنوز پس قیاس
آنست که دیه واجب تام باشد بر ایشان و این قول ابی حنیفه و محمد

وحرمتها الله است و در استحسان ساقط خواهد شد از ان
زانی حد تازیانه ولیکن باقی مانده است از راجم و زانیان
قصدا عمد داد شاهد این حصری را برای جرح جرحت زنا کنند
و دیگر را در یمینا بالحجری دیوار هد یادت * مسئله * چهار کس
شهادت دادند در مردی بزنا و احدی شهادت را احصان
او ندادپس حکم کرد قاضی که تازیانه برسد و دیگر انکار
گواهی داده اند و شاهد احصان را بعد ازانکه حد
تازیانه بتمام رسیده بود پس قیاس بر قول او
زدرا اینجا آنست که رجم کرده شود و در استحسان آنست که
رجم نکرده شود و علمای ما اخذ کرده اند باستحسان
در این مسئله و در تمامی دیگر مسئله اولی و آنچه ذکر کرده ام
تا وقتی است که تمام رسیده باشد تازیانه را اما اگر
باتمام نرسیده است حد تازیانه که شهادت دادند شاهد
در زنا که تکمیل احصان را باز خواهد ماند قاضی او را تمامت
رجم کرد اتی المحیط * مسئله * اگر شهادت دادند
چهار شاهد بر مردی بزنا پس دعوی کرد زناکننده شبهه را
باین طور که گفت که گمان بردم او را که زن من است یا کنیز

حد است ساقط نمي شود از ان زاني حد و اگر گفتند
كه اين زن من است يا كنيز من است پس حد نيست بر وي و نه بر
شاهدان كذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر گواهي
دادند شاهدان كه آن مرد زنا كرد با زني پس گفت آن
مرد كه من خريده بودم آن زن را بشراي فاسد يا بشرط خيار
از طرف بائع يا دعواي شبهه يا دعواي صدقه كرد يا گفت
در عقد نكاح آورده بودم آن زن را و گفتند شاهدان كه خود
اقرار كرده است باين معني كه او را ملكي نيست در ان زن
ساقط مي شود حد از ان مرد بسبب شبهه و همچنين روايت
كرده شده است در باب زن آزاد هرگاه گفت مرد كه خريده ام
آن زن را دفع كرده مي شود حد و همچنين اگر گفتند
شاهدان كه آزاد كرد آن مرد كنيز را و بعد از ان زنا كرد
با ان كنيز و آن مرد انكار آزادي كنيز مي كند كذا في
العتابية * مسئله * هرگاه شهادت دادند شاهدان بر مردي
و زني پس دعوي كرد زن كه آن مرد باكراه زنا كرد با ان
و گواهي دادند شاهدان باين اكراه وليكن گواهي دادند
كه آن زن رضا مند بود پس بر ان زن حد است كذا في المبسوط

لشهيد الا كرة السرخسي * مسله * گواهي دادنيم شاهدان بحد متقادم يعني بحدي كه زمان بسيار برگذشته بود سواي حد قذف در ين صورت حد زده نخواهد شد كذا في الكنز * مسله * اگر شهادت بدهند بر زناي متقادم اختلاف كرده اند دران علما بعضي گفته اند كه حد زده خواهند شد شاهدان حد قذف و بعضي گفته اند كه حد زده نخواهند شد كذا في فتاوي قاضي خان و ضرور است كه تقادم بغير عذر گواهان باشد پس اگر بسبب عذر بود مانند مرض يا دوري مسافت يا خوف راه قبول نموده خواهد شد شهادت آنها وحد زده خواهد شد مشروح عليه كذا في النهر الفائق وتقادم چنانچه منع ميكند قبول شهادت را در ابتدا منع مي كند اقامت حد را بعد از حكم قاضي نزد ما تا آنكه اگر گريخت بعد از آنكه زده شد قدري از حد بعد ازان گرفتار شد بعد از دراز ي زمان اقامت حد كرده خواهد شد بروي *مسله * اختلاف كرده اند علما در تقادم نقل است از محمد رحمه الله كه قدر

و اندازه تقادم یکماه است و همین روایت است از ابی
حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و همین اصح است کذا فی
الهدایة و مدت تقادم یکماه است باتفاق در غیر شرب
خمر و اما در شرب خمر پس همچنین یکماه است نزد محمد
رحمه الله و نزد شیخین مدت تقادم در شرب خمر تا زایل
شدن بوی شراب است کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر
اقرار کرد شخصی بحد متقادم حد زده نخواهد شد مگر در
خوردن شراب کذا فی شرح الوقایة * مسئله * شخصی
چهار مرتبه اقرار کرد بزنا با زنی معین یا غیر معین بعد از آن
حاضر شد آن زن پس خالی نیست ازین صورت که آن زن پیش
از زدن حد بر آن مرد حاضر شده است یا بعد از اقامت حد
پس اگر حاضر شد بعد اقامت حد و اقرار کرد مثل اقرار
آن مرد حد زده خواهد آن زن نیز و اگر انکار کرد و دعوی
کرد بر آن مرد حد قذف را حد قذف زده نخواهد شد
آن مرد را زبرای احاطه کردن علمای ما ابیعنی را که و اجنبیه
نخواهد شد بر آن مرد و حد و اقامت یک حد بر آن
مرد کرده ایم پس اقامت حد دیگر برو نکرده خواهد شد

واگر آمد امام پیش او قاصب حد بر آن مرد وانکار کرد زنارا ودعوی کرد نکاح را ساقط می شود حد از مرد وواجب میشود مهر بر مرد واگر دعوای نکاح نکرد وانکار کرد زنا و دعوی کرد بر مرد حد قذف را ساقط می شود از مرد حد زنا نزد ابی حنیفه رحمه الله وهمچنین اگر از زن مقر بود بزنا ومرد غایب بود پس حکم مرد مثل حکم زن است کذا فی شرح الطحاوي واگر آمد آن زن بعد از آنکه حد زده شده آن مرد پس دعوای نکاح وطلب مهر کرد لازم نخواهد شد مهر برای آن زن کذا فی المبسوط شمس الائمة السرخسي

* مسئله * در منتقی مذکور است که مردی اقرار کرد بزنا بحالی آنکه او محصن است پس حکم کرد قاضی برجم کردن آن مرد پس بردند او را تا که سنگسار کنند پس برگشت آن مرد از آنچه اقرار کرده بود و برگشت او را مردی حینئذ لازم نمی شود بر آن مرد تا که باطل نکند قاضی از آن شخص رجم را پس اگر باطل کرد قاضی از آن مرد رجم را بعد از این کشت او را مردی پس کشته خواهد شد قاتل او کذا فی شرح السرخسي * مسئله * در اصل مذکور است اگر ابو

حنیفه رحمه الله در باب شخصی که اقرار کرد بزنا دو بوقت
کردن زن اکراه را حد زده خواهد شد آن مرد نه آن زن را
کذا فی الایضاح * مسئله * شخصی که اسلام آورده بود در دار
الحرب هرگاه اقرار کند که زنا کرده بود در دار الحرب پیش
از آنکه مسلمان شود پس حدی نیست بر وکذا فی المحیط
* مسئله * اگر داخل شد مسلمانی بدار الحرب بامان
و زنا کرد در آنجا با زن مسلمه یا ذمیه بعد از آن آمد بسوی
دار الاسلام پس اقرار کرد بآن زنا حد زده نخواهد شد وا بی
نزد ما ست کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله *
هرگاه گفت بنده بعد از آنکه آزاد شد زنا کردم درحالی
که بنده بودم لازم خواهد شد آن بنده را حد بنده و اقامت
خد کرده می شود بر بنده هرگاه اقرار کرد بزنا یا بچیزی دیگر
که واجب می کند حد را اگرچه مولای وی غائب
باشد و همچنین است برید ن عضوی وقصاص کذا فی المحیط
* مسئله * اگر اقرار کرد مردی بزنا و مرتد و شهادت
دادند بزنا و شاهد حد زده نخواهد شد کذا فی التمرتاشی

باب پنجم در حد شراب خوردن * مسئله * شخصی شراب

خورد پس گرفتند شد در حالیکه بوی شراب در زو موجود است یا آورده او را مست پس شهادت دادند گواهان بر آن مرد بخوردن شراب لازم است بر آن مرد حد شرب و همچنین حد بر و لازم است هرگاه اقرار کرد و بوی شراب موجود است در و خواه از شراب اندک خورده باشد خواه بسیار و اگر اقرار کرد بخوردن شراب بعد از آنکه بوی شراب از و رفته است حد زده نخواهد شد این است نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و همچنین هرگاه گواهی دادند بر او بعد از رفتن بوی شراب و مستی آن نیز حد زده نخواهد شد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله پس اگر گرفتند او را شاهدان در حالیکه بوی شراب موجود است در و یا اینکه مست است پس بردند او را از شهری بسوی شهری دیگر که در آنجا امام است پس زایل شد بوی شراب یا مستی آن پیش از آنکه برسد بامام حد زده خواهد شد باتفاق علما کذا فی السراج الوهاج * مسئله * حد زده نمیشود مست باقرار وی بر نفس خود کذا فی الهدایة * مسئله * اختلاف کرده اند علما در

شناختن نیست گفته است ابوحنیفه رحمه الله که نیست آشنا
است که نه شناسد زمین را از آسمان و نه مرد را از زن
و گفته اند صاحبین او رحمه الله که نیست شخصی است که
مختلط شود کلام او پس اکثر سخنان او هذیان باشد وفتوی
بر قول صاحبین است * مسئله * هرگاه گواهی داد دو
شاهد ان نزد قاضی بخوردن شراب بر مردی پس خواهد
پرسید قاضی شاهدان را از شراب که چه چیز است بعد
از ان خواهد پرسید که چه گونه خورد شراب را چرا که
احتمال دارد که بجبر خورده باشد بعد از ان خواهد
پرسید از شاهدان که کدام وقت خورد شراب را چرا که
احتمال دارد که مدتی بسیار گذشته باشد بعد از ان خواهد
پرسید که کجا خورد شراب را چرا که احتمال دارد که او
شراب را در دار الحرب خورده باشد کذا فی فتاوی
قاضی خان پس هرگاه بیان کردند شاهدان انچه قاضی
پرسید حبس خواهد کرد آن شراب خوار را قاضی تا آنکه
عدالت شاهدان دریافت کند وحکم نخواهد کرد قاضی بعدالت
ظاهر ایشان و مشهود علیه بخوردن شراب ضرور است که عاقل

و بالغ و مسلمان و با طاقت باشد پس حد وی دوست بر کودک و نه
بر دیوانه و نه بر کافر و مذکور است در حاشیه که حد زده
نمی شود کسی که خواه شهادت به همدبر آن شاهدان یا خود
اشارهٔ کند باشارهٔ معهوده که آن اشاره اقرار بود از وی
در معاملات و حد زده نمی شود با نطق کذا في البحر الرائق
* مسئله * اگر شخصی شراب خورد در دار الاسلام و گفت
ندانستم که شراب حرام است حد زده خواهد شد کذا في
السراجیه * مسئله * اگر مشهود علیه شرب خمر گفت
که گمان بردم که آن شراب است یا گفت ندانستم که شراب
است قبول کرده نخواهد شد قول او و اگر گفت گمان بردم
که آن نبیذ است یعنی شیرهٔ خرما و غیره قبول نموده
خواهد شد سخن وی کذا في البحر الرائق * مسئله *
ثابت می شود خوردن شراب بشهادت دو شاهد و باقرار
مشهود علیه یکبارگی و قبول نموده نمی شود در خوردن
شراب شهادت زنان با مردان کذا في الهدایة * مسئله *
اگر شهادت دادند شاهدان بر مست اقامت حد کرده
نمی شود بروی تا وقتیکه بهوش بیاید پس وقتیکه بهوش آید

هرگاه شخصی گفت دیگری را که یا ابن الزانیه و هذا ونافت
لفظ معنی زانیه آن شخص قاذف است دو مرا کذا فی المحیط
* مسئله * شخصی که دشنام داد زانی را بزنا پس حدی
نیست بر آن دشنام دهنده برابر است که دشنام داده باشد
آن مرد را بهمان زنای معین یا بزنای دیگر کذا فی المبسوط
لشمس الائمة السرخسی و اگر گفت زنیت باحدی هاتین
او هاتین یعنی زنا کردی تو با یکی از این دو زن و یا
با این هر دو زن حد زده خواهد شد کذا فی العنایة * مسئله *
مردی گفت غیر خود را که بگو بفلان که یا زانی پس اگر گفته
رسول مرسل الیه را که فلان کس میگوید ترا یا زانی در بصورت
حدی نیست بر احدی از آن مرد و مأمور و اگر رسول از
طرف فرستنده خبر نداد لیکن گفت مرسل الیه
را یا زانی پس حد زده خواهد شد رسول کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * اگر گفت مردی را که یا ابن ماء السماء
یعنی ای پسر آب آسمان حد زده نخواهد شد و اگر گفت
عربی را یا نبطی یا گفت تو عرب نیستی حد زده نخواهد
شد کذا فی الکافی مردی گفت غیر خود را که لست ابنه

بني فلان القبيلة يعني تو از فرزندان فلان قبيله نيستي هيچ
پس بر وي حدي نيست * مسئله * مردي گفت مسلماني را
كه لست ابن لابيك يعني تو از پدر خود نيستي و
پدر و مادر وي حر و كافر اند حد زده نخواهد شد
* مسئله * مردي گفت بندهٔ خود را كه لست لابيك يعني تو از
پدر خود نيستي و پدر و مادر او حر و مسلمان شده و حر و آزاد
كرده شده اند حدي نيست بر مولي اگرچه آزاد كرده شود
بنده بعد از دشنام كردن في دعاوي قاضيخان * مسئله * اگر
گفت لست لامك يعني نيستي تو مادر خود را پس قاذف نيست
و هيچ قاذف نمي شود اگر گفت لست لابويك يعني
نيستي تو از مادر و پدر خود و اگر گفت شخصي را لست لابيك و
مادر آن كس آزاد است و پدر او بنده است لازم مي شود حد
بر اين دشنام دهنده از جهت مادر آن و اگر مادر آن
كس كنيز باشد و پدرش آزاد حد زده نخواهد شد قاذف
او و تعزير كرده خواهد شد * مسئله * اگر گفت غير خود را
در حال غضب كه لست لابيك يعني از پدر خود نه يا گفت
لست بابن فلان يعني تو پسر فلان شخص نه حد زده خواهد

پشنه كذا في الكنز * مسله * اگر گفت لست بابن فلان و
وقصد كرد جد او را حد زده نخواهد شد كذا في الكافي
* مسله * شخصي نسبت كرد مردي را بسوي غيرپدر آنمرد
در غير حالت غضب حد زده نخواهد شد و اگر در حالت غضب
بود حد زده خواهد شد و اگر منسوب كرد مرد را بسوي جد
آن مرد حد زده نخواهد شد چرا كه جد پدر است و همچنين
حد زده نخواهد شد اگر منسوب كرد مرد را بسوي عم آن
مرد يا بسوي خال آن مرد يا بسوي شوهر مادر آن مرد
چرا كه آنها مجازا پدر گفته مي شوند كذا في التمرتاشي
* مسله * اگر گفت كه تو از ولد فلان نه پس اين
قاذف نيست و هر گاه شخصي گفت غير خود را كه لست
لابيك يعني نيستي تو از هيچ پدري و يا گفت لم يلدك ابوك
يعني نه زاييده است ترا پدر تو پس اين هيچ دشنام است بر نا
مادر او و همچنين دشنام مادر است اگر گفت لست للرشدة
يعني نيستي زاده حلال كذا في الظهيرية و اگر گفت بديگري را
كه جد تو زنا كننده است حد مي نيست بر و كذا في الايضاح
* مسله * اگر گفت يا ابنا الزاني يعني اي پسر مرد زاني

پهنا بي قد نساخت برادران را در بن صورت اگر
او را یک برادر باشد پس آن برادر را خصومت میرسد
* مسئله * اگر گفت شخصی دیگری را یا اخا الزاني و گفت
آن دیگر لا بل انت یعنی من نیستم بلکه تو در بنصورت
حد زده خواهد شد گوینده دوم و خصومت یعنی دعوی
میرسد برادر دوم را یا گوینده اول کذا في القنية
* مسئله * اگر شخصی گفت دیگری را یا ابن الزانيتين
یعنی ای پسر دو زنا کننده و مادر و پدر دیگری او مسلمان
بود پس بر و لازم است حد یا کی نسبت اگر جده او مسلمان
بود یا غیر مسلمان و اگر جده او مسلمان بود و مادر کافر
پس حدی نیست برای دشنام دهنده چرا که اسم
بسوی ولادت شامل میشود نزدیکتر پس نزدیکتر را
* مسئله * اگر گفت یا ابن الف زانية یعنی ای پسر هزار
زانیه حد زده خواهد شد في السراج الوهاج * مسئله *
اگر گفت مردی را که یا ... زاني و الزانية قذف
خواهد شد آن برای پدر و ما ... و پس اگر هردو زنده
باشند طلب حد می رسد هردو را اگر هردو مرده باشند

پس ظاهراً حد نیست ... کذا فی فتاوی قاضیخان

* مسئله * مردی گفت زن بیگانه را که زنا کردی بسا
شتر یا گفت زنا کردی با گاو یا گفت زنا کردی با خر حدی
نیست بر این دشنام دهنده * مسئله * اگر گفت زنا کردی
بشتر ماده یا بی ناکردی بماده گاو یا بجامه یا بدرهم پس
بروی حد است و اگر گفت مردی را که زنا کردی با شتر
یا با ناقه و آنچه مانند آنها باشد درین صورت حدی نیست
بر قاذف پس اگر گفت زنا کردی بکنیز یا بسرای
ویا بجامه پس بر قاذف حد لازم خواهد شد کذا فی الظهیریة
* مسئله * گفته است محمد رحمه الله در حق مردی که گفت
غیر خود را انت تزنی یعنی تو زنا می کنی حد نیست بروی
چرا که این صیغه بر ای استقبال است و اگر گفت انت تزنی
و اضرب انا یعنی تو زنا کنی و زدن شوم من پس حدی
نیست بر وچرا که هیچوی گفته می شود بر طریق
استفهام و تفسیر و معنی ... است که چگونه جسا ین شود
که عقوبت کرده شود ... قاطل کذا فی الایضاح
* مسئله * اگر گفت ویقت تبل ان تخلقی یعنی زنا کردی

پیش از آنکه آزرده شوی یا گفت قبل ان تولدی یعنی
زنا کردی تو پیش از آنکه تو آزرده شوی پس بر وحد نیست
کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه قذف کرد زنی را که در حالت
نصرانیت زنا کرده بود یا دشنام بزنا داد مردی را که بوقت
نصرانیت خود زنا کرده بود درین صورت حد زده نشود آن
تهمت کننده و مراد ازین قذف قذف آن زانی بعد اسلام
بزنائیکه در حالت نصرانیت کرده است یا بدین طور که گفت
زنیت وانت کافرة یعنی زنا کردی تو در حالیکه کافر
بودی و همچنین اگر گفت بندهٔ آزاد را که زنا کرده
بود در حالت عبد بودن زنیت وانت عبد یعنی زنا کردی تو در
حالیکه بنده بودی حد زده نخواهد شد چنانچه اگر گفت
قذفتک بالزنا وانت کتابیة او امة یعنی دشنام بزنا دادم
ترا در حالیکه تو کافر اهل کتاب بودی یا کنیز بودی پس
حد نیست برو کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر گفت
شخصی مردی را یا ابن الاقطع یعنی ای پسر دست بریده یا
گفت یا ابن المقعد یعنی ای پسر لنگ یا ابن الحجام یعنی پسر
حجام و پدر مقذوف همچنین نیست پس درین صورت تها حدی

نیست بر قاذف و همچنین حدی نیست اگر گفت شخصی را یا
ابن الازرق یعنی ای پسر کبود چشم یا گفت یا ابن الاشقر یعنی
ای پسر سرخ وسپید رنگ یا گفت یا ابن الاسود یعنی ای پسر
سیاه رنگ پدر را و همچنین نیست * مسله * اگر گفت ای پسر
سندی یا گفت ای پسر حبشی قاذف فاسق نمی شود * مسله * اگر گفت
عربی را که یا عبد و یا گفت یا مولی حدی نیست برو و اگر گفت
عربی را یا دهقان نیز حدی نیست بر قاذف و اگر گفت یا بنی یعنی
ای فرزند من حدی نیست برو و همچنین اگر گفت مردی را
که انت عبدی یعنی تو بنده من هستی یا گفت انت مولی یعنی
مولای من هستی پس این دعوای عبدیت و ولای است برو پس
چیزی از قذف نیست بر هیچ کدام پس اگر گفت یا یهودی
خواه یا نصرانی یا گفت یا مجوسی یا گفت یا ابن الیهودی
یعنی ای پسر جهود حدی نیست برو ولیکن تعزیر نموده
خواهد شد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسله *
اگر گفت شخصی را که یا ابن الحائک یعنی ای پسر جولاهک حدی
نیست برو کذا فی فتح القدیر * مسله * هر گاه گفت شخصی را
که لست بعربی یعنی تو عربی نه یا گفت یا ابن الخیاط یعنی

ای پسر زمانه دوز یا گفت یا ابن الاعور یعنی ای پسر یک چشم وپدر او چنین نیست قذف نخواهد بود * مسئله * اگر گفت لست باین آدم یعنی نیستی تو پسر آدم یا گفت لست للانسان یا گفت لست للرجل یا گفت ما انت بانسان یعنی نیستی تو انسان درین صورتها قذف نیست * مسئله * اگر گفت شخصی را که لست حلالا یعنی نیستی تو حلال زاده پس این قذف است کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * اگر گفت یا ابن الاصفر یعنی ای پسر زرد رنگ وپدر او زرد نبود حد زده نخواهد شد کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * گفته شد که فلان مرد صالح بود و شراب نمی‌خورد و زنا نمی‌کرد پس گفت دیگری که فعل کله یعنی هم زنا کرد وهم شراب خورد یا گفت فعل هذا کله یعنی این همه را کرد قذف نخواهد شد واگر گفت انه فعل کله یعنی بدرستیکه کرده است این همه را درین صورت قاذف خواهد شد کذا فی الوجیز للکردری * مسئله * مذکور است در آثار از ابی حنیفه رحمه الله که شرکاء شخصی گفت غیر خود را یا بعل پس بروحد است هر آنکه یا بعل نزد لغت شبان یعنی یا زانی

است و در مختصر الحصاص مذکور است از ابراهیم نخعی
اینکه اگر شخصی گفت زن خود را که ای زوسبی واجب
می شود حد و برهمین قیاس است هرگاه شخصی زن خود
را گفت ای سیاهه یا گفت ای ثر یا گفت ای جلب یا گفت چیزیرا
که مانند این سخن ها بود واجب می شود حد چرا که
این همه عبارت از عرف مشعر است از اینکه آن زن
زانیه است همچنین ذکر کرده شده در اصل کذا فی الذخیره
* مسئله * اگر دشنام بزنا داد مردیرا و گفت یا ابن الزانیه
بعد از آن دعوی کرد قاذف که مادر مقذوف کنیز است
یا نصرانیه و مقذوف میگوید که مادر او آزاد و مسلمان
است پس اعتبار قول قاذف راست و مقذوف رامی رسد که
شاهد بیارد و همچنین اگر دشنام داد صرف آن مرد را بعد
از آن دعوی کرد قاذف که مقذوف بنده است پس اعتبار
قول قاذف راست و اکتفا نموده نخواهد شد بآزادی اصلی
و همچنین اگر گفت قاذف که من بنده ام و بر من حد بنده کان
است و گفت مقذوف که تو آزادی پس اعتبار قول قاذف راست

کذا في الايضاح * مسئله * اگر شخصي وطي کرد کنيز پسر خود را يا کنيز پدر يا مادر خود را يا کنيز خواهر خود را بعد از آن دعوي کرد که مولاي آن کنيز بخشيده است آن را باوي و نيست او را شاهدي برين دعوي پس حدي نيست بر قاذف او و همچنين اگر آورد يکشاهد را بر آنکه خريده است کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * اگر دشنام داد مردي را و نبود مقذوف را گواه بر آنکه دشنام داده است او را و اراده کرد که سوگند دهد او را نه قاذف را باين کلام که بخدا دشنام نداده است او را پس حاکم سوگند نخواهد خورانيد قاذف را نزد ما کذا في الجوهرة النيرة * مسئله * هرگاه شخصي دعوي کرد بر انساني قذف را پس اگر اين قذف باقرار قاذف ثابت شده باشد يا بسبب اقامت گواهان بروي گفته خواهد شد قاذف را که شاهد بيار بر صحت و صداقت قذف خود والا اقامت حد کرده خواهد شد و گفته است محمد رحمه الله هرگاهکه زده شد قدري از حد بعد از آن آورد قاذف گواهان را بر صدق خود شنيده نخواهد شد گواهان او و هرگاهکه شنيده نشد نه

گواهان را و سیاست خواهد شد باقی تا زیانه و باطل نمی شود
شهادت او و لازم نمی شود او را نشان فسق که اقا
الا بقضاء * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در گاه دعوی
کرد مردی بر مردی که دشنام داده است او را و شاهد آورد
تا شهادت بدهند که این مرد دشنام داده این مرد را
پس قاضی خواهد پرسید هر دو شاهدان را تدقیق که
تدقیق چه چیز است و چه گونه است بدین صورت اگر گفتند
که گواهی میدهیم که گفت این مرد آن مرد را یا زانی قبول نموده
خواهد شد شهادت آنها و حد زده خواهد شد دشنام دهنده
و تفتیش کرد و شاهدان عادل باشند و اگر قاضی از عدالت
شاهدان آگاه نباشد حبس خواهد کرد دشنام دهنده را
تا آنکه دریافت کند عدالت شاهدان را و معنی عدالت
آن است که باز ایستد انسان از معامله آن چیزی
که اعتقاد می کنند آن چیز را که ممنوع است در
دین وی پس اگر شهادت داد یکی از دو شاهد که آن
قاذف گفت یا زانی در روز جمعه و دیگری شهادت داد
که گفت یا زانی در روز پنجشنبه گفته است ابو حنیفه رحمه الله که

که او بی شهادت قبول نبود و حواهد شد و حد رد نخواهد شد

در شدام د هنده حرکتبه اند صاحبین که قبول نبود نخواهد شد

کذا في الظهيرية وانچه گفته است ابو حنيفه رحمه الله بهتر

است کذا في المحيط * مسله * اگر شهادت دادند دو

مرد بر مرد ي د يگر بقذ ف و اختلاف کردند در مکاني

که قذ ف کرد ه است دران مکان واجب مي شود حد

نزد ابو حنيفه رحمه الله و گفته اند ابو يوسف و محمد رحمهما

الله که واجب نمي شود * مسله * اگر شهادت داد يکي

از دو شاهد که آن مرد دشنام داده است بروز پنجشنبه

و گواهي داد ثاني که آن مرد خود اقرار نمود که قذف

کرده است بروز پنجشنبه پس حد نيست بروي نزد جميع علماء

کذا في فتاوی الکرخي * مسله * اگر اختلاف کردند

در لغتي که قذف بآن لغت واقع شده است مثلا دو زبان

عربي ياد نمود و فارسي يا غير آنها باطل خواهد شد شهادت

آنها کذا في فتح القدير * مسله * اگر جماعتي گفتند که

ما ديديم فلان را که زنا ميکرد بفلان زن در غير فرج در ينصورت

حدي نيست بر هيچيکي از مقذوف و آن جماعت را گو

جماعتی گفتند دیدیم فلانرا کهٔ زنا می کرد با فلان زن
وقطع کلام کردند بستجازان گفتند درغیر قرح درینصورت
حد لازم است بر ان جماعت کذا فی فتاوی قاضی خان
* مسئله * اگر مردی دعوی کرد که فلان بر شخص
ویکدر انیده مرا این حجری یکشاهد را پس قاضی حد نخواهد
برد دشنام دهنده را و بر باب حبس قاذف نظر کرده
خواهد شد پس اگر شاهد قاسق باشد حبس نخواهد کرد
قاضی دشنام دهنده را و اگر شاهد عادل بود و گوید
مدعی که مرا شاهد دیگر است درین شهر پس قیاس آنست
که حبس نکند او را قاضی و در استحسان آنست که حبس کند
قاذف را بر روز نیابت روز و هرگاه دعوی کرد که او را
شاهدی دیگر هست بیرون شهر درینصورت نیز حبس نخواهد کرد قاضی
او را و این وقتی است که مکانیکه شاهد دران است دور باشد
از شهر این قدر که ممکن نیست حاضر کردن آن شاهد در سه
روز و اگر نزدیک باشد این قدر که ممکن است احضار شاهد
در مدت سه روز پس حبس خواهد کرد قاضی دشنام دهنده را
کذا فی الظهیریة * مسئلة * مذکور است در تجنیس

ناحیری که ا گرد عوی کرد قاذف اکه مقذوف برا کنند ٭ است و نیز دعوی کرد که او را گواه است درینصورت مهلت داده خواهد شد تا روز دیگر تا بیدن گواه پس اگر گواه گذرانیده بتر والا حد زده خواهد شد پس اگر ثابت قاذف شخصی راکه نفرستند نزد قاضی گواهان در بیعتور ستخواهد هم سند قاضی اورا همراه پیادگان خود که نگاه دارند او را پس اگر تیامت شاهدان را حد زده خواهد شد واگر شاهد شکند رانیدی بعد از من تبول بود نه خواهد شد شهادت آنها کذا فی التاتارخانیة ٭ مسئله٭ اگر شخصی قذف کرد مردی را و حسابر گواه فاسقی گذرانید درا ینکه آن شخص همچنان است که قاذف گفته درینصورت دفع کرده خواهد شد حد از قاذف و مقذوف و گواهان کذا فی الظهیریة ٭ مسئله ٭ در مقطعات است هرگاه که مقذوف برنده باشد پس حکومت نرسیدا بجدی را غیر او خواه حاضر باشد مقذوف یا غائب ٭ مسئله ٭ اگر مرد مقذوف پیش از مطالبه حد قذف یا بعد از مطالبه آن و یا مرد بعد از آن که اقامت کرده شد بر قاذف قدری

از حد پس باطل خواهد شد حد در صورت اولی و نیز
باطل خواهد شد آنچه باقی مانده است از حد در صورت
ثالث اگرچه یکتازیانه باشد کذا فی فتاوی الکرخی
* مسئله * اگر باز آمد غایب و آورد قاذف را بسوی
حاکم و زده شد قاذف تمام از حد بعد از آن مقذوف غایب
شد تمام نبوده نخواهد شد حد مگر وقتیکه او خود
حاضر باشد چرا که مطالبه شرط است در همه حدود کذا فی
غایة البیان * مسئله * شخصی قذف کرد میتی را که
محصن بود پس میرسد به روا داران میت را اگرچه
بالا تر روند و فرزند این او را هم چند فرو تر روند
خصومت با آن قاذف و برابر است برابر ان در دعوی وارث
میت و غیر وارث مثل کافر و قاتل و بنده و نزدیکتر و دور تر
و اگر بگذاشت بعض ایشان دعوی پس باقیرا میرسد
که دعوی کنند کذا فی النهر الفائق * مسئله * مطالبه نبوده
نخواهد شد حد قذف از برای میت مگر وقتیکه واقع شود
طعن و عیب در نسب دعوی کننده بسبب آن قذف کذا فی الهدایة
* مسئله * پسر پسر و پسر دختر برابر است در ظاهر الروایة

كذا في عمادي قاضيخان * مسئله * ثابت نمي‌شود دعواي حد قذف اي براي پدر مادر وا براي مادر مادر كذا في الهداية اما برادران وخواهران واعمام وعمات واخوال وخالات پس نيست ايشان را حق خصومت ودعوي كذا في شرح الطحاوي * مسئله * نمي‌رسد پسر را كه طلب حد قذف كند وقتيكه قذف پدر را كند يا قذف مادر را كرده باشد اگرچه حد كند قذف ويا قاذف مادر او باشد نه حد نه وكذا في الايضاح * مسئله * اگر دشنام داد پدر خود را يا مادر خود را يا برادر خود را يا عم خود را پس لازم است بروي حد * مسئله * مردي گفت پسر خود را كه يا ابن الزانيه ومادر آن پسر مرده است وآن را پسري ديگر از غير اين شوهر است پس آمد كه طلب حد كند حد زده خواهد شد قاذف بحد قذف وهمچنين است اگر ميت مقذوف پدر وپسر بود پس تصديق كرد دشنام دهنده را يكي از ايشان ديگر پسر در اين صورت ميرسد ديگر را كه طلب كند حد را واگر ميت را سواي يك پسر نبود وآن پسر تصديق كرد قاذف را در قذف بعد از آن اراده كرد كه حد زده شود قاذف پس نمي‌رسد

وزراء واعده كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي

* مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغير كه مردي افترا بنده ايست و آن بنده را مادري است آزاد مسلمان كه مرده است پس دشنام داد مولي مادر بنده را پس نمي رسد بنده را كه مواخذه كند مولي را بحد مادر خود كذا في المحيط * مسئله * اگر دو مرد يكديگر را دشنام دادند پس گفت يكي از ان هردو كه اما من زاني نيستم و مادر من زانيه نيست گفته است محمد رحمه الله كه حد نيست درين صورت * مسئله * اگر گفت شخصي كه من قال كذا و كذا فهو ابن الزانية يعني هركه گفت اين چنين و آن چنان پس آنكس پسر زانيه است پس گفت مردي كه من گفتم پس حد نيست بر گوينده آن كذا في فتاوي الكرخي * مسئله * اگر گفت شخصي بنده مرا كه يا زاني پس گفت بنده كه من زاني نيستم بلكه تو زاني هستي حد زده نخواهند شد بنده نه آزاد و اگر هردو آزاد بودند هردو حد زده خواهند شد كذا في خزانة المفتين * مسئله * اگر قذف كرد مردي اجنبي

زن اجنبیه محصنه را و اقامت حد نبود ه شد در آن مرد بعد از آن دشنام بزنا داد آن زن محصنه را غیر قاذف اول مردي نیز اقامت حد نبوده خواهد شد کذا في المحیط.

* مسئله * نقل کرده است ابن سماعه از محمد رحمه الله در رقیات که چهار کس شهادت دادند بر مردي که زنا کرد بفلان زن در حضر فلان مرد و حال آنکه فلان زن زني است مشهور که نام بردند شکواهان ویرا و وصف کردند زنسار او ثابت کردند آن را و آن زن غائب بود پس سنگسار نبوده شد آن مرد بعد از آن مردي دشنام بزنا داد آن زن غائبه را پس بخصومت برد زن مذکور آن مرد را سوي قاضي که رجم کرده بود مردي را که زنایش با این زن بگواهي چهار گواهان ثابت شده بود گفته است محمد که قیاس آنست که حد زده شود دشنام دهنده آن زن لیکن من استحسان میدانم که حد نزنم دشنام دهنده او را کذا في الظهیریة مذکور است در جمع الجوامع که اگر آن زن مخاصمه برد بسوي قاضي دیگر حد زده خواهد شد آن مرد منکر اینکه آن مرد شاهد

یکذ زانه بر حکم اول کذا في التاتارخانیه * مسئله *
کسی که دشنام داد زیاده از یکی مرتبه یا زنا کرد
زیاده از یکمرتبه یا شراب خورد زیاده از یکمرتبه پس حد
زده شد یکمرتبه درینصورت آن یکحد کافی خواهد شد برای
قذف چند بار مثلا کذا في الکافي * مسئله * اگر
دشنام بزنا داد جماعتی را بکلمهٔ واحد یا دشنام داد
هر یکی را ازان جماعت بکلام علیحده یا دشنام بزنا داد
آن جماعت را در وقتهای متفرق پس آن جماعت
مخاصمت کردند حد زده خواهد شد برای آن همه یک
مرتبه و همچنین اگر خصومت کرد بعضی از ان جماعت نه
بعض دیگر وحد زده شد آن مرد پس آن حد
او برای همه خواهد بود و همچنین اگر حاضر شد نزد
قاضی یکی ازان جماعت چراکه نیست بر دشنام دهنده مگر
یک حد نه زیاده پس اگر حاضر شد بعد ازین شخصی که
دعوای قذف خود نکرده بود باطل خواهد شد حد در حق
او و حد زده نخواهد شد او برای او مرتبهٔ دیگر * مسئله *
اگر حد زده شد دشنام دهنده و فراغت نبود شد از حد او

بعد از آن دشنام داد مردی دیگر را پس تازیانه زده
خواهد شد از برای مرد دوم چراکه ساقط می‌کند حد قذف
ما قبل خود را و ساقط نمی‌کند ما بعد خود را کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * اگر زده شد از برای زنا یا از برای
شراب خمری از حد که گریخت بعد از آن قذف کرد یا شراب
خورد مرتبهٔ دیگر حد زده خواهد شد از سر نو و اگر حد
از برای قذف بود نظر کرده خواهد شد پس اگر حاضر شد
نزد قاضی آن مرد که در حد اول دشنام دهنده گریخته بود
پس حد اول تمام نموده خواهد شد و از برای قذف مرد
دوم حدی نیست و اگر حاضر شد نزد قاضی تنها مرد دوم
پس تازیانه زده خواهد شد دشنام دهنده از برای دوم
و باطل خواهد شد حد اول * مسئله * اگر جمع شد بر
یک شخص حدهای مختلفه باین قسم که قذف و زنا
کرد و دزدی نمود و شراب خورد اقامت نموده خواهد
شد بر وی همه حدها و پیاپی زده نخواهد شد آن همه
از جهت ترس هلاک بلکه انتظار نموده خواهد شد تا به شود
از حد اول پس ابتدا نموده خواهد شد بحد قذف چراکه

دو تن محدود قذف حد بنده است بعد از آن امام را اختیار
است اگر خواهد ابتدا کند بحد زنا و اگر خواهد
ابتدا کند بحد دزدی که قطع ید است و مؤخر خواهد کرد
حد شراب را و اگر با این همه حدها جراحتی بوده که
واجب می کند قصاص را شروع کرده خواهد شد اول
بقصاص بعد از آن بحد قذف بعد از آن هر حدی که قوی‌تر
خواهد بود مقدم نموده خواهد شد و علی هذا القیاس تا
آخر کذا فی التبیین * مسئله * اگر گفت کلکم زان الا
واحد یعنی شما همه کسان زانی هستید مگر یکی حد زده
خواهد شد چرا که اصل قذف موجب حد بود پس میرسد
هر یکی را از ان جماعت که دعوا کند تا وقتیکه تعیین
مستثنی نکند کذا فی فتاوی کبری * مسئله * بنده دشنام
بزنا داد آزادی را پس از آن آزاد کرده شد و دشنام داد
دیگری را پس جمع شدند آن هردو مقذوف حد
زده خواهد آن بنده هشتاد تازیانه و اگر تنها مقذوف اول
آمد نزد قاضی پس زده شد چهل تازیانه بعد از آن آورد قاذف را
مقذوف دیگر نزد قاضی تمام نموده خواهد شد زیرا که وی هشتاد

تازیانه واگر دشنام بزنا داد مردی ثالث وایش ازانکه بیارد ویرا دوم نزد قاضی پس هشتاد تازیانه خواهد برد ازبرای هردو و زده نخواهد شد هشتاد تازیانه از سر نو چرا که آنچه باقی مانده است بتمامه حد آزادکان است پس جایز است که داخل وشریک شوند بدران بعد آزادکان کذا فی فتح القدیر * مسئله * هرگاه حد زده شد مردی مسلمان در قذف ساقط می شود شهادت او همیشه نزد ما و اگر توبه کرده قبول نبوده نخواهد شد شهادت او همچنین در هدایت کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * هرگاه که حد زده شد کافری در قذف جایز نیست شهادت او برا هل ذمه پس اگر مسلمان شد قبول نموده خواهد شد شهادت وی بر ذمیان و بر مسلمانان و اگر زده شد یک تازیانه در قذف بعد از آن مسلمان شد بعد از آن زده شد آنچه باقی مانده بود از تازیانه جایز است شهادت او و از ابی یوسف رحمه الله منقول است که رد کرده خواهد شد شهادت او و زیرا که اقل تابع اکثر است وقول اول اصح است کذا فی الهدایة * مسئله * اگر بود قذف در حالت کفر پس حد

زده شده در حالت اسلام باطل مي شود شهادت او ابدا و
اگرحد زده شده بنده را حد قذف بعد از آن آزاد شد و
توبه كرد قبول نموده نخواهد شد شهادت او هميشه واگر
قذف كرد در حالت بندگي بعد از ان آزاد شد پس
قايم كرده خواهد شد بروحد بندگان كذا في شرح الطحاوي
* مسله * اگر زده شد مسلمان قدري از حد بعد از ان
گريخت پيش از تمام شدن حد پس در ظاهر روايت قبول
نموده خواهد شد شهادت او تا وقتيكه تمام حد زده
نشد كذا في السراج الوهاج مسله مذكور است در مبسوط
كه صحيح از مذهب نزد ما آنست كه هرگاه شهادت دادند
چهار شاهد بر صدق قاذف بعد از حد قبول نموده خواهد
شد شهادت او كذا في فتح القدير * مسله * هرگاه زنا
كرد مقذوف پيش از انكه حد زده شود قاذف يا وطي كرد
وطي حرام كه ملك او نبود پس ساقط خواهد شد
حد از قاذف و همچنين اگر مرتد شد مقذوف
اگرچه بعد از ان اسلام آورد پس حدي نيست بر قاذف
وي و همچنين اگر مقذوف معتوه باشد يعني عقلش تمام

وتتمة است كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي *
* مسئله * ساقط مي شود حد از دشنام دهنده بتصديق
مقذوف يا آوردن قاذف چهار شاهد را بر زناي
مقذوف را براستكه بياورد آن شاهدان را پيش از حد
يا درميان حد موافق يكي از روايات كذا في السراج
الوهاج * مسئله * قبول نمود ه نخواهد شد از
قاذف شهادت كه زنا را چهار شاهد پس اگر آورد چهار شاهد
را وشهادت دادند مر مقذوف بزنائي كه مدت بسيار
برايشان گذشته است بعد زنا رپس ساقط خواهد شد حد از
قاذف استحسانا و اگر سه شاهد آورد وشهادت دادند
بر مقذوف بزنا وگفت قاذف كه من چهارم اين سه
شاهد ام التفات نمود ه نخواهد شد بكلام او و اقامت
حد نموده خواهد شد بر وي و برهر سه شاهد و اگر شهادت
دادند دو مرد يا يكمرد و دو زن بر اقرار مقذوف بزنا
دفع نموده خواهد شد حد از قاذف و از هر سه شاهد
كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * هرگاه
مرد مكاتب وگذاشت آن قدر مال را كه بدل كتابت را كفايت

مي‌كند و ادا نبود شد مكاتبت او وحكم نبود شد بآزاد
بودن او در آخر جزو از اجزاي حيات او و قسمت نبود
شد باقي مال در ميان وارثان او كه آزادانند بعد ازاين
دشنام بزناده ادا ورا مردي حد نزد نخواهد شد آنرا
كذا في المحيط * مسئله * كسيكه داخل شد بسوي ما
با مان از اهل حرب پس دشنام داد مرد مسلمان را واجب
خواهد شد حد بروي واين قول آخر ابي حنيفه است
رحمه الله وهمين است قول صاحبين كذا في شرح الطحاوي
* مسئله * حد قذف مغاير است حد زنا را يعني
فرق است ميان حد زنا وحد قذف بچند چيز چراكه حد
قذف ساقط نمي‌شود بگذشتن زمان بسيار وحد زنا وحد
شراب ساقط مي‌شود بگذشتن زمان وا تمامت حد قذف
نمي‌شود مگر بطلب مقذوف وقبول نبود نمي‌شود شاهد
بر قذف مگر بعد از دعوي وساقط نمي‌شود اين حد بعد از
عفو نمودن وابرا كردن وتثبيت ثابت شده پس اشد
وهمچنين هرگاه عفو كرد پيش از ظهار دعوي بسوي قاضي
وهمچنين اگر صلح كرد از قذف بر مالي باطل خواهد

بودو رد نمودہ خواہد شد مال بسوی او و مبر مدعی قذف
را کہ مطالبہ نماید بعد از ان حد را نہ دہ ما کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسلہ * اقامت حد قذف خواہد
کرد قاضی بعلم خود ہرگاہ بدانست قاضی در ایام قضای
خود وہمچنین اگر دشنام داد او را در حضور قاضی
بعد خواہد رد او را واگر می داند سبب قذف را پیش از انکہ
قاضی شود بعد از ان قاضی شد نمیرسد ویرا کہ اقامت حد
کند تا آنکہ گواہی دادہ شود مبقذف نزد او کذا فی
فتح القدیر * مسلہ * اگر ترک کرد مقذوف مطالبہ را
پس این بہتر است وہمچنین مستحسن است از حکم قاضی ہرگاہ
برد مقذوف را قاذف پیش قاضی باین طور کہ بگوید
مدعی را قبل ثبوت دعوای وی کہ بگذر از این دعوا کذا
فی الایضاح * مسلہ * جایز است وکیل کردن از برای
ثابت نمودن حد قذف از جانب غایب در قول ابی حنیفہ
ومحمد رحمہما اللہ واجماع بر ان است کہ وکیل کردن
صحیح نیست از برای استیفای حد کذا فی فتح القدیر

ودر بیابان چیز بخفیه ظاهر می شود سرقه با آن چیز
واین سرقه در شرع گرفتن عاقل بالغ نصاب سره زر یا چیزی را که
قیمت آن نصاب بسا شد وآن چیز ملک غیر بود وآن
گیرنده را شبه دران مال نباشد وگرفته باشد بطریق خفیه
کذا فی الاختیار شرح المختار پس اگر دزدی در روز بود
اعتبار پوشیده گرفتن نموده خواهد شد در ابتدا وانتها هردو
واگر دزد شب بود اعتبار اخفاء نموده خواهد شد
در ابتدا فقط کذا فی النهر الفائق تا اینکه اگر نقب زد در خانه
بطریق خفیه در شب بعد ازان گرفت مال را بطریق غلبه
ومکابره آشکارا از مالک مال باین طور که بیدار شد مالک
وداخل شد دزد بروی بسلاح جنگ ومقاتله کرد بس
مالک هرگاه منع کرد ویرا از گرفتن مال درینصورت قطع
نموده خواهد شد دست دزد واگر مکابره کرده باشد
ومالک را در روز باینطور که نقب زد درخانه بطریقه
خفیه وداخل شد درخانه بعد ازان گرفت مال را بزور
وغلبه بریده نخواهد شد دست او کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * کمتر نصاب در دزدی ده درم مسکوک جید است

بوزن شش مثقال كذا في العتابية * مسله * هر گاه دزدید شخصی نقره را که وزن بوده ده درم است یا دزدید متاعی را که قیمت او ده درم غیر مسکوک است پس قطع نه بست دزدی در وی بر قول صحیح واگر شخص دزدید مصحف دینار را که قیمت آن نصاب بود بریده خواهد شد دست وی نیز دماوا کر دزدید یک دینار را که قیمت او کمتر از نصاب است دست بریده نخواهد شد کذا في البحر الرایق * مسله * اگر دزدید ده درم مغشوش را و نقره در آن زیاده بود دست بریده نخواهد شد در ظاهر الروایة و همین اصح است کذا في العتابیة * مسله * اگر شخص دزدید ده درم زیوف را یا ده درم نبهره را یا ده درم ستوقه را پس دست بریده نخواهد شد مگر اینکه بسیار باشد که قیمت او تا بنصاب یعنی ده درم جید می رسد کذا في البحر الرایق * مسله * هر گاه حاجت واقع شد قیمت کردن مال دزدی به ده درم در آن صورت قیمت نموده خواهد شد بر بهترین نقد ها یا نقد شهری که رایج است آن نقد اکثر در میان مردمان و روایت کرده است ابو

یوسف از ابی حنیفه که قیمت نبوده خواهد شد بده درم
نقد آن شهری که رایج است میان مردم و از اکثر روایت
کرده است حسن از ابی حنیفه رحمه الله که قیمت نبوده
خواهد شد به ده درم که بهترین نقود است تا آنکه واجب
نشود قطع ید بسبب شک کذا فی المحیط و همین قول مختار
است نزد بعضی علما کذا فی خزانة المفتین * مسئله *
دست بریده نخواهد شد بقیمت کردن یک کس و نه در صورت
اختلاف قیمت کنندگان کذا فی المحیط * مسئله * ثابت
می شود قیمت بقول دو مرد عادل که آن هر دو را شناخت
باشد در قیمت کردن کذا فی التبیین * مسئله * اعتبار
نموده نمی شود کمال نصاب مگر در حق دزد و برای همین
اگر دزدید ده درم را از ده کس از هر کس یک درم در
یکخانه دست بریده خواهد شد کذا فی المحیط * مسئله *
شرط نموده می شود که حرز یکی باشد یعنی دزدیدن مال
از یکخانه باشد پس اگر دزدید ده درم را از ده منزل
دست بریده نخواهد شد و خانهای بسیار در یک سرای
بمنزله یکخانه است تا آنکه اگر دزدید از ده شخص که در

یک سرای بودند از هر یک یک دزد کدام در حانهٔ علحده
بود دست بریده نخواهد شد بخلاف آنکه سرای
بزرگ باشد و دران جا بسیار باشد کذا فی البحر الرائق
و ضرور است که بر آورده باشد مسروق را سکبرته پس اگر
بیرون آورد بعض را یک مرتبه بعد ازان داخل شد و بیرون
آورد باقی را دست بریده نخواهد شد کذا فی البحر
الرائق * مسئله * ضرور است که بیرون بیارد مال مسروق را آشکارا
تا اینکه اگر در حلق دزد مردنک دینار را در حانه و بیرون آمد
دست بریده نخواهد شد و انتظار کشیده نخواهد شد که
غایط کند بلکه تاوان خواهد داد مانند آن دینار
کذا فی البحر الرائق و در سرقه دست بریده می شود
رمق در دوم باشد در دی در ظاهر الروایت کذا فی
الظهیریه * مسئله * اگر جمعی رفیق بودند و بعض ایشان
دزد بودند دست بریده خواهند شد همه اگر رسد هر یک
ده درم و این استحسان است برابر است که بر آمده باشد
آن رفقا از حانه همراه دزد یا دور باشد بر آمدن وی یا
بر آمده باشد آن دزد بعد از بر آمدن آنها دور و اگر

باشد رمیان ایشان صغیری یا مجنونی یا معتوهی
یا صاحب رحم محرم از صاحب مال دست بریده
نخواهد شد یکی از اینها کذا في النهر الفایق * مسله *
اگر دزد دیه مردی از مردی ده درم بعد از آن مرد مسروق
منه پس وارث شد نه آید ده درم را ده کس پس می رسیم
آن وارثان را که دست ببرند آن دزد را در آن دزدی
پس اگر غایب شد بعض از وارثان دست بریده نخواهد شد
دزد تا اینکه حاضر شوند همه ها * مسله * اگر
وکیل کرد شخصی مردی را از برای طلب هر حقی که او راهست
پس گرفت وکیل مذکور دزد را که اقرار دزدید ن ده درم
از موکل او کرد نا شتی پس می رسد وکیل را که طلب کند
مالی را که اقرار آن کرده است و دست نخواهد برید
او را و اگر حاضر شد موکل بعد صدور حکم قاضی بنا بر ادای ده
درم بوکیل مذکور در ینصورت موکل هم نخواهد برید دست
دزد را کذا في محیط السرخسی * مسله * بنده و آزاد
برابرانند در بریدن دست کذا في الهدایة * مسله *
دزدی ثابت نمی شود مگر از دو چیز بشاهدان یا باقرار

پس اگر ثبوت دزدي با قرار بود قاضي خواهد پرسيد دزد را
از حقيقت دزدي پس اگر بيان كرد آن را خواهد پرسيد
از مال مسروقه زيراكه اگر مسروقه مال نباشد واجب نشود
قطع به سبب دزدي آن پس اگر بيان كرد دزد جنس مال را
خواهد پرسيد قاضي از مقدار مال واين وقتي است كه مال
غايب باشد از مجلس قضا واگر مال حاضر باشد دراين مجلس
ودعوي مي كند او را صاحب مال پس اقرار كرده دزد
درين صورت قاضي محتاج نخواهد شد بسوي سوال از مال
مسروقه واز مقدار آن وليكن نظر خواهد كرد
قاضي بسوي مال مسروقه پس اگر ممكن باشد واجب
كرد اينده قطع بد دزد يد پس آن مال را صاحب خواهد كرد
واگر ممكن نيست واجب نخواهد كرد اما بعد ازان خواهد
پرسيد قاضي از دزد كه چه گونه دزديده است بعد ازان خواهد
پرسيد از مكان دزدي وخواهد پرسيد از وقت دزدي هرچند كه
احتمال تقادم عهد يعني گذشتن زمان بسيار باشد بعد ازان خواهد
پرسيد قاضي از دزد شخص مسروق منه را پس هرگاه كه
بيان كرد اين همه را دزد بر حالت حكم خواهد كرد قاضي

بریدن دست او واکتفا خواهد نمود تا ضی باقرار دیگر تید نزد
ابی حنیفه ومحمد رحمهما الله کذا فی المحیط * مسله * مستحب
است امام را که تلقین کند دزد را تا آنکه اقرار نکند بدزدی
کذا فی الظهیریة * مسله * سزا وار است که تلقین کند
اقرار کننده را بین کشتن او قول خود برای احتیال دفع
قطع ید واگر برگشت از اقرار خود صحیح خواهد شد رجوع او
در بریدن دست نه در ضمان دزدی کذا فی الاختیار شرح المختار
* مسله * اگر اقرار کرد دزد وگفت دزدیدم از این
شخص صد درم را بعد از ان گفت که نبردم ونه دزدیده
ام مگر از دیگری دست بریده نخواهد شد از برای هیچ کدام
از ان هر دو ودفع خواهد کرد مال را بسوی اول وتاوان
خواهد داد صد درم را بآن دیگر کذا فی محیط السرخسی
* مسله * اگر شخصی اقرار کرد بدزدی بعد از ان برگشت
از اقرار خود ومن بعد اقرار کرد بدزدی بعض مال پس دست
بریده نخواهد شد کذا فی العتابیة * مسله * در قدوری
مذکور است هرگاه اقرار کرد شخصی پس گفت دزدیده ام
این درم ها را ونمیدانم که از کدام کس است یا گفت نمی

بیایم صاحب این دزد را از دست بریده نخواهد شد کذا فی
الذخیرة * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع
صغیر که دو مرد اقرار کردند بدزدیدن چند درم بعد
از آن گفت یکی از ایشان و شیخ بزرگ آن چند درم مال
من است دزد صورت بریده نخواهد شد دست هیچ یکی از ایشان
دزد و مرا بر است که گفته باشد این کلام را یکی از آن دزد و
پس از حکم کردن قاضی به بریدن دست یا بعد از حکم قاضی
وپیش از استیفاء آن یعنی بریدن دست و بیان کرده است
محمد رحمه الله در اصل که قطع نکردن دست
درین مسئله پیش از حد و حکم قاضی و یا بعد آن و قبل از
استیفا بجهت آنست که استیفا را در باب حدود مشابهت است
بقضاء قاضی * مسئله * اگر اقرار کرد یکی از آن دزدان و
وگفت دزدیدم من و فلان شخص از فلان کس این جامه را که در
دست آن دزد دیگر بود ذکر کرده است محمد رحمه الله
این مسئله را در اصل وگردانیده است آن را بر دو صورت
یکی اینکه تصدیق کرد او را آن دیگر و درین صورت
دست بریده خواهد شد هر دو را با تفاق و دیگر اینکه

شقه نیا کرد و از آن شخص دیگر پس این هم برد و جبّه
است اول اینکه گوید دزدی نکرده ام من و این جامه جامه
من است درین صورت قطع دست یکی ازان هر دو نخواهد
بود با جماع و دیگر اینکه گوید که نه دزدیده ام من و نمی
شناسم جامه را و درین صورت اختلاف کرده اند علما
گفته اند ابو حنیفه و محمد رحمهما الله که بریده خواهد شد
دست اقرار کننده نه دست انکار کننده بالاتفاق
كذا في المحيط و اگر تصدیق کرد اقرار کننده را فلان
و بعد ازان رجوع کرد ساقط می شود قطع ید بالاتفاق
از اقرار کننده كذا في العتابية * مسئله * اگر گفت یکی
ازان دو کس دزدیدیم ما این جامه را از فلان شخص
و گفت دیگر که دروغ گفتی ما ندزدیدیم این جامه را ولیکن
این جامه ازان فلان است بریده خواهد شد دست اقرار
کننده نه دست انکار کننده نزد ابی حنیفة رحمه الله * مسئله *
اگر دعوی کرد مردی بر شخصی دزدی را و انکار کرد آن
شخص از دزدی قسم داده خواهد شد پس اگر ابا کرد از
قسم خوردن بریده نخواهد شد دست او و تاوان خواهد

داد مال را و اگر اقرار کرد بآن دزدی بعد از آن برگشت
از اقرار خود و انکار کرد پس درین صورت بریده نخواهد شد
دست او و تاوان خواهد داد مال را کذا فی السراج الوهاج
* مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس گفت شخص دیگر بلکه
دزدیده ام من آن مال را نه او و درین صورت بریده خواهد شد
دست کسیکه تصدیق کرد او را صاحب مال پس اگر صاحب مال
تصدیق کرد اول را بعد از آن دوم را درین صورت قطع و تاوان
بر طرف و نیست چرا که این تصدیق ثانی تکذیب است
برای اول کذا فی العتابیة و اگر گفت صاحب مال بعد تصدیق
اول که نه دزدیده است آن را شخص اول بلکه دزدیده
است آن را دوم درین صورت دست بریده نخواهد شد
هیچکدام ازین هر دو و حکم کرده نخواهد شد بدادن
مال بر اول بلکه حکم ادای آن بر ثانی کرده خواهد شد
کذا فی محیط السرخسی و اگر تصدیق کرد اقرار اول را بعد از آن
اقرار کرد ثانی پس تصدیق کرد صاحب مال ثانی را تاوان خواهد
داد ثانی مال را * مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس
دعوی کرد صاحب مال غصب را یا مسله بر عکس آن بود

پس دزد هردو صورت قطع بد نیست و تاوان خواهد داد مال را کذا في العتابية واگر گفت صاحب مال در صورتیکه اقرار کرد دزد بدزدي کرد نه وساکت شد بعد ازان گفت غصب کردي آنرا ازمن حکم نخواهد کرد قاضي بدادن مال وهرگاه اقرار کرد که دزدیده است آن چیز را با این کودک یا بسا این کنگ قطع نبوده نخواهد شد دست او کذا في المحيط السرخسي * مسئله * اگر اقرار کردند چهار کس بدزدي پس رجوع کردند دو کس ازان هسا دزینصورت قطع دست نیست وهمچنین اقرار بدزدي کردند دو شخص ورجوع کرد یکي ازان هردو پس قطع بد نیست کذا في العتابية * مسئله * شخصي اقرار کرد باینمعني که دزدیده است این جامه را از فلان کس پس اقرار کرد صاحب مال ببودن نصف جامه ازان دزد وگفت که نصف جامه از تست وانکار کرد دزد آنرا بریده نخواهد شد دست او کذا في المحيط * مسئله * هرگاه گفت دزد که دزدیدم من آن چیز را از فلان واما نت داشتم آن را نزد اینکس که در دست اوست یا گفت بخشیدم آنرا باو یا گفت غصب کرد از من آنکس که در دست اوست

وتصدیق کرد آورا کسیکه مال در دست او آورد بریده شود دست او وتصدیق کرده نخواهد شد دزد مذکور کذا فی العنابیة * مسئله * اگر اقرار کرد که دزدیدم من وفلان کس از فلان شخص هزار درم را بریده نخواهد شد سه ثلثه اقرار کننده نزد ابی حنیفه رحمه الله در قول آخر وهمین است قول صاحبین وانتظار حاضر شدن شریک او کرده نخواهد شد کذا فی الظهیریه * مسئله * مذکور است در نوادر بشر از ابی یوسف رحمه الله که هرگاه گفت شخص که دزدیدم صد درم را نه بلکه دزدیدم ده درم را در این صورت قطع ید بر او نیست در قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله کذا فی المحیط فی المتفرقات * مسئله * مذکور است در منتقی که مردی گفت دزدیدم من از مال فلان صد درم را نه بلکه ده دینار را بریده خواهد شد دست او بنا بر ده دینار وتاوان خواهد داد صد درم را و این تاوان دادن صد درم وقتی است که دعوی کند مقرله یعنی صاحب مال هر دو مال را و این قول ابی حنیفه رحمه الله است * مسئله * واگر

گفت شخصی بدزدیدم یکصد درم را نه بلکه دو صد درم
را قطع ید نبوده خواهد شد وتاوان نخواهد داد چیزی را
واین وقتی است که دعوی کند صاحب مال دو صد درم را
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر گفت شخصی دزدیدم دو
صد درم را بلکه یکصد را قطع دست نبوده نخواهد شد
وتاوان خواهد داد دو صد را چرا که خود اقرار کرده است
بدزدیدن دو صد و رجوع کرده است از ان پس واجب شد
ضمان نه قطع دست و صحیح نخواهد شد اقرار صد درم
چرا که دعوی نکرده است آنرا صاحب مال واگر تصدیق
کرده بود او را صاحب مال در رجوع بسوی صد درم ضمان
نیست کذا فی فتح القدیر * هرگاه گفت شخصی که دزدیدم
صد ازین [illegible] درم را نه بلکه دزدیدم از ین مرد دیگر ده درم
را پس گفته است ابو حنیفه رحمه الله که من تاوان خواهم داد نیز
از ان دزد اول را ده درم و دست خواهم برید از برای شخص
دوم و گفته است ابو یوسف که قطع نبوده نخواهد شد
دست او تا آنکه اقرار کند از برای دوم مرتبه دیگر بعد
از ان ابو یوسف رجوع کرده است بسوی قول ابی حنیفه

رحمه الله كذا في محيط السرخسي * مسئله * مذكور است در منتقي كه گفته است محمد رحمه الله كه هرگاه گفت شخصي در دهم من از اين كس ده درم را نه بلكه دزديدم من آن را از اين شخص ديگر در اين صورت تاوان خواهم دهانيد از براي هر يكي از اين دو شخص ده درم را و قطع دست نخواهم نمود كذا في الظهيرية * مسئله * اگر گفت دزديدم اين جامه را از او و آن جامه مساوي نقرئي ده درم بود بعد از آن گفت نه ولكن دزديدم آن را از ديگر دست بريده نخواهد شد در قول ابو حنيفه رحمه الله و دست بريده شد در قول ثاني وي كذا في محيط السرخسي * مسئله * صحيح نيست اقرار كودك و اقرار دختر خورد سال نامردي پس اگر محتلم شد كودك يا حامله گرديد و يا حائض گرديد بعد از آن اورا ذكر صحيح است اين اقرار كذا في المحيط * مسئله * هرگاه شخصي اقرار كرده بود نامردي بخود بدو اگر اه بعد از آن گفت اين متاع متاع من است يا گفت اما بيا است آن متاع پوش

من یا گفت گرفته ام آن متاع را کرومی بدینی که مرا بوده پس
ذمهٔ او دفع نبوده خواهد شد قطع ید از آن دزد چنانچه
اگر ثابت می‌شد دزدی بر وی بسبب گواهان * مسله *
هرگاه حکم کرد قاضی بر دزد بقطع ید بسبب گواهان یا
باقرار خودش بعد از آن گفت صاحب مال که این متاع از آن
دزد است و نه دزدیده است آن را از من مگر اینکه
بامانت سپرده بود مرا یا گفت صاحب مال شهادت
داد نه شاهدان من بدروغ بیا گفت که اقرار کرده
آن دزد بباطل یا گفت چیزی را که شبیه بود باینها ساقط
می‌شود از دزد قطع ید کذا فی المحیط * مسله * هرگاه
اقرار کرد شخصی بدزدی باکراه و جبر پس اقرار باطل
است و بعضی از متاخرین فتوی داده‌اند بصحیح بودن همچو
اقرار کذا فی الظهیریة * مسله * دزد هرگاه انکار کرد
دزد بودن در این صورت مروی است از فقیه ابی بکر اعمش
اینکه امام عمل کند درین مسله باکبر رای خود پس اگر
اکبر رای امام چنین باشد که این دزد است و مال نزد او
است عذاب دهد او را و جایز است امام را این عذاب

دادن وعامهٔ مشایخ را کثر ایشان بدین رفته اند که امام را می رسد که تعزیر کند دزد را چنانچه اگر دید دزد در امام که می زند از دزدان کذا فی الذخیرة * مسئله * شخصی دعوی کرد بر دیگری دزدی را پس بر مدعی لازم است که گواه بیارد و بر مدعی علیه سوگند می رسد و زدن دزد خلاف شرع است و فتوی دادهٔ لهی شرد بزد بی چراکه واجب است که فتوای مفتی مطابق شرع باشد * مسئله * شخصی دعوی کرد بر دیگری دزدی را پس برد او را نزد سلطان و خواست از سلطان که بزند دزد را تا اینکه اقرار کند بدزدی پس نزد سلطان یک مرتبه یا دو مرتبه بعد ازان فرستاد بسوی زندان و غیر اینکه ... کند او را پس ترسید دزد محبوس و بالا راه از ترس عذاب پس افتاد و مرد و افتاد از آن دزد از پی حبس تا وان بعد ازان ظاهر شد دزدی غیرا و در اینصورت می رسد وارثان آن شخص را که مرده است اینکه مواخذه کنند صاحب مال را بدیت پدر خود تا وا نیی که داده اند به سلطان چرا که این شبه بسبب او حاصل شده است وصاحب مال

شمد يشت دزين سبب ذكر دا ليد ن كذا في فتاوي كبريٰ *
مسله * هركاه شخص اقرار كرد به دزدي بعد از آنك
كر يخت تعاقب ازو ه نخواهد شد هر چند كه در همان
ساعت باشد بخلاف آنكه اگر شهادت داده بد دزدي
آن شخص شاهدان وبعد از ان گريخت تعاقب او كرده
خواهد شد در همان ساعت وقطع يد نموده خواهد شد كذا
في المحيط * مسله * هركاه گفت مردي كه انا سارق هذا الثوب يعني
تنوين داد قاف را و نصب داد ثوب را يعني گفت من دزديده
ام اين جامه را دست بريده نخواهد شد واگر گفت
با ضافه انا سارق هذا الثوب يعني من سارق اين جامه
هستم دست بريده خواهد شد كذا في الظهيرية * مسله * گفته
است محمد رحمه الله كه بنده ايست مرد برا كه در هر دو دست او
ده درم است اقرار كرد كه دزديده است آن ده درم را
از ين مرد پس اگر بنده ماذون است يعني مولي او را دستوري
داده است در تجارت يا مكاتب بود واقرار كرد به دزدي
چيزيكه ضايع كرده است يا اقرار كرد به دزدي چيزيكه موجود
است صحيح است اقرار آن بنده در حق دست بريدن و مال

پس بریده خواهد شد دست بنده و واپس خواهد داد اموال را بمالک
آن اگر موجود است و اگر بنده محجور علیه بود یعنی
ممنوع از تصرفات پس اگر اقرار کرد بدزدی چیزیکه
ضایع کرده است صحیح است اقرار او در حق دست بریدن
و اگر اقرار کرد بدزدی مالیکه موجود است بعینه در دست
او درین صورت اگر تصدیق کرد مولی آن بنده را دست
بریده خواهد شد و واپس دهانیده خواهد شد مال بمالک
و اگر تکذیب کرد بنده را مولای وی در مال و گفت مولی
که مال مال من است پس موافق قول ابی حنیفه رحمه الله
اقرار بنده صحیح است در حق بریدن دست و مال هرده و
پس بریده خواهد شد دست بنده و واپس داده خواهد
شد مال بصاحب مال کذا فی الذخیره * مسئله * هرگاه
ثبوت دزدی بشهادت باشد شرط نموده می شود شهادت
دو مرد که عادل باشند و اکتفا نموده نخواهد شد صرف
بشهادت زنان نه در حق دست بریدن و نه در مال و اما
شهادت زنان با مردان پس آن مقبول است در حق مال
نزد ما و غیر مقبول است در حق قطع ید * مسئله * همچنین

شهادت بر شهادت قبول نموده میشود بر مسایل و قبول نموده نمی شود در قطع ید * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو مرد عادل بدزدی پس قاضی قبول خواهد نمود شهادت را بر مال و قطع ید هرد و و خواهد پرسید هر دو شاهدان را از حقیقت دزدی بعد از آن خواهد پرسید شاهدان را از مال و جنس آن وا ز مقدار آن مال موجود وقتیکه در مجلس قضا نباشد و اگر مال در مجلس قاضی حاضر باشد نخواهد پرسید شاهدان را از جنس مال و قدر آن ولیکن نظر خواهد کرد قاضی بسوی مال دزدی بر قسمی که گفتیم ما در مسئله اقرار و خواهد پرسید شاهدان را که چگونه دزدید و خواهد پرسید از مکان دزدی و از آن و نیز خواهد پرسید از حال صاحب مال پس چون شاهدان بیان کردند تمام خیالات را و شناخت قاضی شاهدان را عادل حکم خواهد کرد بقطع دست دزد و اگر شاهدان را عادل نشناخت پس حکم نخواهد کرد بدست بریدن مادامی که از حال شاهدان معرفت نبود تا نکند بسبب پرسیدن از مزکی یعنی آن کس که عدالت شاهدان بیان میکند و حبس خواهد کرد دزد را تا وقتیکه ظاهر

شود عدالت شاهدان پس اگر عادل برآمدند شاهدان
بعد از آن که حبس کرده شد دزد درین صورت اگر
صاحب مال حاضر باشد حکم خواهد کرد قاضی بدست بریدن
و اگر غایب باشد حکم نخواهد کرد بدست بریدن پس اگر
صاحب مال حاضر بود و حکم کرد قاضی در این دزد به بریدن
دست بعد از آن غایب شد صاحب مال پیش از دست بریدن
ذکر نکرده است محمد رحمه الله این مسئله را در کتاب خود
و اختلاف کرده اند مشایخ رحمهم الله درین مسئله گفته اند
بعضی واجب است که ابی حنیفه را درین مسئله دو قول
باشد بنا بر قول اول او قطع ید نباید کرد و بنا بر قول آخر
او قطع ید باید نمود و بعضی از علما گفته اند که غایب
شدن صاحب مال باز می دارد از دست بریدن بر قول
اول و ثانی ابی یوسف رحمه الله * مسئله * هر گاه که شهادت
دادند دو شاهد بر دزدی و غایب شدند هر دو
بعد از آنکه ظاهر شد عدالت آنها یا فوت شدند هر
دو شاهد این پیش از حکم قاضی یا بعد از حکم قاضی پیش از
اجرای حکم آن پس دزد را نبرید و چه قاضی حکم

نخواهد کرد و اجرا نخواهد نمود در قول اول ابی حنیفه رحمه
الله و در قول آخر او حکم خواهد کرد و اجرای حکم یعنی قطع
دست خواهد نمود اما اگر شاهدان فاسق شدند یا کور
شدند یا مرتد شدند یا عقل آن ها رفت پس اگر ظهور این همه
پیش از حکم قاضی باشد حکم نخواهد کرد قاضی
بدست بریدن و اگر حادث شد این همه عارض بعد از حکم
پیش از اجرای آن در این صورت اجرای حکم نکرده
خواهد شد * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو کس
بر شخصی که سرقه کرده است از فلان کیس و بیان کردند دزدی
را و لیکن از دزد این غایب بود که یا قته نشد و قدرت باحضار
او هم نبود قول آخر ابی حنیفه رحمه الله که همان قول
ابی یوسف و محمد رحمهما الله است دست بریده خواهد
شد دزد حاضر پس اگر آمد دزد غایب و دید او را صاحب
مال نزد قاضی پس حکم خواهد کرد صاحب مال را باعادهٔ
بینه هکذا فی المحیط * مسئله * اگر امر کرد امام بدست
بریدن دزد و عفو کرد صاحب مال دزد را در این صورت باطل
خواهد شد عفو او کذا فی الایضاح * مسئله * هرگاه شهادت

داده بود و کافر در کافری و بر مسلمانی بدردی دست برده بحوا شد شد کافر حالیکه مسلمان * مسله * هرگاه شهادت داد بد و شاهد برمردی که دزدیده است ماده گاو مرا واختلاف کردند در رنگ آن پس گفت یکی از دو شاهد که رنگ آن سفید بود وگفت دیگری که سیاه بود قول بوده خوا شد شد شهادت آنها نزد ابی حنیفه رحمه الله بخلاف صاحبین وگفته است کرخی که این اختلاف در آن رنگها است که با هم مشابه بودند مثل رنگ سرخ و زرد واما در آن رنگها که مشابهت با یکدیگر ندارند مانند رنگ سیاه و سفید پس قول بوده نخوا هد شد شهادت با جماع و صحیح آنست که در هر دو صورت اختلاف صاحبین و ابی حنیفه است * مسله * اگر شهادت داد یکی از ساهدان که دزدیده است مرکاو را وشهادت داد دیگری که دزدیده است ماده گاو را قبول بوده نخوا شد شد شهادت آنها باتفاق * مسله * اگر شهادت دادند هر دو ساهدان که آن مرد دزدیده است جامه را وگفت یکی که آن جامه هروی بود وگفت دیگری که آن جامه مروی بود مذکور است در نسخه های

الا بی سابیان که این مسئله بر اختلاف است ومذکور است
در نسخه های ابی حنفی که قبول نموده نخواهد شد شهادت
آنها باتفاق * مسئله * هرگاه گفت دزدی که این متاع
متیست که امانت سپرده بودم او را پس انکار کرد از آن
یا گفت که خریده بودم این متاع را از مدعی یا گفت که اقرار
کرده مرا که این مال نسبت دفع نموده خواهد شد حد از آن
دزد در همه چیز تاکه فی المحیط * مسئله * هرگاه شهادت
دادند دو شخص که دزدیده است این مال را این مرد و
شهادت دادند دو شخص دیگر که دزدیده است اینمال
را این مرد دیگر و صاحب مال دعوی می کند دزد برابر اول
پس در این صورت بریده نخواهد شد دست اول کذا فی محیط
السرخسی * مسئله * هرگاه شهادت دادند شاهدان
بر بنده که ماذون در تجارت بود دزدیده ده درم یا بیشتر
از آن و بنده انکار می کند پس اگر مولای بنده حاضر بود بریده
خواهد شد دست بنده نزد همه علما و اما تاوان خواهد داد
مال را بانه علما گفته اند که اگر هلاک کرده باشد مال را
تاوان نخواهد داد و اگر موجود باشد واپس خواهد داد

بصاحب مال وا گر مولاي بنده غايب بود بريده نخواهد
شد دست بنده نزد ابي حنيفه رحمه الله و تاوان خواهد داد
مال را واگر شاهدان گواهي دادند بدزدي كمتر
از ده درم حكم خواهد كرد قاضي بدادن مال و حكم
نخواهد كرد بدست بريدن برابر است كه مولاي بنده حاضر
باشد يا غائب واگر شاهدان شهادت دادند برا قرار بنده
ماذون بدزديدن ده درم پس قاضي حكم خواهد كرد
بمال و حكم نخواهد كرد بدست بريدن در قول ابي حنيفة
و محمد رحمهما الله و اگر شاهدان گواهي دادند
بر بندهٔ محجور عليه يعني ممنوع از تجارت بدزديدن
ده درم يا بيشتر پس اگر مولا غايب بود قاضي حكم نخواهد
كرد بر بنده بهيچ چيز نه بدست بريدن و نه بمال نزد ابي
حنيفه و محمد رحمهما الله و اگر شاهدان گواهي دادند برا قرار
بندهٔ محجور بدزدي پس قاضي قبول نخواهد كرد اين
گواهان را هرگز برابر است كه مولا حاضر باشد يا غايب
تا آنكه دست بنده بريده نخواهد شد و مولا مواخذه كرده
نخواهد شد بفروختن براي اداي مال دزدي وليكن

مواخذه کرده خواهد شد بآن مال بعد آزاد شدن کذا
في الذخيرة في فصل المتفرقات * مسله * دزد هرگاه
داخل شد در خانه مردي و گرفت متاع را و برآورد آنرا
پس مي رسد صاحب خانه را کشتن آن دزد * مسله * مذکور
است در نوادر ابن سماعه که گفته است محمد رحمه الله که دزد
هرگاه نقب زند خانه را پس به بیند آن دزد را صاحب
خانه و بانگ زند بروي پس اگر برود بهتر والا مي رسد و يرا
که بکشد دزد را * مسله * مروي است در نوادر ابن رستم
از محمد رحمه الله هرگاه شخصي ديد دزدي را که نقب
مي زد خانه و برا پس کشت او را تاوان خواهد داد خون
بهاي او را و گفته است ابوحنيفه رحمه الله مي رسد صاحب
خانه را که بکشد دزد را و تاوان نخواهد داد خون بهاي
دزد را * مسله * مروي است در مجرد و در نوادر ابن سماعه
از محمد رحمه الله در حق دزدي که هرگاه داخل شد
در سراي مردي پس آگاه شد صاحب خانه و دانست که
قادر نخواهد شد بر گرفتن آن از دست خود مي رسد و يرا
که بکشد دزد را خواه داخل شده باشد بزور و غلبه يا بغير آن

وارادہ دارد کہ بدزد ومال ویرا پس اگر کشت آنرا دزد را صاحب خانہ نیست بروی هیچ از قصاص و دیت کذا في محیط السرخسي * مسله * مذکور است در فتاوای اهل سمرقند که دزدی می کند دیوار مردیرا و شنوده بود که صاحب خانہ آگاہ گشت و سنگی بر انداخت پس کشت آن دزد را لازم است دیت بر عاقلہ آن مرد و بر آن مرد کفارہ کذا في الذخیرۃ * مسله * مذکور است در فتاوای ابي اللیث که مردی بر آمد بر دیوار مردی و بر آن چادری است پس ترسید صاحب دیوار که اگر بانگ زند بردزد چادر را بگیرد و برود وایا حلال است که تیر زند ویرا یا نہ گفته است محمد رحمه الله می رسد ویرا که تیر زند هرگاہ چادر بقیمت دہ درم یا شد یا زیادہ گفته است شیخ ابواللیث که اصحاب ما نداره نکردہ اند یا بی اندازہ بلکہ مطلق گفته اند که می رسد صاحب دیوار را که تیر زند دزد را و مذکور است در جنایات جامع صغیر که مردی داخل شد بر مردی وشیر پس دزدی کرد بعد از آن بیرون آورد مال دزدیدہ را پس تعاقب وی نمود صاحب خانہ و کشت اورا پس چیزی لازم

نیست بزآن کهرد گفتهاند علمارکه اراده کرده است محمد
یا بی جکم وقتیکه قادر نباشد براستردا و مسال خود مگر
بکشتن وهرگاه حال جنین باشد مباح است قتل او وضمان نیست
بر قاتل *مسله* مذکوراست در منتقی که هرگاه نزد مردی
زانی بود پس خواست مرد دیگر که بگیرد ازوی جا بز است
اوراکه جنگ کند بشمشیر وقتیکه خوف کرسنگی دارد بر
نفس خود و همچنین حکم است در آبی که ازبرای
خوردن اوست کذا في المحیط * مسله * دزدیکه مشهور
است بدزدی یا فت او را شخصی که میرفت برای حاجت
خود در حالیکه آن دزد مشغول بدزدی نبود جایز نیست
که بکشد ' الیکن میرسد ویرا که بیارد او را بپش امام
تا آنکه ط ـ به کند امام اثروی بحبس کذا في الظهیریة
* مسله * دزد هرگاه یا فت زد بروی صاحب مال پس
گریخت حلال نیست صاحب مال راکه تعاقب وی کند و بزند او را
مگر وقتیکه برده باشد مال اوپس دربن هنگام میرسد ویرا
که تعاقب وی کند و بزند او را بسلاح تا اینکه بهند از دزد مال
اورا کذا في المحیط * مسله * مستحب است از برای

مدعی که دعوی کند بلفظ اخذ یعنی گرفتن نه بلفظ سرقه وهمین مستحب است از برای شاهدان که شهادت دهند بلفظ اخذ نه بلفظ سرقه یا بگویند که این مال از برای طالب است همچنین در مجیط * مسله * شخصی دعوی کرد که فلان امر این قدر دزدیده است پس گفت دزد که گرفته ام همین مال را ضامن خواهد شد مال او دست بریده نخواهد شد اگرچه اقرار کرد بعد از ان به دزدی بیزکذا فی السراجیة * مسله * گفته است ابو حنیفه رحمه الله در حق شخصی که دعوی کرد بر دیگری دزدی را او انکار کرد مدعی علیه قسم گرفته خواهد شد از وی واگر انکار کرد از قسم حکم کرده خواهد شد بر وی بضمان ما نه قطع ید کذا فی الظهیریة و همچنین اگر برگشت دزد از اقرار خود بریده نخواهد شد دست او وضامن خواهد شد مال را و همچنین اگر گواهی داد بر شخصی به دزدی بعد از مدتی دست بریده نخواهد شد وضامن مال خواهد شد کذا فی العتابیة * مسله * دو شخص شهادت دادند بر مردی پس دست بریده شد بعد از ان گفتند که این نه دزدیده است بلکه دیگری

بریده نخواهد شد دست آن دیگر وضامن خواهند شد
آن هردو دیت را از برای اول واگر شهادت دادند دو
شاهد دیگر بر رجوع آن دوشاهد اول قبول نبوده نخواهد
شد شهادت آنها ودست بریده نخواهد شد دزد * مسله *
شهادت دادند شاهدان بر اقرار شخصي بدزدي واو
خود ساکت است یا انکار می کند دست بریده نخواهد شد
* مسله * چهار شخص شهادت دادند بدزدی شخصی پس
دوازان برگشتند ازشهادت وگواهي دادند بر دیگری
دست بریده نخواهند شد آن هردو مشهود علیه وحکم کرده
خواهد شد دزد اول بضمان مال کذا في التاتارخانیة

* باب دوم * در بیان چیزي که دست بریده میشود
دران ودربیان چیزی که دست بریده نمی شود
ودربن سه فصل است فصل اول در قطع ید * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن چیز یکه دردار
الاسلام حقیر ومباح است مانند چوب وگاه ونی وماهي
وزرنیخ وگل سرخ وآهك وداخل میشود درماهي ماهي
نیك سود وماهی تازه کذا في الهدایة * مسله * دست بریده

میشود بدزدیدن ساج وعاوا بنوس وصندل ونگینها ی
زمرد وباقوت وبرجد کذا فی الکافی ودست بریده
شوا هد سد درجمیع جوا هر کذا فی العتابیة واما طلا
ونقره ومروارید وفیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسله هرکاه که زدید سفتی
ازین جها ر چیز ملکور در صورتیکه مباح یافته میشود
د آن این است که آ موجود باشد بسنگ و خاک واجب
نمی شود دست بریدن ودر طاهر روایت واجب
می شود دست بریدن بردزد یعنی مخلوط به خاکی
باشد یانه * مسله * اگرساخته سد دروازه ساکرسی
یا تحت ازچوبی که دزد دزدید ازآن قطع یه نیست
واجب نبود قطع یدبردزدی آن گ ونی ومردی
یفتح با کیاهی است که حصیرازان بافتند چنانچه بریدن
دست واجب نمی شود پیش ازعمل هیچ‌ایل واجب نمی شود
بعدازعمل تاانکه اگرساخته سدازان نی وبردی حصیری
ودزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسله *
اگر غالب و زاید شود صنعت براصل حصیر چنانکه درحصیر

هاي يغد احدي وجرجانی است گفته اند علماء رابين نيز دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسله * دست بريده نمي شود دزد بردن درها مگر وقتيكه در حرز و حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود برداشتن آنها بريك كس چراكه رغبت نبود ه نمي شود بردزديدن ورهاي گران واگرنصب كرده باشند دروازهاد رين صورت دست بريده نخواهد شد * مسله * دست بريده نمي شود دزد چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير وگوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية اما دزدي ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز و بادام دست بريده مي شود هركاه كه در حرز و حفظ باشند وقطع دست نيست دزد زديدن ميوه كه بر درخت باشد ودزد زديدن زراعتيكه درونه نشده و چون بريده شد ميوها بعد از رسيدن كي و درونه شد گندم وگذاشته شد در انبار خانه و بران دريسته شد درين صورت بريده خواهد شد دست دزد زديدن آن كذا في السراج الوهاج * مسله * قطع يد نيست در دزديدن

گوشت خواه آن گوشت پخته و خشک باشد چنانچه در آن
کذا فی فتح القدیر * مسئله * هرگاه دزدید شخصی
از دیگری طعامی را و سال قحط بود واجب نمیشود
قطع دست بسبب دزدیدن آن زیرا است که آن طعام طعامی
باشد که زود فاسد و ضایع می‌شود یا چنان نبود و زیرا است
که محرز و محفوظ باشد سابقه و اگر سال فراخی و ارزانی
بود در این صورت اگر طعام چنان باشد که زود فاسد میشود
پس حکم آن مثل حکم مسئلهٔ سابق است و اگر طعامی بود
که زود فاسد نمی‌شد و نه محرز بود قطع دست
نموده خواهد شد گفته‌اند مشایخ ما رحمهم الله که خواند
در میوه‌ها نیز همین تفصیل است هرگاه سال قحط
باشد واجب نمی‌شود قطع دست در دزدیدن میوه‌ها زیرا است
که چنان میوه باشد که زود ضایع می‌شود یا نه و
زیرا است که میوه بر درخت باشد یا محرز بود
اگر سال فراخی و ارزانی باشد در این صورت اگر میوه
باشد که زود تباه می‌شود واجب نخواهد شد قطع دست
بسبب دزدیدن آن زیرا است که محرز باشد یا غیر محرز

در اگر هیچ میوه بود که نزد تباه و فاسد نمی شود و حال آنکه
هیچ تر بود پس بدر دزدیدن آن قطع دست لازم خواهد
آمد کذا فی الذخیره * مسئله * دست بریده
نخواهد شد در دزدیدن هیزم و چوب و نی و امثال اینها
و روغنها و خوشبوی و عود و مشک و همچنین هرگاه دزدی
پنبه یا کتان یا پشم را دست بریده خواهد شد و همچنین اگر
دزدید گندم یا جو یا آرد یا سویق یا روغن زرد یا خرما یا مویز
یا روغن زیتون را دست بریده خواهد شد و همچنین دست
بریده می شود بسبب دزدیدن متاعهایی پوشیدنی یا فرش
کردنی و جمیع ظروفهایی که ساخته می شوند از آهن یا از
روی یا از رصاص و یا از چوب و یا از چرم و نیز در دزدیدن
کاغذات و کاردهای و مقراضها و ترازوها و ریسمانها و قطع
دست نیست در دزدی سنگها کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن سنگ رخام و نه در
دزدیدن دیگهایی که از سنگها است و نه در دزدی نمک
کذا فی التبیین * مسئله * گفته است ابوحنیفه رحمه الله
که قطع دست نیست در دزدیدن شماخها را برابر است که

ممنوع باشد یا غیر ممنوع واگر شخصی دزدید
درخت خرما را یا بیخ آن یا دزدید درختی را با بیخ آن
از بستان وحال آنکه قیمت آن برابر ده درم بود قطع ید
نیست درآن کذا فی السراج الوهاج * مسئله * در
دزدیدن سرکه وشهد دست بریده خواهد شد باتفاق
کذا فی شرح مجمع البحرین * مسئله * دزدید مردی که
باغی است از تاجر اهل عدل که درمیان ایشان بود دست
بریده نخواهد شد کذا فی التاتارخانیة * مسئله *
بریده نخواهد شد دست در دزدیدن شکر باتفاق کذا
فی الهدایة * مسئله * مروی است از محمد رحمه الله که
دست بریده نخواهد شد در دزدیدن [illegible] مادامیکه چیزی
از آن ساخته نشد وگفته اند اصح [illegible] رحمهم الله
واجب است که دست بریده نشود در دزدیدن عاج
مصنوع وغیر مصنوع چراکه اختلاف کرده اند علما در مال
بودن عاج وواجب است که این حکم در عاجی باشد که از استخوان
مثل است ودست بریده نخواهد شد در دزدیدن عاج
که غیر مصنوع باشد چراکه مباح یافته میشود

میشود و دست برید ه خواهد شد در دزدیدن
هاچ مصنوع چراکه صنعت غالب می شود بروی
پس می کردد مانند چوب که ساخته باشند ازوی
چیزی که اقیمتی باشد * مسله * در دزدیدن
آبگینه دست بریده نخواهد شد در ظاهر روایت کذا في
فتح القدیر * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن شکار
خواه وحشي باشد یا غیر آن برابر است که شکار صحرا باشد
یا شکار دریا کذا في التاتارخانیة في فصل شرائط القطع * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن چنانکه در دزدیدن ترهٔ ریحان
قطع * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن کاه و آب و خسته
خرما و همچنین قطع ید نیست در پوستهای جانوران
درنده که دباغت کرده باشند مگر وقتیکه فرش یا مصلی ساخته
باشند * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن آوندهای
گلی و دیگرها کی که در آن طعام باشد کذا في العتابية * مسله *
قطع ید نیست در دزدي شراب وخوک اهل ذمی * مسله * قطع
ید نیست در دزدیدن بازو چرغ و دیگر پرندگان و همچنین
در دزدی وحوش و سگ و یوز و ماکیان و بط و کبوتر که

في التمرتاشي * مسئله * شرابها سه قسم اند يكي حلال است مثل نقاع بعني بوره وانچه مانند آن است شي پس دزد دزدد آن قطع يد است دوم شراب نقيع يعني چيساني حرام ومعروف صحيح آنست كه درين قطع يد است سوم شراب انگوري است و دزد دزدد آن قطع يد نيست وقطع يد است در دو شاره * مسئله * قطع يد نيست در دزديدن طنبوره و دائره و نای و هر چيزكه از برای لهو و بازي باشد كذا في السراج الوهاج * مسئله * در دزديدن طبل و مزمار قطع يد نيست و اين وقتي است كه طبل از براي لهو و بازي باشد و اما اگر طبل غازيان باشد پس اختلاف كرده اند مشايخ رحمهم الله در واجب شدن قطع يد بدزديدن آن وقتيكه قيمت آن ده درم باشد و اختيار كرده است صدر الشهيد رحمه الله كه واجب نمي شود قطع يد كذا في المحيط وهمين اصح است و در واوالجيه است كه همين قول صدر الشهيد مختار است كذا في الظهيرية الفائق * مسئله * قطع يد نيست در دزديدن نان وثريد كه آن نان شكسته در شوربا باشد كذا في السراج الوهاج * مسئله * مذكور است

دزنواث را بي يوسف رحمه الله كه قطع [illegible] نيست در دزديدن رب و جلاب كذا في العيني شرح الكنز * مسله * اگر دزد يد ذمي از كه مي شراب [illegible] دست بريده نخواهد شد كذا في الايضاح * مسله [illegible] يد نيست در دزدي شطرنج اگرچه از طلا باشد وهمچنين [illegible] در دزدي نرد است كذا في المحيط * مسله [illegible] نيست در دزديدن مصحف اگرچه در آن زر بكار برده باشند كه قيمت آن برابر هزار درم بود وهمچنين قطع يد نيست در دزديدن كتاب فقه وكتاب نحو وكتاب لغت وكتاب شعر كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر دزديد جلد كتاب را ورقهاي كتاب را پيش از نوشتن دست بريده خواهد شد كذا في محيط السرخسي * مسله * دست بريده نخواهد شد در دزديدن دفترها ي حساب كذا في المحيط ومراد ازين دفترها آن دفتر است كه از حساب فارغ شده است چرا كه مقصود [illegible] كاغذ است واما دفاتر كه از حساب آن فراغت نشده است قطع يد نيست چرا كه مقصود از آن دانستن چيزي است كه در آن نوشته است وآن دانستن مال نيست واما دزديدن دفتر

مرد اگر این قطع ید است چراکه مقصود از آن غذا است
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * قطع نیست در دزد ید نی
که از برای تیر است واگر ساخته شد از آن تیر بعد از آن شخص
دزدید دست بریده نخواهد شد کذا فی الذخیرة * مسئله *
قطع ید نیست در دزدیدن صلیب طلا ونقره یعنی چلیپای
ترسایان وشطرنج در دزدیدن است که از طلا ونقره است واما در
دزدیدن درمهای که بران صورتها باشد پس دست بریده
خواهد شد در دزدی آن چراکه برای پرستش نساخته اند
کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * دست بریده نخواهد
شد در دزدیدن زعفران وورس یعنی اسپرک زعفر و وسمه
وکتم کذا فی العتابیة * مسئله * دست بریده نخواهد شد
از برای دزدی بنده بزرگ سالم که از خود خبر می تواند
داد اگرچه در خواب باشد یا مجنون یا اعجمی باشد چراکه
این دزدی نیست بلکه غصب است یا خداع کذا فی النهر الفایق
* مسئله * دست بریده خواهد شد در دزدیدن بنده
کوچک که امتیاز ندارد واز خود تعبیر کردن نمیتواند
یا تعاقب علیها کذا فی فتح القدیر * مسئله * کشته است

محمد رحمه الله در منتقي هرگاه شخصی دزدید بقدر
کوچک را که قیمت آن پنج درم است و در گوش آن مروارید
است که قیمت آن نیز پنج درم است خواهم برید دست وی را
کذا في المحيط * مسئله * شخصی او را ده درم بر
ذمه قرض دار او بود پس دزدید از خانه قرض دار خود
آن ده درم درین صورت اگر دین او غیر موجل بود دست
بریده نخواهد شد و اگر دین او موجل بود پس قیاس آنست
که دست بریده شود و در استحسان دست بریده نخواهد
شد و فرق نیست میان چیزیکه دزدیده است بقدر مال
او باشد یا زیاده یا کمتر و اگر دزدید از قرض دار خود متاعی
را که در قیمت برابر ده درم بود بریده خواهد شد و اگر
دزد گفت گرفته بودم آن مال را گرو عوض حق خود یا برای
ادای حق خود و تصریح کرد بآن دفع نمود خواهد شد
از وی حد باتفاق و اگر گرفت قسمی از درمها که بهتر بود از
حق او یا ناقص بود از آن دست بریده نخواهد شد کذا في
السراج الوهاج و اگر دزدید نقد را از خلاف جنس حق
خود بریده نخواهد شد دست او در قول صحیح کذا

فی التبیین * اگر دزد زیور نقره دزدید صاحب زیور درمی
چند بردند یا دزدید زیور طلا و بر قیمه مال آن چند دینار
آوردند پس درین صورت دست بریده خواهد شد و در
صورتیکه (تاج یا زیور) اشیا که دزدیده واجب شد برو
قیمت آن دراهم مثل چیزی دزدیده اند صاحب مال
از قرض خود درین صورت نیز دست بریده خواهد شد کذا
فی السراج الوهاج * مسئله * اگر دزدید بنده مکاتب
یا بنده از قرضدار مولای خود دست بریده خواهد شد
مگر در صورتیکه وکیل کرده باشد مولی آن مکاتب و آن
بنده را برای گرفتن آن قرض واجب نخواهد شد قطع ید
* مسئله * اگر شخصی دزدید از قرضدار پدر خود یا از
قرضدار پسر بزرگ خود یا از قرضدار مکاتب خود دست
بریده خواهد شد و اگر دزدید از قرضدار پسر کوچک خود
دست بریدن نخواهد شد کذا فی غایة البیان * مسئله *
اگر شخصی دزدید از قرضدار بنده خود که ماذون در
تجارت است و بر آن بنده قرض است دست بریده خواهد
شد و اگر بر بنده قرض نبود پس ملک دزدان بنده او راست

در بين صورت دست بريده نخواهد شد اگرا ز جنس خلاف او
بود كذا في الايضاح * مسئله * هركاه واقع شد دزدي برد و
چيزي كه يكي از ان آن است كه واجب مي شود قطع يد در آن
ود يكي ديگر آن است كه ... و الاصل آنست
چيزيكه مقصود در دزدي است هركاه از اين جنس باشد كه
واجب مي شود بدزديدن آن قطع يد و آن جنس مقدار نصاب
باشد در ينصورت دست بريده خواهد شد باتفاق و اكر
چيزيكه مقصود بدزدي است از ان جنس است كه قطع
يد نيست در آن دست بريده نخواهد شد اگرچه با وي
چيز آن از آن جنس باشد كه قطع يد واجب مي شود در آن
و نصاب را ميرسد و اين قول ابي حنيفه و محمد است رحمهما
الله كذا في المحيط * مسئله * اگر دزديد ظرف نقره
را كه قيمت آن صد درم بود در آن نبيذ يا طعامي بود كه
زود فاسد مي شود و ديرنمي ماند يا شير بود در ين صورت
دست بريده نخواهد شد و نظر نموده خواهد شد مگر
بچيزي كه در آن ظرف است * مسئله * قطع يد نيست
بر دزد كودكي آزاد هرچند بر وي زيور داشته باشد و اين قول

ابي حنيفه رحمهما الله گفته است ابو يوسف رحمه الله كه دست بريده خواهد شد هرگاه كه زيور داشته باشد وآن زيور نقد بنصاب باشد واين اختلاف در كودكي است كه رفتن و گفتن نتواند و باختيار خود نباشد واما كودكي كه سخن مي گويد ، و راه مي رود پس قطع يد نيست بر دزد آن باتفاق هرچند آن كودك زيور بسيار پوشيده باشد كذا في السراج الوهاج * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در منتقى هرگاه شخصي دزديد سگي را كه در گردن آن طوقي بود بقيمت صد درم دريصورت دست بخواهم بريد * مسئله * اگر دزديد حريرا كه قيمت آن نه درم بود و بر آن بالاي بود كه قيمت آن يك درم دست بريده خواهد شد * مسئله * اگر دزديد كوزه را كه در آن شهد بود و قيمت آن كوزه نه درم و قيمت شهد يك درم بود دست بريده خواهد شد ودر اصل مذكور است كه هرگاه شخصي دزديد خم شراب را كه از سنگ است وقيمت آن ده درم بس دريصورت قطع يد نيست * مسئله * گفته است شمس الائمه سرخسي

رحمه الله در شرح خود آورده که شخصی شراب خورد در جای
محفوظ بعد از ان بیرون آورد آن ظرف را و ظرف
از ان جنس است که بریده می شود دست دزد در دزدی آن
بریده نخواهد شد کذا فی الذخیرة * مسئله * شخصی
دزدید قمقمه یعنی کاسه را که درو آب بود و قیمت
آن ده درم است دست بریده نخواهد شد و اگر نوشید
آبی را که در ان ظرف بود در خانه بعد از ان خالی برآورد
از خانه دست بریده خواهد شد کذا فی العتابیة * مسئله *
منقول است در رقبه وری که هرگاه شخصی دزدید
مندیل را و در ان کیسه درهمها بود پس لازم می آید
بروی قطع ید و مراد از مندیل چیزی است که در ان
درهم می بندند از روی عادت کذا فی المحیط * مسئله *
اگر دزدید جامه را که قیمت ده درم نمی دارد و یافت
در جیبها او ده درم مسکوک و علم بآن نداشت دست نخواهم
برید او را و اگر علم داشت بآن درمها پس لازم است
بروی قطع ید * مسئله * اگر دزدید انبانی را که در ان
مال بود یا دزدید کیسه را که در ان مال بود یا دزدید

جوالی را که در او مال بود دست بریده نخواهد شد کذا
فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله * اگر دزدید
خیمه و خرگاه بزرگ را پس اگر ایستاده بود دست بریده
نخواهد شد و اگر پیچیده بود دست بریده خواهد شد
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * قطع ید نیست بر خاین
و خاینه یعنی مرد خیانت کننده و زن خیانت کننده و بر مرد
غارت کننده و زن غارت کننده و نیز قطع ید نیست بر کفن دزد
نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله کذا فی الهدایة
* مسئله * اگر دزدید از قبر درهم یا دینارها را یا چیزیکه
غیر کفن بود دست بریده نخواهد شد کذا فی السراج
الوهاج اختلاف کرده اند مشایخ ما رحمهم الله جائیکه
قبر در خانه مقفل باشد قول اصح آنست که دست بریده
نخواهد شد برابر است که بدزدد کفن را یا بدزدد مال
دیگر را از آن خانه و همچنین اگر دزدید کفن را از
تابوتی که در قافله بود دست بریده نخواهد شد در قول اصح
کذا فی الکافی * مسئله * اگر دزدید شخصی چیزی را از شخصی
که خریده است از وی فروشنده به جهت خیار خود قطع ید

نیست بر آن * مسئله * اگر وصیت کرد شخصی را بچیزی پس
دزدید وصی پیش از مردن وصیت کننده دست بریده نخواهد شد
و اگر دزدید آن را بعد از مردن وصیت کننده پیش از گرفتن
آن نیز دست بریده نخواهد شد کذا في السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست بر شخصی که دزدید از مال
غنائم یعنی مالی که از اهل حرب بغنیمت آمده است پیش
دزدید از بیت المال مسلمانان خواه آن شخص آزاد باشد
خواه بنده کذا في النهاية * مسئله * دست بریده نخواهد
شد دزد بدزدیدن مالی که وی را در آن مال
شرکت است کذا في التبيين * مسئله * هرگاه که بریده
شد دست دزد و باز داده شد متاع بصاحب آن بعد از آن
دزدید آن متاع را مرتبه دیگر دست بریده نخواهد شد نزد
ما از روی استحسان کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
و همچنین است اگر دزدید آن متاع را از آن دزد دزد
دیگر نیز یعنی آن دزد را و نه صاحب مال را که دست دزد دوم
ببرد کذا في محيط السرخسي و اصل در این مسئله آنست که هرگاه
تبدیل نیابد عین مال و بحال خود باشد بریده نخواهد

بصاحب آن جامه و ناقص شد آن جامه نزد صاحب آن پس
باز دزدید همان جامه را دست بریده نخواهد شد کذا
في النهر الفائق * مسئله * اگر دزدید ماده گاوی را
و دست وی بریده شد در آن بعد از آن باز داد آن گاو را
بصاحب آن پس بچه آورد آن گاو نزد مالک خود بعد از آن
دزدید همان دزد این بچه گاو را دست بریده خواهد شد
* مسئله * اگر دست بریده شد بدزدی متاعی و باز
داده شد متاع بصاحب آن و فروخت آن متاع را
صاحب آن بشخصی دیگر بعد از آن خرید آن متاع را از وی پس
دزدید آن متاع را مرتبه دوم ذکر نکرده است محمد
رحمه الله این مسئله را در کتب خود را اختلاف کرده اند مشایخ
رحمهم الله درین مسئله پس عراقیان از مشایخ ما میگویند
که دست بریده نخواهد شد و مشایخ ماوراء النهر میگویند
که دست بریده خواهد شد کذا في الظهیریه و همچنین
اختلاف کرده اند در صورتیکه فروخت آن متاع را
صاحب آن به دزد بعد از آن خرید این متاع را از دزد کذا
في النهر الفائق * مسئله * شخصی جدا کرد در کوه مال

چوب را تا آنکه بجهد بغقیران پس بدزدید آن زکوة را مردی توانگر یا مردی فقیر دست بریده خواهد شد بسبب بقای آن مال در ملک وی و همین مختار است کذا فی الغیاثیة * مسئله * دست بریده نخواهد شد دزد مال حربی مستامن که دزدیده باشد از وی استحسان * مسئله * مردی از اهل عدل غارت برد بر لشکر اهل بغی وقت شب پس دزدید مال شخصی را از اهل بغی پس آورد آن دزد را بسوی امام اهل عدل گفته است محمد رحمه الله که نخواهد شد بریده دست وی زیرا چرا که می رسد اهل عدل را که بگیرند مال اهل بغی را بهر وجهی که قادر باشند در گرفتن مال آنها وتگاه دارند تا آنکه توبه کند اهل بغی باز دهند مال اهل بغی پس رد کرده شود آن مال بر ورثه آنها پس راه یافت شبهه در گرفتن او باین طریق و همچنین اگر رفت مردی از اهل بغی در لشکر اهل عدل نیز دست بریده نخواهد شد چرا که اهل بغی حلال می شمارند مالهای اهل عدل را و اگرچه تاویل ایشان فاسد است لیکن هرگاه که جمع شود با آن باغی لشکر پس تاویل فاسد ایشان بمنزله تاویل

صحیح خواهد بود و اگر مردی از اهل عدل در دیه مال یرا از شخصی دیگر و در دست کرد آنست که گواهی میدهد بر ان دیگر بکفر و حلال میداند مال او و را و خون او را خواهم برید دست آن دزد را جرا که تاویل در اینجا خالی از منعه یعنی لشکر است در بنصورت اعتبار نیست تاویل را بدون لشکر و بهردن سبب ساقط نخواهد شد ضمان با بی تاویل همچنین ساقط نخواهد شد قطع ید نیز و این حکم برای آن است که آن دزد زیر فرمان اهل عدل است پس قادر می شود امام اهل عدل بروی از استیفای قطع ید بخلاف کسیکه در لشکر اهل بغی است زیرا که دست امام عدل نمی

* رسد بروی کذا فی المبسوط فصل در بیان حرز و ذکر فتن

از ان حرز بر دو قسم است یکی حرز معنوی است که داخل است دروی مثل خانها و سراها و نامیده می شود این حرز را بالمکان و همچنین داخل است دروی خرکه هـای بزرگ و دوکانها و خیمه ها و این همه اشیا حرزمی بونه اگرچه در این ها نگهبان نباشد برابر است که یه دزد داز اینها درحالیکه درهای اینها وا باشند یا درواز که آنها نبود

چراکه بنا متعود از وي حرز است مگر اینکه قطع ید واجب
نمي شود مگر به بر آوردن مال از انها بخلاف مالي که در
حرز حافظ باشد پس واجب مي شود در وي قطع ید بمجرد
گرفتن و دوم حرز بالحافظ است مثل شخصي که نشسته است
در راه یا در صحرا یا در مسجد و نزد او متاع اوست پس آن
متاع محفوظ است بحفظ آن و اینحکم وقتي است که حافظ نزدیک
باشد از ان متاع و اما اگر دور باشد پس آن حافظ نیست وحد
نزدیکي آن است که با ین مسافت باشد که مي بیند آن
متاع را و نگاه مي دارد آن را و فرق نیست میان اینکه
حافظ متاع بیدار باشد یا در خواب و متاع زیرا و باشد
یا نزدیک او وهمین است صحیح کذا في السراج الوهاج * مسله *
اگر شخصی جمع کرد متاع خود را در صحرا و خواب نکرد
بر متاع خود مگر حفت نزدیک آن متاع پس شخصي دزدید ازان
متاع دست برید خواهد شد هرگاه خفت صاحب متاع در جائي
که مي بیند آن متاع را و نگاه میدارد آنرا کذا في محیط السرخسي
* مسله * گفته اند مشایخ ما هر حیز معتبر است بحرز مثل
خود چنانچه هرگاه دزدید چارپایه را از اصطبل یا گوسفند را

از حظیره و آن جای است که برای گوسفندان از شاخ درخت و چوب سازند پس دست بریده خواهد شد وهرکه دزدید درا هم یا زیور را ازین مواضع دست بریده نخواهد شد * مسله * مذکور است در کتاب کرخی هر چیز که حرز یک نوع است پس همان حرز برای همه نوع است تا اینکه گرداینده اند علما کچک تره فروش وزنبیل خرما را حرز برای درمها و دینارها و مرواریدها وگفته است کرخی رحمه الله که همین صحیح است کذا فی السراج الوهاج گفته است شمس الائمه سرخسی که همین است مذهب نزد ما کذا فی الظهیریة * مسله * در چیزیکه محفوظ بمکان است اعتبار وکرده نمیشود محافظت حافظ همین است صحیح کذا فی الهدایة * مسله * هرکاه شخصی دزدید چیزی را از حمام بشب دست بریده خواهد شد نه در دزدیدن بروز و اما انچه عادت گرفته اند بعض مردم بدر آمدن حمام در پارکاه از شب پس حکم آن مثل روز است کذا فی الاختیار شرح المختار * مسله * منقول است از ابی حنیفه رحمه الله

اگر دزدید شخصی جامه از زیر شخصی در حمام دست
بریده نخواهد شد چنانچه اگر دزدید متاعی را از مسجد
و مالک آن نزد آن متاع است و نزد صاحبین دست بریده
نخواهد شد و همین ظاهر مذهب است و بر آن است فتوی
كذا في الكافي * مسله * چیزیکه محفوظ در بناها بود پس
دستوری داد صاحب خانه شخصی را بدر آمدن پس
دزدید آن کس چیز را دست بریده نخواهد شد و نخواهد
شد حرز در حق او اگرچه در آنجا حافظ باشد و یا
صاحب منزل بر آن متاع خفته باشد * مسله * چیزیکه
ازین قسم بناها باشد که داخل میشوند مردم بی دستوری
هرکاهیکه خواهند و باز داشته نمیشوند پس آن خانه
و فضای صحرا برابر است و محفوظ خواهد شد بحافظ و این
مثل مساجد و راهها است كذا في الايضاح * مسله * اگر
شگافت بسته بازار و دزدید از وی یا در آورد دست
خود را در صندوق و گرفت مال را از وی دست بریده
خواهد شد كذا في التبيين * مسله * اگر دزدید شتری را
مع بار آن از راه دست بریده نخواهد شد برابر است که

اما صاحب آن شتر بر آن سوار باشد یا نه چرا که این مال آشکار است غیر محفوظ و همچنین اگر دزد دید جوال ها را بعینه دست بریده نخواهد شد و اگر دزدید جوالها را پس بر آورد چیز برا که در آن بود درین صورت اگر صاحب آن در آنجا باشد دست بریده خواهد شد و الا نه و اگر جوالها بر زمین نهاده بودند پس شخصی دزدید جوالها را یا متاع آن پس اگر باشد در آنجا صاحب متاع یا ینطور که حافظ آن است دست بریده خواهد شد برابر است که در خواب باشد یا بیدار کذا في السراج الوهاج * مسئله * هرکاه دزدید شخصی شتری را از قطار دست بریده نخواهد شد و برابر است که باشد با وي راننده او که مي راند وي را یا کشنده او که مي کشد او را یا نه پس نگردانیده خواهد شد آن قطار محفوظ براننده یا کشنده اگرچه آن هردو نگاهبان آن باشند چرا که مال محفوظ نمیشود به نگاهبان مگر و قتیکه قصد او نگاهباني باشد و اما هرگاهیکه قصد او چیز دیگر بود و نگاهباني بطریق تبعیت باشد پس محفوظ نخواهد شد تا اینکه اگر

باشد یا تفاوت شبهه که در بی آید است برای خطا دست
بریده خواهد شد کذا فی الذخیرة * مسئله * اگر گرفته
شد دزد درخانه قبل اینکه بیرون آرد متاع را برابر
است که مالک کرده باشد متاع را یا نه درینصورت قطع
ید نیست بروی * مسئله * اگر نقب انداخت دزدی متاع را
بسوی رفیق خود که بیرون خانه است پس گرفت متاع را آن
رفیق درینصورت قطع ید نیست بریکی ازانها واگر داد
سریک خود را از پس دیوار و خود با متاع بیرون نیامد
گفته است ابی حنیفه رحمه الله که قطع ید نیست درینصورت
بریکی ازان هردو و گفته اند ابی یوسف ومحمد رحمهما الله
که دست بریده خواهد شد کسیکه اندرون خانه است
و دست بریده نخواهد شد کسیکه بیرون است هرگاهیکه
داخل نکرده باشد دست خود را اندرون خانه واگر
داخل کرده باشد دست خود را درخانه وگرفته باشد از
مردیکه در رسانه است پس درینصورت قطع ید نیست بریکی
ازان هردو در قول ابی حنیفه رحمه الله وگفته است ابو
یوسف رحمه الله که خواهم برید دست هردو را کذا فی

فتاوي الكرخي * مسئله * اگر بگذاشت متاع را شخصي
كه داخل خانه است نزد يك نقب بعد از آن بيرون آمد
وگرفت آن متاع را ذكر نكرده است محمد رحمه الله اين مسئله
را وصحيح آن است كه درين صورت دست بريده نخواهد شد
* مسئله * اگر در خانه نهري جاري بود پس انداخت
متاع را در نهر بعد از آن بيرون آمد وگرفت متاع را پس اگر آن
متاع بقوت آب بيرون آمده است دست بريده نخواهد شد
و اگر بيرون آمد بسبب حركت دادن وي آب را دست بريده
خواهد شد ذكر كرده است اين را امام تمرتاشي وليكن مذكور
است در مبسوط در صورت بيرون آوردن آب متاع را بقوت جريان
خود كه اصح آن است كه لازم خواهد شد قطع يد كذا في النهاية
* مسئله * اگر انداخت متاع را در راه بعد از آن بيرون
آمد وگرفت آن متاع را پس اين مسئله بر دو وجه
است يكي آنكه انداخت متاع را در راه باين طور كه مي بيند
بعد از آن بيرون آمد وگرفت آن را دست بريده خواهد شد
و ديگر آنكه بيرون انداخت آن را باين طور كه نمي بيند
پس قطع يد نيست بروي اگرچه بيرون آمد وگرفت آن متاع

را * مسئله * اگر شخصی بار کرد متاع را بر حرور راند آنرا پس بر آورد آن را دست بریده خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * شخصی که دزدید متاع را و بیرون نیاورد از خانه دست بریده نخواهد شد و این وقتی است که خانه کوچک باشد که بی نیاز نمی شوند صاحب خانها از انتفاع صحن آن و اگر بزرگ باشد و در ان کوشکها و منازل است و هر کوشک ساکنان اند جدا و بی نیاز می شوند اهل منازل از انتفاع صحن خانه و فایده نمی گیرند از ان صحن مگر فایده کوچه یعنی آمدورفت پس دزدید شخصی از کوشکی و بر آورد متاع را بصحن خانه دست بریده خواهد شد و اگر دزدید بعض اهل کوشکها از کوشک دیگر چیزی را دست بریده خواهد شد کذا في الکافي * مسئله * اگر نقب زد خانه را بعد از ان بر آمد و نگرفت چیزی را بعد از ان آمد شب دیگر و در آمد بخانه و گرفت چیزی را در ین صورت اگر درد ریسانته بود صاحب خانه نقب را و بند نکرد آن را یا بود نقب آشکارا که می دیدند آن را ره روان و باقی ماند نقب همچنین بحال

خود پس قطع ید نیست و اگر چنین نیست دست بریده
خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * دزدي
در آمد بخانهٔ مع خرخود پس جمع کرد جامها را و بار
کرد بر خر بعد ازان بر آمد از خانه و رفت بخانه خود
پس ازان بر آمد خر و آمد بخانهٔ او دست بریده
نخواهد شد و همچنین قطع ید نیست اگر آویخت چیزی را
بر طایر و گذاشت آنرا در ان منزل و پرید آن طایر
بخانه آن دزد بعد از گذاشتن و گرفت از وي کذا في
فتاوي السراجية * مسئله * اگر دزدید مالي را از خانهٔ
و در آمد در ان خانه شخصي دیگر و بار برداشته داد آن دزد
را و حال انکه مال همراه آن دزد است دست بریده خواهد
شد تنها کسیکه بار بروشت * مسئله * اگر بیرون
آورد شخصي نصاب یعني ده درم را از خانه یکبار
مرتبه یا زیاده از دو مرتبه درینصورت اگر مطلع شد
مالک ما بین آن هردو دزدي و بند کرد نقب را یا
دروازه را پس بر آورد ان مرتبه دوم دزدي دیگر است
و واجب نمیشود قطع ید و قتیکه مال در هر مرتبه کمتر از

نصاب باشد و اگر مطلع نشد مالک درمیان خرد و مرتبه دست بریده خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر دزد دزدید از بام حرزیرا که قیمت آن ده درم میشود دست بریده خواهد شد * مسئله * مردي نقب زد دیواري را بي دستوري مالک آن بعد از آن غائب شد پس درآمد مردي در خانه و دزدید حرزیرا قول مختار آن است که ضمان نخواهد داد نقب زننده حرزي را که دزدیده است در رد کذا في الخلاصة * مسئله * اگر شخصي دزدید جامه را که گسترده بود در کوچه دست بریده نخواهد شد و همچنین دست بریده نخواهد شد اگر دزدید جامهٔ را که گسترده بود بر دیوار و ما بیاني که بجانب کوچه بود و اگر گسترده بود بر دیواری بجانب خانه و یا بر سایه باني بجانب بام دست بریده خواهد شد کذا في الظهیریة * مسئله * شخصي نقب زد خانهٔ را و داخل کرد دست خود را در آن خانه و گرفت چیزیرا دست بریده نخواهد شد واين نزد ابي حنيفه و محمد است رحمهما الله و بعضي از

واصحاب ما گفته اند در این مسئله که اینصورت مخصوص است
بر خانهٔ بزرگی که دخول در وی ممکن است از راه نقب
اما هرگاه که خانه کوچک باشد و ممکن نیست در وی
دخول از راه نقب پس داخل کرد دست خود را در آن
خانه وگرفت مال را دست بریده نخواهد شد باتفاق تنها
* مسئله * اگر شکافت شخصی انداخت دست خود را در صندوق
صرافی یا در آستین غیر خود وگرفت مال را دست بریده
نخواهد شد کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر برید
شخصی کیسهٔ را که بیرون از آستین بود و گرفت
دراهم را دست بریده نخواهد شد واگر انداخت دست
خود را در آستین و برید کیسه را در اینصورت دست بریده
نخواهد شد واگر وا کرد بند کیسه را دست بریده نخواهد
شد در صورت اول یعنی وقتیکه کیسه بیرون آستین باشد
ودر وجه دوم یعنی وقتیکه کیسه در آستین باشد دست
بریده نخواهد شد کذا فی الکافی * مسئله * جماعتی
فرود آمدند در کاروانسرای یا خانهٔ پس دزدید
بعضی ایشان از بعضی دیگر متاع را وحال آنکه صاحب

متاع حافظ آن است یا آن متاع زیر سرا و ست دزد درین صورت دست بریده نخواهد شد کذا فی السراجیة * مسئله * مروی است در منتقای حسن از ابی حنیفه رحمه الله در حکم نباش و آن شخصی است که آماده میدارد دراین نبش دیوار چیزیرا که می کشاید بآن دیواره را هرگاه که کشاد دیوار را بر رو دیوار در خانه وسرای کسی و گرفت متاع را درین صورت دست بریده نخواهد شد و اگر در سرای کسی از مالک آن بود و گرفت متاع را و حال آنکه مالک بیدار است دست بریده خواهد شد و همچنین هرگاه که کشاد آله مذکور در دیواره را در مار ارد دست بریده نخواهد شد * مسئله * نقاب دست بریده نخواهد شد و آن شخصی است که داده میشود دراهم تا شهره بیابد آنرا پس بگیرد از آن در اهم و مالک آن نبوده است * مسئله * مذکور است در حاوی هرگاه هیکه دیواره خانه بر هم زده بود و بسته نبود پس در آمد در سرای مردی پوشیده و گرفت متاع را پوشیده دست بریده خواهد شد و اگر دیواره

سرای وا بود و در آمد دزدی روزانه و دزدید دستش
بریده نخواهد شد * مسئله * اگر در آمد دزدی
شبی از در سرای و بود دروازه کشاده و خفته آن برهم زده
بعد نماز خفتن و دزدید پوشیده یا بزور و غلبه و باخود سلاح
داشت یا نه و صاحب سرای میداند یا نه دست بریده
خواهد شد * مسئله * اگر در آمد دزدی در سرای
مردی میان طعام عشا و نماز خفتن و مردم آمد و رفت
میدارند پس آن وقت بمنزلهٔ روز است * مسئله * هرگاه
صاحب سرا میداند آمدن دزد را و دزد نمیداند
که در سرای صاحب سرای است یا میداند دزد و صاحب سرا
نمیداند دست بریده خواهد شد و اگر هر دو میدانند
یکدیگر را دست بریده نخواهد شد و اگر نمیدانند دست
بریده خواهد شد * مسئله * اگر دزدی غلبه نمود بر مردی
شبی تا اینکه دزدید متاع وی را دست بریده خواهد
شد و اگر غلبه نمود بروی روزانه و نقب زد سرای وی را
و گرفت متاع وی را از روی غلبه دست بریده نخواهد شد
لیکن از روی استحسان در مسئله اول قائل شدیم

بوجوب قطع يد كذا في المحيط * مسئله * اگر بر آورد
دزدي گوسفندي را از حظيره پس دنبال او گرفت گوسفندي
ديگر و نبود قيمت گوسفند اول بقدر نصاب پس قطع يد نيست
بر دزد كذا في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه
دزديد گوسفندي را يا ماده گاوي را يا اسپي را از چراگاه
هرچنده و تنها دست بريده نخواهد شد همچنين گفته است
شيخ رحمه الله و گفته است شمس الاسلام دست بريده خواهد
شد اگر با او چوپاني باشد كه نگاهباني آنها ميكند
و مذكور است در تتالي كه قطع يد نيست در مواشي كه
در چراگاه باشند اگرچه با آنها چوپاني بود چراكه
چوپان مقرر كرده ميشود براي چرانيدن نه براي نگاهباني
پس نخواهد شد محفوظ بسبب چوپان و اگر باشد همراه
آنها سواي چوپان شخصي كه نگاهباني ميكند واجب
خواهد شد قطع يد و بر همين است فتوي و اگر بودند گوسفندان
كه بشب جاي مستقر شده در خانهٔ كه بنا كرده شد براي
آنها و براي خانه دروازه است بسته پس شكست آنرا و
در آمد و دزديد گوسفندي را درين صورت دست بريده خواهد

شده ومذکور است کم قابلي که گفته اند بعضي از فقها
انبار کرده نميشود در بستن هرگاهکه دروازه برهم زده
باشد مثل وقتيکه در صحرا تنها باشد کذا في الذخيرة
* مسئله * شخصي خانه ساخت براي گوسفندان از سنگ
و خار بنان و جمع کرده رو مي گوسفندانرا وآن شخص
خفته است نزديک گوسفندان دست بريده خواهد شد دزد
آنها * مسئله * گفته است محمد رحمه الله هرگاه جمع
کرد شخصي گوسفندانرا در خانه گوسفندي يا در غير
خانه گوسفندي و بران خانه نگاهباني است يا نه بعد آنکه
جمع کرده است در موضعي دست بريده خواهد شد دزد
آنها کذا في الحاوي * وجميع مشايخ رحمهم الله برآنند که
هرگاه جمع کرد گوسفندانرا در مکاني که ساخته است
براي حفظ آنها پس دزديده مردي ازان گوسفندان لازم
است بروي قطع يد برابر است که با آنها حافظ باشد يا نه
کذا في المبسوط واين است قول صحيح کذا في الذخيرة * مسئله *
هرکه دزديد از مسافر و بدر خود اگرچه بالا رود و يا از
پسر خود اگرچه فرو تر رود يا از ذي رحم محرم خود مثل

برادر و خواهر و عم و خال و خاله و عمه دست بریده نخواهد شد * مسله * اگر شخصی بدزدید از خانه ذي رحم خود متاع دیگري را دست بریده نخواهد شد و اگر دزدید مال ذي رحم محرم خود را از خانه دیگري دست بریده نخواهد شد کذا في فتح القدیر * مسله * اگر دزدید شخصي از مادر ویا خواهر خود که رضاعي اند دست بریده خواهد شد کذا في الکافي * مسله * اگر دزدید زن و شوهر یکي از دیگري دست بریده نخواهد شد و همچنین دست بریده نخواهد شد اگر دزدید یکي از زن و شوهر از خانه خاص دیگري که دران هر دو سکونت نمیدارند کذا في غایة البیان * مسله * اگر دزدید زني از شوهر خود و یا دزدید شوهر از زن خود بعد ازان طلاق داد او را و دخول نکرد با وي پس باین شد آن زن بغیر عدت درینصورت دست بریده نخواهد شد یکي از ان هر دو * مسله * اگر دزدید از زن مبتوته یعني متروکه یا مختلعه اگر بود در عدت دست بریده نخواهد شد برابر است که یک طلاق واقع شده باشد یا دو طلاق یا سه طلاق و همچنین اگر

دزديد آن زن از خانهٔ شوهر خود و آن زن در عدت بود
پس قطع يد دست بر آن زن كذا في السراج الوهاج * مسئله *
اگر شخصي طلاق بائنه داد زن خود را بعد از دزدي
و گذشت مدت عدت آن بعد از آن خصومت برداشته بسوي
قاضي درين صورت دست بريده نخواهد شد كذا في التبيين
* مسئله * اگر دزديد شخصي از زن بيگانه يا دزديد آن
زن بيگانه از مرد بيگانه بعد از آن در نكاح آورد آن
زن را پيش از مخاصمت بردن بسوي امام بعد از آن خصومت
بردند بسوي امام و اقرار بدزدي كرد كسيكه دزد
بود پس حاكم دست نخواهد بريد كذا في الذخيرة و اگر
در نكاح آورد آن زن را بعد از حكم قاضي دست
بريده نخواهد شد نزد ابي حنيفه و محمد رحمهما الله
كذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر دزديد شخصي از
مرتي كه حرام شد بروي بسبب بوسه زدن مادر وي يا دختر
وي دست بريده نخواهد شد كذا في المحيط * مسئله * اگر
دزديد شخصي از خانهٔ خويشاوند زن خود يا از خانهٔ
خويشاوند داماد خود دست بريده نخواهد شد نزد

ابي حنيفه رحمه الله وبر صاحبين دست بريده نخواهد شد و
واختلاف در صورتي است كه خانهٔ را مالدو جدا وسانيد
در صورتيكه خانهٔ دختر باشد دست بريده نخواهد شد
با تفاق فقها و همچنين در مسئلهٔ صهر هر كاهيكه خانه براي
زوجه باشد دست بريده نخواهد شد با تفاق فقها كذا في
الجوهرة النيرة و ختن شوهر هر ذي رحم محرم است از
جانب مرد مثل شوهر دختر وخواهر ونيزهرذي رحم محرم
كه از جانب داماد باشد وصهر آن است كه محرام باشد
بر مردي بسبب دامادي مثل مادر زن يا دختر مادر زن
ومثل زن پدر وهر ذي رحم محرم از اولاد آن مادر زن
كذا في المحيط * مسئله * اگر دزديد بنده از مولاي
خود دست بريده نخواهد شد وهمچنين اگر دزديد
از پدر مولاي خود يا از مادر مولي يا از ذي رحم محرم
مولي يا از زن مولاي خود يا از كسيكه دست بريده
نميشود مولي بسبب دزدي از انها پس بنده آن بمنزله مولي است
كذا في محيط السرخسي وفرقي نيست ميان انكه بنده كه دزديده
است از مولاي خود مدبر شد يا مكاتب يا ماذون به تجارت يا ام

ولذا كذا في السراج الوهاج وهمچنين است حكم مولي هرگاه كه دزديده از مكاتب خود يا بندهٔ ماذون خود * مسله * دست بريده نخواهد شد بسبب دزدي از مال بندهٔ چراكه آن بنده بمنزله امانت دار است در چيزيكه بدست اوست ودست بريده ميشود درامانت دار كذا في محيط السرخسي * مسله * قطع يد نيست بر مهمان هرگاهيكه دزديد از ميزبان كذا في الهداية * مسله * قطع يد نيست بر خادم قوم هرگاهيكه دزد متاع انها را وقطع دست نيست بر چاكريكه دزديد از موضعي كه مستوري يافته است بدر آمدن آن موضع * مسله * هرگاه شخصي اجاره داد سراي خود رابمردي پس دزديد اجاره دهنده از مستاجر يا مستاجر از اجاره دهنده وهريكي ازانها در مكاني عليحده است دست بريده خواهد شد دزد از هريكي نزد ابي حنيفه رحمه الله ونزد صاحبين هرگاه دزديد اجاره دهنده از مستاجر پس قطع يد نيست واگر دزديد مستاجر از اجاره دهنده دست بريده خواهد شد باتفاق فقها هرگاه در يك خانه باشند كذا في السراج الوهاج *

فصل سيوم در كيفيت قطع يد واثبات آن * مسله * بريده

خواهد شد دست راست دزد از بند دست زداغ
داده خواهد شد وقیمت روغن وهشتات داغ کردن بر دزد
است نزد ما کذا في البحرالرائق پس اگر دزدید بار دیگر
بریده خواهد شد پاي چپ او واگر دزدید مرتبه سوم
دست بریده نخواهد شد و چیزي بریده خواهد شد هميشه
در زندان تا اینکه توبه کند واین استحسان است ونیز
تعزیر کرده خواهد شد وذکر کرده اند آنرا مشایخ
رحمهم الله کذا في الهداية ومیرسد امام را که بکشد
آنرا بنا بر سیاست بسبب سعي کردن آن در زمین بفساد
کذا في السراجیة * مسئله * اگر دزد را دست چپ شل باشد
یا بریده یا پاي راست بریده باشد دست بریده نخواهد شد
وهمچنین است هرگاه پاي راست او شل باشد وبريي قیاس
است اگر بود نرانگشت دست چپ او بریده یا شل ویا باشد
دو انگشت دست چپ سواي نرانگشت او بریده یا شل واگر
باشد یک انگشت دست چپ سواي نرانگشت بریده یا شل
دست بریده خواهد شد کذا في الهداية واگر باشد دست
راست دزد شل یا ناقص الاصابع دست بریده خواهد شد

ظاهر روایت کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه باشند
دزد را در یک دست بی دست درینصورت گفته اند
بعضی فقها که هردو بریده خواهند شد وگفته اند بعضی
که اگر جدا باشد کف اصلی از زائد وممکن بود اقتصار
بر قطع اصلی بریده نخواهد شد زائد واگر ممکن نباشد
هردو بریده خواهند شد وهمین مذهب صحیح است پس
اگر میگرفت بیکی ازان دو کف بریده خواهد شد همان کف
که میگرفت ازوی کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * اگر باشد
پای راست دزد بریده انگشتان درینصورت اگر قدرت
برایستادن ورفتن بآن دارد بریده خواهد شد دست او
واگر قدرت رفتن ندارد دست بریده نخواهد شد
کذا فی المبسوط * مسئله * شخصی که واجب شد بروی
قطع ید در دزدی پس دست بریده شد تا اینکه برید
شخصی دست راست اورا درینصورت اگر باشد قطع ید
پیش از دعوای دزدی پس بر قاطع وی قصاص است درصورت
عمد وارش است درصورت خطا وبریده خواهد شد پای چپ
او درین دزدی واگر قطع ید بعد دعوای دزدی وپیش

اگر حکم قاضی بوده پس همین است جواب مگر آنکه بریده
نخواهد شد پای چپ دزد را اگر باشد قطع دست بعد از حکم
قاضی پس تاوان نیست بر قاطع و قطع قاطع قائم مقام قطع
دزدی خواهد شد تا اینکه واجب نخواهد شد تاوان
بر دزد در چیزی که هلاک کرده است از مال دزدی
کذا فی شرح الطحاوی و اگر نبرید قاطع دست راست او را ولیکن
برید دست چپ او را درین صورت بریده نخواهد شد دست راست دزد
بسبب دزدی تا موجب فوت منفعت گرفتن نشود و اگر نبرید
قاطع دست چپ دزد را ولیکن نبرید پای راست او را
درین صورت ساقط خواهد شد از دزد قطع دست که بسبب
سرقه بود و اگر نبرید پای راست را ولیکن برید پای
چپ دزد را پس بریده خواهد شد دست راست دزد کذا فی
المحیط * مسئله * هرگاه شخص حاکم جلاد را که قطع کن
دست راست این کس را در دزدی که کرده است پس برید
جلاد دست چپ دزد را قصدا پس چیزی نیست بر جلاد در نزد
ابیحنیفه رحمه الله ولیکن تادیب کرده خواهد شد کذا فی
فتح القدیر و این اختلاف در صورتی است که برید جلاد

دست چپ دزد را قصداً و اگر برید آنرا بخطا تاوان نخواهد داد باتفاق فقها براست که خطا در اجتهاد کرده باشد یا بنظر که اجتهاد کرد و گفت که لفظ ید مطلق است در کلام مجید پس برید دست چپ را یا خطا کرد در شناختن دست راست و چپ همین صحیح است کذا فی المصفی و اگر گفت حاکم جلاد را قطع کن دست این کس را پس برید جلاد دست چپ را تاوان نخواهد داد باتفاق فقها * مسله * اگر برآورد دزد دست چپ خود را و گفت که این دست راست من است پس برید آنرا جلاد تاوان نخواهد داد باتفاق فقها اگرچه دانسته باشد که این دست چپ اوست کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر برید غیر جلاد دست چپ دزد را نیز تاوان نخواهد داد و همین است صحیح کذا فی الهدایة * مسله * اگر حکم کرده شد بر دزد بقطع ید و برید شخصی دست راست او را بی حکم امام پس نیست چیزی بروی لیکن امام تادیب خواهد کرد وی را برین قطع ید کذا فی المبسوط * مسله * اگر برید جلاد پای راست دزد را تاوان

خواهد داد دست آنرا و تاوان خواهد داد دزد مال
دزدي را و اگر ببرد جلاد پاي چپ دزد را تاوان
خواهد داد دست آنرا و بريده خواهد شد دست راست
دزد و اگر ببرد جلاد هر دو دست دزد را در صورت
قطع دست راست بسبب دزدي خواهد شد و تاوان خواهد
داد دزد را اما بر دست چپ كذا في المحيط * مسئله * اگر
ببريد جلاد هر دو دست و هر دو پاي دزد را تاوان
خواهد داد براي دست چپ و هر دو پاي و اگر دست
راست دزد نباشد بريده خواهد شد پاي چپ او كذا في
العتابية * مسئله * هرگاه حكم كرده شد بر شخصي
بقطع به گواهان دزدي بعد از آن گريخت تا حكم نكرده
شد بروي تا اينكه گرفته شد و گرفتار شد بعد از زماني
دست بريده نخواهد شد و اگر تعاقب او نمودند همان
وقت دادگان قاضي و گرفتند او را همان دم دست
بريده خواهد شد كذا في المبسوط شمس الائمة السرخسي
* مسئله * اگر شخصي دزدي كرد از دو كس دست بريده
نخواهد شد در غيبت يكي از ايشان هرد و كذا في العتابية

* مسئله * مردي دزديدا زشخصي كه از جو رچانيات است پس خصومت برده شد بسوي قاضي بلخ درينصورت نپرسد قاضي بلخ را كه قطع دست دزد كند واگر نه لنيه شد مردي از اهل بلخ براهل جرجانيات بدون زكوة گردن والي خراسان درينصورت نپرسد قاضي بلخ را اگر اقامت حد كند و اين صورت مثل آنست كه دزديد شخصي از خوارزم وخصومت برده شد بسوي قاضي بخارا كذا في المحيط * مسئله * هركاه ثابت شد دزدي در سرماي سخت يا گرماي شد يد كه خوف موت دزد دارد اگر دست بريده شود درينصورت حبس كرده خواهد شد تا اينكه برطرف شود گرمي وسردي و هركاه خوف هلاكت دزد نباشد اگر دست بريده شود درينصورت در بند نكرده خواهد شد و اگر حبس نموده شد دزد تا كم شدن گرمي و سردي پس مرد دزد درينصورت تاوان مال دزدي دين است در تركه آن دزد كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * دست بريده نخواهد شد دزد مگر وقتيكه حاضر شود صاحب مال ومطالبه آن كند و كيفيت

است ابو یوسف رحمه الله که من دست خواهم برید خواه
صاحب مال حاضر باشد یا نه و صحیح ظاهر روایت است
کذا فی زاد الفقها * مسله * فرق نیست میان شهادت و
اقرار نزد ما و همچنین اگر غائب شد صاحب مال وقت قطع
ید نزد ما کذا فی الهدایة * مسله * مستودع و غاصب
و صاحب ربا و مستعیر و مستاجر و مضارب و مستبضع و قابض
بر قصد شرا و مرتهن و هر مردیکه دست محافظت دارد
مثل پدر و وصی سوای مالک میرسد اینها را که ببرند دست
دزد خود را و دست بریده خواهد شد بدعوای مالک
در دزدی ازین مردم مذکور مگر راهن که دست بریده
نخواهد شد دزد بخصومت او وقت قایم بودن رهن مگر
بعد ادای دین کذا فی الکافی * مسله * اگر بریده شد
دست دزدی بسبب دزدی و دزدیده بود مال بریده
را شخصی دیگر پس نمیرسد آن دزد اول را و نه صاحب
مال را که دست آن دزد دوم ببرند مگر میرسد
دزد اول را که خصومت کند برای باز گرفتن مال از وی و
غیر روایتی است که اگر دزدید دزد دوم پیش از آنکه

اورا یاحاکم او را که بطریق ماهیانه یاسالیانه واگر باز داده بود ویرا یاجده او را ویا مادر او را یاجده اورا واینها در عیال او نبودند دست بریده نخواهد شد واگر باز داد عیال این مذکور را دست بریده خواهد شد واگر داد مکاتب صاحب مال را دست بریده نخواهد شد چراکه آن مکاتب بنده اوست * مسله * اگر دزدید شخصی از مکاتب مالی را وباز داد مولای ویرا دست بریده نخواهد شد * مسله * اگر دزدید چیزی از عیال وباز داد کسی را که پرورش آنها میکند دست بریده نخواهد شد کذا فی الکافی * مسله * هر گاه حکم نموده شد بر مردی بقطع ید بسبب دزدی پس بخشید آن مالک مال دزدی را بآن دزد وتسلیم نمود ویا فروخت از وی دست بریده نخواهد شد کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر غصب کرد شخصی مال را از دزد وتاوان داد غاصب صاحب مال را درینصورت ساقط خواهد شد قطع ید کذا فی العنایة واعتبار نموده میشود که قیمت مال دزدی روز دزدیدن ده درم بود وهمچنین روز قطع ید واگر بود

قیمت آن روز دزدي ده درهم وبعد ازان نقصان پذیرفت درینصورت اگر نقصان قیمت بسبب نقصان عین المال است دست بریده خواهد شد و اگر نقصان قیمت بسبب نقصان نرخ است در ظاهر الروایت دست بریده نخواهد شد کذا في المحیط * مسئله * هرگاه اقرار کرد بنده بدزدي ده درهم درینصورت اگر آن بنده ماذون در تجارت ست صحیح خواهد شد اقرار آن وبریده خواهد شد دست او ومال بازداده خواهد شد بمالک مال اگر مال ضایع نشده و اگر ضایع شد تاوان نیست بروي برابر است که تصدیق وي کند مولي یا تکذیب وي کذا في السراج الوهاج واگر بنده محجور است از تجارت ومال دزدي پیش او موجود است درینصورت اگر مولي تصدیق او کند دست بریده خواهد شد وباز داده خواهد شد مال بصاحب مال واگر مولي تکذیب وي کرد وگفت که دراهم مال من اند درینصورت نزد ابي حنیفه رحمه الله قطع ید ست وباز دادن مال بسوي صاحب مال واگر مال ضایع شد صحیح خواهد شد اقرار وي در باب حد در قول همه اصحاب ما و ضمان نیست بروي

برابر است که تصدیق وی کند مولی یا تکذیب وی و این وقتی است که بنده بزرگ باشد در وقت اقرار واما هرگاه که کوچک باشد پس هرگز قطع ید نیست بروی لیکن اگر ماذون در تجارت است بازخواهد داد مال دزدی را بصاحب مال اگر مال موجود باشد واگر هلاک شد ضمان خواهد داد واگر محجور است درینصورت اگر مولی تصدیق او کند بازداده خواهد شد مال بصاحب مال اگر موجود باشد اما در صورتیکه مال هلاک شده باشد پس ضمان نیست بروی نه فی الحال ونه بعد آزادی . هکذا فی غایة البیان * مسئله * اگر اقرار کرد بنده بدزدی کمتر از ده درهم دست بریده نخواهد شد بعد ازان خواهد دید که اگر آن بنده ماذون در تجارت است صحیح خواهد شد اقرار وی و باز داده خواهد شد مال بصاحب مال واگر مال ضائع شده است تاوان خواهد داد برابر است که آن بنده کوچک باشد یا بزرگ واگر محجور است درینصورت اگر مولی تصدیق خواهد کرد پس حکم همچنین است واگر تکذیب کند پس مال مر مولی راست

وتاوان نخواهد داد آن بنده بعد از آزاد شدن اگر بزرگ
باشد در وقت اقرار واگر کوچک باشد ضمان نیست بروی
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * هر گاه دست بریده
شود دزدی ومال موجود است در دست او پس آن داده
خواهد شد بصاحب مال بسبب باقی بودن آن در ملک وی
کذا فی الهدایة واگر هلاک شده باشد آن مال تاوان
نخواهد داد وهمچنین است در قول مشهور اگر هلاک
کرده باشد دزد مال را چرا که جمع نمیشود تاوان
وقطع ید نزد ما کذا فی السراج الوهاج واین وقتی است
که بعد از دست بریدن باشد واگر هلاک واستهلاک قبل
قطع ید است درین صورت اگر بگوید مالک مال که من
تاوان خواهم گرفت دست بریده نخواهد شد نزد ما واگر
گفت که اختیار میکنم دست بریدن را دست بریده
خواهد شد وتاوان نیست نزد ما کذا فی المحیط * مسئله *
اگر بریده شد دست راست دزد بعد ازان هلاک کرد
مال را دیگری درین صورت میرسد صاحب مال را که
تاوان بگیرد قیمت را از هلاک کننده مال واگر دزد

امانت نهاد مال را نزد دیگری پس هلاک شد نزد سه
وی ضمان نخواهد داد کسیکه امانت نهاده است کذا
في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه مالک گردانید دزد
شخصی را بچیزی که دزدیده بود از مردی بفروختن و
یا به بخشیدن و مانند آن بدیگری پیش از قطع ید
یا بعد آن پس تملیک آن دزد باطل است و باز پس داده
خواهد شد مال دزدی بصاحب مال و رجوع خواهد کرد مشتری
بر دزد بقیمتیکه داده است اورا و اگر هلاک شده باشد
مال دزدی در دست مشتری یا موهوب له پس ضمان
نیست بر مشتری و نه بر دزد همچنین مروی است از
ابی یوسف رحمه الله و اگر مشتری یا موهوب له
هلاک کرد مال را پس میرسد مالک را که تاوان
بگیرد از مشتری و بعد از آن رجوع خواهد کرد مشتری
ثمن خود را بر دزد نه قیمت آن را کذا في المحيط * مسئله *
اگر غصب کرد انسانی مالی را از دزدی و هلاک شد
در دست غاصب بعد قطع ید دزد درینصورت نمیرسد دزد
را که ضمان بگیرد از غاصب و نه مالک را کذا في

الایضاح* مسله * گفته است محمد رحمه الله در حق شخصي
که دزدي کرده است چند مرتبه و برده شد یک حد پس
آن یک حد کفایت خواهد کرد جمیع حد ها را چرا که
حد ها کیکه خالصة لله اند هرگاه جمع شوند متداخل میشوند
اگر از یک جنس باشند زیرا که مقصود از اقامت
حد باز داشتن است از مباشرت گناه بخلاف آنکه اگر
اقامت حد کرده شد یکبار لیکن بعد ازان دزدید مرتبه
دوم پس بیقین دانستیم که منع حاصل نشد بحد اول
* مسله * اتفاق کرده اند علما در صورتیکه حاضر شدند
ارباب سرقات و دعوی کردند و ثابت نمودند بر دزد
دزدي را تاوان نخواهد داد براي آنها چیزیرا از
دزدي هرگاهیکه هلاک شده باشد در دست او یا هلاک
کرده باشد اما هرگاهیکه حاضر شد یکي یا دو ازان
مالکان و دعوي کرد و باقي غائب اند پس قاضي برید
دست دزد را بدعواي کسي که حاضر است بعد ازان
حاضر شدند باقي پس موافق قول ابیحنیفه رحمه الله
ضمان نخواهد داد دزد براي آنها چیزیرا وقتیکه هلاک کند

شود مال نزد او یا هلاک کرده باشد رگفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان خواهد داد قیمت مالهای غائبان را و تاوان نخواهد داد کسی را که حاضرست وقت خصومت قیمت دزدی او باتفاق فقها پس اگر مالهای دزدی موجود باشد رد خواهد کرد امام بر مالکان آنها و قطع ید مانع نیست بازدادن مال دزدیرا کذا فی المحیط * مسله * هرگاه شخصی دزدید نصابها را از یک کس چند مرتبه پس دعوی نموده شد در بعض نصابها و دست بریده شد تاوان نخواهد داد باقی نصابها را نزد ابیحنیفه رحمه الله بخلاف صاحبین رحمهما الله کذا فی غایة البیان * مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی وصاحب مال غائب است پس اجتهاد کرد حاکم و برید دست ویرا در دزدی دریتصورت تاوان نخواهد داد چیزیرا بصاحب مال اگر حاضر شود و تصدیق بدزدی آن کند کذا فی المبسوط * باب سیوم *

در بیان چیزیکه حد کرده میشود دزد بدزدی آن

* مسله * هرگاه دزدید شخصی جامه را و دو نیم کرد آنرا

درا ن شرای بس برآورد آنرا درینصورت اگر قیمت او بعد پاره کردن برابر ده درم نشود دست برید ه نخواهد شد باتفاق بخلاف آنکه اگر پاره کرد آنرا بعد برآوردن از سرا و کم شد قیمت آن از ده درم بسبب پاره کردن و هرگاه پاره کرد آنرا در حرز بعد از ان برآورد آنرا و حال آنکه قیمت او برابر ده درم بود پس اگر ازین عیب نقصان اندک شده باشد لازم است بر دزد قطع ید باتفاق فقها ولیکن هرگاه نقصان فاحش و بسیار باشد پس اگر اختیار کرد مالک آن گرفتن جامه وتاوان نقصان در ینصورت لازم است بر دزد قطع ید و اگر اختیار کرد مالک تاوان گرفتن قیمت جامه و سپرد کردن جامه بدزد پس قطع دست دزد نیست وگفته است ابو یوسف رحمه الله که دست بریده نخواهد شد در هردو صورت کذا فی المبسوط و اختلاف کرده اند فقها در بیان فرق میان نقصان فاحش و اندک و صحیح آنست که نقصان فاحش چیزیست که فوت میکند بعض اصل چیز و بعض فایده آنرا و نقصان اندک آنست که فوت نشود بسبب آن چیزی از

منفعت بلکه بدان معیوب شود کذا في البحر الرائق و هر گاه شق را موجب اتلاف جامه شود پس لازم است مالک را کردن تاوان همه قیمت آن بدون احتیار و مالک خواهد شد درد جامه را و دست بریده نخواهد شد و همه اتلاف آ نست که کم شود قیمت آن اکثر از نصف کذا في التبیین * مسله * اگر دزد دزد شخصی گوسفند ي را و ذبح کرد آنرا بعد از ان برآورد آنرا از جای نه دست بریده نخواهد شد هر چند که قیمت آن ده درم بعد ذبح باشد لیکن تاوان خواهد داد قیمت آنرا بمالک کذا في فتح القدیر * مسله * اگر دزدیده زر یا سیم را که در ان قطع دست واجب میشود و ساخت از ان درمها و دینارها دست بریده خواهد شد و واپس داده خواهد شد درم و دینار بمالک آن و این نزد ابیحنیفه است رحمه الله و گفته اند صاحبین سبیلی نیست مالک را بران درمها و دینارها یعنی واپس نخواهد شد یا فت کذا في الهداية و برهمین اختلاف است هرگاه ساخت از ان طلا و سیم زیورها یا ظروف ها کذا في التبیین * مسله *

و اگر رنگ کرد جامه را بعد بریده دست یا بنواسید از
آنرا بمالک کذا فی البحر الرائق و همچنین است در
شرح مختار و اگر رنگ سیاه کرد دزد جامه را بعد از
دست بریده شد یا پیشتر دست بریده شد بعد از ان رنگ
سیاه کرد آنرا درینصورت واپس گرفته خواهد شد
جامه از وی نزد ابوحنیفه و محمد رحمهما الله و نزد
ابی یوسف رحمه الله رنگ سیاه و سرخ هردو برابر
است کذا فی فتح القدیر * مسله * مرویست در نوادر ابن
سماعه از محمد رحمه الله هرگاه دست بریده شد دزد
حال آنکه رنگ کرده بود جامه را پس نمیرسد
مالک جامه را واپس گرفتن آن وبا وجود ازان جامه
پیرا هن بتوی میدهم دزد را اگر بفروشد جامه را
بگیرد از قیمت آن چیزیکه زیاده شده است بسبب رنگ
و خیرات کند اصل قیمت جامه را و همچنین بفروشد پیراهن
را و بگیرد ازان قیمت رشتهای خود و اصل قیمت جامه را
تصدق کند و همچنین اجرت دوختن بگیرد ازان
پیته از خرج خود که بران شده است کذا فی المحیط

* مسئله * ... پاشیدن مال دزدی در مها و که از دو آنرا یاسر ... در قطع ... میرسد مالک را گرفتن آن و انجیر مال دزدی ردی وساخت ازان کاسه یا بوی آهن ساخت آنرا زره ... گرفت مالک آنرا و هیچیزی است حال هر چیز از متاعها و غیره آن هرگاه متغیر شد از حال سابق خود پس اگر تغیر بنقصان قیمت بود در ینصورت میرسد مالک را گرفتن آن * مسئله * اگر بوده مال دزدی گوسپند و بچه زاد در ینصورت خواهد گرفت مالک هردو را کذا فی المبسوط * مسئله * اگر دزدیده کندم را و آرد کرد آنرا در ینصورت آن آرد بعد قطع دست مال دزد خواهد بود و اگر دزدیده پست را و آمیخت آنرا بروغن یا پشید پس حال آن مثل اختلاف است در رنگ کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * هرگاه جمع شد قطع دست بسبب دزدی وقصاص ابتدا کرده خواهد شد بقصاص و تاوان نخواهد داد مال دزدی را و در صورتیکه حکم کرده شد بقصاص و عفو کرد از وی صاحب قصاص یا مصالحه کرد باری بمال بریده خواهد شد دست او

بسبب تلف دست و اگر بعد مصالحه مکرر با طالب قصاص آنکه
قطع دست نمایی دو بار شد دو راضی شود بدان
قصاص از صلح بعد از آن مصالحه کرد طالب قصاص
گردید بصورت سابق خواهد شد از روی قطع دست سپس
در کتاب باعث که تنی مدت دراز بود در صورتیکه قصاص در
پای چپ باشد انگشت اگرده خواهد شد بقصاص بعد از آن حبس
کرده خواهد شد تا به شود پس از آن دست بریده خواهد
شد در سرقه و همچنین است اگر واجب شود قصاص در
سجده یعنی بر جبهه که در سر کرده است کذا فی المبسوط

---

* باب چهارم در احکام راهزنان * باید دانست که برای
راهزنان که در حق آنها احکام مخصوصه اند چند شرط است
یکی از آن این است که برای آنها شوکتی و لشکری باشد
بای طور که راه روندگان را تاب مقاومت با ایشان نبود
و بر رهروان راه زدن برابر است که رهزنی بسلاح باشد
یا بعصای بزرگ یا بسنگ یا غیر آن و شرط دوم این ست که رهزنی
بیرون و بعید از شهرها باشد و بدین گونه است در جامع که
درمیان دو قریه و یا دو شهر ها و یا در مدینه نبود و باشد

میان آنها و میان شهر مسافت سه شبانه روزه چنین است در
ظاهر روایت و منقول است از ابی یوسف رحمه الله که حکم
میان آنها و در میان شهر کمتر از مدت سفر بود و یا راه
زدند در شهر وقت شب جاری خواهم کرد بر آنها حکم رهزنان
و برهمین است فتوی و شرط سیوم آنست که در غیر دار
الاسلام باشد و شرط چهارم آنست که یافته شود جمیع
شرطهائیکه در سرقه صغری یعنی دزدی کرده شد و نیز شرط کرده
می شود که باشند جمیع رهزنان که قطع ید بر آنها واجب شده
بیگانه از مالکان مال و شرط پنجم آنست که دست یاب شود
امام بر ایشان پیش از توبه کردن و باز دادن اموال بمالکان
آنها کذا فی الفتا تا رخائیه * مسله * هرگاه برآمد جماعت یا
دارندگان یا یکی که قادر می توانند شد بر بازداشتن و رهزنی
وقصد کردند راه زنی را پس گرفتار شدند پیش از آنکه
بگیرند مالی را یا بکشند شخصی را حبس خواهند کرد آنها را
امام بعد تعزیر تا توبه کنند و اگر گرفتند مالی را که معصوم است
یعنی مال مسلم یا ذمی را و آن مال هرگاه که قسمت کرده شد
بر آن جماعت رسید هر یکی را از آنها ده درم یا زیاده یا رسید

الكافي * مسله هرگاه کشته شد زن یا دست بریده شد نیست بروي تاوان مال كذا في المحيط و هیچنین تاوان نخواهد داد عهل قتل را و عهل زخم را كذا في التبيين * مسله * اگر مرتکب قتل شد یکي از راه زنان جاري کرده خواهد شد حد بر همه ها كذا في الاختيار شرح المختار * مسله * اگر نکشت راه زن و نگرفت مال را لیکن زخمي کرده در ینصورت قصاص گرفته خواهد شد از وي در جراحتي که در وي قصاص است و ارش و تاوان گرفته خواهد شد در جراحتي که تاوان است دز وي وگرفتن قصاص و ارش اولیا راست كذا في الهداية * مسله * اگر گرفتند راه زنان مال را و زخمي کردند در ینصورت دست و پا بریده خواهند شد از جانب مخالف و باطل خواهند شد حکم جراحات برابر است که بعمد باشد یا بخطا كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر گرفتار شد راه زن بعد توبه کردن و حال آنکه کشته بود شخصي را بعمد در ینصورت اگر خواهند اولیاي مقتول بکشند او را و اگر خواهند عفو کنند و واجب میشود تاوان مال هرگاه هلاک

شده ودست آن والي يا هلاک کرده شد كذا في الهداية * مسئله * اگر گرفتار شدند راه زنان پیش از بين وحال آنکه کشته بودند يا زخمي کردند بعمد وليکن نگرفته اند از مال چیزي را که برسد هريكي را بده درم پس اختیار در قصاص نفس ومال اولیا راست اگر خواهند استیفاي قصاص کنند واگر خواهند عفو کنند كذا في النهاية * مسئله * اگر راه زن گرفت مال را ونكرد چیزي را سواي آن درين صورت اگر توبه کرد پیش از گرفتار شدن پس لازم است ويرا که بازدهد چیزي راکه گرفته است يا تاوان دهد اگر هلاک شده كذا في السراجية * مسئله * هرگاه راه زن راه زني كرد وگرفت مال را بعد ازان بگذاشت راه زني را واقامت کرد در قبایل خود مدتي درين صورت اقامت حد نخواهد کرد بروي امام از روي استحسان كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * اگر باشد از راه زنان کودکي يا ديوانه يا ذي رحم محرم مقطوع عليه يعني کسیکه راه زني نموده شد ساقط خواهد شد حد از باقي راه زنان كذا في الكافي

و همچنین هر گاه باشد در میان راه زنان کنك هکذا في الخ مسئله ۲ هر گاه راه زدند قافلهٔ بزرگ را که در ان مسلمانان و مستامنان اند اقامت حد نبوده خواهد شد بر آنها مگر در صورتیکه قتل و گرفتن مال واقع شود تنها بر مستامنان که درین هنگام حد واجب نخواهد شد چنانکه اگر همراه مستامنان غیر ایشان نبود کذا في النهایة * مسئله * اگر راه زني کردند بعضي از اهل قافله بر بعضي درینصورت حد واجب نخواهد شد کذا في الهدایة * مسئله * روایت کرده است ابراهیم از محمد رحمه الله در حق قومي که راه زدند و کشتند بعد از ان بر گشتند و رفتند آیا تعاقب کنند آنها را اهل قافله یا نه گفته است محمد رحمه الله اگر باشد در ان قافله وارث مقتول و تعاقب کند آنها را پس میرسد اهل قافله را که در پی او روند والا نه * مسئله * اگر گرفتند راه زنان متاع مردي را پس میرسد اهل قافله را که تعاقب آنها کنند اگر چه صاحب مال تعاقب نکند و اگر متاع را هلاک کردند راه زنان نمیرسد اهل قافله را که تعاقب

کنند چراکه آن متاع بهنزله دین است بر آنها کذا فی العیتابیه مسله * اگر داشد در میان راه رنان زنده پس حکم او مثل حکم آن دکان است واگر زن باشد همچنین است حکم او در ظاهر روایت هکذا فی المبسوط * مسله * اگر شریک شدند زنان ومردان در راه زدنی قطع ید نیست بر آنها در ظاهر روایت کذا فی خزانه المفتیین * مسله * اگر بود از راه زنان زنی پس کشت وگرفت مال را نه مردان در ینصورت کشته نخواهد شد آن زن وکشته خواهند شد مردان همین است مختار * مسله * ده زنان بودند که راه زدند وکشتند وگرفتند مال را در ینصورت کشته خواهند شد و تاوان خواهند داد مال را کذا فی السراجیه * مسله * ثابت میشود راه زنی باقرار یکبارتبه و بقبول میشود ده گواه بر کشتن راه زن از اقرار چنانکه در دردی پس ساقط خواهد شد حد و مواخذه کرده خواهد شد بمال که اقرار آن کرده است بارهزنیی وثابت خواهد شد به گواهی دو گواه بر مشاهده راه زنیی یا براقرار آن پس اگر گواهی داد

یکی از دو گواه بر مشاهدهٔ زنا و دیگر بر اقرار
آنها بزنا زنی مقبول نخواهد شد گواهی آنها * مسئله *
قبول کرده نخواهد شد اگر گواهی دهند شاهدان بوقوع
زنا زنی بزنیه رخود اگرچه بالا رود یا بر بستر خود اگرچه
فرو تر آید * مسئله * اگر گفتند شاهدان که زنا زد زنی
بر ما و بر همسایگان ما و گرفتند ما را قبول نبودنا
نخواهد شد و اگر گواهی دادند که زنا زنی کرده اند
بر مردی از عوام الناس و آن کس والی است مشهور یا
غیر مشهور در این صورت حاکم اقامت حد نخواهد کرد
بر زناه زنان مگر بحضور مدعی * مسئله * اگر زنا
زدند در دار الحرب بر تاجران مستامنین یا در
دار الاسلام در موضعی که در تصرف اهل بغی است
بعد از آن آورده شد نه پیش امام جاری نکرده
خواهد شد بر آنها حد * مسئله * و اگر مخاصمه برده شد
بسوی قاضی که بر مذهب خود میداند تاوان مال را
با آنها و تاوان دهانید آنها را و سپرد کرد آنرا بسوی
وارثان قصاص پس مصالحه کردند آنها بر دیتها

بعد از ان صاحبت برده سوي قاضي دیگر در شهر دیگر اقامت حد کرده بخواهد شد بر آنها وهر گاه حکم کرد قاضي در راه زنان بعمل وحبس آنها بسبب راه زني پس بعد مردي بیگانه وکشت آنها را درین صورت چیزي لازم نمي آید بروي وهمچنین است اگر بریده دست راه زني را کذا في فتح القدیر * مسئله * هر گاه کسب راه زني را مردي چه وقتیکه اهل اسلام پیش از یکم ثابت شود بر آنها چیزي بعد از ان قسام شد بدو گواهان بر چیزیکه کرده اند آن راه زنان پس درین صورت بر قاتل وي قصاص است مگر دیگر وقتیکه قاتل خود ولي مقتول باشد که کشته است آن مقتول را این راه زن در راه زني پس درین هنگام لازم نخواهد شد بر قاتل چیزي کذا في المبسوط * مسئله * اگر گرفتند دزدان متاع قومي را وخواستند آن قوم معروف که بر آمده اند آن قوم دیگر در طلب آنها وبرند صاحبان متاع همراه ایشان درینصورت حلال است آن قوم دیگر را جنگ با ره زنان وهمچنین است اگر غایب شده اند دزدان ومي شناسند آن قوم دیگر مکان آنها را ومي توانند باز

دهايندن متاع ازانها بار باب اموال واگر نمي شناسند مكان
آنها را و نه قدرت دارند بروا پس دهانيدن مال بارباب
اموال در ينصورت جايز نيست آنها را كه جنگ كنند يا دزدان
* مسله * اگر جنگ كردند ارباب اموال بار اه زني
پس كشتند اورا در ينصورت چيزي نيست بر آنها چرا كه
كشته انه براي مال خود پس اگر بعضي آن راه زن از آن
ارباب اموال بجاي كه اگر بگذاشتند او را قادر نخواهد شد
بر راه زني آنها و قتل كردند اورا در ينصورت بر آنها ديت
است چرا كه نكشته اند آنها از براي مال خود * مسله * اگر
گريخت مردي از راه زنان پس لاحق شدند او را ارباب
اموال و حال آنكه انداخت خود را در مكاني كه قادر نميشود
در آن مكان بر راه زني پس كشتند او را در ين صورت لازم
خواهد شد بر آنها ديت چرا كه كشتن آنها كه بسبب خوف
اموال است * مسله * جايز است مرد را كه جنگ كند
بر مال خود اگرچه به نصاب نرسد و جنگ كند يا كسي
كه جنگ كند باوي براي مال كذا في فتح القدير * مسله * هر كاه
خفه كرد مردي را تا اينكه كشت او را پس ديت بر عاقله آن

شخصی است برد ابی حنیفه رحمه الله و انکه وحنفه کرده ام
شه جند مرتبه کشته خواهد شد و ایرای سیاست کذا في
الکافي والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب



نهایه و نبذه ای از احوال خیر مآل ما تن و شیارح در
صدر شرح بیان سازد هرچند این بی بضاعت حیثیت ولیاقت
چنین امر خطیر و استعداد اهتمام این کار عسیر نبود اشت
لیکن چون اشعهٔ بوارق عنایات بیغایات تش بر سباحت
اماني و آمال خود تابان ودرخشان یافت آنرا چراغ
راه هدایت ودلیل مقصود ساخت وبهمین پرتوش کمر سعي
بر میان جان بسته علی حسب الامکان بر جوع الی المآخذ
... لواتکشف اعویصات بر کدا حت ... س
... الاصلاح وتجنبا ازطریق اعتساف آن
... ی در تبیین مسایل که از غواص
... است ... خطا ... در ... مطلبا ...
... نسانیست ... بقلم عفو اصلاح
... عرض این بی سواد ... العذر
عند کرام الناس مقبول * امید که این تحفه ظریفه بحضرت
علیه ... اگرچه حکم ... پای ملخ بسوی
سلیمان کشیدن دارد ... لیاقت هدیه
... است ... منظور نظر عاطفت ... شود

و سیر را دریابد تا این که در بین الاقران سرفرازی
حاصل نماید * بر متصفح جراید احوال علمای کرام مخفی
و محتجب نماند که محمد بن عبد الله حنفی که یکی از
اعاظم علمای اسلام جعل الله مثواه فی دار السلام
اولا تنویر الابصار و جامع البحار که متنی است متین
و صحیفه ایست رزین تصنیف کرده بعد از آن خودش شرحی
بکمال بسط طی بی املال بتوضیح مسایل مجرد از تلویح
بدلایل مسمی بمنح الغفار فی شرح تنویر الابصار
رقم زده چنانچه مسلم الثبوت بین الجمهور
من الانام و معتمد علیه هر خاص و عام است و بعد از آن
شیخ الاسلام و المسلمین عمدهٔ محققین متأخرین امام
مستجمع جامع بقیة الائمه مفتی دمشق محمد علاء الدین ابن
شیخ علی شرح متن مزبور به بسط تمام نموده بعده خیاله
خیام منتهی بخزاین الاسرار و بدایع الافکار فی شرح
تنویر الابصار [illegible] جزو اول شرح
مذکور مراجعت کرده عنان عنایت را بسوی اختصار منعطف
ساخته شرحی دیگر بکمال اختصار و ایجاز مسمی بدر

المختار در سنه احدي وسبعين والف من هجرت نبي صلى الله عليه وسلم تحرير فرمود الحق شرحيست كه لسان بيان از وصف آن عاجز و قلم شكسته رقم از تحرير آن اقاصر معنيش در ايجاز و اقتصار صنعت سحر ابرا نموده بتحويل بكار برده كه با وجود صغر حجم بر بسياري از مسائل كه اكثر بر متعارف آن از آن خالي بودند محتوي ساخته و از ينجاست كه در عرب و عراقست بدرس طلاب علوم متداول گشته و در مفتي بلاد كن مثل گجرات علماي فحول براي افاده طالبان مسائل دين متلقي بقبول شده چنانچه بي شائبه ريب مصداق اين مقال و تقرير بر مطالع نصر آن جو هر ظاهر و هويدا خواهد بود * آنچه كه عبارت ها حاجت بر بيان * هذا اوان الشروع في المقصود بعون الله المفضل المعبود

و هو حسبي و نعم الوكيل * باب در بيان تعزير * و آن در لغت بمعني تاديب مطلق است و گفته صاحب قاموس تعزير اطلاق كرده مي شود بر ضرب كه كمتر از ...

است عینا است نهر الفائق و در شرع عبارت است از تادیب
که کمتر از حد باشد و اکثر آن سی و نه تازیانه است
و کمتر آن سه تازیانه بشرطیکه تادیب بضرب باشد
و در درر تعزیر را بر چهار مراتب ذکر دانیده و این همه
مبنی است بر عدم تفویض آن برای حاکم تا اینکه
تعزیر بر چهار مراتب مطلقا نیست زیرا که اگر شخصی
از اشراف الاشراف یعنی از علما و سادات جرمی
و بخون آلوده کند غیر اشراف الاشراف را پس در
تعزیرش اعلام قاضی یعنی گفتن قاضی که بلغنی
تو چنین کار میکنی کافی نخواهد بود و میدانم که تکبر
او بزدن صواب باشد نهر الفائق و هم تعزیر بضرب تازیانه
بتفریق و پراگنده زده نخواهد شد و بعضی گفته اند که
تفریق کرده خواهد شد و ترجمه میان هر دو قول داده
شده بدینگونه که اگر تعزیر به نهایت مقدار خود رسد
تفریق کرده شود والا نه شرح وهبانیه و تعزیر گاه
[illegible] می شود و گاه بحبس و گاه بسیلی زدن و گاه
و شمالی و گاه بسختی درشت و گاه بنظر کردن قاضی بسویش

از روي ترش و کاه بدشنام غير قذف ... ... م در ان
از سرخسي روايت کرده که مباح نيست تعزير بستانيدن
مال زيراکه اين از جمله نهايت استخفاف است پس تعزير
داشته شوند از ان اهل قياه و تعزير باخذ مال درست نيست
در مذهب مختار بحر الرائق و هم در ان از بزازيه
روايت کرده که بعضي تعزير باخذ مال جايز داشته اند
و معنيش اين است که نگاه دارد قاضي مال او را مدتي
تا منزجر و پشيمان شود و بعد از ان مالش بوي باز پس
بدهد و اگر قاضي از طهور آثار توبه مايوس شود
در آن صورت صرف کند آن مال را بسوي چيزي که مصلحت
در ان داند و در مجتبى مذکور است که تعزير باخذ
مال در بدايت اسلام بود و بعد از ان منسوخ شد و در
تعزير تعيين حد او نيست بلکه مفوض براي قاضي است
و همين است راي مشايخ ما زيلعي زيراکه مقصود از تعزير
باز داشتن مردم است از اقدام بر منهي عنه و احوال مردم
در بن باب مختلف است بحر الرائق و تعزير گاه بقتل
مي شود چنانکه شخصي که مرد بي را با زني يافت که آن زن

مرا [illegible] اول نیست پس هرگاه آن شخص را که بقتل
رساند آن مرد را بشرطیکه بداند که مرد مذکور بشهوانی
نفس خود با زن او آمده از آنجا زن او از ضرب بغیر سلاح
و اکراه دانند که اینها از ضرب مذکور ممنوع خواهد
شد پس قتل مرد قاتل روا نیست و اگر اکراه کند آن مرد
زن مذکوره را پس در صورت مر آن زن را قتل مرد
مذکور میسر شده و خون او باطل است و همچنین حکم کودک
است و هیا نیه و اگر زن مطاوعت مرد کند پس آن شخص را
جایز است که هر دو را بقتل رساند همچنین [illegible]
زیلعی بسوی هندوانی و بعد از آن گفته که در منیة المفتی
مذکور است که اگر بیابد شخصی مردی را با زن خود
در حالیکه زنا میکند با او و یا با محرم خود بهمین حالت
و مرد و زن هم مطاوع و خواهش مند اند پس هر دو را بقتل
رساند اینجا و شایست شده است این را در در مختار صاحب
بحر الرایق گفته که حاصل این کلام فرقست میان
زوجه و محرم و میان زن اجنبیه پس در صورت اجنبیه قتل
حلال نیست مگر بشرط مذکور یعنی عدم انزجار بزور

نزد غیر احنفیه حلال است مطلقا انتهی و صاحب نور اللامع
بر آنی سخن با وجه که ذکر از آیه و علم آن مذکور است
بلکه یعنی حکم احدیه و هر آن که نیا راست و بر شهر
حلال است میکند مکره آنرا و دین شند وا بی لیط مر لیه را در
صورت مسئله مذکور از دید رمدیه مطلق واقع شده پس اطلاقش
محمول است بر تقیید شرط مذکور تا بیکه اتفاق بین اقوال
حاصل شود و از اینجا است که در وهبانیه مطلقا بشرط مذکور
جرم کرده و هیچ حقیقت بدون شرط انتها زیرا که
این قتل از قبیل حد نیست بلکه از قبیل امر بالمعروف است
و در مجتبی ذکر کرده که اصل این است هر شخصی که
مسلمانان را مرتکب زنا یابد پس آن شخص را قتل کردن
وی حلال است و حرام نیست که آن شخص را قتلش
یا زمین مانع نیست با اینکه حق قید میکند از پیشکه ما و بر
بشود قول او که این زنا کرده است و بر همین قیاس است
مکابر بظلم و قطاع الطریق و صاحب مکس یعنی کسیکه
بحیله عشر و اهدا بر مرد را تلاف مال مردم کند و جامع
ستم روا دارند کافی بکشتن حیری که قیمت داشته باشد

وجمع اهل کباير واعونه يعني کسانيکه جزيه وخراج را
هملاه ساخته متاع خلق را بغارت برند وسعاة يعني ساعيان
بفساد مباح است قتل اين همه و ثواب مي يابد قاتل آنها
انتهي و ناطقي بوجوب قتل هر موزي فتوي داده است و
در شرح وهبانيه ذکر کرده که تعزير گاهي به بيرون
کردن از شهر مي شود وگاهي بهجوم کردن بر خانه مفسدين
وگاهي به بيرون کردن از سراي وگاهي به برکندن آن
وگاهي بشکستن خمهاي شراب اگرچه در آن نيک انداخته
باشند وتعزير بسوزانيدن خانه او مني منقول نيست و ميرسد هر
مسلم را اقامت تعزير بحال مباشرت معاصيت قنيه و ليکن
بعد مباشرت معصيت پس اقامتش مر حاکم را و زوج مولي را
جايز نيست چنانچه قريب است که مي آيد* فرع* اگر مستحق
تعزير شخصي را باقامتش بر خود امر کرد واو بجا آورد
و بعد ازان مرافعت بسوي حاکم شد پس حاکم احتساب
بان کند قنيه و همين را مصنف بحال برقرار داشته وهمچنين
است در کتاب الحاوي خانيه ليکن در فتح القدير است که
آنچه واجب است حقا للعبد اقامتش غير امام را جايز

نیست و براکه آن موقوف است در دعوی منکر آنکه
متخاصمین در آن حکم قرار داده باشند پس
حاکم را اقامتش جائز است پس باید که این قاعده محفوظ
داشته آید شخصی مرد بکری را ساحت بردوان دیگر
نیز آن شخص را بدیس هر دو معزر خواهند شد چنانچه
اگر متخاصمین رو بروی قاضی یکدیگر را دشنام بدادند
و از منع قاضی باز نیایند نه چنانکه گذشت وابتدا کرده
خواهد شد یا قاضی تعزیر از کسی که اولا اقدام بصرف
ایراد هر دو کرده چه او ظالم تر است قنیه و بیچیع العقاری
گفته که در تعزیر حکایتی که موجب حد نیست مجازات
بالمثل جائز است و براکه انس ما بین وارد است قال الله تعالی
ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی کسانیکه
ظالمی برایشان ظلم کرده باشد و بعد ازان اگر ایشان
از ظالم داد ستانند پس بر ایشان مواخذه نیست
وعفو کردن افضل است قال الله تعالی فمن عفی واصلح
فاجره علی الله یعنی کسیکه عفو کند واص
نماید پس اجر او بر خداست وصحیح است حبس او اگرچه

خانه اش باشد یعنی چگونه که او را از براه مدن خانه باز دارند زیرا الفاظ واکثر خاص بسوي زيادتي تاديب اقتضا ميكند انضمام حبس با ضرب هم روا ست و ضرب تعزير سخت تر است زيراكه در تعزير تخفيف عددي شده است پس در صفت تخفيف نكرده شود بعد از ان ضرب حد زنا است زيراكه حد زنا ثابت از قرآن است و بعد از ان ضرب حد شرب است چه اين باجماع صحابه ثابت شده نه بقياس چه قياس در حد وجاري نمي شود بعد از ان ضرب حد قذف زيراكه سببش ضعيف است چه احتمال صدق قاذف دارد وهركسيكه ارتكاب منكر يعني امر نامشروع نمايد يا ايذاي مسلماني بغير حق كند خواه بقول خواه بفعل پس او معزر خواهد شد مگر اينكه كذب هويدا باشد مثل اينكه گويد يا كلب يا حمار الا كه اگرچه فعلي كه از و ايذا رسانيده بچشمک عين يا اشارت دست باشد زيراكه اين غيبت است چنانچه مي آيد در باب حظر پس مرتكب اين فعل مرتكب امر محرم است وهركسيكه مرتكب معصيتي شود كه در آن حد واجب نيست پس

در این تعزیر است الا شهادة پس شخصیکه ولد خود را
دشنام دهد یا قذف نماید یا قذف مملوک خود کند اگرچه
ام ولد باشد تعزیر بر او کرده خواهد شد و همچنین است
حکم شخصی که قذف کافری یا کسی که محصن نباشد
بزنا نماید و تعزیرش بنهایت رسانیده خواهد شد مثل
کسی که از وی سرزده فعل محرم غیر جماع با زن اجنبیه یا
دزدی که گرفتار شود بعد اینکه متاع خانه را جمع نموده
پیش از انکه از خانه برآورده باشد و در غیر این سه صورت
تعزیر بغایت رسانیده نشود و معزر می شود کسیکه
دشنام دهد مسلمانی را به یا فاسق مگر اینکه معلوم الفسق
باشد مثل مکاس یعنی کسیکه بحیله بشرع از مردم اتلاف
نماید و یا کسیکه فسقش بر قاضی ظاهر باشد زیرا که
این کسان قبل قول قائل از خود الحاق عیب بسوی نفس
خود کرده اند فتح القدیر پس اگر این شاتم اراده
اثبات فسق مشتوم به بینه مجرد یعنی غیر مثبت حق الله
یا حق العبد بدون بیان سبب فسق نماید پس این بینه
مسموع نخواهد شد و اگر گوید یا زانی و اراده اثبات

و تا نماید پس بینه مسموع خواهد شد چه این مثبت حد
است و آن حق الله است بخلاف صورت اول تا اینکه اگر
در صورت اول نیز خواهان اثبات فسقش بچیزی که متضمن
حق الله یا حق العبد است نماید مسموع خواهد شد و همین
حکم جرح شاهد است یعنی اگر متضمن حق الله یا حق
العبد باشد مسموع خواهد شد و الا نه و نیز قاضی را رواست
که از شاتم سبب فسق مشتوم سوال کند پس اگر سببی
شرعی مثل تقبیل اجنبیه و یا معانقه بآن و یا خلوت با او
بیان نماید آنگاه بینه طلب کند تا که بعد ثبوت از بینه
تعزیرش کند و اگر شاتم بیان فسق را بترک واجب
نماید قاضی را باید که مشتوم را از فرائضی که بر وی
آموختن آن واجب است سوال نماید پس اگر ندانست
و تعریف آنها نکرد فسق او ثابت خواهد شد زیرا که
در مجتبی مذکور است که کسیکه ترک اشتغال از قدر
ضروری که واجب التعلم از فقه است نماید شهادتش مقبول
نخواهد شد نهر الفائق و معزر خواهد شد کسیکه شتم
نماید یا کافر و اگر شاتم مذکور اعتقاد کفر مسلمی

کرده باشد تکفیرش جائز باشد والا نه و فتوی بر قول

اشت شرح وهبانیه و اکر مشتوم مذبور جواب باینک داده

تکفیرش کرده خواهد شد خلاصه مذکور است در

تاتارخانی که نزد بعضی شاتم مزبور معزر تخواهد شد

تا وقتی که تکوید یا کافر بالله زیرا که کافر مطلق محتمل

است که مراد از وکافر بالطاغوت باشد وکسیکه شتم نمایده

یا خبیث و یا سارق و یا فاجر و یا مخنث و یا خائن و یا سفیه و یا

بلید و یا احمق و یا مباحی یعنی مباح داننده منکرات و یا غوانی

یعنی مدد کار ظلمه و یا لوطی و بعضی گفته اند که از شاتم بیا لوطی

سوال کرده خواهد شد پس اگر ارادا ده کرده که مشئوم از قوم

لوط علیه السلام است معزر نخواهد شد و اگر اراده کرده

که عامل عمل قوم لوط است معزر خواهد شد نزد ابی حنیفه

و حد زده خواهد شد نزد صاحبین و صحیح این است

که معزر خواهد شد اگر چه در حالت غضب یا بطور هزل

گفته باشد قنیه العه یر و همچنین معزر خواهد شد بشتم یا

زندیق و یا منافق و یا رافضی و یا مبتدع و یا یهودی و یا ابن

النصرانی نهر الفائق و بشتم یا لص مگر اینکه مشتوم دزد

يا شهد بنا بر صدق قائل چنانچه گذشت و نيز اقيد لا زم براي تعزير نيست چه اخيار مثل انت فاسق يا فلان فاسق و امثال آن هيچ حكم دارد تا وقتيكه بر متوا لد دعوي گيسا شد قرينه و به شتم يا ديوث يعني كسيكه حيا و غيرت نداشته باشد بزوجه يا محرم بدكارة خود و به شتم يا قرطبان يعني ديوث و به شتم يا شارب الخمر و يا آكل الربوا و يا ابن القحبه و درين اشارت است باينكه هرگاه كسي اصل او را دشنام دهد يطلب ولد ش معزر خواهد شد مثل يا ابن الفاسق و يا ابن الكافر و نيز اشارت است باينكه معزر خواهد شد بشتم يا قحبه سوال اگر گفته شود كه قحبه باعتبار عرف افحش از زانيه است چه قحبه باشكار از نا مي كند باجرت پس بايد كه حد بر قاذف بيا قحبه آيد نه تعزير جواب گوئيم كه بدين سبب يعني از اجرت گرفتن قحبه حد از و ساقط شد نزد يك ابي حنيفه بخلاف مذهب صاحبين ابن كمال ليكن در مضمرات در ين صورت تصريح بوجوب حد كرده است و مصنف گفته است كه همين ظاهر است و به شتم يا ابن الفاجرة و انت ماوي اللصوص يعني جاي پناه دزدانی

والنتما وني الزوالني يعني جاي پدنه ترا ليان وشتم يا مني يلقب بالصبيان ويا حرام زاده مقتيش مقتوله اوطي حرام پس شاطي خواهد شد وطي حالت حيض را اگر گفته شوه كه در عرف اين معني مراد نمي شود بلكه ولد الزنا پس بايد كه حد برشاتم آيد لهذا تعزير خواهم گفت كه پيشترا راده از ان خداع لئيم مي باشد پس حد برشاتم نخواهد شد * فرع * شخصي اقرار ديانت يعني قلتها نى زن خود بر نفس خويش كند يا او معروف باشد بديانت پس او مقتول نخواهد شد تا وقتيكه معتقد حلتش نشود دود ر تعزير ش مبتلا خواهد شد در صورت ثانيه يا ملاعنه كند در صورت اولي چرا كه قاذف زن خود نبود * جوا هرالفتاوي وهود و اين است كه فاسقي توبه از فسق نمايد وگويد كه اگر من رجوع بد اين فسق نمايم پس گواهي دهيد بر من كه او رافضي است و بعد از ان رجوع بدان فسق نمود پس رافضي نخواهد شد بلكه عاصي واگر گويد كه اگر رجوع نمايم كافر باشم و بعد از ان رجوع بكرد لازم آيد بروي كفاره يمين و تعزير دا

آمده باشد به دشنام یا حمار و یا خنزیر و یا کلب و یا تیس و یا قرد و یا ثور و یا بقر و یا حیه بنا بر ظهور کذب قائل و صاحب هدایه در این دشنامها تعزیر مستحسن دانسته اگر مخاطب یکی از اشراف باشد و زیلعی و غیر این اتباع نموده اند و همچنین به دشنام یا حجام و یا ابله و یا ابن الحجام و حال آنکه پدرش حجام نباشد و واجب گردانیده است زیلعی تعزیر را به دشنام یا ابن الحجام و همچنین به دشنام یا مواجر زیرا که عرفا بمعنی موجر یعنی اجاره دهنده است و همچنین به دشنام یا بغا و این لفظ فارسی است بمعنی کونی و حیز و در ملتقط گفته که در عرف ما به دشنام مواجر و بغا و ولد الحرام تعزیر واجب می شود نه حد القذف و ضابطه این است که هرگاه نسبت کند بسوی فعل اختیاری که شرعا حرام و عرفا سبب لحوق عار باشد پس بر قائل تعزیر واجب خواهد شد والا نه این کمال و همچنین به دشنام یا ضحکه بضم اول و سکون ثانی یعنی آنکس که مردم بروی بخندند نه و بضم اول و فتح ثانی آنکس که او بر مردم بخندد و همچنین است یا سخره از روی اعراب و معنی در غایت البیان

بد شنام یا صفعه کرد یا سخره و یا ساحر یا مقامر تعزیر مختار
دانسته و در ملتقی گفته که علما مستحسن دانسته اند تعزیر
بدشنامهای مذکوره وقتی که مخاطب فقیه یا سید باشد شخصی
دعوای دزدی بر دیگری نمود و از اثباتش عاجز آمد پس بر این
شخص تعزیر لازم نشود و همین حکم است وقتی که او دعوای
موجب تعزیر بر دیگری کند و مدعی از اثبات این مدعی
عاجز گردد پس بر مدعی هیچ چیز نیست وقتی که کلامش
روبروی حاکم شرع بطریق دعوی صادر شده باشد و اگر
بطریق دشنام و انتقاص صادر شده باشد پس قائلش معزر
خواهد شد فتاوی قاری الهدایه و این بر خلاف دعوای
زناست چه مدعی زنا اگر اثبات دعویش نکند حد قذف بر او
واجب می شود چنانکه گذشت و در تعزیر حق العبد غالب
است پس ابرا و عفو و کفالت بنفس در وی جائز باشد و تلقین
و همچنین یمین در وی جائز باشد یعنی وقتیکه شاتم انکار شتم
نماید وجه و طریق تحلیف مدیونه است که گوید بالله ما له
علیک هذا الحق الذی یدعی یعنی قسم خدا که نیست او را
بر تو حقی که او دعوی می کند نه با یطور که گوید بالله ما

قلت خلاصه و نزد ران جائز است شهادت بر شهادت وشهادت یک مرد و دو زن، همچنانکه در حقوق العباد جائز است و تعزیر کاهی حقا لله میشود پس عفو در وجا نزنیست مگر وقتیکه امام از جانر فاعل از بیشتر در یافته باشد و هیچکس نزدیک دزور و آنیست چنانکه اگر شخصی مرمردی دعوی کنند که آنمرد خواهر خود را مثلا بوسه داده است وجسا نیز است اثبات این قسم تعزیر بیدعی که مشاهده بآن کرده است پس آنمدعی گواه خواهد شد اگر باوی گواه دیگر باشد وانچه که در قنیه وغیر آن ذکر کرده که اگر مدعی علیه صاحب مروت یعنی مندین وصالح است ونعلی که از و سرزده باول مرتبه باشد پس وی را نصیحت خواهند کرد از روی استحسان و معزور نخواهد شد و واجب است که تعجیل او در حقوق الله باشد زیراکه در حقوق عباد قاضی را اسقاط تعزیر نمیرسد فتح القدیر وانچه در کتاب الکراهیة فتاوای ظهیریه ذکر کرده که مردی نماز گذار است واضرار مردم از دست وزبان خود میکند باکی نیست که از حالش سلطان را آگاه کنند تا اورا از جرش دافایده میکند باینکه این اعلام

ازقبیل اختیار است وباینکه اعلام قاضي بان براي تعزیر
کافی است تھر الفائق میگویم که هم در کتابه الکفالة آن از
بحرالرائق وغیره نقل کرده که قاضي را میرسد که تعزیر بر
متهم نماید اگرچه اتهامش بدرجهٔ ثبوت نرسیده باشد
وهرتعزیر که حق الله باشد دران خبرواحد عدل کافی است
زیراکه در حق‌ قسم الله حکم خواهد کرد قاضي بعلم خود
باتفاق فقها رجوع مجرد درحق‌قسم الله مقبول است چنانکه
گذشت وبرهمین مبني است انچه که در حاضر نوشته
میشود در حق انساني که براي مهلت کرده مي شود در حق قسم
الله وکسیکه فتوي داده است به تعزیر کاتب پس خطا کرده
است انتهی ملخصاً ودرکتاب الکفالت عیني بروایت ازثاني
مذکور است که هرکسیکه شراب جمع میکند و می نوشد
وترک نماز میکند حبس وتادیب خواهم نمود اورا بعد ازان
اخراج خواهم کرد وهرکه بقتل ودزدي وضرب مردم
متهم شود اورا بدوام حبس خواهم نمود درزندان تا اینکه
توبه کند زیراکه بدي این مردم میرسد وبدي اورا
بذات وي است اگرمسلماني ذمي را دشنام دهد

معذور شودن یرا که مرتکب معصیت شده پس تقیید مسائل شتم

بمسلم اتفاقی است فتح القدیر ودر قنیه ذکر کرده

مسلمانی یهودی یا مجوسی را یا کافر گوید پس

اگر بر آنها این مقوله شاق باشد قائلش گنهگار شود مقتضای

او این است که بر قائل تعزیر واجب است بنا بر ارتکاب

اثم واین را مصنف ثابت داشته لیکن صاحب نهر الفائق

در و بحث کرده می‌گویم که شاید وجهش همان باشد که در دنیا

فاسق گذشته فتامل جایز است مولی را تعزیر عبد

کردن و شوهر را تعزیر زوجه خود اگرچه صغیره باشد

بنابر وجهی که می آید بر ترک کردن زوجه زینت شرعی را

با وجود قدرت و بجهت ترک غسل جنابت و بنا بر برآمدن

از خانه بغیر حق و ترک اجابت طلب شوهر بسوی بستر

بشرطیکه از حیض ونفاس پاک باشد و از ملحقات موجبات

تعزیر زوجه این است که بزند ولد صغیر را وقت گریه

کردن او یا بزند کنیز شوهر را از روی غیرت و رشک

و پند نگیرد از شوهر نشود یا دشنام دهد شوهر را اگرچه

بلفظ یا حمار باشد یا دعای بد کند بر شوهر یا بدرد جامهای

شوهر را یا کلام کند با شوهر تا که بشنود مرد اجنبی
آوازرا یا چهره بگشاید برای غیر محرم یا سخن با غیر محرم بکند
یا دشنام دهد غیر محرم را یا بدهد چیزیکه عادت
بدادنش نباشد بی اذن شوهر وضابطه این است هر معصیتی
که در وی حد نباشد پس زوج وولي را میرسد که تعزیر نماید
واگر طلب نفقه وکسوت کند والحاح نماید داخل ضابطه
نباشد زیرا که شاهد حق را مجال گفت گو می باشد
. بحر الرائق ولی نرسد شوهر را تعزیر زوجه بر ترک نماز
زیرا که منفعتش راجع بطرف زوجه است نه بطرف
شوهر ومصنف برین اعتماد کرده به تبعیت کنایه در زمرملاقی
آنچه در کنز وملتقی است وتائیدش در مجتبی مذکور
است ومیرسد پدر را تعزیر پسر بر ترک نماز وسابق ذکر
کردم که ولی واجب پسر هفت ساله بنابر ترک نماز
میرسد وحکم زوج بهمین ملحق است بحر الرائق و در قنیه
مذکور است که میرسد پدر را اکراه طفل خود بر آموختن
قرآن وادب وعلم زیرا که تعلم این امور بر والدین فرض
است وهمچنین میرسد ولی را که ضرب یتیم نماید در چیزی

بکه ضرب پسرش در ان جایز باشد صغر یعنی کودکی
مانع وجوب تعزیر نیست پس تعزیر بر صبیان جاری وروان
باشد اگر حق بنده است ودر حق الله مثل اینکه چون زنا
یا دزدی نماید صغر مانع تعزیر باشد چنانچه اگر کسی از حد
هیا تعزیر هلاک شود پس خونش باطل است واگر زوج بنابر
امور مذکوره تعزیر زوجه نماید پس اوبهر جه خونش هدر
نخواهد شد زیرا که این تادیب مباح است پس مقید بشرط
سلامت باشد و مصنف گفته که از همین ظاهر گشته که بر زوج
ضرب زوجه خود اصلا واجب نیست یعنی مباح است اگر
زوجه دعوای ضرب شدید بر شوهرش نماید وثابت بر بینه
گردانه شوهرش معزر خواهد شد وهمین حکم معلم است
اگر کودک را ضرب فاحش نماید تعزیر کرده خواهد شد
واگر کودک بمیرد دیت بروی واجب میگردد شهنی ومروی ست
از ثانی اگر قاضی بر صد تازیانه زیاده کند واز ان
بمیرد پس نصف دیت بربیت المال خواهد آمد چه این قتل
بسبب فعل ماذون فیه وغیر ماذون فیه بظهور رسیده * پس
دیت نصفا نصف شود زیلعی * فروع * اگر زنی بنابر حصول

[illegible] ز ورع باید یعني
ستالمته پس آنشخص معزر خواهد [illegible]
لقوا گي که مقصد [illegible] زان نبایش باشد تعزیر کرده خواهد
شد مثل آنکه دانه خرما در راه افتاده یا بدو باظها ر پرهیزکاري
خود بر مردم در تعریف آن خرما که بصفت کذا کي ازان کیست
پردازد تعزیر از توبه ساقط نمي شود چنانکه حد و بعد
ازان گفته که شافعي صاحبان وجاهت را ازین حکم
استثنا کرده میگویم که مذهب علماي ما از قنیه وغیره سابقا
مذکور شده و ناطقي بر اجناس خود قید ما لم یتکرر
زیادة نموده پس اگر فعل موجب تعزیر مکرر شود تعزیر
واجب گردد ودر حدیث آمده که تجافوا عن عقوبة
ذوي المروة الا في الحد یعني پهلو تهي کنید از عقوبت مردم
صالح و متدین مگر در حد ودر جامع صغیر مناوي شافعي
در حدیث اتق الله لا تاتي یوم القیمة ببعیر تحمله علی
رقبتک له رغاء او بقرة لها خوار او شاة لها ثواج یعني
پرهیز کن از خدا تا نیاري روز قیامت شتري جدا
آوازرا که باز کني آنرا بر گردن خود ویا بر داري
گاوي را که آنرا آواز باشد یا گوسپندي را که آنرا

والوار باشد گفته است که ازین حدیث ما خوذ است تجریس السارق پس باید که محفوظ داشت که ازین حدیث گرفته اند حکام تجریس سارق و امثال آنرا ه

تمام شد کتاب الحدود

بعد از حمد مولای حضرت آفریدگار و وسط بساط نعت سید ابرار بر ضمایر ضمیر ان دقیقه رس و روشن دلان صبح نفس واضح و لائح باد که این کتاب مستطاب بموجب امر واجب الاذعان امیر کبیر عالیشان عاقد معاقد ایالت و کامگاری و صاعد مصاعد بسالت و نامداری و ناهج مناهج دولت و اقبال عارج معارج شوکت و جلال غرهٔ ناصیهٔ شجاعت و شجاعت و درهٔ باصرهٔ مناعت و براعت سر دفتر اربـاب مکنت و معدلت و سرخیل اصحاب حکومت و نصفت مشید ارکان عدل و انصاف ماحی آثار جور و اعتساف کهف امان و ذخر زمان دستگیر درماندهٔ و زمین جناب مربرت مآب رنگین دامت دولته و زادت شوکته کتاب الجنایات قتاوای عالم گیری از اسوهٔ فضلای کرام وقدوهٔ علمای عظام جناب والد ماجد قاضی

التشهات محمد نجم الدين خان ... الملك المنان ظلال
فيوضاته العالي على ... الاداني والاعالي بعبارت سليس
فارسي مترجم وباوجود كثرت مشاغل اختتام آن را ملتزم
گرديدند ونيز مركوز ضمير جناب ميرمحمد ... تمه ترجمه
كتاب الحدود در هم ملحق آن كرده شود و فائده تام آن
بخاص وعام رسد مگرچون قلت فرصت رخصت نداد درآن
هنگام اتفاق ترجمه آن نيفتاد درين اوان كه سنهٔ ثمان
وعشرين است بعد الف ومائتين از هجرت نبويه عليه وعلي
آله وصحبه افضل الصلوة والتحيه امر ميرمحمد ... باين
ذرهٔ كمترين خادم طلبهٔ علوم يقين محمد خليل الدين شرف
نفاذ يافت كه ترجمهٔ كتاب الجنايات را در قالب طبع درآرد
ونيز ترجمهٔ كتاب الحدود راكه فاضلي نوشته بود تصحيح
نموده مع رسالهٔ تعزيرات مؤلفه جناب والد ماجد قاضي
القضات در طبع ملحق بآن گردانند ازانجاكه مترجم
كتاب الحدود در اكثر مواضع چنان ترجمه تحت اللفظ
نگاشته ونظر از درستي عبارت برداشته كه از تعقيدات بياني
آن عقده ها در فهم معاني افتاد كه بناخن فكر ... هم

لي كشا دو د ربعضي موضع بواي اختلال مطلب ترديد
و بخوبي عاطل گذاشت كه اصلا ترجمه با اصل مطابقت نداشت بنابراين اين هيچمدان و مولوي ارحم الذين اخرين بلگرامي متوجه بتصحيح آن شده تا وسع امكان دقيقه از دقايق صحت فرو نگذاشته ومهما امكن بتحقيق مباني و تدقيق معاني پرداخت و خللي كه در تعديد مرام و توضيح كلام در يافت بحك و اصلاح درست ساخته و در مقاميكه بوقت مقابله با اصل كتاب در تنقيح مقالة ايواب مدعا نيابد اسكال خواهد بود اشتباه روي مينمود آنرا از كليد رجوع بتحقيق و توجه جناب والد ماجد بر ميكشود و بعد تحقيقات كه حار الفتباه از پاي شخص مطلب برمي آورد نسخه مرقوم را بقالب طبع در مي آورد الحمد لله والمنة كه كتاب مذكور صورت انطباع و اختتام گرفت وحسن الحاق با ترجمه كتاب الهيايات جناب والد ماجد پذيرفت و نيز در آخر بالحاق رساله تحريرات مؤلفه جناب والد ماجد پرداخت و هم ترجمه تحريرات كه اين خاكسار